بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

فصاحت مآبی نیست و آسامی انسان و نامهار
امصار و شهور و انهار و مدن و منازل و مراحل که باصطلاح
ان شنیده و نخوانده و ندانسته ست اگر در املا سهوی
و غلطی واقع شده باشد و مامول و ملتمس از ارباب فطنت
و ذکا انکه چون این منتخب را بمطالعه شریف بلند پایه
گردانند از غایت الطاف باصطلاح آن کوشند و
از چشم نامحرم بپوشند و حقیر را بدین جرات عیب
ننمایند و بالله التوفیق و علیه التکلان آغاز کلام در
ذکر ولادت صاحبقران اعظم و حالاتی چند
که قبل از خروج دست داده است پدر مرحوم
[illegible] امیر طراغای نام بود و والده عفیفه اش را تکینه
خاتون و جدش را امیر برکل و ایشان از نژاد بوزنجر خان
از [illegible] قوم قیات اند چنانچه فصاحت شعاری
در [illegible] الکتاب ذکر آن کرده ست و در عهد
قران سلطان خان شبی شنبه بیست و پنجم
شعبان سنه ست ثلثین و سبعمایه موافق بیچجان

[illegible]

بر آسمان بزرگی هلالی از تو تافت ٭ ببوستان معالی
کلی ز نو شکفید ٭ و پادشاهی سلطان قزان بن یسور اغلن
در ماوراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسی بود و در
عهد امیر قزغن خروج کرد و سلطانرا با مشار الیه در صحراء
دره زنگی بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعمایه محاربه
واقع شد و بر چشم امیر قزغن ضرب تیر سلطان قزان
برسید و نابینا گشت و بعد از آن در سنه خمسین
و سبعمایه باز محاربه کردند و امیر قزغن باز منهزم گشت
اما بعد از وفات سلطان قزان امیر قزغن ممالک
مذکوره را بتحت تصرف در آورد و دانشمندچه
اغلن را که از نسل اوکدا خان بود بخانی برگزید [illegible]
دو سال او را اشتقار کرد و بدار القرار [illegible] و بیان
قلی اغلن بن سورغد بن دوا خانرا بسریر خانی بنشاند
و درین وقت ملک حسین بن ملک غیاث الدین
هروی را در هرات قوت و مکنتی تمام حاصل شده
بود و شیخ حسن جوری و امیر [illegible]

خود را مرتب داشته رو بدیشان نهاد سیزدهم صفر سنه
ثلاث و اربعین و سبعمایه در زاوه محاربه واقع شد اول
شکست بر ملک حسین افتاد ملک با معدودی چند
بر پشته بر آمده اشارت کرد که رایت افراخته طبل
کوبند تا لشکری که متفرق گشته بودند جمع شدند سیصد
سوار جمع گشتند ملک با جمعی مذکور بجار دگر بر ایشان
حمله کرد چون امیر مسعود چنان دید متوجه شد و شیخ حسن جوری
هم بعقب او میراند دران حال بر وجه اتفاق حسنه شخصی
از میان ایشان شمشیری بر پهلوی شیخ حسن زد و شیخ را
بقتل آورد و شیخ گفته بود که اگر من در جنگ کشته شوم تو که
امیر مسعودی برگرد و توقف منما چون مسعود را از ان حال شیخ
معلوم کردند بنا بر وصیت او رو بگریز نهاده سپاه ملک
حسین مظفر گشت و غنیمت بسیار بدست ایشان افتاد
امیر قزغن چون ازین حال خبر یافت فرمود که تاجیک را
چه حد آن باشد که دعوی سلطنت کند ٭ مگر نسل جنگیز خان
بر افتاد ٭ که کس گوهر شاه نارد بیاد ٭ چنان غره شد غوری بدگهر

روبشهر هرات نهاد و ملک حسین چهار
هزار سوار و پانزده هزار پیاده داشت بمدافعه
و مجادله بیرون آمد و از جانب شرقی شهر از
پای غرج تا کهندستان دیواری بکشید خندقی فرو
برد و امیر قدغن با سپاه خود از راه باشبان در
آمده بکهندستان نزول کرد روزی دیگر محاربه
کردند ملک حسین منهزم گشت و التجا بقلعه برد
امیر قدغن مظفر و منصور در پای قلعه نشسته بود و
جنگ میکرد چون مدت متمادی گشت اکابر
و اشراف در میان آمده صلح کردند مبنی بر انک
ملک ایشان را خدمتی بکند و سال دیگر باخلاص تمام
بدرگاه خان و امیر قدغن رود و عذر بخواهد چون
امیر قدغن عادل و رحیم دل بود و از سبب انکه
رعیت و خلایق ویران نشوند صلح کرد و ملک
حسین برسم ساوری بسیار چیز از نقد و جنس
بیرون فرستاد و عهد کردند که چون امیر قدغن
[illegible]

مشرف کردد و این وقایع در سنه اثنی و خمسین و
سبعمایه موافق توشقان ییل مغلی بود و بعد ازان کار
ملک حسین و بتراجع نهاد و امراء او اکثر غوری
بودند برو مسلط شدند و بعضی امرا اتفاق نمودند که
او را گرفته بدیر او را و ملک باقر بسپارند ملک
ازان وقوف یافت و فرار نموده بقلعه اشکلیجه شد
که اجداد او در هرات بطرف جنوبی مایل بغربی
شهری ساخته بودند و دران وقت آن شهر معمور
بود و دران قلعه ذخایر بسیار بود در سنه ثلث
و خمسین و سبعمایه ملک حسین از اشکلیجه عازم
ماوراءالنهر گشت چون انجا رسید امیر قدغن مقدم
او را باعزاز و اکرام مالاکلام تلقی نمود و بانواع نوازش
مخصوص گردانید اما امراء الوس چون با او خوش
نبودند خواستند که ملک را بقتل آرند امیر قدغن ازان
حال خبر یافت و ملک را طلب کرد و فرمود
که مص[illegible]ت که امشب متوجه ولایت

خود باز کشت و بصوب هرات روان شد
جون آنجا رسید بی دهشت بشهر در آمد و بمسند
حکومت بنشست و ملک باقر را کرفت و محبوس
ساخت و هم در ان سال امیرزاده عبد الله و امیر
قدغن از سمرقند لشکر آراسته بخوارزم رفتند و آنرا مسخر
کردانیدند و بعد ازان از سالی سرا برسم جانور اندا
از جیحون عبور نموده در ارهنک آهنک جانور انداختن
کرد قلع تمور که او تغمش اوزنات است و هم داماد
او بود بغدر او را بقتل آورد و امرا و نوکران جون جنان
دیدند در عقب قلع تمور دوانیدند و در حوالی قندز
بوی رسیدند و او را کشته پاره پاره ساختن و امیر قدغن
را بسالی سرا نقل کرده دفن کردند انا لله و انا الیه راجعون
بعد از حادثه امیر قدغن امیرزاده عبد الله از سمرقند
آمده متصدی منصب پدر کشت و امرا بمتابعت
او اقدام نموده بیان قلی را انجانی مقرر فرمودند و جون
امیرزاده مذکور را با حرم بیان قلی [illegible] ی محبت بود

وتمورشاه

وتمورشاه اغلن که پسر بیستون خان اغلن بود بجای
او بنشاندند بعد ازان امیر بیان سلدوز لشکر جمع
آورده از حصار شادمان متوجه سمرقند شد جون بحدود
کش رسید امیر حاجی برلاس با تمامت سپاه خویش
با میر بیان سلدوز پیوست و باتفاق پیش امیرزاده
عبد الله آمدند و جنک کردند و او را و برادرانش را
وتمورشاه را که بجای برداشته بودند از میان بر
داشتند بیت چو بد کردی مشو ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات و امیرزاده عبد الله
کریخته از جیحون کذشت و بالای تعلان به اندراب رفت
و انجا بسر میبرد تا وفات یافت اتباع و اشیاع
امیر قدغن متفرق کشتند و امیر بیان سلدوز و امیر
حاجی برلاس که از امراء کامکار در ان روزکار ایشان
بودند مملکت را در حوزه تصرف در آوردند و امیر
بیان مرد حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفی تمام
داشت جنانجه در سالی هفته هشیار نبود فلاجرم
کرداد

قوتی و مکنتی بود در سردیک سوو امی بخجند شهر
کش و توابع و لواحق که از سوالف ایام تعلق
به آبا و اجداد حضرت اعلی و امیر حاجی برلاس
داشت برقرار در تصرف ایشان بود و خجند در تصرف
امیر بایزید جلایر و بعضی ولایت در تصرف امیر حسین
بن سلار بن امیر قدغن و او باخیل و حشم خود تلاش
منصب پدر میکرد و اولجی بوغا سلدوز با قوم خود در بلخ دم از
استقلال میزد و در شبورغان محمد خواجه ابردی که از
اوماق نایمان بود همین طریق می سپرد و شاهان بدخشان
در کوهها خود سر بدیگری فرو نمی آوردند و کیخسرو
الجایتو ابردی در ولایت ختلان و ارهنگ هم
بر همین موجب میرفتند و امیر خضر یسوری که یورت قدیم
او سریول نات کنت از نواحی سمرقند بود مجموع
یسوریان را جمع کرده دیگری را در حساب نمیگرفت
در میان طوایف بکران و هرات مقابله و مقاتله
واقع شد و مردم بسیار تلف شدند و محمد خواجه ابردی
و امیر تسلمش که حاکم قهستان بود و ملک حسین هروی

گر

گریخته بسمرقند رفته بودند از انجا بازگشته بامیر خوجه
پیوستند و میان ایشان صداقتی عظیم حاصل شد
با همدیگر عهد کردند که باتفاق لشکر پس ملک
حسین کشیدند لشکر عظیم ترتیب کردند و متوجه
هرات شدند و ملک نیز لشکر خود جمع کرده
باستقبال ایشان روان شد و محمد خواجه و تسلمش
از غایت غرور با خود مقرر کردند که چون ملک را
به بینند بر و حمله کنند و تا سرش را از تن جدا نکنند
عنان بر نپیچند چون ملک از آب مرغاب
گذشت در صحرای یغز بهم رسیدند محمد خواجه و
تسلمش تیغ کشیده حمله کردند از غرایب اتفاق
حسنه دو تیر از صف لشکر ملک بر مقتل آن دو
سردار آمد و هر دو بر خاک هلاک افتادند و هیچ
آفریده دیگر را گزندی نرسید و لشکر بدان منهزم
گشتند القصه بسبب هرج و مرج الوس جغتای
آتش بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار
یافت چون اوضاع ممالک ماوراء النهر از حدوث

وقایع مذکوره بهم برآمد توغلقتیمور خان بن ایمل خواجه
بن سوراخان از نسل جغتای خان که پادشاه جته بود
واو را الجسب سلطنت آن ممالک میرسید
حشم واتباع خود جمع کرد ولشکر برآراست
در ربیع الآخر سنه احدی وستین وسبعمایه موافق
سیچقان ییل برسم کشورکشائی روبسوی ماوراءالنهر
نهاد واز زمان ترمشیرین خان تابدین وقت سی و سه
سال بود درین یکقرن هشت خان در الوس جغتای
پادشاهی کردند جون توغلقتیمور خان موضع جناق
بلاق رسید که برلب خجند واقع است با امرا
وارکان دولت جنغاء کرده صلاح دران دیدند
که الغ تمور که اوماق او کرایت وجان بیک که
اوماقش از کنوت وبیکیجیک که اوماقش بود
برسم منقلا از پیش روان شوند امراء ثلثه بامتثال
فرمان مبادرت نمودند وجون از آب خجند
عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت از راه
موافقت نهاده با قوم خود بایشان پیوست

وبایتغاق

وبایتغاق روی عزیمت بصوب شهر سبز آوردند
که انرا کش میخوانند امیر حاجی برلاس بالشکر کش وقرشی
وآن نواحی بعزم مدافعه ومعارضه سوار شدم مصلحت
جنان دید که قبل از انکه سپاه جانبین بهم رسند عنان
توجه بجانب خراسان تابد بیت همی تا برآید بتدبیر کار
طریق سلامت به از کارزار جون امیر حاجی برلاس از توجه
سپاه جته متوهم شد ویورت قدیم را کذاشته عازم
خراسان گشت واز جول عبور کرده بکنار آب جیحون
رسید حضرت صاحبقرانی بیقین دانست که اگر بیش ازین
خویشتن داری میکند وطن اصلی بیکبارگی زیر وزبر میشود
جون پدرش امیر طراغاء دران سال بجوار حق پیوسته
بود برسم مشورت بر صحیفه ضمیر امیر حاجی انگاشت که
اگر مملکت بی حاکم بماند البته خللهاء فاحش دست
خواهد داد واهالی آن ولایت از صدمات قهر
وعذر مخالفان بکلی متاصل خواهند گشت بیت
ملک بی میر جون تنی بی جان بود حال تن بی جان یقین ویران بود
چنان مینماید که جون شما بجانب خراسان میروید من

بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده
از انجا بخدمت خان روم و امرا و ارکان دولت
را به بینم تا ولایت خراب نشود امیر حاجی ازین
سخن که نتیجهٔ الهام الهی بود استحسان فرمود و حضرت
صاحبقرانی عنان دولت بصوب ولایت
معطوف داشت چون بموضع خزار رسید
حاجی محمود شاه یسوری را دید که متقلا لشکر جته را
عجز جی شده بتعجیل می آمدند و دندان طمع بنهب غارت
ولایت تیز کرده بودند چون حضرت اعلی ایشانرا
دید فرمود که شما چندان موقوف باشید که من بروم
با امرا ملاقات کنم و باستصواب ایشان بر حسب صلاح
وقت بود همچنان بتقدیم پیوند و کلام شریف آنحضرت
مقبول داشتند و حضرت صاحبقران روان شد
چون بکش رسید امرا جته نیز آنجا رسیده بودند
چون با امرا ملاقات فرمود مقدم همایونش را بانواع
اعزاز و اکرام تلقی نمودند و او باظهار متابعت خان ایشانرا تسلی
نمودند و تومان امیر قراچار و ولایت کش با توابع و

لواحق بدو

لواحق بدو مقرر شد و از میامن رای عقده کشای او مردم
آن دیار بسلامت ماندند و مردم کوته نظر را تصور آن بود
که این معنی دولت عظیم که رو نموده است اما قضا بهزار
زبان میگفت بیت بوئی تو نگر دست صبا فاش نخواهد تا بو زود
باد صبا باشش هنوز چون صاحبقرانی از پیش امرا جته
مراجعت نمود و سایهٔ التفات بر ضبط و محافظت
الوس انداخت و با جمعی لشکر از شهر سبز تا بکنار آب
جیحون عزیمان داد و باندک زمان سپاه بسیار جمع گشتند
و از انجا نهضت اقبالی فرموده با امیر خضر یسوری پیوست
و درین اثنا میان امرا جته مخالفت افتاد و با تمام
لشکر خویش ازان نواحی کوچ کرده باز گشتند و بار دیگر
توغلقتمور خان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع
خود بحضرت صاحبقرانی و امیر خضر یسوری ملحق شد

در ذکر مدد خواستن امیر حسین از امرا و لشکر کشیدن بطرف
حصار امیر ییلان شادمان بسر امیر بیان سلدوز

امیر حسین در ربیع الاول
از کابل توجه نموده آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز
کرد و از حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید جلایر و امیر

حضور بسوری مدد طلبید ایشان صلاح چنان دیدند
که حضرت صاحبقرانی و امیر خضر یسوری ملتمس
امیر حسین را مبذول دارند و امیر بایزید جلایر
متوجه اردوی توغلقتمور خان شود تا امراء را مجال
بدگوئی نباشد امیر بایزید همچنان متوجه گشت چون
بولایت خجند رسید خبر شنید که توغلقتمور خان با
لشکر خود بازگشته در کنار آب چو با غرق پیوسته
است ازان اندیشه که داشت امیر بایزید ایمن
گشت و همانجا توقف نموده حضرت اعلی و امیر
خضر یسوری با لشکر آراسته با امیر حسین رسیدند
و باتفاق عازم حصار شادمان گشتند و امیر سان
سلدوز چون قوت مقابله نداشت فرار نموده
بجانب بدخشان رفت و امیر حسین در عقب
روان شد چون شاه بهادین که والی بدخشان بود
تاب اقامت نداشت بگریخت و مملکت
تصرف امیر حسین در آمد چون از امداد حضرت
اعلی و امیر خضر یسوری چنین فتح روی نمود امیر حسین

مراسم منت بتقدیم رسانید و ایشان معاودت
نموده روان شدند چون عبور امیر خضر بر ولایت
حضرت اعلی بود مراسم ضیافت بتقدیم رسانیده
طوی لایق کرده او را روانه ساخت

در ذکر مدد خواستن امیر حسین کرت دوم از حضرت صاحبقران اعظم

در اثناء این احوال امیر توغلغ سلدوز با امیر
حسین آغاز مخالفت نهاد امیر حسین را چون پشت
دولت باستظهار صاحبقرانی محکم بود معتمدی
فرستاده مشورت فرمود و امیر بایزید و امیر
خضر یسوری را نیز ازان آگاهی داد و صاحبقران
فی الحال خبر لشکر داده بمعاونت امیر حسین توجه
نموده و در موضع قهلغه امیر خضر نیز با سپاه خود بموکب
همایون پیوست و باتفاق بحصار شادمان با امیر حسین
پیوستند چون خصمش این خبر شنید بگریخت امیر
حسین مقدم فرخنده ایشانرا بانواع اعزاز تلقی نموده
هر یکی را بمقر دولت خود راجع گردانید چون حضرت
اعلی از دربند آهنتین بگذشت بسامع علیه رسید

که امیر حاجی برلاس که از امرا رجته فرار نموده بخراسان رفته باز آمده

است او با میر بایزید جلایر ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکر جمع

کرده بر امیر خضر یسوری روند و امیر حاجی بیشتر کمینی امرا

تا سپاه آنجا راجع کند چون این خبر شنیدند با لشکر خود از بیابان

کشن عبور نموده با میر خضر پیوست و باتفاق روی بصوب کش

نهادند چون امیر حاجی ازین حال با خبر گشت سپاه جمع کرده

از کش روان شد و جنک را آماده گشت و در موضع اخیار

بهم رسیدند و محاربه عظیم واقع شد و امیر حاجی منهزم گشته

بگریخت و بطرف سمرقند رفت و با امیر بایزید جلایر ملحق شد

حضرت اعلی با لشکر سبزوار امیر خضر یسوری عزم سمرقند کردند

و از عقب او روان شدند لشکر کش با جمعهم با میر حاجی

اتفاق کردند و بغرا امیر جاکو بن طوغان بن قادان بن سنرغه

بن قراچار نویان که نزد حضرت اعلی تماند امیر خضر

ایمغنی را حمل بر مواضعه کرد و توهمی بی جهت بخاطر خود راه

داد و از راه صواب برگشت و کناره جست صله رحم را

کار بسته حضرت اعلی با میر جاکو روانه شد و با امیر حاجی برلاس

ملحق شد و باتفاق نزد امیر بایزید جلایر رفتند امیر از مقدم

انیز

شریف آنحضرت بغایت مبتهج و مسرور گشته

رایت افتخار و استظهار برافراشت و در اقامت

اعزاز و اکرام دقیقه فرو نگذاشت صاحبقرانی را مدتی

با امیر خضر طریق مودت بود چون دران باب از

بدگمان خود عذرخواهی خواست کردن در محل قبول

نیفتاد و خاطر مبارک از و آزرده شد و امیر بایزید

و امیر حاجی خود از و متنفر بودند باجماع قصد امیر خضر کردند

و حضرت اعلی برسم منقلا روان شد چون از عقبه کش

بگذشتند در موضع سروش تلاقی لشکر جانبین اتفاق

افتاد و امیر خضر نیز سپاه خود را مرتب ساخته در مقابله

بایستاد و امیر خضر را چون بخت یاری نکرد فرار نموده

رو بگریز نهاد و امیر بایزید جلایر در مسند حکومت

متمکن گشت و امیر حاجی نیز حاکم قوم خود شد بیت

ظفرجویی بکرد متقبلان کرد که زود از متقبلان شود مرد متبلی

اما سر لطایف که در ضمن تقدیر عزیز حکیم مضمر ست و عقول

بشری از فهم آن حکمت قاصر و بی خبر درین اثنا آنچه

طریق صواب بود از نظر امیر بایزید پوشیده گشت

روزی دیگر خواست که با حضرت اعلی طریق غدری
سکالد چون رای انور آنحضرت مطرح انوار الهامات
الهی بود تغیر است دران مجلس دریافت و بهانه
رعاف دست پیش بینی گرفته بیرون آمد و فی
الحال سوار شد و بر پشت اسب ترکش بر میان بست
وروی توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوفه خود را
بکنار انداخت یقین که هر کرا حامی و حافظ الله تعالی
وتقدس باشد از آسیب غدر معاندان گزندی بدو
نرسد و طایری دولتی که از آشیان عنایت ازلی
پرواز کند بدام مکر و حیله بد اندیشان پای بند نگردد بیت
اگر کوه آهن بجنبد ز جا ؛ نبرد رگی تا نخواهد خدا
جون امیر حاجی برلاس از رفتن حضرت اعلی واقف
شد در عقبش فرستاد و اعلام فرمود که خبر رسید که
عبد الله نایغو و زنده حشم فرزند محمد خواجه ابردی
لشکر فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت دارند
از آب عبور مکن که صلاح نیست و لشکر جول
را جمع آورده و منتظر باش که ازین طرف نیز جوغام

بانبوهی تمام خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان
کرده آتش فتنه بالا گیرد و این جوغام پسر ایلاودین
اوجار بن لالاواجار نویان بود و حضرت اعلی را جون
بر کیفیت آن حال اطلاع حاصل شد با سپاه جول
بی آنکه انتظار وصول جوغام کشد روی سعادت
بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید جلایر از جلگاه کشی
مراجعت نموده بخجند رفت و جون صاحبقرانی
بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جرجری پا می جسارت
از حد خود بیرون نهاده با جمعی پیش آمد و در موضع
انکار اتفاق پیکار افتاد و فی الحال مخالفان دولت
قاهره منهزم گشته رو بگریز نهادند و عساکر ظفر
پناه تا ترمذ کهنه در عقب دوانیدن و ترمذ را مخیم
نزول همایون گردانیدن لشکر کشیدن توغلتمور خان
بولایت ماوراءالنهر نوبت دوم در جمید الاول
سنه اثنی وستین وسبعمایه موافق اود ئیل توغلتمور خان
را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دگرباره دامن همت گرفت
لشکر بیقیاس جمع آورده متوجه گشت جون

بخجند رسید امیر بایزید جلایر کمر متابعت بر میان بست
و امیر بیان سلدوز نیز همچنین طریق اطاعت بیرون
پیش گرفت و برسم استقبال تا سمرقند بیامدند
و امیر حاجی برلاس نیز با وجود مخالفت اول توکل کرده
نزد خان رفت درین اثنا بقتل امیر بایزید جلایر امر
فرمودند امیر حاجی ازان حال بترسید و فرار اختیار
کرده رو بولایت کش نهاد و با بعضی الوس خود
از آب بگذشت و در عقب سپاه جته رسیدند
و جنگی عظیم واقع شد و جوغام برلاس کشته گشت
امیر حاجی عازم خراسان شد چون بجوی کشته رسید
از ملوک جوربل سبزوار جمعی از اشرار بر او زاید کرده او را
بقتل آوردند و از امراء جته امیر حمید که او ماقی کر لکوتست
و امثال خویش بکمال عقل و مزید کیاست ممتاز بود هرچه
نزد خان بر سبیل نصیحت میگفت مقبول می افتاد
درین حال شمه از کمال شهامت صاحبقرانی
بعز عرض رسانید و در باب ولایت موروثی
ایشان امان طلبید خان سخن او را بسمع رضا اصغا

فرمود

فرمود و ایلچی فرستاد و صاحبقران نامدار را طلب نمود
برحسب اشاره نزد خان تشریف فرمودند حضرت
خان او را بانواع التفاتات مکرم گردانیده ولایت
کش و تومان موروثی را با توابع و لواحق بدیشان
ارزانی فرمودند و خان دران زمستان عزم رزم
امیر حسین جزم کرده متوجه شد امیر حسین نیز تا کنار
آب وخش بیامد چون سپاه از طرفین سیاهی
همدیگر دیدند کیخسرو ختلانی از امیر حسین نفرت نموده
بلشکر خان پیوست امیر حسین چون انجنان دید
روی بگریز نهاد و خان در عقب او تا قندز براند و تابستان
دران حدود و نواحی بگذرانید چون خزان شد متوجه
سمرقند گشت و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز
را بیاساق رسانیدند چون بسمرقند رسید و تمام ممالک
را بتصرف در آورد جمعی دیگر را که از ایشان خایف
بود هم بیاساق رسانیدن فرمود و پسر خود الیاس
خواجه اغلن را بحکومت آن دیار نصب فرمود
و عکلجیک را بملازمت او باز داشت و حضرت

اعلی را نیز نزد فرزند خود باز گذاشت وضبط امور
آن مملکت را برای روشن او مفوض فرمود وخود
در عین جلالت وکامکاری بمقر سلطنت باز گشت
چون تقدم مردم آن دیار وجته را با امیر بیکیجیک مسلم
فرموده بود وکفایت ومصالح اهالی آن مملکت را
بحسن تدبیر صاحبقران باز گذاشته امیر بیکیجیک
برحسب فرموده خان سلوک نمیکرد ودست تظلم
وبیداد برکشاده طغیان بنیاد کرد چون حضرت اعلی
دید که باساق خان برقرار نمانده ست وحال ملک خلل
خواهد یافت عزم طلب امیر حسین جزم کرد وروی براه
آورد وچون امیر حسین معلوم نبود که کجاست در طلب او
در بیابانها وجولها میگشت تا در برادی خیوق بر چاه
ساغج بدو رسیدند واز انجا باتفاق نزد تکل که حاکم خیوق
بود رفتند آن بدنهاد عذار فکر گرفتن ایشان کرد بیت
کز سرشت بدنیاید خبر بدی ؛ از بدان دوری گزین گر بخردی
بدان مکر واقف گشته با شصت نفر سوار روی
توکل بطرف پایاب نهادند تکل با هزار سوار مکمل

ازعقب

از عقب ایشان تاخت وبدیشان رسید
ومحاربه درمیان آمد از اتباع صاحبقران
امیر طغی بوغا برلاس وامیر سیف الدین را اسپ
از کار باز ماند وهر دو پیاده بماندند وایلچی بهادر
را نیز اسپ از پا در آمد وهمچنان پیاده کماندار
میکردند وپیاده میرفتند حضرت اعلی کمان
از ایشان بستد وزه را پاره کرد تا دست
از جنگ باز دارند ولاورانه تا بجدی کوشش
نمودند که از یکهزار نفر که بالکل همراه بودند پنجاه سوار
بیش نماندند واز شصت نفر سوار ماندند امیر حسین
بر سر تکل راند وبشمشیر ورفش تکل را بدو نیم کرد
جون نوکران تکل بر امیر حسین ریختند حضرت اعلی
حمله نموده مجموع را متفرق گردانید وامیر حسین را
بیرون آورد جون روان شدند اسپ امیر حسین
را بزخم تیر بینداختند جون خاتون دلشاد
آغا چنان دید پیاده شد واسپ را بدو داد
وحضرت صاحبقران بزخم تیر اعادی را بازداشته

تبعت

امیر حسین را سوار ساخت و از انجا روان گشته
بجول در آمدند هفت نفر با ایشان همراه بودند
سه نفر اسپان ایشانرا گرفته بگریختند و خاک
چنین بی‌نیکی بر فرق خود ریختند سه کمست از
سکی انکه نشناخت حق ٤ صاحبقران آنجاه
ترکان آغا که خواهر امیر حسین و حرم محترم آن
صاحب تائید کامکار بود با یکنفر نوکر همراه
کرده روی توکل بفیض فضل الهی نهاده از جول
بیرون آمد انجا یورت بعضی ترکمانان بود اهل
حشم بانک شرارت بر یکدیگر زدند و
سر راه بگرفتند و از وفور غیرت حرم عفت پناه
را در پناه حفظ الهی بجایی که غله دران میریزند پنهان
کرد و شمشیر از میان برکشید و روان می‌آمدند
رو بدیشان نهاد یکی از ان جماعت حاجی محمد نام
ایشانرا بشناخت و ترکمانان را از جنگ
منع نمود و اسپ مناسب کشیده آنحضرت را
سوار کرد و باتفاق ترکمانان بمنزل خویش آورد

وبعد

وتبدر وسع ضیافت تقدیم رسانید صاحبقرانی
یکقطعه لعل گران بها بدیشان داد و حاجی محمد سه
سر اسپ و مایحتاج مهیا داشته سارق قولانچی نامی را
بیجرچی ملازم کرد و حضرت اعلی قبل از امیر حسین
مراجعت نموده ترکان اغا را از چاه بیرون آورد
آورد و سوار ساخته بموضع محمودی رفتند و دران حول
چاهی بکندند و قریب دوازده روز دران منزل
توقف نمودند علی بیگ بن ارغونشاه جون غربانی
از موضع ایشان خبر یافته شصت نفر سوار درافرستاد و
تا امیر حسین و صاحبقران را گرفته بماخان بردند و بند
بر نهادند برادر بزرگ علی بیگ و محمد بیگ نام
ازین حال با خبر شد از حد و حد طوس برای امیر حسین
و صاحبقران نامدار تحف و هدایا فرستاد و نزد برادر
بملامت بسیار پیغام داد که در زمان ایشانرا خلاص می
باید داد علی بیگ آن تحفه را بدیشان نداد و بعد از
شصت روز ایشانرا اخلاص کرد و اسپی و شتری
لاغری برای ایشان فرستاد و دران ولا مبارکشاه سنجری

برهنمونی دولت تمهید معذرت نموده اسپان
نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد و بعد
ازان امیر حسین و حضرت اعلی مشورت کرده
امیر حسین بطرف کرمسیر هیرمند روان شد
و حضرت صاحبقران بصوب ولایت والوس
خود مراجعت نمود و موعد ملاقات کرمسیر هیرمند
را اختیار کردند و صاحبقران بمیان ولایت و ایل
خود در امده نمونه توچین از وصول انحضرت اگاه گشت
و باده پانزده نفر بسعادت زمین بوس فایز گشت
و صاحبقرانی کله اسب از بالا خزار براند و نماز دیگر
را از آب جیحون گذشته بجول و ریکستان در
آمد و دران جنگل بسبب گرما یکماه توقف نمود و
ازانجا عنان عزیمت بصوب سمرقند انعطاف
داد چون بعضی مردم ازان واقف گشتند بلا توقف
سوار شد بجلجاکتس نزول فرمود و بعد ازان یکشب
درمیان بکنار آب آمویه راند و در انجا با تمور خواجه
اغلن و بهرام جلایر ملاقات فرمودند و برحسب وعده

بهرام دوم

که با امیر حسین کرده بودند باتفاق عازم قندهار شدند
و در هیرمن که وعده گاه بود با میر حسین پیوستند و بهرام
جلایر گریخته بهندوستان رفت درین اثنا والی سیستان
باوجود دشمنی قوی که داشت و مقابله نتوانست
کردن ازایشان مدد طلبید ایشان ملتمس او را مبذول
داشتند و متوجه سیستان گشتند والی سیستان انچه
وظایف استقبال و احترام بود مرعی فرمود و تقبلی او
فرمود که اگر مهم بهمین همت شما متمشی گردد مبلغی بخدمت
برسانم جهت خاطر او بر زم دشمن عنان بگردانیدن
و بر تیغ آبدار دمار از نهاد بر آوردند و ازانجا با سپاهی
گران بازگشته از سگزیان که بر سر راه آمده بودند بمحاربه
قیام نموده دست مبارک انحضرت دران کارزار مجروح
شد اما سپاه سگزیان ازهم فروریخته منهزم گشتند
و امیر حسین و حضرت اعلی بگرمسیر معاودت نمودند
و آنحضرت جهت جراحت دست مبارک
در تومن خود توقف نمود و امیر حسین با نودکس متوجه
بقلان شد چون بدان حوالی رسید آجونی که برادر کوه چک

پیکیجیک بود بر سر راه آمد وجنک در پیوست
وسپاهی امیر حسین منهزم شد وامیر حسین با چهار سوار ودشت
پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود وچون حضرت
صاحبقرانرا از ان جراحت نجات حاصل شد
وخلاصی یافت باتمور خواجه اغلن وبیست وچهار
نوکری دیکر بصوب ارصف توجه نمود وچون بکهمرود رسید
وخبر امیر حسین شنید نزد او فرستاد که در ارصف ملاقات
خواهد شد ودرین اثنا جمعی از نوکران وملازمان حضرت
اعلی از هر طرف جمع کشتند چون امیر حسین خبر سلامتی
حضرت ارم حضرت شنید اوراکلی مراد شکفته شد بی توقف
کمر عزیمت بسته سوار شد ودر خدمت اولم غولی با صد
سوار ومحمود کلی با صد وپنجاه پیاده در ارصف بحضرت
صاحبقران ملحق کشتند وهمدیکر را در کنار کرفته بر بساط انس
وبالغت قرار جستند چون خبر یافتند که منکلی بوغا سلدوز
در قلعه اولاجو نشسته قصد آن حصار کردند شیر ام بواسطه
صداقتی که با منکلی بوغا سلدوز داشت تعقل نمود که برود
واورا نصیحت کرده بیارد واز ین سبب قصه ایشان در

تعویق

تعویق افتاد ودرین اثنا شش صد سوار از اتباع واشیاع
صاحبقران برسیدند مواد شوکت تضاعف کشت
از ان محل روان شده در دره صوف نزول فرمودند
واملس پسر تومن با دویست سوار تاخت آورده
بود تا اسبان ولایت بلخ را براند او نیز با ایشان
ملحق شد توکه را با سه نوکر بطرف قهلغه فرستادند
تا جزی بیارد وچون اخبار رسید که لشکر جته ولایت
را غارت میکردند ومیکشتند امیر حسین و
حضرت اعلی از دره صوف کذشته بدره کز
آمدند وبمیدان اولچی آغا نزول فرمودند وچون شنیدند
که امیر سلیمان برلاس با جماعتی برلاسیان خبر حضرت
اعلی شنید وباجته مخالفت نموده اند وبترمذ رسیده
بولان بوغا را روانه کردند تا از جیحون بکذرد وایشانرا
کیفیت حال اعلام نماید واز انجا کوچ کرده بالکاء بلخ
در آمدند امیر بوسعید پسر تایغو ومنکلی بوغا سلدوز
که از قلعه اولاجو کریخته بود ونزد داماد خود ابوسعید وحیدر
اندخودی رفته با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته

و دست جلادت گشاده بمعسکر همایون رسیدند
و بر لب آب سپاه جوشان و خروشان فرود آمدند
و از طرفین گذار آب را گرفته کمین کردند صاحبقران
بکنار آب رفت و هر گونه سخن هوشمندانه فرمود و سپاه
ایشان از طرف لب آب دره گر گرفته میرفتند
و لشکر نصرت شعار بکنار جوی قوت میراندند و
از جانبین محل گذار میجستند تا برابر بلخ رسیدند هر دو
جانب صف برکشیدند و جنگ را آماده گشتند و
امرا که در ترمذ بودند هم برسیدند و بمعسکر همایون
پیوستند و توکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق
کرده بود برسانید آن روز تا نماز دیگر آتش حرب
و قتال مشتعل بود روز دیگر صاحبقران بتایید
ربانی حمله کرده از پل بگذشت و روی بدان لشکر
جنگجوی نهاد هر چند آنها بسیار بودند اما بحکم کم من فیه
قلیله غلبت فیه کثیره باذن الله بر ایشان غالب
شد و اعادی از هم فرو ریخته گریختند امیر حسین و
صاحبقرانی بعد ازین فتح عرض سپاهی که ملازم

بودند

بودند کردند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت مؤید
با جمعی از ایشان از پیش روان شد چون بر آب
جیحون رسیدند از معبر ترمذ بکشتی گذشتن و
قراول بجانب قهلغه فرستادن تا خبری
باز رسانند و لب آب مخیم نزول همایون گشت
قراولان از تعب و کوفتگی راه از غایت شرایط
حزم ذاهل شدند و خواب بر ایشان غالب شد
تا لشکر اجوئی که برادر کوچک بیکیجک است
برسیدند و بگذشتند صاحبقران باعتماد قراول
منتظر نشسته و سپاه بخیمهای خود غافل خفته
ناگاه یاغی با قراول بهم برآمیخته برسیدند ابیات
جهانجوی چو ساز و قراول روان ** نزیبد بجز مردم کاردان
دلیر و سبک حمله تیز هوش ** بهر کار سر تا قدم چشم گوش
و خوابا شد و راستی کیششان ** بود کافری کاهلی پیششان
لشکر را چون مجال نبود که دران حال فراهم آیند بضرورت
خیمها گذاشته بکشتی درآمدند و از آب بگذشتند
و حضرت صاحبقران با چند نفر بمحاربه مشغول گشت

وچندان محاربه کرد که لشکر تمام از آب بگذشتند و
بعد ازان خود نیز عبور فرمود و یکماه ازین طرف و ازان
طرف مقابله کردند و بعد از یکماه حضرت اعلی
کشتیها را بفرمود سوختند و متوجه حکم شد که از حد و بلخ
است و دران محل با امیر حسین و بقیه لشکر پیوستند
و باتفاق عازم قندز شدند و در انجا ایلی بورلدا و راجع
آورده عنان عزیمت بجانب بدخشان معروف گردانیدن
وچون بطایخان رسیدند در آب شور بر مصداق
الصلح خیر با شاهان بدخشان بدر مصالح درآمدند
و وحشت و نفرت را مرتفع ساختند و ازانجا بطرف
ارهنک بازگشتند و از انجا از آب گذشته بجانب سالی
سرا عبور نمودند و متوجه ختلان شدند و بجول درآمدند
و از جول گذشته موضع دشت کولک مخیم نزول
فرخنده گشت شیر بهرام اجازت حاصل کرده بصوب
روان شد درا ثنا خبر رسید که تلغ سلدوز کیخسرو لشکر
جته را سر کرده با جمعی امراء جته پیش آمدند و بموریسبر
بیکیجیک و دیگر امرای هزاره و قشون با بیست هزار مرد

از سرجالا

از سرجالا تا پل سنکین نشسته اند و با حضرت
اعلی شش هزار مرد همراه بودند صاحبقرانی با دو هزار
مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورد
و از پیش روان شد و در سر پل سنکین سپاه جانبین
بهم رسیدند از وقت چاشت تا شب هنگام
محاربه کردند و از طرفین این طرف آب و آنطرف
آب قایم گشتند حضرت اعلی امیر موسی و امیر
مویدارلات و اوج قرابهادر را با پانصد مرد بر سر
پل سنکین در مقابله لشکر خصم بازداشت و بنفس مبارک
خود با یکهزار و پانصد سوار از بالای آب نیم شب از
آب شناه بگذشتند و روی بکوه آوردند و روز دیگر
قراول باغی را از اثر پای ستوران سواران معلوم
شد که لشکر از آب گذشتند و ازان معنی دغدغه
در ایشان پیدا شد چون شب درآمد صاحبقران
بالای کوهها بلند بفرمود تا آتش بسیار افروختند سپاه
مخالف را از مشاهده آن ترس و هراس غالب شد
روی بگریز نهاده پراکنده شدند والله یؤید بنصره من یشاء

جون چنان شد از بالای کوه فرو تاختند و تا میدان بجرات
دوانیدند و بفتح و نصرت ازان منزل نزول فرمودند
و امیر حسین نیز با بقیه لشکر از عقب برسید و حضرت
اعلی با دو هزار مرد از پیش روان شد و بقهلغه رسید
اهالی کش فوج فوج گریخته می آمدند و بملازمت سعادتمند
میگشتند صاحبقران ازان دو هزار مرد که همراه داشت
سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته روی
عزیمت براه آورد و دیگرانرا همانجا باز داشت و ازان
سیصد سوار دویست سوار را با امیر سلیمان و امیر
جاکو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال الدین برلاس و امیر
سیف الدین و بولتمور بصوب کش روان فرمود که جهار
قوشون شوند و هر سواری دو بند شاخ درخت بسیار
برگ از هر دو پهلو اسب درآویزند تا غبار انگیزد و
داروغها که آنجا باشند بگریزند ایشان برحسب فرمان
امتثال فرمودن و تدبیر موافق تقدیر افتاد جون بالکای کش
درآمدند داروغها جته از مشاهده آن غبار بگریختند و
ایشان بشهر کش درآمدند و بضبط آن مشغول گشتند

ودران

ودران وقت تغلق تیمور خان در مقر سریر خانی
درگذشته بود و الغ تیمور و امیر حمید آمده بودند
و الیاس خواجه خان را بالوس باز بردند تا بجای پدر
بضبط آن دیار قیام نماید امرا و ارکان دولت که آنجا
بودند مجموع با قشونات خود بصاحبقران جمع شدند
و امیر حسین نیز با سپاه خود و آنچه از سپاه که بقهلغه
گذاشته بودند برسیدند و شیر بهرام که در دشت
لولک جدا شده بود با ایل خود و لشکر ختلان بعد از
چل و سه روز بهم رسید و ملحق گشت صاحبقرانی با تمامی لشکر
ازانجا کوچ کرده متوجه خزار شد و با امیر حسین بمزار مبارک
خواجه شمس طاب مثواه عهد و میثاق کردند و صاحبقران
در فکر بود که عواقب امور جون خواهد بود خواب وی ربود
آوازی شنید که غم مخور که حق تعالی ترا نصرت داده است ازان
آواز بیدار شد و از حاضران پرسید که اینجا کسی سخن کرده
است گفتند نه یقین دانست که آواز الهام الهی عز اسمه بوده
است ازین سبب شادمان شده صورت رویا را با امیر
حسین تقریر کرد موجب تضاعف شادمانی شد

گفتار در محاربه امیر حسین و صاحبقران کامکار با لشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان در سنه خمس و ستین و سبعمایه موافق لوئیل امیر حسین و صاحبقرانی را بار دیگر با امرا جته محاربه واقع شد و بسیار از طرفین بقتل آمدند و اعادی دولت قاهره منهزم شدند و اکثر محبوس و مقتول گشتند و بقیه السیف بگریختند حضرت اعلی بمشورت امیر حسین با تنبیر بهرام ایلغار نموده در عقب روان شد و از آب خجند گذشته تا شکند را مخیم نزول اقبال ساخت و بعد از آن مراجعت نمود از آب خجند عبور نمود و بقصد شکار جرکه انداخت و امیر حسین نیز در موضع ذرق بمیل شکار و ترتیب جرکه موافقت نمود و از انجا بصوب سمرقند معاودت نمود **گفتار در قرلتای کردن امیر حسین و حضرت اعلی و برداشتن کابلشاه اغلن را بخانی** چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان و توابع آن از تسلط جته مستخلص گشت اعیان و امرای بزرگ و نوئینان رفیع مقدار حکومت و فرماندهی

یکدیگرا

یکدیگر را گردن ننهادند و هر یکی را از قبایل خود پشت استظهار گرم بود سر اطاعت بیکدیگر فرو نمی آوردند و سنة الله جاری است که هر کثرتی که جهت وحدتی نباشد و هر مملکتی را که والی نبود که مردم به از خود دانند و اطاعت نمایند نظام آن البته اختلال پذیرد و بنا بران امیر حسین و صاحبقران بمشورت یکدیگر از نسل جغتای خان در سنه خمس و ستین و سبعمایه بصلاح دید امرا و اعیان کابلشاه اغلن پسر دورجی بن ایلجکدی بن دوا خان که بلباس فقر و قناعت از انقلاب روزگار در آمده بود بیرون آوردند و بلباس پادشاهی ملبس ساخته بر تخت شاهی نشاندند بزرگان و گردنکشان بیکبار بپای تخت خان بزانو ادب در آمدند و گردن اطاعت بر فرمان خان نرم کردن و طوی عظیم ترتیب دادند و هر کس که منافق بود بجواب مشغول داشتند و موافقان از نوازش و عطای بیکران ارزان داشتند و امیر حسین و صاحبقران دران زمستان هر یکی بمقر دولت خود آرام جستند **گفتار در جنگ لای و کیفیت آن**

جون بهار درآمد خبر رسید که لشکر جته باز متوجه گشتند
وحضرت صاحبقرانی روی همت بجمع کردن لشکر
آورد و امیر حسین را ازان خبر اگاهی داد امیر حسین بنومود
تا پولاد بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه ایردی با سپاه
خود بایلغار بصاحبقرانی ملحق شوند جون عساکر جمع شد
متوجه خصم گشتند جون بموضع اقار رسیدند چند روز
توقف فرمودند و از انجا کوچ کرده از آب خجند گذشتند
و امیر نیز سپاهی گران جمع کرده بکنار آب بدخشان رسید
از انجانب منقلای لشکر جته اگرچه بکثرت افزون بودند
اما جون ازیشان سابقا شکست یافته بودند بنیاد
حیله و مکر کردن بسنگ یده که خاصیت آن بدایع منع
لایزالیست توسل جستند و آنزمان آفتاب در جوزا
بود ناگاه رعد و برق خروشیدن و درخشیدن گرفت
و باران محکم بنیاد کرده چنانچه گویا طوفان برخاسته است
و دست و پای اسپان معسکر همایون در لای و گل نشسته
و از کثرت باران پوشیدنی و دیگر اسباب چنان
گران شد که سوارانرا قوت جنبیدن نماند تا پیاده ماند احال

تنگ از دیک شد

چه شده

چه شده باشد با وجود این حال صاحبقران با سپاه
خود پیش رفت و بتایید ربانی بر میسره اعادی حمله
کرد و ایشانرا برهم شکست اما میمنه ایشان بر میسره
لشکر همایون غلبه کردند و امیر حسین که بر میسره بود
اقامت نتوانست کردن میمنه ایشان از میسره
لشکر همایون گذشت و میمنه لشکر همایون بر میسره
لشکر اعادی گذر نمودند و جون شب درآمد فرود
آمدند و علی الصباح روز دیگر از جانبین که هم برنجند شکست
بر لشکر جته افتاد و پشت نموده رو بگریز نهادند باز امراء
جته دلاوری نموده عنان بگردانیدند و تیغ کین براندند
و قریب یکهزار نفر در میان فوت شدند و کان الله
امرا مقدورا و این واقعه در اول ماه رمضان سنه ست
و ستین سبعمایه برحسب قران مثلثه هوائی از قران
هشتم که در برج عقرب واقع شده بود جون عساکر
همایون را مجال اقامت نماند از انجا باز گشته
امیر حسین متوجه سالی سرا شد و تمام ایل خود را کوچانید
و بموضع شیرتو اقامت نمود و حضرت اعلی از آب امو

کذشته بلخ را مخیم نزول همایون ساخت و تومان
وایل خود را جمع ساخت لشکر جته سمرقند را حصار کردند
مولانازاده سمرقندی و مولانا خوردک بخاری وابوبکر
کلوی نداف با اهل شهر چون شهر را از زمان حصار نبود
کوچه بند کرده محافظت نمودند چون مدتی بکذشت
وامرای جته نتوانستند بشهر در آمدن بتقدیر عزیز حکیم
وبا در اسبان ایشان افتاد و اکثر اسبان هلاک
شدند چنانچه از چهار کس یک کس را اسب نماند
عاجز و متحیر شده و ترکشها در اسب بسته مراجعت کردند
چون حضرت اعلی را مراجعت جته تحقیق شد نزد امیر حسین
کس فرستاد و او را از ان حال باخبر کردند چون فصل
بهار در آمد با تفاق نهضت اقبال بصوب سمرقند فرمودند
درین اثنا چون امیر حسین را اسباب مکنت روز بروز
در ترقی بود حرص و آز و خست و نیاز که اصلا لایق طور
سروران نیست در نهاد او غالب شد و همکی همت
بجمع مال و ذخایر مصروف فرمود و بر امرا و ارکان دولت
صاحبقرانی مبلغی را رقم کشید و محصل بر کماشت چون دران

نزدیکی

نزدیکی محاربه‌ای واقع شده بود و امرا و ارکان دولت
را وجوهات تلف کشته بر ادای آن تمامه قادر نبودند
همت خسروانه صاحبقرانی اقتضا آن کرد که ایشان را
مساعدتی فرماید مبلغی زر و سیم بدیشان انعام فرمود
از انجمله یاره و کوشواره مهد اعلی را بدیشان داد چون
امیر حسین آنرا بدید دانست که از ان خواهر اوست
اما از غایت حرص حق برادری و خواهری را رعایت نکرد
بیت با چنین همت نباید داشت کار سروری ٭ ننگ همت
در جهان هرگز نباید برتری ٭ چون مردم صاحب غرض ازین
حال باخبر گشتند مکتوبی با میر حسین نوشتند مضمون
آنکه حضرت اعلی را نسبت با خان و با تو که امیر حسینی اندیشه
مخالفت و جدال در سرشت و از کردار و گفتار تو بغایت
آزرده خاطر گشت چون امیر حسین این سخن بشنید این
صورت وحشت انگیز را با خان در میان نهاد و
این معنی صاحبقرانی را معلوم شد و غباری از طرفین بخاطر
راه یافت و صاحبقرانی دران باب تاملی مینمود و شیر
بهرام و بهرام جلایر خود با امیر حسین اعتماد نداشتند صاحبقرانی

مکنون ضمیر منیر با ایشان در میان نهاد که امیر حسین
را دل با هیچکس پاک نیست و رای صواب بمخالفت او
منحصرست که بر قصد ما جازمست و بعد از فوت
پشیمانی سود نخواهد داشت و چون ایشان برین معنی
اطلاع نمودند بمخالفت امیر حسین اتفاق نموده عهد بستند
و صاحبقران بجهت جمع لشکر بصوب سمرقند
نهضت اقبال فرمود درین اثنا مهد علیا اولجای
ترکان که همشیره امیر حسین بود بجوار حق پیوست
و امیر حسین را علاقه خویشی که نسبت با صاحبقرانی
بود بالکل مرتفع گشت در فصل پاییز سنه سبع و ستین و سبعمایه
موافق ایت ئیل حضرت صاحبقران لشکرها جمع
کرده آهنگ جنگ امیر حسین کرد چون امیر حسین ازین
حال واقف شد عهدنامه نوشته نزد آنحضرت فرستاد
و پیغام نمود که تا غایت با همدیگر اتفاق نموده بکلیات
اقدام نموده ایم و بعد ازین نیز چنین خواهد بود و سخنان
صاحب اغراض فرو گذاشت می باید کرد و مثل ندا چون
ازین حکایت در محل قبول نیفتاد امیر حسین نیز لشکر

خود را

خود را مرتب داشته متوجه شد اما دست بر مصحف
نهاده سوگند خورد که با صاحبقرانی طریقه محبت را مرعی
داشته مخالفت نجویم همان مصحف را که بدان سوگند
خورده بود نزد صاحبقرانی فرستاد که من چنین سوگند خورده
عهد کرده ام اکنون صلاح در آنست که طرفین لشکر بگذاریم و
هر یکی با صد سوار بدرتنگ چکچک ملاقات کرده رفع
حجاب نماییم تا اصحاب اغراض را درین باب زبان
کوتاه گردد حضرت صاحبقران بر عهد و میثاق امیر حسین
اعتماد کرده لشکر خود را در خزار بگذاشت و با سیصد
سوار روان شد و دویست سوار را برای رعایت
حزم بدیه نو بگذاشت با صد نوبتنگ چکچک رفت
که وعده گاه بود همان امیر حسین با هزار سوار گزیده ایلغار
کرد تاجیکی از غلامان آنحضرت در میان ایشان بود
بگریخت و خبر رسانید نوکری بهرام نام بدرخانه حاضر بود
که در تجربه وقایع لیل و نهار ممارستی نداشت آن
تاجیک را لت کرد که چه سخنست که میگویی اما از اتفاق
حسنه حضرت اعلی قبل از وصول اعادی سوار شده

بود و منتظر وعده امیر حسین بود چون سواران امیر حسین
بغلبه تمام رسیدند و از مکر ایشان حضرت اعلی واقف
شد روان براند چون تبنک جرم رسید مردم خود را
بگذرانید و راه بر دشمن گرفت و جنگ در پیوست
و بزخم تیر آن لشکر را باز داشت و همچنان تا سر دو آب
جکدالیک که انجا بهم میرسد برفت چون مخالفان پس از ان
نتوانستند رفتن باز گشتن و چون خبر غدر بحر ار رسید
لشکر همایون که آنجا بودند متفرق شدند حضرت اعلی با
اندک مردم که همراه بودند از خزار گذشته بقرشی نزول
فرمود و مصلحت چنان دیدند که کوچ را نقل کنند و در
جوار سحر بان که ایشانرا با حضرت اعلی طریقه محبت بود
بگذارد و از سر فراغ خاطر روی همت بتدبیر کار دشمنان
آورد چون رای بران قرار گرفت شب هنگام با کوچ
روان شد روز دیگر لشکر امیر حسین بقرشی رسیدند
امیر موسی و امیر هندوشاه بحصار در آمدند و بساط اقامت
بگستردند حضرت صاحبقران با نوکران خود بطرف
ماخان روان شد و از آب آمویه گذشته بجول در آمد

نزد ملک

نزد ملک هرات ایلچی فرستاد و تا آمدن ایلچی دو
ماه و نیم بر سر چاه شور آب مخیم نزول همایون شد
و هر کاروان که از خراسان متوجه بودند باز داشت چون
ایلچی مراجعت نمود آوازه انداخت که ملک
هرات مرا طلبیده است میروم و سوار شد و رو بطرف
هرات نهاد و کاروانیانرا اجازت فرمود باز رکانان
چون بقرشی رسیدن خبر دادن که حضرت اعلی
بطرف هرات رفته است اعادی را بران اعتماد
حاصل شد حضرت اعلی بر مصداق و من یتوکل علی الله
فهو حسبه چند قدم که بحضور کاروانیان بطرف هرات
رفته بود باز گشته چند روز توقف نمود و دران وقت
دویست و چهل سه نفر در ملازمت بودند و در حوالی
قرشی دوازده هزار نفر سوار و پیاده نشسته بودند توکل
بفیض ربانی کرده با آن نفر اندک متوجه قرشی شد
و شبگیر کرده بکنار آب آمویه رسید همدران شب
بنفس خود با چهل نفر مرد آب در آب رانده بشناه
بگذشتند و کشتیها که آنجا بود بدان طرف آب فرستاد

تا بقیه مردم بکشتی عبور نمایند و از انجا تعدغن تمام
مردمی که همراه بودند گذاشته تا با آهستگی بدو برسند
وخود و امیر مبشر و عبد الله بتعجیل تو بتی راندند و بلب
خندق قلعه فرود آمدو اسپان را بمشر سپرد و از ممر آبی که از
ناو بقلعه میرفت خود از ان راه بخاک ریز قلعه در آمد
و عبد الله نیز در عقب برفت جون بدروازه
رسیدند که بجانب خزارست دست مبارک
بدروازه زد معلوم شد که پشتش بخاک انباشته اند
بازگشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتیاط
در آورده و جائی که دیوار پست تر بود باز جست و عبد الله
را نمود که محل نردبان نهادن اینجاست و هم از ان ممر
که درون رفته بود بیرون آمد و بتعجیل نزد لشکر خود
شتافت و باز در همان شب چهل سه نفر مرد را بمحافظت
اسپان باز داشته و نردبان چند که همراه آورده بود بر
داشته بهمان راه که فرموده بود بدروان حصار فرستاد
و صد مرد را بدروازه مترصد باز داشت و صد مرد را با عبد الله
همراه کرد تا انجا که بدو نموده بود نردبان نهاده ببالا روند

وشمشیر

وشمشیر کشیده بصوب دروازه بشتابند امتثال
فرمان نموده همچنان ببالاء دیوار بر آمده بصوب دروازه
شتافتند جون دربان بخواب غفلت بودند
دمار از نهاد ایشان بر آوردند و دروازه را بشکستند
و بر غو و نفیر کشیدند و بی توقف سپاه که بدروازه
مترصد بودند بقلعه تاختند و زن و فرزند امیر موسی با
اسباب و اشیاء دستگیر نمودند در جاه و زندان مقید کردانیدند
و امیر موسی خبر شنیده بود که حضرت صاحبقران بطرف
هرات رفته است از قلعه بیرون رفته بوده است
و بر جای دلغریب فرود آمده و پسر میر موسی در قلعه بود
و محمد بیک نام داشت اشارت فرمودند که او را
پنهان از قلعه بدر کنند تا نزد پدر برود و خبر ببرد همچنان
کردند محمد بیک همان شب نزد پدر رفت و خبر
رسانید امیر موسی ازین خبر منهزم نشد و در زمان
نزد ملک بهادر کس فرستاد و او را ازین واقعه آگاه
کردانید و بیکدیگر پیوستند و با لشکر گران بدر حصار
قرشی آمدند و حصار کردند و حضرت اعلی بنفس خود

در انداختند و جون محاربه بهم پیوست امیر حسین رو
بگریز نهاد اصحاب قلعه تصور آنکه ایشان منهزم
گشته اند از قلعه بیرون آمده در عقب تاختند
امیر حسین بازگشت و بزخم تیر و شمشیر دمار از ایشان
بر آورد جون علی و محمود چنان دیدند شب از حصار
بیرون آمده رو بگریز نهادند و بجول در آمدند و از مردکه
بماخان بسعادت بساط بوس مشرف شدند و عذر
تقصیرات خود خواستند حضرت صاحبقرانی ایشان را
بخلعت و اسپ احترام نمود و در سلک ملازمان انتظام
داد و امیر حسین جون بخارا را مسخر کرد چند روز انجا توقف
نمود و بعد از ان خلیل را با دیگر امرا و لشکریان بمحافظت
بخارا باز گذاشت و خود متوجه سالی سرا شد صاحبقرانی
امر فرمود تا نیستانها را بسوختند تا باز از نو سبز شود
همچنان کردند و اسپان را بعلف رها کردند تا فربه شدند

درین اثنا بسامع علیه رسانیدند تبکشی که از هیامن
التفات بندگان حضرت از ذل و آوارگی خلاص شده

ودرآمویه

ودرآمویه و توابع آن که جای اصلی ایشان است بعز
حکومت تمکن یافته است از جاده اطاعت انحراف
نموده هر کرا امید اند که توجه بحضرت اعلی نموده است میکرد
و محبوس میکرد اند با وجود اینمعنی غضب فرمودند و
از راه یورت کول با ششصد مرد تبکبیر کرده روان
شدند و جون بلب جیحون رسیدند هنگام طغیان
آب بود حضرت اعلی با دویست مرد خود را بآب
زده بشناه با دویست انو مذکور از آب بگذشتند
و شبگیر کرده سحرگاه اطراف و جوانب تبکشی
را فرو گرفتند و او مرد دلیر و تیر انداز خوب بود اما جون سعادت
قرین نشد در وهله اول که تیر بر کمان نهاد زه کمان بگسیخت
او را بگرفتند حضرت اعلی امر فرمود تا کشتیها را بدان
طرف آب بردند و آن جهار صد مرد را نیز از آب بگذرانیدند
درین اثنا جنان معلوم گشت که لشکر فرو ناسک
در نواحی بخارا نشسته اند عنان عزیمت بدفع ایشان
مصروف فرمود و امیر خلیل که مقدم لشکر فرو ناس بود
از صدمت عساکر منصور و مقهور گشت و تمامی لشکر متفرق

بضبط دروازه‌ها قیام می‌نمود العهدة علی الراوی روز
دیگر از طرف دروازه که امیر موسی نشسته بود حضرت اعلی
بیرون رفت و بر ایشان تاخت و ایشان را چون
نبات النعش پراکنده گردانید و بحصار معاودت
نمود و از دروازهٔ دیگر که ملک بهادر نشسته بود بیرون
رفته او را نیز منهزم ساخت و ایشان فرار نموده
بیورت خود رفتند و حضرت اعلی در عقب ایشان
رفت آنجا نیز نتوانستند اقامت نمود و از هم فرو
ریختند و بگریختند و ما توفیقی الا بالله حضرت صاحبقران
بعد از فتح دران زمستان در قرشی توقف
و اقامت فرمود چون امیر موسی هزیمت یافته
نزد امیر حسین رفت امیر حسین ازان حال تعجب
نموده و بتعجیل تمام لشکر خود را جمع کرده از سالی سرای متوجه
آنحضرت گشت و از قهلغه گذشته نزدیک تنگ
چکچک فرود آمدند صاحبقران چون بران واقف شد
بعزم شبیخون بیرون رفت و دران حال دویست
نود مرد همراه بودند بازیکی را فرستادند تا خبر تحقیق بیارد

وجون

وجون بیقین پیوست که امیر موسی و انجاتیو و دیگر
امرا ده هزاره بالای اقساقیا صفها کشیده اند لاجرم
مجال شبیخون نیافتند و باز بقرشی عبور فرمودند و از انجا
متوجه بخارا شدند علی بیسوری و محمود شاه رستم استقبال
مرعی فرمودند و موکب همایون بشهر بخارا نزول
فرمود و خبر رسید که مستقلا امیر حسین امیر موسی و انجاتیو
با لشکر گران نزدیک رسیدند حضرت اعلی علی بیسوری
و محمود شاه را گفتند که صلاح دولت آنست که ما لشکر را
بیرون بریم و بر ایشان شبیخون نمائیم ایشان مرتکب
اینمعنی نگشتند حضرت اعلی چون آثار خوف دید
در ایشان مشاهده کرد و از انجا نهضت نموده متوجه
خراسان شد و چون بر لب آب آمویه رسید اتفاقا عدد
کشتیها از بالای آب می آمدند فرمان داد تا آن کشتیها
بگرفتند و از آب عبور کردند و بجول در آمدند و از مرو گذشته
بماخان بسعادت باغرق و بنه خود رسیدند چون
امیر حسین به بخارا رسید علی بیسوری و محمود شاه بمحافظت
قلعه اقدام نمود لشکر بیرون حصار را در میان گرفته جنگ

گشتند بسعادت معاودت فرموده از آب بگذشتند
و مدت یکماه بر سر چاههای قراول توبه توقف نمودند
و از انجا عازم ماخان گشتند و نیک پی شاه را بپا ساق
رسانیدن ع هر کو ز ولی نعمت خود روی بتابد ٤ روزی بکشد
کنفرش و چاره نیابد ٤ حضرت اعلی از مرو گذشته بماخان
نزول اجلال فرمود و امیر چاکو را برسالت نزد ملک حسین
هراة فرستاد و ملک مشار الیه مقدم او را اعزاز
و اکرام فرمود و با حضرت اعلی اظهار موالات و مصادقت
کرد و فرمود که من بسرخس می آیم اگر ایشان از ان طرف نشسته
تشریف دهند تا بنیاد دوستی و اخلاص را موکد گردانم
مستحسن خواهد بود امیر چاکو چون مراجعت نمود سخن را
معروض داشت ملاقات با ملک صلاح ندانستند
اما فرزندار جمند امیرزاده جهانگیر را با مبارکشاه سنجری نزد
ملک فرستادند و سخنان محبت آمیز پیغام نمودند و فرمودند
که چون تو دین داری و نیکوکاری ملک وثوق تمام می
باشد فرزند را فرستادیم و اغروق را درین مملکت گذاشته
بصوب اصلی توجه خواهیم نمود یقین که آنچه مقتضای همت

ملوکانه

ملوکانه باشد محافظت بتقدیم خواهند رسانید

درینوقت تمامی ممالک ماوراء النهر در تصرف
مخالفان بود و در هر موضعی گروهی از لشکر دشمن
تمکن داشتند و حضرت اعلی با ششصد نود مرد شبگیر
کرده نزدیک صبح را به نیستان رسیدند و آن
روز در انجا با اندرون چهار باغ توقف نمودند
تا اسپان ایشان از رنج راه آسوده شوند و از موضع
جری باری شبگیر کرده قرشی را در میان گرفتند جمعی از
نوکران امیر موسی انجا بودند همه را دستگیر کردند و فرود
آمدند و یکزمان اسپان را آسایش دادند و ظهر به را سوار
شدند و ششصد نود مرد را بهفت قوشون تاختند
و ایشان را تسلی داده ترغیب و تحریص نمودند ع
بزم مردان عرصهٔ رزمست و عشر دار و گیر ٤ باده خون دشمن و
جام و نادم تیغ و تیر ٤ و هر یکی از امرای خود را بجای خود
باز داشت و خود بطرف خصم تقراولی پیش رفت
ع کسی را که ایزد بود کارساز ٤ و نا وی لشکر بود نی نیاز

لشکری بدان شوکت و عظمت ساعتی اقامت
نکردند و رو بهزیمت نهادند بعد ازین فتح ارجمند
رای عالی بران قرار گرفت که دشمنانرا مجال نداده
براننند و بحلکاه حصار رسانند و لشکر آنجارا جمع کرده
رو بجنک امیر حسین آرند امرا باتفاق زانو زده عرضه
داشتند که درخواست بندکان درکاه آنست که
عزیمت را فتح نموده عنان بصوب سمرقند
معطوف کردانند سخنان ایشانرا بسمع رضا
اصغا فرمودند   دران ولا بر باقی
جوق ایغور و طغی شاه را در ولایت کش باز داشتند
ولشکرکشش را جمع فرموده متوجه سمرقند شدند چون
رایات نصرت شعار بحوالی سمرقند رسید اوج
قرابهادر با سپاه امیر موسی برون آمدند و کنار
آب رحمت کرفته بایستادند و حضرت اعلی
لشکر ظفر قرین را مرتب داشته میمنه و میسره
بیاراست و بیک حمله ایشانرا متفرق کردانید
اوج قرا کریخته بشهر درآمد حضرت اعلی بموضع زمین

نزول

نزول فرمود و اوج قرابهادر با یکهزار مرد بجنک بیرون
آمد سپاه ظفر پیکر چون روی بایشان نهادند فی الحال
بکریختند حضرت اعلی بموضع سغد چند روز توقف نمود
درین اثنا استماع افتاد که اولجایتو و بود بوغا با لشکر
قروناس می آیند و بعد ازین خبر طغی شاه که از کش
کریخته بود برسید و تقریر کردند که جمعی بر سر رباجوق
تاختند و او را کرفته بقتل آوردند چون صاحبقران
این سخن بشنید از انجا نهضت نمود و بکنار آب
بام فرود آمد و ارغونشاه نامی را جهت خبر کرفتن فرستاد
بودند یکی را کرفته معاودت نمود چون ازان متقید
خبر پرسیدند جواب داد که اولجایتو و پولاد بوغا باب
توم نشسته اند و امیر حسین با لشکران بتورشی رسیده
است چون این خبر شنیدند چنان مصلحت دیدند که
چند روزی توقف نمایند بنابران لشکرکش را
که همراه بودند رخصت مراجعت شد و با ششصد
سوار که ازان سوی آب همراه داشتند بطرف پایان
آب سمرقند روان شدند و امیر حسین با امیر موسی پیغام

فرستاده بود که سر راه صاحبقران رابگیرد بنابران
امیر موسی واوج قراتهادر باجمعی درکوکلدراجبی فرود
آمده بودند وجنک راآماده کشته چون بحضرت
برسید وبرایشان حمله کرد طاقت اقامت نداشتند
فرا جستند وبسمرقند رفتند حضرت اعلی ازانجا بجانب
ساغرج متوجه شد وزمانی اسپانرا آسایش داده
سوار شدند وشبهنگام در قرحق فرود آمدند وزمانی بر
آسودند وازانجا کوچ کرده وقت صبح بموضع تومای
نزول فرمودند وچاشتگاه ایوار کرده شب در میان
بکوکنک رسیدند واز آب خجند گذشته آنجا توقف
نمودند وچون کیخسرو وبهرام جلایر که نزد خان رفته
بودند ازانجا که چون تیمور وشیر اول راسر کرده با هفت
هزار مرد جته آمده بودند ودر تاشکنت نشسته چون
صاحبقرانی را قبل ازین با بهرام جلایر طریق عنایت
مبذول بود واو نیز دم محبت وصداقت میزد
وبمخالفت امیر حسین با صاحبقرانی عهد بسته بود
باامید آنکه بتقویت ومعاونت ایشان بکوشند

اتلغار

بجنگ

توجه بصوب تاشکنت نموده با بهرام
ملاقات کردند بهرام خود ازان در دربیامد
وخدمتی لایق بتقدیم نرسانید حضرت اعلی فرمودند
که سبب موافقت تو با امیر حسین مخالفت
اغاز کردم ولی خرابی ازان مر بولایت راه
یافت وبر معارضان ترا مسلط کردانیم
وامروز اندک قوت داری وباعتماد عهد وپیمان
تو اینجا آمدم مروت ومردی تو انیست امید
بکرم حق تعالی چنانست که بزودی ترا بدر خود
محتاج بینم وآن خود چه مراد بود که چون فسخ نمت

درین وقت حضرت خان وامیر حسین بالشکر
بیتعیاس از قونانس از شهر سبز که سر چشمه وسار
بلاق را مخیم نزول ساخته بودند امراء معتبر او مثل
امیر موسی وشیخ محمد پسر بیان سلدوز واولجایتو اپردی
ودیگر بهادران که بکرات شجاعت ودست برد
حضرت اعلی را دیده ودانسته بودند با سه فوج

لشکر از پیش روان کردند تا هر کروهی بر سر راهی
نشسته بمحافظت آن طریق قیام نمایند
ملک بهادر با سه هزار مرد بسوزن کران آمده
بود و آن راه را نکاه میداشت و امیر جهانشاه
با یکهزار و پانصد مرد در رباط ملک بود و خرمن
بهادر با یکهزار مرد در موضع ذرق راه را محافظت
مینمود و حضرت اعلی چون موید بتائیدات الهی عز شانه
بود بدفع مخالفان توجه نمود با پانصد مرد از پیش روان
شده از آب خجند کذشته شبکیر کرد و بر جهانشاه
و لشکر او شبخون برد و ایشانرا متفرق و پریشان
کردانید و هم دران وقت بموضع ذرق رانده
خرمن را نیز پراکنده ساخت و تمامی
اموالشان را بتاراج برد روز دیکر با دویست
مرد تاخت برده ملک بهادر را ویران ساخت
چون کر بخشکان با میر موسی و شیخ محمد و اولجایتو سپهبد
دران شب بلا توقف شبکیر کردند و نزد امیر حسین
رفتند و صاحبقران از آب شبخون کذشته در

موضع

موضع چمرک نزول اقبال فرمود چون امرا و لشکران
امیر حسین بدان حال دیدند و با میر حسین رسیدند آتش
خشم برافروخته امرای خود را سرزنش کرد و خود
با خان سوار شد چون باق کوتل رسید از تمامی
لشکر ده هزار مرد کار برکزید روان شد چون خبر توجه
امیر حسین بصاحبقرانی رسید عالیحضرت کامکار
با امیر کیخسرو و پانصد مرد روی توکل براه آورد و
نیم شب یکهزار بار پیسن رسید و کذار نا کرفته
فرمان شد تا برغو برکشند چون توت دولت
آسمانی وهم و خوف در دلها انداخته بود چنان
لشکری آراسته با کثرت تمام بمجرد آوازی
فرار نمودند و دران شب از کنار آب شبکیر کرده
کذشتند و نزد امیر حسین رفتند

بیت

سپه کشته پیشش سپهبد خجل
سپهبد هم از بخت خود منفعل

حضرت اعلی با ششصد مرد خاصه خود باز کشت
و زمستان در تاشکنت که آنرا اجاج و شاش
هم میکویند بکذرانید خان و امیر حسین چندانکه سعی مینمودند

دست ایشان بدامن مراد نرسید و زمستان
وسر با بود باز گشتند و در سمرقند بولاد بوغا را با جمعی
بهادران بضبط آنجا بگذاشتند و خود بار هنگ رفتند
و در فصل زمستان آنجا بسر بردند گفتار در مصالحه
امیر حسین و حضرت اعلی با یکدیگر بر موجب مضمون
آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء چون شخصی منظور
نظر الهی عز شانه گشته باشد عجیب و غریب نیست
که انواع اتفاقات حسنه نثار روزگار همایون
او شود و آنچه مولوی فصاحت شعاری طاب ثراه
درباره شوکت و عظمت صاحبقران اعظم
نوشته اند بدیع نیست چه دین و دنیای هر شخصی که
نظام پذیرفته ست بعون عنایت سبحانی جل
قدرته بوده است والله علی ما یقول وکیل والعهدة
علی الراوی غرض که چون بهار در آمد وزرای که صاحبقران
بجانب جته فرستاده بود رسیدند و خبر آوردند
که خبر آورد که از جته لشکر انبوه میرسد چون امیر حسین
دانسته بود که ایشان موید من عند الله اند و ایما روی

دل بجانب ایشان بود و چون اول بهار شد
و خبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت
میرسند صلاح چنان دانست که علما و مشایخ
خجند و تاشکنت در میان ایشان بمصالحه قیام
نمایند و آتش فتنه را بزلال مواعظ و نصایح فرو نشانند
اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی بمقتضای
آیه کریمه و ان طایفتان من المومنین اقتلوا فاصلحوا
بینهما نزد صاحبقران تشریف فرمودند که خیر و صلاح
در آنست که جهت صلاح دین و دولت
شما با همدیگر مصالحت نموده ترک مخالفت فرمایند
حضرت صاحبقران از انجا که کمال درایت و
عدالت بود دانست که آنچه ایشان میگویند
موجب دولتست چون خاطر شریف بدان
مایل شد که صلح بکنند فرمود که اگر جمعی در میان تردد نمایند
اینمعنی در حیز توقف خواهد ماند همان بهتر که خود
نزد امیر حسین بروم و سخنی که باشد رو برو بگویم و بشنوم
و غباری که بر خواطر نشسته ست از طرفین بصیقل مروت

وفتوحات بزدایم بیت هژبرانی که شیران شکارند
پیام خود بپای خود گذارند لاجرم نوکری پنجشنبه نام
راجهت اعلام قصدی که فرموده بود نزد امیر حسین
فرستاد و بنفس مبارک بی توقف روان شد
واز سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد وجون بدانجا
رسید وقت طلوع آفتاب بود وخواست که
بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد وخبری غیر واقع
رسانید که امیر حسین وفات کرده است بعد از استماع
آن بشهر در آمدن صلاح ندانستند جنان توجه بسوی
شادمان تافت جون نزدیک شادمان رسید
با چند قشون از لشکر امیر حسین که از مقابل می آمدند
دوچار خورد وجون روی قصد بدانحضرت نهادند
بالضرورت بدفع ایشان مشغول شد وایشان
را منهزم ساخت واز انجا بآب یام آمده نزول
فرمود زمانی توقف نموده سوار شد وجون بموضع نیازی
رسید امیر موسی با هزاره عانجی که تعلق بخاصه او داشت
ودیگر سپاه پیش آمدند بهادران این طرف اورا

خبر داوند

خبر داوند که عزم ملاقات امیر حسین دارند تا کدورت
را بصفا مبدل سازند امیر موسی مسموع نداشت و
آهنگ جنگ کرد حضرت اعلی به پنجاه سوار
را در عقب ایشان فرستاد و خود رو برو حمله کرد
امیر موسی جون دید که سپاه از پس و پیش در
آمدند فی الحال منهزم شد لشکر منصور از پی ایشان
روان گشتند بسیاری را بقتل آوردند اما جون بمسامع
علیه رسانیدند بعضی لشکر دیگر متوجه اند شبگیر کرده
از آب کوهک گذشته وسحرگاه بتغار شغشار
نزول اجلال فرمود وجون پنجشنبه نام که قبل ازین
نزد امیر حسین فرستاده بودند با تورانشاه نامی
برسید ورسانید که امیر حسین عهد کرده وسوگند
خورده است وتورانشاه نمود که شاه را نیز می باید
برهمان موجب عهد کردن وسوگند خوردن حضرت
اعلی عباس بهادر را با تورانشاه روان کرد که باز
امیر حسین عهد مجدد گرداند جون آنجا رسیدند
امیر حسین باز تجدید عهد کرد وپیمانرا بایمان موکد گردانید

امیر موسی و الجایتو را فرستاد و مبالغه کرد که خاطر
حضرت اعلی را بدست آورده با او صلح کنند و نوعی
سازند که ملاقات واقع شود چون ایشان از
قهلغه و کش گذشتند در بیابان سمرقند بقریه
کش که مزار مبارک علی اتا قدس سره
انجاست فرود آمدند حضرت صاحبقرانی
بعلی اباد رسیده نزول فرموده بود ایشان کس فرستادند
و آنکس از آب کومک عبور کرده نزد حضرت
صاحبقران رفت حکایت درخواست
امرا بعرض رسانید قرار بران شد که حضرت اعلی
باصد نفر و امیر موسی و الجایتو باصد نفر بهم رسیده
ملاقات نمایند و صلح کنند چون این خبر بامرا رسانید
که قرار چنین شده است فی الحال سوار شده باصد
مرد متوجه شدند حضرت اعلی با دویست مرد
توجه نمود چون موسی و الجایتو بحضرت اعلی رسیدند
زبان معذرت بعذرخواهی بگشادند و از جانبین
عقد مودت تازه کردن و حضرت اعلی ایشانرا

بوثاق

بوثاق خود فرود آورد و ضیافت بقاعده فرمود
کردن و بعد از آن لشکر را اجازت داده
روانه ساختند و خود نیز بخانهای خود معاودت
نمودند و آنحضرت بجانب کش توجه نمود لشکر کشیدن
امیر حسین بجانب بدخشان چون دران وقت
پولاد و اقبوغا و تیموتاش استظهار بحصار کابل باز
گذاشته پا از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده بودند سر
از ربقه اذعان کشیده دم از مخالفت میزدند امیر حسین
و صاحبقرانی لشکران مرتب داشته متوجه
انها شدند چون از عقبهٔ هندوکش گذشته بکابل
رسیدند پولاد و اقبوغا بحصار متحصن شدند و
لشکر امیر حسین حصار را در میان گرفته جنگ در
پیوستند بسی دلاوران جنگ زخمدار شدند و حضرت
صاحبقران بنفس مبارک خود متصدی مقابله و
معارضه شده بضرب دست قلعه را مسخر
گردانیده و پولاد و اقبوغا را دستگیر کردند امیر حسین
درین اثنا بر سبیل مشورت با حضرت اعلی

سخن درمیان آورد که داعیه بر آنست که بلخ را
بجهت نشستن جای سازیم حضرت اعلی اجازه
نداد و صلاح ندانست چون خاطر بدان مایل
شده بود قبول نکرد و روی توجه بجانب بلخ
آورد و حضرت اعلی را بالتماس همراه برد چون
آنجا رسید بنیاد عمارت قلعه هندوان کرد و
درین اثنا خبر رسانیدند که لشکر جته باز متوجه
این طرف گشتند چون خبر تحقیق شد حضرت صاحبقران
متوجه ماوراء النهر شد و با امیر موسی از جیحون عبور
نمود و روی جلادت بدفع دشمنان نهاد
لشکر جته بتاشکنت رسیده بود چون زمستان
در آمده بود همانجا توقف نموده بودند صاحبقران
با امیر موسی از سمرقند گذشت و در موضع قشلاق
نزول فرمودند و امیر حسین نیز با باقی لشکر در عقب
آمد در جالگاه کش نشستند و از اتفاقات حسنه
میان امرای جته اختلاف افتاد قمر الدین که او و شمس
دوغلات است و کیکتمور و شیراول با بعضی لشکر

بقصد

بقصد حاجی بیک ارکنوت متفق گشتند و حاجی بیک
بران اطلاع یافته آهنگ جنگ ایشان کرد و ایشان
نیز سوار شدند چون نزدیک یکدیگر رسیدند باهم
هم سخن شده باز گردیدند و قمر الدین و کیکتمور حیله
کرده با اتباع خود باز گشتند و بگریختند و حاجی بیک
بسر شیراول رفت و او را بقتل آورد و ازین جهت لشکر جته
بهم بر آمدند و متفرق باز گشتند و این مهم خطیر از میان
دولت ایشان بی کلفت و مشقت کفایت
شد صاحبقرانی و امیر موسی نزد امیر حسین اشارت
فرستادند که چون لشکر جته پراکنده گشته اند مقتضا
مصلحت آنست که در عقب بشتابیم و چون
دران زمستان شاهان بدخشان تاخت
آورده بودند و قندز را غارت کرده و باز گشته
امیر حسین عزیمت صوب بدخشان را اولی دانست
و خود با حضرت اعلی متوجه بدخشان شد چون
از جیحون عبور نمودند و قول و منقلا آراسته
از طایخان و کلات دکات بگذشتند و بکشم

از توابع بدخشانست رسیدند و آنجا نزول فرمودند
و حضرت اعلی از پیش بایلغار روان شد امیر حسین
پسر خود جهانملک نام را همراه آنحضرت فرستاد
و خود با خان در کشم توقف نمود و بدخشانیان
عقبه کرس را کرفته پیاده شدند و بایستادند بقصد
آنکه بضرب تیر نکذارند که از آنجا کس عبور نماید چون
سپاهی لشکر صاحبقرانی را بدیدند وهم نموده روی بکریز
نهادند از عقبه جرم جلادت نموده بایستادند چون
رایت ظفر پیکر نزدیک رسید آنجا هم توقف نکردند
و از آب جرم کذشته پل را خراب کردند و کذرهای
آب را کرفته بایستادند حضرت اعلی جای محل کذار
آب طلب نمود و فوجی از مردم خود را بپنهانی
از آب بکذرانید چون ایشانرا از کذشتن لشکر
خبر شد بطرف بالای بدخشان کریخته مجموع شاهان
آنجا بجای اشتوار جمع شدند و بایستادند چون عساکر
کردون مآثر روزی بدانجا نهادند از آن محل نیز بکریختند
و از آب جیحون بکذشتند و کذارهای آب را کرفته بایستادند

منقلای

منقلای لشکر ظفر پیکر از عقب ایشان بشتافتند
و ایشانرا از آنجا براندند و شاه شیخ علی بدخشی را
دستکیر کرده کلههای کاو و کوسفند ایشانرا رانده آوردند
جماعتی بدخشی کریخته بودند بدره جمع شده آنحضرت
جهانملک را با انبوهی لشکر بفرستاد و ایشانرا غارت
غارت کردند چون باز کشتند بدخشانیان در
تنکنای سر راهی ایشان کرفته جنک بنیاد نهادند
جهانملک را منهزم ساختند و هرچه غارت
کرده بودند باز کرفتند و سیصد و سی سوار را
از اسپ فرود آورده اسپ و سلاح بستاندند
چون این خبر بمسامع علیه رسید نایره حمیت
خسروانه برافروخت و بی توقف بنفس خود
روان کشت و ببالای کوهی بر آمد با سیزده نفر
و سر راهی که همه ایشان بود بکرفت و جنک عظیم کرد
چنانکه بلفظ مبارک خود میکویند که فرموده است
که هرکز ازین جنک نکرده ام و ندیده پنجاه نفر پیاده
از مخالفان سپر در سر کشیده رو بآنحضرت کردند

و نیز و یک آمدند و بدیشان گفتند که این شخص که سر راه
گرفته است فلانیست چون نام حضرت اعلی
بشنیدند دست از جنگ باز داشتند و دو
کس را فرستادند که اگر اسیران ما را خلاص میدهید
همه مطیع و فرمان برداریم فی الحال بخلاص اسیران
امر فرمودند ایشان چون اسیران را باز گرفتند بازگشتند
حضرت اعلی نیز باردوی همایون مراجعت نموده
فرود آمد بدخشانیان آنچه از سپاه همایون گرفته
داشتند با پیشکشها آوردند و سپردند و بعد از آن
درون شهر بدخشان نزول فرمودند بعضی لشکر که
از محاربه گریخته بودند در معرض خطاب و عتاب
آمدند و از پس و پیش چوب با ساق فرمودند
زدن بعد از آن امیر حسین نزد صاحبقرانی فرستاد
که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو با اتباع و اشیاع مخالفت
می ورزند و دفع این فتنه مگر باهتمام شما میسر شود
و خود با خان بسالی سرا متوجه شد چون خبر جسارت
شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو بحضرت اعلی رسید

ص

از بدخشان

از بدخشان مراجعت نموده روان گشتند
و چون بر همه کس واضح شده بود که مدار دولت و ظفر
وجود مبارک ایشان است شیخ محمد و کیخسرو مکتوبی
بران حضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته
آن مکتوب را در راه باز گرفته بامیر حسین رسانیدند و حضرت
صاحبقرانی را ازان آگاهی دادند که مکتوب بدست
امیر حسین رسیده است چون امیر حسین اظهار آن
نکرده است بر خاطر مبارک اندک غباری نشست
و وظیفه یکجهتی آنست که هر چه بشنوند و بدانند بلا تکلف
از جانبین پوشیده نکردانند چون امیر حسین
مطلقا اظهار نکرد و چون بمنزل فرود آمدند کس
در آمدند و باتفاق عرضه داشتند که امیر حسین قصد
گرفتن شما کرده است این سخن موجب زیادتی
حرارت خاطر گشت اما از انجا که قوت نفسانی
آنحضرت بود هیچگونه تغیر نکرد و بعد از آن در اثناء
آن شخصی دیگر بیامد و مکتوبی از عادل سلطان که آن
وقت خان او بود بحضرت رسانید مضمون آنکه

امیر حسین قصد گرفتن شما دارد باز هیچگونه تغیر نبود
آن مکتوب را پنهان نگاهداشتند و عزم ملاقات
امیر حسین فرمود تا این حکایت را بمشافهه باز
داند چون این خبر بامیر حسین رسید او هم سوار شده
بکنار جیحون ایستاده مترصد وصول آنحضرت بود
از انطرف آب کشتی رسید و شخصی بتعجیل بیرون
آمد و آهسته بامیر حسین گفت که یاغی نزدیک رسیده
ست لشکر را آماده باید داشت امیر حسین چون
این خبر بشنید غیر از روان کردن صاحبقرانی
چاره دیگر ندید صورت واقعه را بآنحضرت
رسانید و فرمود که تدبیر قصه همانست که بی توقف
با سپاه خود از آب بگذری و منقلا را مرتب داشته
بدفع خصم قیام نمائی که زنده چشم و دیگر سرداران که
رفته اند از عهده آن بیرون نخواهند آمد حضرت صاحبقرانی
با لشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه او بود
بوصول پیوست و چون بمنقلای لشکر خصم رسید
بدفع آنها قیام نمود چون از توجه همایون واقف شدند

قرار

قرار بر فرار نموده منهزم گشتند کیخسرو براه قیرنکس
بطرف آلائی برفت و زنده چشم در عقب
تا خجند براند و او از سیحون گذشته بطرف تاشکند
و انزار شتافت و آنحضرت با فتح و نصرت
معاودت نموده در کش نزول فرمود و امیر حسین
از ارهنگ بلخ آمد و حصار هندوان را مرکز رایت
خود ساخت **در ذکر مخالفت صاحبقرانی با امیر حسین
کرت ثانیه** برحسب اشاره پادشاه دین که
السلطان ظل الله فی الارضین چون سلطنت
مرتبت الهی عز شانه ست شغل این مهم خطیر قطعا
بشرکت برنمی تابد فلاجرم تؤتی الملک من تشاء
الحق اقتضاء آن میکند با اقتضاء قضای الهی جل جلاله منشور
خلافت و لباس سلطنت روی زمین را
از یکی نزع فرماید و دیگری را بتشریف نصیب برحسب
من تشاء مخصوص گرداند و قبای دولت و تاج سعادت
بر قد و فرق دیگری خواهد برید و ساختن بر فحوی
اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه **بیت** هر آن کار کم

انزاور آید زمان مهیا شود وجمله اسباب آن
وهم شاعر جون میفرماید که **ابیات** سر نکشد شاخ
تو از سر دین تا نزنی کردن شاخ کهن تا نشود در بکذر
چشمه پاک آب نزاید ز دل چشمه خاک
جون هنکام طلوع تباشیر صبح سلطنت و مبداء ظهور
ابهت وجلالت حضرت صاحبقرانی در ان
اطراف واکناف که داعیه حکومت داشت
از امیر حسین قوی ترکسی نبود لاجرم اسباب زوال
او هم از اخلاق وافعال او باندک مدتی دست
فراهم داد مثل حرص مال وامساک بکمال وتندخوی
ودرشتی کوی بامردم ونخوت واستکبار ازین
سبب خاطر مردم بکلی ازو متنفر شد وروی دلها از راه
مودت وموالات او برکشت وعلاقه محبت
وصداقت که با وجود خویشی که فیمابین او وصاحبقران
موکد شده بود خلل پذیر کشت بسبب انکه از بلخ کس
فرستاده بود واز ایل والوس صاحبقرانی هرکرا اسمی و
رسمی بود از کش وآن نواحی کوچ کرده ببلخ برد وبعلت انکه

امیر موید در سر شراب بود بسر جاورچی را زده
هلاک کرده بود وکریخته کس فرستاد تا حرم
او که همشیره صاحبقرانی بود شرین بیکی اغانام را
ببلخ ببرند وطلب امیر موسی با کوچ کرد واز ان
حکایت قصد که بالا ذکر رفت ونمودن مکتوب
کیخسرو وشیخ محمد بیان که مصداق آن سخن نمود
وحرارت بخاطر مبارک راه یافته بود وجون این
حرکات وعلامات جمع کشت وبرای عالی
روشن شد که امیر حسین اندیشه قصد وغدر دارد در
سینه مشاورت را رعایت نموده با امیر موسی
وخواص محرمان ودولتخواهان درمیان نهاد که امیر
حسین باز اغاز مکر وحیله کرده فکرها عجب می اندیشد
واز و غافل بودن مقتضای حزم نیست جون
حاضران مجلس سخن بشنیدند همه باتفاق زبان
برکشادند که بر عهد امیر حسین اصلا اعتماد نیست واو
دربند غدر ومکر است وباتفاق یکدل ویکجهت
شدند وهمکی همت را بدفع او مصروف داشتند

بتخصیص امیر جاکو و دولتشاه بخشی دران معنی مبالغه
از حد کذرانیدند صاحبقرانی سخنان بایشان مسموع
داشت و بحکم اقتضاء وقت علی را در حفر
یسوری را بپا ساق رسانیدند والخیر فیما صنع الله کفتار

در لشکر کشیدن صاحبقرانی وظفر یافتن بر امیر حسین

جون از هر کونه دلایل وعلامات محقق کشت که
امیر حسین نقض عهد اندیشیده باز قصد غدر دارد
بحکم وجوب دفع صایل که برو ضرورت کشته بود
توکل بعون عنایت الهی نمودند روی همت بدفع
امیر حسین نهادند و مردانه اظهار مخالفت کرده بجمع سپاه
فرمان داد شیخ محمد بیان کر کریخته از آب سیحون کذشته
بود و به انزار رفته هندو و قرقره و میحاق را بطلب او
فرستاد جون سپاه جمع کشتند امیر موسی را در قول
باز داشت و بنفس مبارک خود از پیش روان شد
جون بخزار رسید امیر موسی جنانجه عادت او بود
بهمان شکسته کریخت و بجانب سمرقند رفت
سیور غتمش اغلن را با امیر موید و حسین برلاس و جمعی

ازولاوران را برسم منقلا روان ساخت و قول
بفر دولت خود آراسته کردانیده روان کشته
جون منقلا از قهلغه کذشته بترمذ رسید منقلاء لشکر
امیر حسین که هندوشاه و خلیل بودند پیش آمدند
جون سپاهی لشکر ظفر پیکر را دیدند روی بکریز نهادند
واز آب آمویه کذشته متوجه بلخ شدند جون حضرت اعلی
بموضع بیاکه در سه فرسنخی ترمذ واقع است نزول
فرمود عالیجناب نقابت مآب امیر اعظم
سید برکه از عظماء شرفاء مکه مبارک حرسها الله بود
و دران عصر غره جبین سادات روی زمین
آل طه و یس ذات شریف او بود و دران منزل
همایون بمحض اتفاق پیش آمد و طبل و علم که
اظهر علامات پادشاهیست مهیا و آماده هدیه
حضرت صاحبقرانی کردانید از آن سبب بحصول
عنایت یزدانی در هر باب مستوثق و مستظهر
شد و دست اعتصام در دامن انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا استوار کرده

مقدم شریف آن دوحه نبوت را بغایت
اجلال و تعظیم متلقی شد و آن بزرگوار برکه آثار در
تمام ایام حیات مصاحبت و مجالست آنحضرت
باختیار اختیار فرمود و بعد از وفات هر دو در یک قبه
آسوده اند و روی بی ریای حضرت اعلی همچنان
بجانب اوست و حسن عقیده و کمال اخلاص
حضرت اعلی نسبت با مطلق اهل البیت
اظهر من الشمس است چون رایات نصرت شعار
از آب جیحون گذشته موضع خلم مخیم نزول فرخنده
گشت از هر طرف امرا و سرداران که بودند و شاه
شیخ محمد بدخشی با لشکر خود برسیدند و بعز آستانبوسی
استسعاد یافتند و تمام امرا و نوینان الوس
جغتای کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بستند
و از جانب امیر حسین نیز جماعتی پیش آمدند و هر دو
طرف حمله کردند سپاه مخالفت طاقت اقامت
نداشتند از جا برداشته براندند و بلب آب رود
که نزدیک قلعه ازبر بود فرود آمدند حضرت اعلی بسور

غنمنش

غنمنش اغلن را باسم خانی موسوم گردانید و متوجه
بلخ شد و قلعه بلخ را که هندوان مشهور است و در میان
گرفتند و گور که زدند و سوران انداختند از قلعه سوار
و پیاده بیرون تاختند و از جانبین جنگ در پیوست
و در آن روز امیرزاده عمر شیخ در سن شانزده سالگی
بود موکب جلالت در معرکه انداخته آثار شجاعت
بظهور رسانید اما تیری بر پشت پای مبارک
براند و از کف پا سر بدر کرد و جراحی سیخ گرم کرده
آن جراحت را چنان داغ کرد که شیخ از دیگر طرف
بیرون آمد و شاهزاده هیچ اضطراب ننمود مصرع
ازان پر هنر چون بود روز دیگر که از جانبین بعزم
جنگ کمر کینه ببستند جمعی خاصگیان امیر حسین
جلادت نموده از قلعه بیرون آمدند اما طاقت
اقامت نداشتند باز در قلعه رفته در بستند
حضرت اعلی نزد امیر حسین کس فرستاد که بیرون
آی و قلعه را بسپار امیر حسین پسر خود را باخانی که
برگزیده داشت بیرون فرستاد که عهد بکنند و اورا

بی هنر

بی هنر

امان دهند وراه بدهند تا بیرون روم وبجانب
کعبه معظمه توجه نمایم حضرت اعلی ملتمس ایشانرا
مبذول داشته بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشوند
تا بیرون آید و هرجا که خواهد برود وامیرحسین دیگرباره
فرستاد و در طلب عهد فرمود و همچنان عهد کردند
وقرار بران شد که فردا بیرون رود واز غایت اضطراب
همدران شب بیرون امد وخود را بشهر کهنه انداخت
وبر منار مسجد جمعه پنهان شد فحوی نظم مولانا جلال الدین
رومی علیه الرحمة بیت که ببر مناره اشتر رود وفغان برارد
که نهان شدم من اینجا بکنید هم آشکارا :. وصف حال او شد
وچون بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة در حیوة
تاخیری نشد شخصی را اسپی گم شده بود بالا رفت
تا باطراف نگاه کند امیرحسین را انجا دید وبشناخت
امیرحسین یکمشت مروارید بدو داد و تعبل نمود که اگر
ازین ورطه او را خلاص دهی رعایتی واجب بکنم
آن شخص او را وعده داد واز مناره فرود آورد
ودوان بدرگاه اعلی آمده اعلام نمود چون ازان

حال باخبر

حال باخبر گشتند چند نفر را فرستادند وامیرحسین را
دست بسته از مسجد بیرون آوردند حضرت اعلی
فرمود که از عهد تجاوز نمیکنم واز خون او درگذشته
او را از مجلس بیرون برید تا هرجا که خواهد برود کیخسرو
ختلانی را چون امیرحسین برادر کشته بود ملک رخصت
واجازت چون بیرون بروند بطریق قصاص او را
بقتل آوردند العهد علی الراوی وامیرحسین را در گنبد
خواجه عکاشه نور قبره دفن فرمودند ولشکریان
بقلعه نهادند وبتحت تصرف درآوردند ودو نفر
پسر امیرحسین یکی خاند سعید ویکی نوروز سلطان
را بقتل آوردند ودو پسر دیگر یکی جهانملک ودیگری
خلیل سلطان گریخته بجانب هندوستان رفتند
وآنجا هلاک گشتند العبد یدبر والله تقدیر وخان را
که امیرحسین برداشته بود بقتل آوردند وخواتین
وخزاین امیرحسین را چون به نزد صاحبقرانی
آوردند از خواتین سرای ملک دختر قزان سلطان
والوس آغا دختر بیان سلدوز واسلام آغا دختر

خضر یسوری و طغی ترکان خاتو نزار قم اختصاص

کشیدند و سایر عورات را بام انجنش کردند ابیات

سرائی سپنجی بدینسان بود ٤ یکی خوار و دیگر تن آسان بود

یکی بر فراز و یکی بر نشیب ٤ یکی با فزونی یکی با نهیب

بیا تا ز دنیا دون بگذریم ٤ بدانش جهانی بدست آوریم

که شادی آن جاودانی بود ٤ نه جون این خم آباد خانی بود

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و جنا عما تخط و تکره گفتار

در جلوس صاحبقرانی بر تخت سلطنت و کامرانی

صاحبقران درین محل سن مبارک بسی و شش سال

شمسی رسیده بود روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک

رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه این فتح

اتفاق افتاد مجموع سادات و خان زادها ترمذ

و کلانتران الوس جغتای از خانزاده و سادات

مثل سید اعظم و سید برکه و خانزادها ابو المعالی و

برادرش خانزاده علی اکبر و از امرا مثل شیخ محمد

سلدوز و امیر کیخسرو ختلانی و امیر الجایتو اردی و امیر

موید ارلات و شاه شیخ محمد بدخشان که والی بدخشان بود

وحسین

وحسین بهادر و امیر داود و غلات و امیر سار بوغا

جلایر و امیر جاکو برلاس و زنده جشم ابردی باتفاق

سایر الوس و حشم یکدل و یکزبان گشته حضرت

صاحبقرانی را در تقویت دین و تمشیت مسلمانی

از سلاطین عصر ممتاز دانستند و سر انقیاد بر خط

فرمان نهادند و باتفاق بیعت تازه کردند و میان

و زبان بجاکری ببستند و بگشادند یا کام غرنا خدایا

که از میامن فضل خود هر لحظه یکی را از حضیض

خمول باوج قبول رسانی و دیگری را از ذروه افلاک

عظمت ربوده بر توده تیره خاک اندازی تعز من

تشا و تذل من تشا صفت جمالی و جلالی تواست

انک انت العزیز الحکیم گفتار در مراجعت صاحبقرانی

از بلخ و انشا فرمودن قلعه سمرقند جون فتح بلخ برنوعی

که نوشته شد از میامن دولت آن خجسته پیکر

سمت وصول یافت رای عالی بران قرار گرفت

که مراد پسر جوغام برلاس را بحکومت بلخ و توابع نصب فرماید

و فرموده بر مراد دل توجه بصوب کش فرمودند و

یعنی ان نصب

از جیحون که از بلخ تا آنجا هشت فرسنگ است بکشتی
پل بسته بگذشتند و در جلگاء کش بر لب خشکا
غوار ختمش فرود آمدند و امرا و نوکران که در مدت
بندگی و هواداری بجا آورده بودند همه را بعواطف
و مراحم پادشاهانه مخصوص گردانیدند و هر کسی
بشومن و هزاره بقدر قابلیت و استعداد ملحوظ عنایات
ساختند امیر داود را بضبط سمرقند و داروغگی آن
ولایت و امارت آن دیار و منصب دیوان نصب
فرمودند و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر عباس
و اسکندر و عالم شیخ و علقه قوچین و اردشیر و قماری
اینباق برادر تموکه قوچین امارت لشکر و تواجیگری
داد و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر اقبوغا
و حاجی محمود شاه و ایلچی بهادر و دولتشاه بخشی را
میر دیوان گردانید و ختای بهادر و شیخ علی بهادر
و اقتمور بهادر و تابان بهادر و رکنه و بخیشاه و قراهند
و تلنک و قزان بوغا ارسلان و دوراپهادر را مقدم
سپاه گردانید و شیخ علی و اقتمور را بزرگ ایشان و کلانتر

بهادران

بهادران ساخت و برین منوال هر کسی را بعنایات
پادشاهانه مفتخر گردانید و بسعادت و اقبال روی
بسمرقند آورد و آنشهر را پای تخت ساخت
و به بنای قلعه و حصار و انشای عمارات عالیه و قصور
زرنگار فرمان داد و سرکار بهابرام الخشن کرد امیر اقبوغا
را بصرف اهتمام وزرا تمام آن شغل نصب فرمود
و در رعایت و حمایت و عدل و داد نسبت
با برایا که ودایع خالق بیچون و چگونه اند قیام نمود والله
یوید بنصره من یشاء گفتار در قورلتای فرمودن
حضرت صاحبقرانی در عین کمال و کامرانی
دریا نیز همین سال حضرت اعلی جهت قورلتای
امرای تومانات و هزاره جات را اشارت داد و مجموع
برحسب فرمان بدرگاه عالمپناه جمع آمدند مگر زنده
حشم که عناد جست و نیامد و انواع بی ادبی
بظهور رسانید و با امیر موسی که قبل ازین نوشته
شد که از درگاه عالمپناه فرار جسته بود اتفاق نمود
حضرت صاحبقرانی فرزند الجایتو خواجه یوسف را که خویش

ایشان بود بانواع نوازش پادشاهانه پیغام فرموده
فرستاد چون بشپورغان رسید آن عاقبت
مندیش او را بگرفت و مقید گردانید چون حضرت اعلی
ازین حال باخبر گشت با تمامی لشکرش متوجه او شد
چون از آب بگذشت زنده چشم بقلعه سفید
در تحصن نمود عساکر گردون مآثر بمحاصره مشغول شدند
چون زنده چشم دید که کار از دست رفت بتضرع نزد
امیر الجایتو فرستاد و التماس نمود که از سر خون او
درگذرند امیر الجایتو چون تشفع نمود مبذول داشته
از خون زنده چشم درگذشتند و زنده چشم امیر موسی
را بیرون آورد و به بندگان حضرت سریر حضرت
اعلی لشکریان را اجازت فرموده خود مراجعت
نمود چون بفتح و فیروزی بشهر سبز باز آمد نقوش
جرایم و زلات امیر موسی را بزلال عفو فرو شست
و باستمالت او قیام نمود و ایل او را بدو منغوض فرمود
و بیمنهای امید رسانید گفتار در فرستادن لشکر
بسوی ترمذ و بلخ چون زنده چشم را سابقا قضا قم

وخامت

وخامت عاقبت بر صحیفه قسمت کشیده بود
باز وسوسهٔ دیو او را از راه صواب بیرون برد و باتغاق
خان زاده ابو المعالی الوس ترمذ و بلخ را بغارت کشید
چون این خبر بساحت ضمیر منیر روشن گشت
ختای بهادر و ارغونشاه بورد البغی را با لشکر بایلغار
فرستاد چون لشکر بترمذ رسیدند مردم این طرف بر
آب اموی از کشتیها پل بسته بودند و جمعی گریخته
از پل گذشته بودند و آن سر پل را خراب کرده جو
یاغی سپاهی لشکر را بدیدند رو بگریز نهادند و از
آنکه آن سر پل خرابست خبردار نبودند چون بپل
درآمدند عساکر نصرت مآثر از عقب رسیدند و
دست تائید به تیرباران برگشادند

ز بس تیر و از بیش و پای آب ۴ روان در نهیب و اجل در شتاب
نه امید رحم و نه برگ ستیز ۴ نه یارای بودن نه راه گریز

بالضروره بسیاری از ایشان خود را در آب
انداختند و اکثر هلاک شدند و آنکه بیرون رفتند و زنده
چشم گریزان بشبورغان رفت و بشت بحصار

بازداد و متحصن گشت چون این خبر بسمع مبارک
رسید امیر جاکو را بمحاصره نامزد فرمود و بالشکران
از آب گذشته پیرامون حصار شبورغان فرو
گرفتند و زمستان آنجا بمحاصره مشغول بودند چون
زنده حشم را با امیر جاکو سابقه بود نزد او بالتماس فرستاد
امیر جاکو او را استمالت داده از قلعه بیرون آورد
با امرا و ارکان دولت او را به بساط بوس
حضرت اعلی مشرف گردانید و باتفاق امرا
زبان بالتماس عفو برگشادند حضرت صاحبقرانی
ملتمس ایشان را مبذول فرمود و از سر گناه او درگذشت
و بخلعت خاصه مخصوص گردانیده کمر زرین و اسپها
تازی و شتر بسیار و استر بقطار و گوسفند
فراوان انعام فرمود و مصالح و مواعظ ملحوظ گردانید
او نیز کمر خدمت بر میان بسته در سلک سایر
ملازمان درآمد گفتار در نهضت نمودن حضرت
اعلی بجانب جته در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه
مطابق تنکوزییل حضرت اعلی بجانب جته همت

عالی معروف

عالی معروف داشت چون از آب جیحون عبور
فرمود کمزه و اوزنک تمور ایل شدند و حلقه بندگی
در گوش کردند چون آن ایل و الوس بتصرف
درآمد کیپک تمور را بضبط و نسق آنجا نصب
فرموده معاودت نمودند درین اثنا خبر رسانیدند
که کیپک تمور کفران نعمت کرده یاغی شد بهرام
جلایر چون در سلک بندگان درگاه انخراط داشت
فرمان جهانمطاع بنفاذ پیوست که او و امیر عباس
و ختای بهادر و شیخ علی بهادر بعزم رزم کیپک تمور
روان شوند بامتثال او عالی مبادرت نمودند چون
در مقابل یاغی رسیدند صف کشیدند ایل بهرام جلایر
باتفاق امیر صده ایشان که عداوت قدیم داشت
با بهرام غدر اندیشیدند بهرام بدان حال اطلاع یافت
و بنوعی احتیاط مینمود که ایشان نتوانستند بمقصود
اقدام نمود چون دران حال سپاه طرفین صف کشیده
استاده بودند ختای بهادر با شیخ علی بهادر در باب
مصلحت و رعایت حزم سخنی گفت شیخ علی از استماع

نداشت ختای بهادر مکر بتصور انکه این سخن را
حمل بر خیانت او کرده اند شمشیر کشیده تنها
از آب عایشه خاتون عبور نموده بر صف دشمنان
رسید چند بر از ایشان بینداخت جون شیخ علی
بهادر چنان دید از عقب براند و بر دشمنان حمله برد
وختای بهادر را بتکلف تمام از ان میان بیرون
آورد و امثال این امور مکر بعون تایید الهی میسر نشود
مصراع بدولت توان کرد این کارها امرا در کنار همان
آب صلح کرده بازکشتند و ایل بهرام جلایر را که فکر بد
کرده بود و قدیها باساق رسانیدند جون بسعادت
پایبوس استسعاد یافتند حضرت اعلی صلح ایشان را
و معاودت نمودن را صلاح ندید و غضب فرمود
برحسب فرموده ان الله تعالی یحب معالی
الهمم و یبغض سفافها سمت بلند در کاری
که شروع میکرد جز بحصول غایت و نهایت آن
رضا نمیداد فلاجرم بنفس مبارک خود عزم نهضت
جزم فرمود و خبر لشکر باطراف و اکناف باز داد

جون عساکر

جون عساکر ظفر پیکر جمع شدند سوار شده از سیرم و ینکی
بکذشت مخالفان از ان عزم جون خبر یافتند
طاقت اقامت نداشتند و بکریختند و سپاه
ظفر قرین غنایم بسیار بکرفتند و بازکشتند جون بموضع
اوم دن کوری رسیدند امیر موسی و زنده حشم و
خانزاده ابو المعالی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با وجود
سوابق الطاف که در حق ایشان مرعی بود باز
آغاز فتنه کردند و غدر اندیشیدند و با پسر خضر یسوری
ابو اسحق نام دران باب مشاورت نمودند و عهد
بستند که جون بموضع قرآسمان برسند حضرت
اعلی را در هنکام شکار بکیرند کسی که ازان معنی باخبر
بود صورت حال را بعرض همایون رسانید حضرت
اعلی باحضار ایشان امر فرمود و همه را در هنکام خطاب
بزانو در آوردند و سخن پرسیدند و بر ایشان بحجت
ثابت کردند که آن فکر کرده بودند جون مهد علیا
سرای ملک خانم خواهرزاده امیر موسی بود و عصمت پناهی
عکه بیکی نام دو پسر او شده بود فرمودند که کناهی عظیمت کماز

از نو صادر شده است اما چون میان ما خویشی
و پیوندست آن را نیز رقم عفو کشیدیم و خانزاده
را فرمود که چون سلسله نسب تو بخاندان مصطفی
و مرتضی علیه السلام میکشد و تو ترک فضولی بکنی
مصلحت آنست که ازین ولایت بدر روی و
شیخ ابو اللیث را بسفر حجاز امر فرمود و فرزند خضر
یسوری چون زن برادر امیر سیف الدین بود
ببخشید و زنده چشم را بند کرده بسمرقند فرستاد
و در مجلسی باز داشتند که راه بیرون آمدن مسدود
بود و حکومت شبورغان را بجای زنده چشم
به بیان تمور برلاس بوغا داد و خود بسعادت
بسمرقند نزول اجلال فرمود **گفتار در ایلچی فرستادن**
صاحبقرانی نزد حسین صوفی والی خوارزم چون
پنج سال کات و خیوق را والی خوارزم حسین
صوفی که پسر ینغدای است و او ما تش خوناک آب بود
تصرف نموده بود همت خسروانه سایه التفات
بران انداخت و علقه تواچی را برسالت نزد او فرستاد

وپیغام داد

و پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای
دارد و درین مدت آن را بی خداوند یافته بودی
و در حوزه تصرف در آورده اکنون می باید که آن را
با تمام توابع و لواحق بتصرف گماشتگان اینجانب
باز گذاری تا طریق مودت موکد باشد چون علقه
قوچین تبلیغ رسالت نمود حسین صوفی قبول
نکرد و فرمود که ملکی را بتیغ تصرف کرده باشم مگر که
هم بتیغ باز ستانند مصرع عروس ملک که مهرش بریده اند
بتیغ ٤ مگر به تیغ مر او را طلاق بتوان داد ٤ چون فرستاده
آمد و جواب که صواب نبود رسانید داعیه توجه
بجانب خوارزم جزم فرمودند و مولانا جلال الدین
خطر کسی که بکمال علم و تقوی و فضیلت درس و فتوی
مشهور بود و بشرف ملازمت اشتغال داشت
با دفع نایره فتنه شود و خلایق را آسیبی نرسد
درخواست فرمود که من بروم و حسین صوفی را
ازان خیال فاسد بیرون آرم اجازت فرمودند
چون فضایل شعاری قدم رنجه فرمود و نصایح و

محبانه

و مواعظ محبانه مشفقانه بتقدیم رسانید حسین صوفی
را چون روزگار برگشته بود قبول نکرد و مولانا
مشار الیه را محبوس ساخته بحصار جرات فرستاد
چون این خبر بمسامع علیه رسید در بهار سنه
ثلاث و سبعین و سبعمایه موافق سیحقان ییل
عساکر ظفر پیکر را جمع فرموده بودند او کلکاوادن
و در قورشی شکار کردند و آن موضع را مخیم نزول
اجلال فرمودند درین اثنا ملک غیاث الدین
پیر علی بن ملک حسین هروی که بعد از وفات
پدر در ذی قعده احدی و سبعین و سبعمایه
حاکم هرات و غور و قهستان و توابع شده بود
حاجی وزیر را با تحف و هدایای بسیار از الجمله
یکسر اسپ بوز نقره خنک موسوم بخنک
اغلن با زین زر فرستاد و صورت اخلاص
را عرضه داشت فرمود همت خسروانه مصروف
فرموده معتمدی را همراه حاجی مشار الیه فرستادند
و امیر جاکوی برلاس را بحکومت قندز و بقلان

و کابل و آن نواحی فرستادند و امیر سیف الدین
را بمحافظت سمرقند باز داشت و خود متوجه
خوارزم شد چون از آنجا گذشته بر لب آب جیحون
بموضع سرپایه رسید قراول دشمن پیش آمده
بودند قراول لشکر منصور حمله کرده آنها را گریزانید
از آنجا گریخته بحصار کات رفتند بیرم بساول
و شیخ موید یکی داروغه و یکی قاضی بضبط و محافظت
آن مشغول بودند غیرت پادشاهانه فرمود که مناسب
نباشد که غلام حسین صوفی که بکنداریم که روز و شب آید
فرمان داد تا لشکریان هیزم و خاشاک جمع آوردند
و خندق را پر ساختند و خود بنفس مبارک بکنار
خندق آمد و کوجه ملک را اشارت فرمود تا بی توقف
بخندق درآید اما او با توقف در رفت و مبشر نیز
در عقب برفت لشکریان نیز بموافقت او
بخندق درآمد و بشمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفت
برآوردند و قلعه را تالان کردند و مردم را اسیر گرفتند
روز دیگر بخلاص اسیران امر فرمودند و بسعادت

بصوب بصوب خوارزم روان شدند وکوجه
ملک راکه درخندق رفتن توقف کرده بود جوب
باساق زده وبردم خر بسته بسمرقند فرستادند
وغیاث الدین ترخان وخواجه یوسف الجایو را
منقلای لشکر ساخت ایشان جون بحوی کرین رسیدند
منکلی خواجه وکلکب باجوقی از سپاه باغی انجا بودند
حمله کردند وآنهارا برهم شکستند وبسیاری را بقتل
آوردند ولشکر ظفر پیکر را فرمان دادند تا خوارزم را
غارت کنند حسین صوفی جون طاقت اقامت
نداشت بقلعه متحصن کشت وبتضرع کس بیرون
فرستاد وامان طلبید کیخسرو ختلانی را که مادهٔ عداوت
وقصد در باطن او بود نزد حسین صوفی فرستاد
که مطلقا اعتماد منما واز دروازه با لشکر خود بیرون
آی تا من با تمن خود بتو پیوندم حسین صوفی از آن سخن
فریفته کشته با کثرتی تمام از قلعه بیرون آمد ولب جوی
قاون که در دو فرسخی خوارزم واقع است صف کشیدند
حضرت اعلی نیز عساکر را ترتیب داده بکنار آب

قاون مقابل دشمن بایستادند ودلاوران عساکر
نصرت شعار اسپ را در آب انداخته
بکذشتند اما ایلجی بهادر را جون عمر بآخر رسیده
بود در آب غرق شد ودلاوران کاردیده جون
حمله فرمودند حسین صوفی بکریخت وباز بقلعه متحصن
کشت ودران جند روز جون اجل فرا رسیده
بود کویا که از غم جان تسلیم کرد انا لله وانا الیه راجعون
فرزند او یوسف صوفی با التماس وتضرع زبان
برکشاد ودست دولت بدامن فرمان برداری
ومتابعت زد وبرادر زادهٔ خود سوین بیک
خاتون را که مشهورست بخانزاده التماس نمود که
صاحبقرانی جهت فرزند خود قبول فرماید همجنان
جهت امیرزاده جهانکیر قبول فرمودند والتماس
یوسف صوفی را مبذول فرمودند وصلح کردند و
بسعادت عود فرموده بجلکه خاص نزول فرمودند
وقضیه کیخسرو ختلانی را بر غدر داشتند کناه بر وی ثابت
شد اورا مقید بسمرقند بردند ونوکران امیر حسین سپردند

تا او را بقصاص امیر حسین بقتل آورند که امیر حسین
را بی اجازت و رخصت صاحبقرانی
بقتل آورده بود **گفتار در لشکر کشیدن بخوارزم نوبت
دوم** در هنگامی که کیخسرو ختلانی را بقصاص امیر حسین
بقتل آوردند پسر او سلطان محمود و ابو اسحق پسر خضر یسوری
و محمود شاه بخاری گریخته بخوارزم رفتند و آغاز اغوا و فتنه
نهادند یوسف صوفی را از صواب انحراف نموده
یاغی ساختند و دران پاییز تاخت کرده کات را
غارت کردند چون بهار شد در رمضان سنه اربع
سبعین و سبعمایه موافق اودو ایل بطاهر ترکشی
لشکر اطراف و جوانب را جمع فرمودند
و روی ابهت و جلال بجانب خوارزم نهادند
چون از ریگستان گذشته بدانجا رسیدند یوسف
صوفی از آنچه کرده بود پشیمان شده بتشفع و التماس
فرستاد و امان طلبید و تقبل نمود که عقب بناهی
خانزاده را هرچه زودتر روانه پایه سریر اعلی گرداند
ملتمس او را مبذول داشتند و بجانب سمرقند توجه

نمودند

نمودند و بترتیب مقدمات زفاف و تهیه
اسباب طوی مثال دادند و در شوال سنه خمس
و سبعین و سبعمایه موافق بارس ئیل بهنگام
بهار امیر یادکار برلاس و امیر داود و اوزن الحاجیو — برلاس
را با تحف و هدایا بسیار چنانچه رسم و عادت
سلاطین کامکار است فرستادند چون ایشان
بخوارزم رسیدند یوسف صوفی مقدمی ایشانرا
براسم اعزاز و اکرام چنانچه شرط بود بتقدیم رسانید
و بنوعی که لایق آنچنان دولت باشد جشن خسروانه
ترتیب داشته طوی داد و خانزاده را مستصحب
نموده روانه ساخت امرای مذکوره بتعجیل یکی را
فرستادند و خبر کردند چون صورت حال بمسمع — بمسامع
علیه رسید باستقبال ایشان ترکان آغا خاتون که
عروس قید و خان بود با دیگر خواتین نامدار و
امرای کامکار فرستادند و سادات و علما
و مشایخ و اشراف و اعیان مملکت را تا
موضع کات هم استقبال فرمودند و وظایف

الجنان

طوی را چنانچه لایق دولت تواند بود بتقدیم رسانیدند و شهر سمرقند را آذین بستند و بر موجب شریعت غرا مصطفوی علیه افضل الصلوت عقد آن خاتون جهت امیرزاده جهانگیر ببستند و ایشان را بهم رسانیدند زفاف وطوی در آوخر سنه خمس وسبعین و سبعمایه بود

گفتار در نهضت همایون بجانب جته نوبت سیوم

روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست وسبعین وسبعمایه لشکر جمع فرموده متوجه جانب جته شدند چون رباط قطعان محل نزول همایون شد از غایت برودت توقف ممکن نبود زیرا که بسیار چهارپا تلف شدند و مردم عاجز گشتند لاجرم معاودت را اولی دانستند و عود نموده دو ماه در سمرقند توقف نمودند و چون بهار درآمد روز دوشنبه غره شوال سنه مذکور موافق اوایل توشقان ئیل باز عزم نموده امیرزاده جهانگیر را بر سم منقلا روان کردند و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر را همراه موکب همایون

شاهزاده

شاهزاده ساختند چون از سیرام گذشتند و بموضع جارون رسیدند یکی را از جته گرفته نزد حضرت اعلی فرستادند چون کیفیت حال قمر الدین که او مایه شر و غلات بود ازو پرسیدند خبر داد که او لشکر خود جمع کرده در موضع کول بته نشسته است و انتظار حاجی بیک میکشد و از توجه لشکر شما باخبر نیست فرمان شد که منقلای توقف روا ندارند شوند و خود نیز در عقب بتعجیل براند چون قمر الدین از رسیدن عساکر گردون مآثر باخبر شده بمحل حصین که آنرا بر که غوریان خوانند پناه جست و آن سه دره است بغایت مغاک و در سه رودخانه عظیم این جاری می باشد قمر الدین با سپاهش از دو دره گذشته در سیوم دره فرود آمد و را بهاند استوار کرد شاهزاده جهانگیر بر سر او راند و بمقابل ایشان فرود آمد چون شب درآمد قمر الدین رو بگریز نهاد و هنگام صبح از لشکر جته هیچکس را ندید بها دران عساکر منصوره در پی روان شدند

وبسیاری ازان هندسان را بقتل آوردند وحسین
واوج قرابها در را ازبی یاغی ازشب آب ایلی
روان فرمودند حسین دران آب غرق شد
لشکر او جون بابل یاغی رسیدند تاراج وتالان کرده
باغنایم بسیار بدرگاه اعلی آمدند وهزارها که ایل شده
بودند کوچ کرده بسمرقند فرستادند جون صاحبقرانی
تا بموضع بای ناف نهضت فرمود وامیرزاده
جهانگیر را با فوجی سپاه بطلب قمر الدین ودفع
او روان فرمود با متثال آن قیام نموده تمامی مواضع
ایشانرا بتاختند وایل والوس را رانده آوردند از انجمله
خاتون امیر شمس الدین نوبان آغا ودختر او دلشاد
آغا را بگرفتند شاهزاده کس فرستاد واینمعنی را
بعرض همایون رسانید حضرت اعلی مدت
پنجاه وسه روز دران مقام توقف فرمود
جون این خبر رسید کوچ کرده ببالای واقساق
برآمد وامیر جهانگیر بسعادت معاودت نمود
وازانجمله بسیار اسب وگوسفند پیشکش کرد

ودلشاد

ودلشاد آغا را بدولت بساط بوسی جوانبخت
گردانید وازانجا رایت نصرت شعار عود نموده
باتسی فرود آمدند وازانجا بصحرای اریه بازی
نقل نموده امرای انجا طوی وپیشکشها نمودند ودران
صحرای دلکش دلشاد آغا را بموجب شریعت
غرا مصطفوی علیه السلام در عقد نکاح آورده طوی
عظیم دادند وازانجا کوچ کرده اوزکند مضرب خیام
همایون گشت ومهد اعلی قتلغ آغا ترکان با
حواشی ونوینان وامرای سمرقند استقبال
نمودند ووظایف نثار بتقدیم رسانیدند وبعیش
وعشرت مشغول گشتند وجون ازاوزکند
روان شده بخجند رسیدند عادلشاه تیر بهرام
جلایر طوی محکم کشید اما ازخبث طبعت فکر
آن کرد که در اثنای طوی غدر اندیشد حضرت
اعلی اینمعنی را دریافت درحال ازمجلس بر
خاسته سوار شد وباردوی همایون معاودت
فرمود دران وقت که متوجه قمر الدین جته بودند

شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه جلایر و ترکن
ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال افتد حضرت
اعلی را بگیرند چون بسعادت معاودت فرمودند
و لشکر را اجازت دادند و بنفس مبارک بنخجیر
سراکه در ره و منزل قرشی می باشد بجانب
غزلی و ران جا قشلاق کردند چون زمستان باخر
رسید بگرفتن شیخ محمد سلدوز بپرسیدن یرغو او
فرمان داد چون بعد از پرسشش گناه برو ثابت
شد او را به برادر زهر ملک سلدوز که مر ملک را
او کشته بود سپردند تا قصاص کرد و پسر بایزید جلایر
علی درویش و محمد درویش را بیاساق رسانیدند
و تومان سلدوز و ضبط و نسق آنرا باقتمور بهادر مفوض
فرمودند **گفتار در توجه نمودن صاحبقران نوبت
سیوم بصوب خوارزم بواسط یاغی شدن
سار بوغا و عادلشاه و بهرام جلایر و از راه
معاودت فرمودن** در فصل ربیع سنه
سبع و سبعین و سبعمایه مطابق لوئیل حضرت صاحبقرانی

عزم خوارزم

عزم خوارزم جزم کرد و امیر سار بوغا و عادلشاه
جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرای هزاره
را با سی هزار مرد بجانب جته فرستادند فرمان
شد که در طلب قمر الدین سعی و کوشش نمایند
چون در کنار آب جیحون نزول فرمودند ترکن ارلات
با لشکر خود از ان سوی آب متوجه معسکر همایون بود
باندیشه ناصواب بازگشت و بطرف کردوان
بیورت خود گریخت پولاد را با جمعی در عقب
او فرستادند بر لب آب خاریاب
بدو رسید ترکن و برادرش یرمش با اتباع
خود لبی آب گرفته بجنگ مشغول گشتند شکست
بر ایشان افتاد پراکنده و گریزان گشتند لشکر ظفر
قرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها
بترکن رسید اسب ترکن بلنگ مانده بود فرود
آمد و اسپ پولاد را تیر بزد و بینداخت پولاد پیاده
بدو رسید و در هم آویختند پولاد او را بینداخت و سر
از تن جدا کرد و جماعتی لشکر که بجانب جته رفته بودند

بسمع

سار بوغا و عادلشاه و ختای بهادر و ایلچی بوغا بگریختند
و داروغه اندکان نیز با ایشان موافقت نمود
و ایشان ایل خود جلایر و قپچاق را جمع آورده عازم
سمرقند شدند و حصار شهر محاصره بنیاد نهادند اهالی شهر
بزخم تیر بکذاشتند که ایشان کرد شهر بکردند و امیر قوغا
که حاکم شهر بود صورت حال را معروض پایه
سریر اعلی کردانید موکب همایون از کات کذشته بجانب خجند
رسیده بود که این خبر رسید از همانجا مراجعت نمود
امیرزاده جهانگیر را منقلا ساخت و از پیش روان کرده
خود از عقب روان کشت جون ببخارا رسید از آنجا
نهضت نموده برباط ملک نزول فرمود و شاهزاده
بموضع کرمینه بدشمنان رسید و از جانبین جنگ در
پیوستند شاهزاده غالب آمد و مخالفان کریخته
بدشت قبچاق رفتند و بارس خان پناه بردند
و ملازم آن درگاه کشتند و حضرت سلطنت
قباب نزول فرمود و الوس جلایر را با امرا قسمت کرده
براکنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را باندکان

فرستاد و عادلشاه و سار بوغا جون ارس خان بییلاق
تشریف فرمود با اوجی بی که کماشته خان بود جنک
کردند و او را بقتل آوردند و بالوس جته نزد قمرالدین
رفتند و او را بفساد و فتنه تحریص نمودند قمرالدین لشکر کشیده
باندکان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ رو
کردان شدند شاهزاده در کوه متحصن شد و شخصی
دانشمند نام را بپایه سریر اعلی فرستاد و صورت
حال را عرضه داشت فرمود حضرت اعلی از آن خبر
غضب کرده در حال عازم آن طرف کشت جون
قمرالدین از توجه همایون آگاه کشت رو بگریز نهاد و از آب
ناشی اغلن خانه کوچ را بکذرانید و با چهار هزار مرد آراسته
در کمرگاهی توقف نمود جون حضرت اعلی بدان موضع
رسید و از آن کمین خبر دار نبودند امرا با لشکر در عقب
دشمن فرستاده بودند و با حضرت اعلی دویست
نفر بیش همراه نبودند قمرالدین فرصت را غنیمت دانسته
با چهار هزار مرد از کمینگاه بیرون آمد و روی بحضرت اعلی
نهاد جون از فحوی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله

والله مع الصابرین حضرت اعلی باخبر بودند بعون عنایت
الهی باندک نوکر چهار هزار سوار جته را برهم زدند و منهزم
ساختند بیت نباشد چنین کارها سرسری ٭ کسی را که یزدان
دهد یاوری ٭ درهمان شب بخواب دیدند که از شیخ
برهان الدین خلج علیه الرحمة درباره فرزند ارجمند خود
امیرزادهٔ جهانگیر بسبب بیماری او را در سمرقند گذاشته
بودند استمداد همت مینمایند شیخ میفرماید که با خدا باش
و قطعا متعرض ذکر فرزند نمی باید شد جون از خواب
بیدار شد دانست که آن قصه بر وقف دلخواه
نیست از غایت نکرانی یول قتلغ را که منشی خاصه بود
با نوشته راه بتعجیل فرستاد تا خبر بیارد و از امرا و
ارکان دولت استفسار نمود که از فرزند جهانگیر چه خبر دارید
مجموع سوکند خوردند که هیج خبر نداریم جون از انجا کوچ کرده
روان شدند در سنکر یغاج باز بقمر الدین رسیدند و
جنک در پیوستند باز هزیمت مخالفان افتاد
بکریختند امیر اوج قرا بهادر در عقب روان شد
قمر الدین با هشت نوسوار باز کشت و اسپ اورا

بزخم

بزخم تیر بینداخت و بدرجهٔ شهادت رسانید
و پولاد بهادر دران جنک بزخم تیر مجروح کشته
از ان زخم وفات یافت جون رایات نصرت
آیات ار اتاقم مراجعت فرمود و از سیحون عبور
نموده بدار السلطنة سمرقند رسید تمام ارکان دولت
و اعیان مملکت جامه و دستار سیاه کرده و از
فوت امیرزاده جهانگیر بریان و سوکوار کشته استقبال
نمودند بحکم اولاد نا اکبادنا هر جند بغایت محزون
کشت اما جون دانستند که فناء هر ممکنی از جملهٔ واجبات
خود را تسلی داده صبر فرمودند و در لوای بشر الصابرین
در کریختند و جون بکش دفن فرموده بودند عمارت
دلکش فرمودند که آنجا بسازند و انواع صدقات
بمستحقان رسانیدند و امیرزادهٔ جهانگیر را دو پسر ماند
یکی محمد سلطان که از خانزاده در وجود آمده بود و یکی پیر محمد
که از دختر الیاس سوری ملکت آغا نام بعد از وفات
پدر بجهل روز در وجود آمد و این واقعه وفات در سنه
سبع و سبعین و سبعمایه موافق لوی ییل دست داد امیر

سیف الدین را از وقوع این حادثه خاطر از دنیا برخاست
واجازه طلبیده متوجه حجاز شد **گفتار در لشکر فرستادن**
بسر قمر الدین حضرت اعلی بواسطه واقعه فرزند
دلبند ملول گشته بود وسایهٔ التفات از تدبیر
مصالح وضبط امور مملکت بازگرفته اعیان ونوئینان
بپایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر شدند ومراسم زمین بوس
بتقدیم رسانیدند وبزبان دولتخواهی عرضه داشتند که حکمت
قادر بیچون وحکمت تقدست اسماؤه نظام عالم را بوجود
بادشاهان کامکار منوط گردانیده است **ابیات**

اگر خنجر شه شود در نیام ** زعالم برافتد حلال وحرام
وگر تیغ سلطان شود تیره رنگ ** بپوشد رخ آینه دین بزنگ
بود پادشه سایهٔ ذو الجلال ** وزان سایه باشد جهان را جمال
فروغی زعدل شه کامیاب ** جهان را به از پرتو آفتاب
فلک تا بود سجده گاه ملک ** بود نیک و بد را قضای فلک
همه نعمت گیتی نثار تو باد ** عروس جهان در کنار تو باد

حضرت اعلی چون سخن بندگان را از محض اخلاص وهوا
خواهی دانست بسمع قبول تلقی نمود وروی همت بتدبیر

مصالح

مصالح مملکت آورده بترتیب وتجهیز لشکر فرمان
داد ودران ولا خبر رسید که عادلشاه جلایر با چندکسی
در کوهستان قراچق سرگشته میگردد وبرات خواجه
کوکلتاش بود وایلچی بوغا را با پانزده سوار بطلب
او فرستاد واز سمرقند شبگیر کرده روان شدند چون
بانزار رسیدند اورا در موضع آق سوما بدست آورده
بیاساق رسانیدند وآق سوما میلی است که در بینی کوه
قراچق ساخته اند جهت دیدبانی که آنجا ببالا رفته
بطرف دشت قبچاق احتیاط نمایند وساربوغا بعد
از دو سال بدرگاه اعلی آمده جرایم اورا عفو فرمودند وایالت
قوم اورا بدو دادند وامیرزادهٔ عمر شیخ را باامرا امر فرمودند
که بقصد قمر الدین روان شوند ودر قلع وقمع او بجد بکوشند
وبدست آورند بر موجب اشارت بتعجیل متوجه
گشتند در بیابان فوراتو بقمر الدین رسیدند وبیمن دولت
قاهره لشکر اورا منهزم ساخته پراکنده گردانیدند واو سراسیمه
بگریخت والوس اورا غارت کردند وبا بجه واستر
بسیار بازگشتند **گفتار در نهضت همایون بجانب**

جته نوبت پنجم جون سپاه نصرت شعار باغنایم
بسیار از یورش جته معاودت نمودند دیکر باره
حضرت اعلی عزم جزم فرموده متوجه انصوب شد محمد بیک
پسر امیر موسی و امیر عباس و آقمو بهادر را بر رسم منقلا روان
ساخت جون روان شدند در بوغا آرکول تغم الدین رسیدند
و او را منهزم ساخته ایل و الوس او را باز تالان کردند و حضرت
صاحبقران تا موضع قوجار تکامشی فرمود در عقب رفتنیلی
و دران موضع بمسامع علیه رسانیدند که توقمش اغلن
از ارس خان متوهم کشته متوجه درکاه عالمپناه است
امیر تومن اوزبک را باستقبال فرستادند و خود از راه
ایباغوم مراجعت نموده در اوزکند فرود آمد و
از انجا بسمرقند نزول اجلال فرموده و امیر تومن تو
قمش اغلن را بیاورد مقدم شریف او را بانواع
اعزاز تلقی نمود و طوی دادند و جندان مال و زر و اسب
و اشتر و استر و خیمه و خرکاه و آنجه جهت آئین پادشاهی
ضرورت بود او را و اتباع او را دادند که وصف نتوان
کرد و او را از غایت احترام فرزند خود خواندند و تمامی

ولایت جران و سغناق را بتوقمش اغلن ارزانی
فرمودند بعد از ان قتلغ بوغا پسر ارس خان لشکر بر سر
او آورد و قتلغ بوغا در مصاف بزخم تیر هلاک شد
اما شکست بر توقمش افتاد و ایل او را غارت کردند و
او کریخته نزد صاحبقران آمد باز او را از نوبت اول
بصد مراتب بیشتر عطا فرمود و با اسباب شاهی باز
کردانیدند باز پسر بزرکترین ارس خان توختقیا نام
با جندی از شاهزادها جوجی و امرای معتبر با لشکر متکاثر
روی انتقام بدو نهاده در رسیدند توقمش اغلن نیز
با لشکر آراسته بمقابله ایشان آمد و جنک در پیوست
سپاه او هزیمت یافته رو بکریز نهادند و او کریخته بکنار
آب سیحون رسید و جامه پاره کرده خود را در آب
انداخت و بشنا از آب بکذشت برهنه
و عریان و بی کس و زخم دار بجنکلی در آمد و بر روی
خاک و خاشاک ایدکو برلاس را بجانب او
روانه کرده بودند که در ملک داری مردانه و بیدار
باش و در دفع دشمن رعایت حزم را مرعی داشته

مردانه بکوشش همان شب در آن جنگل ایدکو را گذار افتاد
آواز ناله بکوشش او رسید چون تفحص نمود توقتمش بود
که برهنه و مجروح افتاده بود روان فرود آمد و مراعات
بواجبی نمود و ما حضری موافق حال از ماکول و ملبوس
و مشروب پیش آورد و رعایت حسب المقدور
نموده بحضرت صاحبقرانی رسانید و دران وقت
ظاهرا انجا را محل اقامت اقبال گشته بود چون بر حال
توقتمش وقوف یافتند بتجدید آنچه مراسم رعایت پادشاهانه
بود بتقدیم فرمود رسانیدن درین اثنا ایدکو که او هم از قبل
منغوت بود و از امرای الوس جوجی از ارس خان
گریخته بیامد و خبر رسانید که ارس خان با لشکر گران
متوجه اینجانب است و توقتمش را میطلبد و مقارن
همین حال ایلچی ارس خان هم برسید و پیغام رسانید
که توقتمش پسر او را کشته است و گریخته بولایت
شما در آمده است اورا بسپارید و الا محل جنگ
تعیین کرده روان سوی کارزار آئید حضرت اعلی
جواب فرمود که او بمن پناه آورده است نخواهم

سپردن

سپردن اما حکایت جنگ که فرموده اند اسباب
سیاست بارس خان بگو که از باران مرغ آبی را هراسان
چون ایلچی را روانه ساختند امیر جاکو را بضبط سمرقند بازداشته
تمامی الوس جغتای را جمع آورده در اوایل لوی ئیل
متوجه ارس خان گشتند و از جیحون گذشته صحرا انزار
مخیم عساکر نصرت شعار شد و از انطرف ارس خان
تمام الوس جوجی را فراهم آورده بسغناق که تا انزار
بیست و چهار فرسنگ است رسید و فرود آمده اند
چون سرما سخت شد بغایتی که از طرفین لشکر را از جای
جنبیدن ممکن نبود سه ماه میان دو لشکر ایام
متمادی گشت بعد از ان حضرت اعلی بارق
تمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را که از ملک
هزار گریخته آمده بودند بتعجیل تمام نزد دشمنان شبیخون
فرمود بردند و ایشان با پانصد نفر مرد متوجه شدند و شب
در راه بارس خان دوچار گشتند چون نزدیک
صبح بود جنگ در پیوستند و لشکر منصور بر قرار
معهود مظفر گشتند و دشمنان مقهور شدند اما پای ایلچی بوغا

بزخم تیر تمور اغلن مجروح کشت و امیر بارق تمور و
ختای بهادر شهید کشتند جون لشکر ظفر پیکر
مراجعت نمودند جهت خبر کرفتن مسال و اوند منشال
امر نموده شخصی را کرفته آورد و امیر مبشر را نیز بهلول
شغل فرستاده بودند او نیز یکی را کرفته آورد جون
کیفیت حال پرسیدند معلوم شد که از جانب
مخالف الغ سالغین بهادر با صد نوکر بخبر کرفتن این
طرف فرستاده اند اقتمور بهادر و الله داد و در شهر
انزار لشکر را نغار میداد ند ایشانرا با یاغی که بجهت
خبر کرفتن آمده بودند آنغاق ملاقات افتاد روی
بدیشان نهاده جون جنک در پیوستند رو بهزیمت
نهادند تا دشمن خیره کشته بعقب در آیند جون مخالفان
در عقب روان شدند عنان بکردانیدند سانقین کوجک را
بقتل آوردند و سانقین بزرک را کرفته زنده بدرکاه
اعلی رسانیدند و سایر عساکر بعضی مقتول و بعضی منهزم کشتند
جون از سانقین احوال پرسیدند تحقیق شد که ارس خان منهزم
بازکشته است و قراکلک را بجای خود باز داشته

ارس خان

است جون این خبر تحقیق شد بنفس مبارک
متوجه خصم شدند جون قراکلک نیز رفته بود و از
مخالفان آنجا کسی نبود معاودت نموده بجلکه
کتش نزول فرمودند و دران جانب هفت روز
توقف فرمودند و بعد ازان بعزم ارس خان
سوار شدند و توقتمش اغلن را منقجی داشته روان
شدند و به پانزده روز صباح دوشنبه بحیران قشمی
رسیدند و ایل دشمن بیخبر نشسته بودند بر سر
ایشان تاختند و غارت کردند و غنایم بسیار
کرفتند اتفاق حسنه ارس خان وفات یافته بود
و فرزند بزرکش توختقیا بجای پدر نشسته و بعد از
جند روز او نیز وفات یافته حضرت اعلی توقتمش
اغلن را تقویت فرموده دران مملکت بکذاشت
و اسپی خنک اغلن را که قبل ازین انجنان ایکی بداشت
و ملک هرات پیشکش فرستاده بود بدو بخشید
و عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف
فرمود و این فتح در اوایل سلان سل سنه ثمان و سبعین

فتح توقتمش ممالک الوس ارس خان
ولایت سغناق

وسبعمایه بود بعد ازین از جانب دشت تمور ملک خان
بخانی بنشست و با لشکری گران متوجه توقتمش شد و
بعد از محاربه بسیار شکست بر تقتمش خان افتاد و بران
اسپ که حضرت اعلی بخشیده بود سوار شده
بیرون رفت و یکسواره بحضرت اعلی رسید در
اواخر سنه ثمان و سبعین سبعمایه موافق سلان ئیل اسباب
حشمت و بادشاهی او مرتب فرمود امرای بزرگ خود
را همراه او گردانیدند و بسغناق فرستادند تا او را بخانی
بردارند امرا امتثال فرمان کردند و تقتمش را بسغناق
بر تخت خانی نشاندند و چون توفیق الهی و تائید ربانی
نهال اقبالش بحد اعتدال رسید خان نشان گشتند
در بلدهٔ سمرقند بنور طلیعه فرزند ارجمند دیدهٔ روشن گشته
منجمان باتفاق نوشتن که به ازین طالعی هیچ فرزندی
را از قضا ربانی اتفاق نیفتاد و بدان معنی شادمان
وخرم گشتند گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران
توقتمش خان را بجنگ تمور ملک و ظفر یافتن برو در نوبت
اول که توقتمش اغلن از اروس خان گریخته بدرگاه عالمپناه

قصص

آمده بود

آمده بود از توکتمور با او آمده بود و در وقتی انهزام
توقتمش خان از تمور ملک از توکتمور بدست افتاده
بود و انجا مانده تمور ملک خون او را بخشیده بود
و رها کرده و او زودی نزد خان زانو زده درخواه ایل
و الوس خود کرد تمور ملک بدو باز نداد و جواب گفت که
اگر خواهی باش و اگر خواهی برو از توکتمور و رهمان زمستان
گریخته بدرگاه عالم پناه آمد کیفیت و اوضاع تمور ملک از و
پرسیدند عرضه داشت که شب و روز بشرب مشغول
است و تا چاشتگاه در خواب می باشد و مهم ضروری که
پیش می آید کس را مجال آن نیست که بدو برساند ازین
سبب مردم از و راضی نیستند و مجموع الوس جوچی طلب
توقتمش اغلن میکنند حضرت اعلی بتعجیل یکی را بسغناق
فرستاد نزد توقتمش خان که روان بر سر تمور ملک خان
رو بر حسب فرمان روان شد چون آنجا رسید
جنگ عظیم واقع شد و شکست بر تمور ملک خان افتاد و
توقتمش بجای پدر خود بر تخت خانی نشست و ارسل خواجه را
برسانیدن خبر فتح بدرگاه اعلی فرستاد چون خبر این فتح

رسانیدند بعیش وعشرت وکامرانی مشغول گشته زند
اینان ابشکرانه این فتح خلاص دادند وطبل شادی زدند
وارس خواجه را اسپ وکمر وانعام بیقیاس فرموده
روان ساخت توقتمش خان بسغناق باز آمد بر قشلاق
آنجا کرد ودر فصل بهار لشکریان جمع کرده روان شد
ومملکت سواد وایل قبچاق را مسخر گردانید وشوکت حشمت
او رو به ترقی نهاد وتمامی الوس جوجی بحوزه تصرف او
در آمد **گفتار در ایلچی فرستادن حضرت اعلی**
بخوارزم در وقتی که صاحبقران اعظم زمستان در
اترار مقابل ارس خان نشسته بودند یوسف صوفی
لشکر بجانب بخارا فرستاده آن ولایت را غارت
کرده بود حضرت اعلی یکی را بایلچی گری بنزد او فرستاد
که با وجود خویشی وعهد ومیثاق که درمیانست موجب مخالفت
چیست یوسف صوفی ایلچی را بند کرد وبندگان حضرت اعلی
قبچی را با مکتوبی نزد او فرستاد که هرگز کسی ایلچی را بند نکرده است
رها کن تا بیاید قبچی را گرفته محبوس ساخت واز مال کار بند نشد
ودرین اثنا امیر حاجی سیف الدین از سفر حجاز باز آمد واحوال

واوضاع

واوضاع ملوک طوایف که دران عصر دران دیار
استیلا یافته بودند رسانید ودرهمین سال حضرت
اعلی تومان آغا را در عقد خود آورده بود وارادت نمود
که جهت او عمارتی بفرماید ساخت ودر جانب
شرقی سمرقند رسم دوازده باغ فرمود کشیدن ودران
باغ قصر عالی بنا فرمود ونهادند وبباغ بهشت موسوم گردانید
گفتار در لشکرکشیدن صاحبقران نوبت
چهارم با آن صوب خوارزم وفتح آن چون یوسف
صوفی پای از حد خود بیرون نهاده بود حضرت اعلی
درسال سنه ثمانین وسبعمایه مطابق اول قوی ییل
وقتی تحویل آفتاب بجوزا بخوارزم رسید از اسکی
اکور عبور شهر را حصار فرمود وجهت احتیاط حصاری
دیگر مقابل فرمود ساختن عساکر ظفرمآثر باطراف
وجوانب بتالان وتاراج رفته غنایم واسیران می
آوردند یوسف خواجه را بیرون فرستاد که تا کی مردم
درعذاب باشند امری به ازان نمی بینم که ما هر دو با
همدیگر درآویزیم تا حق تعالی نصرت وفرصت کرامی دهد

هر کرا نصرت ایزدی قرین شود یقین که هرچه مراد باشد
در حوزهٔ حصول خواهد آمد حضرت اعلی ازین سخن
شادمان شد فی الحال مکمل گشته رو بحصار نهاد امرا
و ارکان دولت بزانو در آمدند و تضرع نمودند که اینچنین
نیک نیست نشنیدند و خود بکنار خندق رفتند
فرمودند و نوبت آواز دادند که هر که بر وعده وفا نکند مرگ برای
زندگانی اوست یوسف صوفی را بگوئید تا بیرون
آید بهیچ گونه جواب ندادند یوسف صوفی از جای خود نجنبید
صاحبقرانی زمانی توقف کرد چون هیچکس بیرون نیامد
بازگشته بمعسکر همایون نزول فرمود و دران زمان
خربزهٔ الجیاوه از ترمذ آورده بودند حضرت صاحبقرانی
همان خربزه را بر طبق زرین نهاده جهت یوسف صوفی
فرستاد چون بدر قلعه بردند دربان پرسید که چیست
گفتند خربزه است که صاحبقرانی فرستاده است
همانجا نهاده بازگشت دربان برداشت و به یوسف
صوفی رسانید فی الحال فرمود تا خربزه را در آب خندق
انداختند و طبق را بدربان بخشید بعد ازان سردای

ازنیاوه

حاجی نام

حاجی نام در باز کرده با لشکری مستعد از قلعه بیرون آمد
امیرزاده عمر شیخ بهادر با بهادرانی که ملازم بودند بیرها
در کشیده حمله کردند و از طرفین بسی سواران بخاک
هلاک افتادند و مردم بسیار زخمدار شدند لشکر خوارزم
منهزم باز بقلعه متحصن شدند ایلچی بوغا و پسر اقبوغا سروان
نام زخمدار بودند ایلچی بوغا صحت یافت اما شروان در
گذشت بعد ازان عساکر گردون مآثر منجنیق راست
کرده قصر یوسف صوفی را که در قلعه بود انداختند یوسف
ازان مشاهده متوهم گشت و امراض نفسانی غالب شده
وفات یافت و این قصه هم از نوادر اتفاقات عجیبه بوده
است عساکر گردون مآثر قلعه را سوراخ کرده در شدند
و بتحت تصرف در آوردند و غنایم بسیار بیرون
آوردند و خانه کوچ را مجموع بشهر کش فرستادند و این
فتح در قوی ئیل سنه احدی و ثمانین و سبعمایه بود حضرت
خلافت مصیر زمستان معاودت کرده در زنجیر
سرا قشلاق فرمود و کنقاد در بنای عمارت کش و عمارت
اق سرا در بعضی کتب تواریخ منقولست که کش در سوابق

ایام مجمع کبار علما اسلام بود وسه امام بزرکوار دران
دیار توطن فرموده بودند یکی ابو محمد بن عبد الله بن
حمید بن نصر الکشی دوم عبد الله بن عبد الرحمن الرازی
سمرقندی سیوم ابو عبد الله محمد اسمعیل البخاری رضی الله
عنهم واهل علم جهت اقتباس انوار فضایل از اطراف
وجوانب ببلده طیبه کش می آمدند از جهت کش را قبة الاسلام
والعلم والادب لقب شده بود وبواسطه طراوت ونزا
ونضارت بساتین ومرغزار که در بهار در ودیوار وبام سبز
میشود بشهر سبز شهرت یافته است در آواخر سنه
احدی وثمانین وسبعمایه موافق ییحن ییل اوایل فصل ربیع
بعمارت شهر سبز وحصار آن فرمان داد وانرا برامرا ولشکر
قسمت کردند ودر روز حصار وقصر عالی را اتمام فرموده
واق سرا نام نهادند **گفتار در فرستادن حاجی سیف الدین**
را بهرات بطلب ملک غیاث الدین
چون صاحبقرانی ایلچی بهرات فرستاده بود که ملک
غیاث الدین را بگوید که اول بهار امرا وتوینان بزرگ
بقورلتای جمع میشوند ملک نیز می باید که حاضر کردد ملک فرموده

بود که اگر حاجی سیف الدین بیاید بهمراهی او خواهم آمد ملتمس
او را مبذول داشته حاجی سیف الدین را فرستادند واین
قصه در سنه احدی وثمانین وسبعمایه بود چون حاجی سیف الدین
بهرات رسید ملک او را اعزاز بواجبی نمود وبهانه
براق نمودن مدتی باز داشت وغله بحصار امنیومود
آوردن ودر یرق قلعه اشتغال مینمود چون حاجی سیف الدین
تفرس نمود که نخواهی آمدن او را بحال خود رها کرد وبدرگاه اعلی
آمد واحوال را عرضه داشت نمود ودرین اثنا علی بیک
جون غربانی برحسب اشارت کمربندکی بسته بدرگاه عالمپناه
آمد وبعواطف خسروانه مخصوص کشت وزلات که ازو
صادر کشته بود عفو فرمودند وبا او درباره توجه بجانب
هرات مشورت فرمودند وقرار بران شد که اول
بهار جهت یورش هرات حاضر شود علی بیک اینمعنی
را التزام نموده بعهود ومواثیق موکد کردانید مرحمت
صاحبقرانی او را بصنوف عنایت سرافراز کردانیده
رخصت مراجعت فرمود **گفتار در فرستادن**
امیرزاده میرانشاه را بخراسان در خریف همین سال

سنه اثنی وثمانین وسبعمایه جون از تسخیر وضبط
ممالک توران پرداختند درهمت عالی که دست کرد ربع
مسکون انمقدار جای نیست که دو پادشاه درو کنجد
بیت سلطان یکی سزد که خدای جهان یکیست ٤ دنیا بنزد همت
فرزانه اندکیست ٤ بنابرین متعال امیرزاده میرانشاه را
باانکه در سن صغر بود بحکومت خراسان نامزد کرد وامیر
جهانکیر برادر امیر حاجی برلاس وامیر حاجی سیف الدین و
امیر اقبوغا وامیر عثمان عباس ومحمد سلطانشاه وقماری
برادر تموکه ونامان بهادر برادر سار بوغا وپیر حسین
برلاس وحمزه پسر امیر موسی ومحمد قورغان وسارق انکه
ومظفر پسر اوج قرا ودیکر امرا را با پنجاه قشون سوار که از
لشکر نصرت اختیار فرموده بودند ملازم موکب همایون
شاهزاده کردانیده همه را باخانه کوچ بصوب خراسان روانه
کردانید جون از آب جیحون کذشتند درپائیز وزمستان
دربلخ وشبورغان بکذرانیدند ودر آواخر زمستان در ولایت
ملک تاختند ومال بسیار بدست آوردند جون پانزده
حوت شد علی بیک ایلچی فرستاد که اگر برحسب اشارت لشکر

ظفر پیکر

ظفر پیکر بطرف هرات توجه نمایند بنده میان بخدمت
بسته چیچی می باشد گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران
اعظم بایران زمین در اوایل قوی ئیل مطابق اواخر
سنه اثنی وثمانین وسبعمایه بجانب ایران روان
شدند وعساکر نصرت شعار درعقب فوج فوج میرسیدند
جون مانندخود بدیدن بابا سنکو که از زمرهٔ اولیا واصحاب
فضل وجذبه بود فرمود آمدند واز جذبه وجنون که داشت
سینه کوشت مرغی بطرف آنحضرت انداخت
انرا بشکون برکرفتند که خراسان سینه روی زمینست بما
ارزانی خواهد شد وهمچنان شد ملک محمد برادر ملک
غیاث الدین درقلعه سرخس بود جون از توجه رایات
نصرت شعار خبردار شد احرام اخلاص بسته بدرکاه
عالمپناه آمد وبانواع نوازش افتخار یافت جون از
مرورود که بمرغاب مشهورست کذشته بپانزده
فرسخی هرات نزول فرمودند کس نزد علی بیک
فرستادند که زودتر بجامی باید رسیدن نیامد کس نیز
نفرستاد جون ملک غیاث الدین پیر علی وران زودی

خراسانرا از سربدالان انتزاع نموده بود و بسیار از لشکر
او آنجا بودند حضرت اعلی عزیمت بصوب جام و کوسویه
مصمم فرمود تا لشکر آنجا نتوانند بملک ملحق شدن و چون
بکوسویه رسیدند پهلوان مهدی که سردار آنجا بود استقبال
نمود **گفتار در فتح قلعه فوشنج** و آن قلعه حصنی حصین بود
و مردم بسیار در وی و خندق را آب انداخته بودند
عساکر نصرت شعار قلعه را محاصره کردند و چهار روز
جهت تهیاء یرق قلعه گیری توقف رفت روز
چهارم از اطراف و جوانب قلعه در آمدند و از تیر
و سنگ اصحاب قلعه روگردان نشده پای مردی
بجا آوردند و صاحبقرانی بی جوشن تکلته پوشیده و
سپر در سر کشیده گرد قلعه میگشت و مردم را تحریص
میداد و تیر بسپر صاحبقرانی بر آمد از آن اعتبار نگرفته
همچنان در جنگ مبالغه میفرمود و چشم بدرا الیاس
با جمعی مردم در آب غرق شد بهادران در دیوار
قلعه را رخنه کرده مسخر گردانیدند و اصحاب قلعه را منکوب
و مخذول ساختند و اموال ایشانرا بتاراج بردند و قلعه را

خراب ساختند

خراب ساختند اول فتح خراسان همین قلعه بود
گفتار در تسخیر شهر هرات چون از اندیشه فتح قلعه
فوشنج بپرداختند عنان عزیمت بصوب هرات
معطوف گشت و ملک غیاث الدین بقلعه
متحصن بود روز چهارشنبه حضرت اعلی بدانجا
رسید و دیوارها را انداخته باغات را خراب ساختند
و شهر را از اطراف و جوانب در میان گرفته بمحاصره
مشغول شدند و حضرت اعلی خود سوار شده گرد شهر بر
آمد اعادی دروازه گشوده بیرون آمدند و محاربه محکم کردند
و جماعتی غوریان مردانگی نمودند از ین طرف قمار شای
برلاس مردانگی نموده با عساکر نصرت شعار و امرای نامدار
مخالفانرا هزیمت داده گریخته باز بشهر رفتند چون شب شد
دست از کارزار باز داشتند همان شب فوجی مخالفان
از دروازه انصاری بیرون آمده شبیخون زدند و سه
کس را بقتل آوردند و باز گشتند صباح فرمان قضا
جریان نافذ شد که جنگ سلطانی در اندازند گرد حصار بر
آمدند و بر تیر و سنگ اصحاب قلعه اعتبار نکردند و حصار

را بشکافتند ملک غیاث بنفس خود بر سر پل انجیر
کوششها نمود اما فایده نکرد و از برجی که اول حصار
برآمد خلیل میاول بود ملک غیاث الدین
از مهابت استیلا آن بسیار بگریخت و بشهر اندر
آمد عساکر نصرت شعار قریب دو هزار نفر را گرفته
بدرگاه عالمپناه آوردند عنایت خسروانه فرموده قلم
عفو کشیدند و حکم فرمودند که کسی مردم را زحمت ندهد
و اهل و عیال و اموال ایشان در امان باشد چون آن جماعه بخانه
رفتند اهل شهر امیدوار گشته دست از محاربه بداشتند
ملک غیاث الدین خواست که باز فردا بنیاد
محاربه کند چندانکه مردم را میطلبید کسی فرمان نبود
چاره دیگر ندانست مادر خود که دختر طغی تمور خان
بود با پسر بزرگ خود پیر محمد و اسکندر شیخی که از
سادات مازندران گریخته التجا در ملازمت
بود بحضرت صاحبقرانی فرستاد ایشانرا
نوازش نموده ملک زاده را اسپ و کمر و
خلعت داده باز فرستاد و اسکندر شیخی را نزد

خود باز

خود باز داشت و فرمود که ملک را بگوئید تا بیرون
آید که از خون او در گذشتیم و کوشک باغ زاغان مقر
سلطنت ساخت و از اسکندر شیخی احوال اصحاب قلعه
و شهر پرسید آنچه دانست و توانست از راست
و دروغ رسانید روز یکشنبه ملک غیاث الدین بیرون
آمد او را امان دادند و بخلعت خاص و کمر مرصع
مخصوص فرمودند و باز گردانیدند روز دیگر سادات
و مشایخ و ایمه و اشراف الناس بیرون آمدند و بعز
زمین بوس مشرف گشتند و آن فتح در محرم سنه ثلاث
و ثمانین و سبعمایه بود موافق توقی ییل و رایات نصرت
شعار بمرغزار کهدستان نزول فرمود و روزی چند نقل
خزاین ملوک غور که چند سال بود که جمع شده بود فرمان داد
تخریب حصار بیرون و اندرون شهر هم فرمان داد
و برسم مال امان مبلغی بر اهل شهر حواله رفت و بچهار
روز نقد کردند و مولانا قطب الدین را که مقتدای شهر بود
با دویست کدخدا کوچ کرده بشهر سبز فرستادند و در
دروازها که منقش و مذهب بودند بکش نقل نمودند

والی یومنا هذا همانجا منصوبست و ملک را حصاری
دیگر بود که اشکلجه میخوانند و امان کوه نیز گفتندی
و فرزند او امیر غوری آنجا بود اشارت شد که اورا
نیز بیارند ملک بر موجب امر همایون پسر را نیز بیرون
آورد او را نیز خلعت دادند و اعزاز نمودند **کوچ کردن موکب**
رایات نصرت شعار بجانب طوس
و کلات چون خاطر خطیر ازین قضایا فارغ شد امیر جهانشاه
چاکو را با جمعی از سپاه جهت تسخیر نیشابور و سبزوار و
علی بیک روانه گردانیدند و خود عنان عزیمت بصوب
طوس و کلات مصمم فرمودند و زیارت ابو مسلم مروزی
علیه الرحمة را که در راه گذر دند و استمداد همت نمودند
علی بیک چون آوازه توجه ایشان با خبر شد بالضروره
بمعسکر همایون رسید و بعد از تقصیرات و گناهی زبان
برگشاد و علی موید سربدال سبزواری نیز بی توقف بدرگاه
اعلی آمد هر دو را عنایت فرمودند و بخشش کردند
و سوار شده بجانب اسفراین که در تصرف
گماشتگان میرولی استرابادی بود روان شدند

وان قلعه را

و آن قلعه را مسخر گردانیدند و کوفتند و با زمین هموار
ساختند و قتل بسیار کردند و نزد میرولی نوشتند که
اگر بی توقف بدرگاه اعلی بیائی بعنایت ملحوظ
خواهی گشت والا هر چه بینی از خود خواهد بود میرولی
اظهار متابعت کرد و وعده داد و رایات نصرت
شعار سوار شده بییلاق الغولجایتو برآمد و چند روز
توقف نمود تا اسپان فربه شوند **گفتار در مراجعت**
نمودن بصوب سمرقند چون از آنجا نهضت
نموده ممالک خراسان بتحت تصرف درآمد
و ملک هرات و دیگر حکام را هر یکی را بجای خود
مقرر داشته بازگردانیدند و امیر شیخ سبزواری که قبل
از فتح خراسان از ملک گریخته پناه بدرگاه اعلی آورده
بود منصب پیشوای سبزوار بدو مسلم فرمود و تابان
بهادر را داروغه آن ولایت ساخت و روی
توجه بجانب سمرقند آوردند و زمستان ببلده بخارا قشلاق
کردند و میرزاده میرانشاه که بسرخس رفته بود برادر ملک
غیاث الدین پیر علی ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاد

سمر

وقشلاق بجا کرد **ذکر وفات آکه بیکی و توجه نمودن باز بصوب ایران** جون صاحب قرانی را
در پرده عصمت در کشش دختری بود طغی شاه نام و از
غایت عطوفت اکه بیکی خواندندی و اورا به پسر
امیر موسی در سلک ازدواج در اورده بود از وی یک
پسر بود سلطان حسین نام عصمت پناهی از دار فنا
رحلت نمود بدار البقا پیوست ازین واقعه متألم
شدند جون مراسم عزا چنانچه رسم و آئین پادشاهانست
بتقدیم رسانیده صدقات بفقرا و مساکین رسانیدند
خبر رسید که علی بیک با میر ولی استراباذی متفق
شده لشکر بدر سبزوار بردند و علی موید را محاصره
میدهند در میان همین زمستان بجمع سپاه فرمان
دادند و از انجا باز بصوب ایران توجه نمودند و از آب
اموی گذشته براه ماخان در حوالی کلاه نزول فرمودند
امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از سرخس آمده ملحق شد
ملک غیاث الدین هم از هرات با خود
باردوی همایون رسید و علی بیک قبل از وصول

رایات

رایات نصرت شعار خیل و حشم خود را بحصن
کلاه برده بود حضرت اعلی نزد او کس فرستاد که این
خوف و هراس از بهر چیست باید که باستظهار تمام
بتعجیل بیائی تا قصه غلیظ نشود علی بیک اعتماد بر محکمی
قلعه کرده نیامد حضرت اعلی از صوب کلاه مراجعت نموده
به کرن که از توابع ابیورد است نزول فرمود و لشکر را جار
رسانیدند که عنان عزیمت بجانب میر ولی معطوفست
و بی غلطی داده بکلاه راندند علی بیک را از مراجعت
رایت فتح آیت امنی حاصل شده بود مجموع گله و رمه
اسپ و گاو و گوسفند را از حصار بیرون آورده در علف
زارها رها کرده بودند تمامی آنرا بتاراج بردند و در مقابل
دروازه کلاه که مشهورست بدروازه جهار ده نزول همایون
شد و از اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفتند و محاصره
کردند علی بیک عرضه داشت که بسی پشیمان شدم آبائی
تمهید معذرتی روی آن ندارم که بخدمت شتابم اگر مراحم
خسروانه مبذول داشته با نفری چند بدروازه تشریف
فرمایند بدولت پابوس مشرف میگردم حضرت اعلی

از غایت مرحمت با پنج نوسوار بدر حصار تشریف فرمود
علی بیک خود در کمین نشانده بود که اگر مجال یابند دست
بازی نمایند چون عنایت الهی حامی و حافظ ست
آنها را چشم کور گشته بودند ندیدند و ندانستند که حضرت
اعلی با پنج هزار سوار بدر قلعه استاده نه در آمدن و نه
در رفتن چیزی نتوانستند بظهور رسانیدن و علی بیک
نیز بر وعده وفا نکرد و بیرون نیامد فلاجرم آنحضرت
بمعسکر همایون بازگشت چون نقض عهد و غدر علی بیک
وضوح یافت امر بمحاربه شد و در اوایل ربیع الاول
سنه اربع و ثمانین و سبعمایه شبی شنبه جماعتی از
نکری سان و بدخشیان که در کوه روی باکیک وری
متقابل بودند نمودند که بر بالای حصار برایند و اطراف
و جوانب برغو کشیدند و بدروازه رسیدند باز علی بیک
کس بتضرع فرستاد که بیرون می آیم اینمعنی عهد و
پیمان با ایمان موکد گردانید و محمد شیخ چون غربانی را که
از اعیان امرا او بود با دخترش خواند سلطان که نامزد
امیرزاده محمد سلطان شده بود بیرون فرستاد و ایشان

بزبان ادب تضرع نمودند عاطفت خسروانه مبذول
داشته درخواست را تلقی نمودند و امر شد که امرا دست
از کارزار باز دارند روز دیگر سوار شده بدروازه کلات
تشریف فرمودند علی بیک بپای ضرورت از قلعه
بیرون آمد و روی تضرع بخاک استکانت مالید و بگناه
خود معترف شد و امان طلبید ملتمس را مبذول داشتند
علی بیک نمود که فردا بملازمت بیایم ملتمس را نیز رقم
اشفاق کشیدند فردا باز یاغی شد و بیرون نیامد حضرت
صاحبقران بعد از چهار ده روز از انجا کوچ کرده بحصار
قهقهه که در میان باورد و کلات واقعست و خراب بود
بعمارت آن فرمان داد بدو شبانه روز عمارت
آن بحصول پیوست و حاجی خواجه را با جماعتی از
مردان کارزار آنجا بنشاند و سیورغتمش خان و امیر
زاده محل و کلانتر بهادران شیخ علی بهادر را با توسهنا
خود از جانب دیگر بمحافظت راهها کلات تعین فرمودند
تا از جمیع جوانب طرف مسدود شود **گفتار در فتح قلعه
ترشیز** چون حصار کلات را بحسن تدبیر مدقن مخالفان

ساخت بصوب قلعه ترشیز اقدام فرمود و قلعه
ترشیز چون حصنی بود حصین و آن حصار را ملک غیاث الدین
بسدیدمان داده بودند و امیر علی سدیدی مهتر ایشان بود
و ایشان جماعتی غوریان بودند به بهادری مشهور و واثق
بشجاعت و بهادری بجد کمال حضرت صاحبقران ملک
غیاث الدین را فرمود که چون این قلعه را شما بایشان
داده اید بگوئید تا بسپارند ملک غیاث الدین بپای قلعه
رفته نصیحت بسیار کرد سودمند نشد آن قلعه را حصار
فرمودند و نقب زده آب خندق را بدر کردند و بعراده
و منجنیق دیوارها را انداختند و اهل قلعه نیز مردانگی نمودند
اما فایده نبود از روی عجز در آمدند و امان خواستند امان
دادند از قلعه بیرون آمدند و قلعه را بسپردند حضرت اعلی
چون در ایشان جلادت و مردانگی دیده بودند همه را
بانواع عنایات ملحوظ گردانیدند و سیورغالات
و انعامات ارزانی داشته بضبط و محافظت حصارها
و قلعها سرحد ترکستان نامزد فرمودند و بخانه کوچ روانه
آن صوب گردانیدند و داروغکی ترشیز را از قبل [illegible]

میرانشاه

میرانشاه بسارق اتکه مفوض فرمودند **در ذکر رسیدن
ایلچی فارس** درینولا جلال الدین شاه شجاع بهواداری
و اخلاص مبادرت نموده عزشانه که از امرای نامدار
او بود با تحف و هدایا بسیار از هر نوع در غایت
تکلف بدرگاه فلک اقتدار فرستاد چون
بشرف بساط بوس مشرف گشت مکتوب و
هدایا بگذرانید مقدم او را اعزاز فرمودند و باسپ
و خلعت سرافراز ساختند و جواب مکتوب
بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرمودند
و مقضی المرام ایلچی دیگر با تحف و هدایاء پادشاهانه
همراه ساخته عاید گردانیدند و مخدره پرده عصمت را
جهت فرزند امیر جهانگیر میرزا محمد خواستاری فرمودند

**گفتار در توجه نمودن بطرف مازندران و امیر ولی
والی استراباد** چون حصار ترشیز برحسب دلخواه
در سلک تسخیر انخراط یافت رایات نصرت
شعار بصوب استراباد و مازندران توجه نمود
و از راه روغی بنشاسیان نزول فرمود و امیر ولی میرزا جاجی

را بانواع پیشکش باعتذار فرستاد و در خواه نمود
که این نوبت مرا معاف فرموده معاودت
فرمایند تا مخلص در عقب بشرف بساط بوس مشرف
کردد و ملتمس او مبذول افتاد و درین اثنا از کلاة خبر آمد که
شیخ علی بهادر کذرهای آن قلعه را تحقیق کرده شبی بانکه
امیرزاده علی را خبر دهد با چند نفر از نوکران خاصه نهفته
از هر راه مذکور بحصار کلاة بر آمد چون شب بود تاریک راه
را کم کرده بکمری بلند باز خوردند مخالفان آگاه کشتند
کمرها و کذرها کرفتند و مقابله و مجادله را آماده کشتند شیخ علی
بهادر روی بدیشان نهاده جنک عظیم واقع شد جمعی
از سر خیر اندیشی باز بنیاد مصالحه و عهد میثاق کرده
شیخ علی بهادر را و علی بیک را ملاقات فرمودند علی بیک
او را بخانه برده آنچه لوازم اعزاز بوده بتقدیم رسانید علی بیک
قبول نمود که بدرکاه اعلی در خواه جریمه او نماید چون التماس
میر ولی استراباد مبذول کشت رایات نصرت شعار
معاودت فرموده بود چون در راه شمانغان و
جرمغان عبور نمود و مرغزار رادکان را مضرب قیام سلطنة

کردانید

علی بیک

کردانید شیخ علی بهادر با جماعتی خود علی بیک را پیش کرفته
با تیغ و کفن بدرکاه اعلی آورد و بزانوی شفاعت در
در آمده کناه او را در خواست نمود و ملتمس ایشانرا مبذول
داشته عفو فرمودند و شیخ علی بهادر را ملحوظ نظر عنایت
کردانیدند و رایکان را سیورغال او فرمودند و سبزوار
را بعلی موید سربدال مسلم داشته و فرمان دادند که ملک
غیاث الدین را با فرزندان و علی بیک را با متعلقان
بسمرقند برند مجموع جان غربانیانرا بامرا قسمت نمودند
و با خانه کوچ بماوراء النهر نقل کردند **کفتار در مراجعت**
حضرت اعلی بسمرقند چون ممالک خراسان از دغدغه
مخالفان صافی شد و امیرزاده میرانشاه دران دیار و
بلاد متمکن شد متوجه سمرقند کشتند و در انجا نزول اقبال
نمودند اما دران زمستان در هرات حادثه محکم اتفاق
افتاد و آن قصه چنان بود که پسران ملک فخر الدین محمد
و برادرانش در زمان استیلای ملک حسین و پسرش
ملک غیاث الدین اختیاری و اعتباری نداشتند
و در غایت فلاکت بودند چون فتح قلعه هرات شده بود

ایشان احوال را عرضه داشته بودند که ما از بنی اعمام
ملک حسینیم و بر ما ظلم کرده بودند مرحمت خسروانه فرموده
حکومت را به برادر بزرگتر ملک محمد ارزانی داشتند
و همدران ولا ابو سعید غوری را که ملک غیاث الدین بند
کرده بود از میامن التفات خسروانه خلاص یافت و در
اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که امیرزاده میرانشاه
بکنار مرغاب که بموضع پنج ده مشهورست قشلاق فرموده
بودند ملک محمد از غایت جهالت باتفاق ابو سعید غوری
متوجه هرات شدند و جمعی از اوباش و اراذل با ایشان
جمع گشتند و داروغه کماشتگان هرات را اخراج
گردانیدند و آنجا بحصار متحصن شدند و آن بدبختان در شهر
افتاده دست تعدی و بیداد برگشادند امیرزاده میرانشاه
با امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا با فوجی لشکر بتعجیل روانه
هرات گشتند و دمار از نهاد آن بی دولتان برآوردند
چون این خبر بسمرقند رسید یرلیغ لازم الاتباع نفاذ
یافت که ملک غیاث الدین که در ارک
سمرقند محبوس بود و برادرش ملک محمد و پسر کوچک

اوامیر

او امیر غوری و علی بیک جانی غربانی که در اندکان
مقید بودند بقتل آرند همچنان کردند لامر والقضایه و درین
اثنا همشیره بزرگ الحضرت قتلغ ترکان آغا که
عورتی که بسی بقاع خیریه از مدارس و مساجد و خانقاه
ساخته بودند ندای ارجعی الی ربک راضیته مرضیه شنید
حضرت اعلی چون بدین واقعه ملول گشته بود
بسیار خیرات و صدقات خسروانه بفقرا و غربا
و مستحقان رسانیدند و بنصایح و مواعظ سادات
و علما و مشایخ مطمین و متسلی گشته همت بلند را متوجه
امور ممالک گردانید **گفتار در فرستادن لشکر**
بجانب جته در همین سال امیرزاده علی را با لشکری
گران بقلع و قمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام
خالی بودند نامزد فرموده روانه ساختند و خود بمبارکی
متوجه گشتند چون امیرزاده علی با سپاه روانه شد
در راه طایفه بهرین کمر غدر بگشادند و اغرق امیرزاده
علی را غارت کردند و او منهزم بازگشت و نزد
حضرت اعلی تشریف فرمود و شیخ علی بهادر و

سیف الملوک پسر حاجی سیف الدین و اتلمش و
ارغونشاه اختاجی را با سپاهی گران بقصد انتقام
روان گردانیدند چون بزودی ازیشان خبری نرسید
امیر جهانشاه چاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین اوج قرا و صاین
تمور را باده هزار سوار دیگر در عقب روانه ساختند
چون باتامم رسیدند امرا که از پیش رفته بودند جاعتی
بهرن را یافته بسیاری ازیشان بقتل آوردند
و تالان و برده گرفته معاودت کرده بودند چون امیر
جهانشاه مامور بود بطلب قمر الدین مجموع را باز
گردانید و باتفاق از ای کول گذشته ماکوک تیغ
بجست وجوی قمر الدین برفتند چون او را نیافتند
بازگشتند و پایز را بسمرقند رسیدند و بسعادت بساط
بوس مشرف شدند **گفتار در نهضت نمودن بجانب باز**
بازندران و رفتن بجانب سیستان در همین فصل پاییز
توجه بجانب مازندران نمود چون موکب همایون
بتر بند رسید بر سانیدن تغار لشکر فرمان داد ند بر
معبر آب پل بسته عبور فرمودند و بکنار مرغاب

نزول

نزول فرمودند و امیر چاکو حاکم کابلستان بود مراجعت
فرمود درین اثنا خبر رسید که تومن گرمسیری نکودری
از مخالفت زده شیخ داؤد سبزواری که او را پیشوای
ولایت سبزوار گردانیده بودند کفران نعمت کرده
بقتل تابان بهادر که داروغه آنجا بود دست دراز
کرده ست و یاغی شده و چون امیرزاده میرانشاه
ازان حال خبر یافت امیر اقبوغا را از هرات با لشکری
چند بطرف سبزوار فرستادند و امیر حاجی سیف الدین
بامداد از عقب روان شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده
مسخر گردانیدند و مردم بسیار بقتل آمدند و شیخ داؤد
گریخته بقلعه راباو متحصن گشت و الحالة هذه امیر حاجی
سیف الدین و امیر اقبوغا بمحاصره آن مشغولند
چون این اخبار بمسامع علیه رسید و اهالی سیستان
نیز مخالف بودند شیخ علی بهادر و اوج قرا بهادر را
با لشکر مرتب بطرف امیر ولی فرستادند تا در مقابل
او بنشینند و آن سرحد را ضبط نماید و عنان توجه بصوب
سیستان معطوف فرمود چون موکب ظفر قرین

در اوایل رمضان سنه خمس و ثمانین و سبعمایه بهرات
نزول فرمود مردم آنجا با غوریان [illegible] اتفاق نموده اظهار
مخالفت کرده بودند مال امانی بر ایشان حواله رفت
و متوجه سبزوار گشتند و قلعه را محاصره فرمود شیخ یحیی
خراسانی را بر سر نقبچیان استادکی نموده قلعه را بر سر چوب
آوردند و آتش دران چوب زده قلعه را ازهم فرو ریختند
و اکثر مردم از قلعه هلاک گشتند و شیخ یحیی نیز که بر سر نقبچیان بود
بزیر دیواری بماند و قریب دو هزار کس را کرفته زنده بر بالا
هم نهادند و بگل و خشت برآوردند و بر سر آنها مناره‌ها
ساختند تا عالمیان را تنبیه باشد و چون ازین قضیه پرداختند
منقلاء عساکر بجانب سیستان توجه نمود و خود در عقب
توجه نمودند شاه جلال الدین والی فراه هواخواهی بتقدیم
رسانید کو شوار بندکی در کوش کرده از حصار بیرون
آمد و بزمین بوس مستعد کشت و پیشکشهای لایق
بکذرانیدند و با لتفات خسروانه ملحوظ کشت
چون رایات نصرت شعار از فراه روان شد
واقتمور بهادر را با جمعی امرا تومان فرمان داد که حوالی

سیستان را

سیستان را تاخت بکنند امتثال امر نموده تا
در دروازه سیستان [illegible] تاراج تالان کردند و حضرت
نصرت شعار سوار [illegible] بقلعه برده برسیدند و جنک
درانداختند و در روز مسخر کردانیدند و از سرهای اعادی
مناره‌ها ساختند چون ازان مهم بپرداختند لشکر با آیین
یسال آراسته روان شدند و با جمعی از خواص لشکر از
پیش براندند و چون مسافت بدروازه اندکی ماند
ببلاء بشته ریکی براندند و شاه شاهان تاج الدین
سیستانی از شاه قطب الدین برکشته بیرون
آمدند و بسعادت زمین بوس رسیدند و سخن قبول
خراج و باج بتضرع عرضه داشت نمودند ناکاه دشمنان
لشکر آراسته از دروازه بیرون تاختند و جنک را
اماده کشتند حضرت اعلی دو هزار سوار مکمل را در کمین
واداشتند و محمد سلطان شاه را فرمودند که با سپاهی
اندک پیش رود چون جنک واقع شود رو بکریز
نهد تا دشمنان خیره شده در عقب بروند و بکمین کاه
رسند همچنان کردند چون مخالفان بکمین کاه

رسیدند سواران بر یشان تاختند هرچند مخالفان
پیاده چند نفری را به تیر زدند اما فایده نکرد منهزم کشتند
و بسیاری تقبل آمدند وبقیة السیف بقلعه ملتجی شدند
جون شب در آمد عساکر نصرت شعار بجای خود نزول
فرمودند روز دیکر حضرت اعلی امیرزاده میرانشاه را
با امرا و سرداران نامزد نمود تا اطراف قلعه را فرو کرفتند
واز هر جانبی جنک در انداختند وبهادران شمشیر آبدار
دروازها را مقهور ساختند شاه قطب الدین جون دید که قوت
مقاومت ندارد از حصار بیرون آمد و امان طلبید عنایت
فرموده ذیل عفو بر جرایم او افشاندند وبجان امان دادند
ناکاه جمعی کثیری از قلعه بغوغا افتادند ورو بمحاربه نهادند
ودران هنکام حضرت اعلی بی جبه وجوشن سوار شده
کردلشکر میکردید جون چنان ملاحظه فرمودند متوجه لشکر
کشتند مخالفان تیرباران کرده اسپ حضرت اعلی
را مجروح ساختند جون بمنزل رسیدند اشارت
فرمودند که شاه قطب الدین را بند کردند ولشکر را
مرتب داشته خود عزم رزم کردند امرا و اعیان دولت

مجموع

مجموع جنک را اماده کشته بیکبار حمله کردند و دمار از مخالفان
برآوردند بقیة السیف باز بقلعه متحصن کشتند بیک حمله
دیکر قلعه را مسخر کردانیده در و دیوار قلعه را برهم زدند
و مساکن و اماکن را ویران ساختند و هرجه دران دیار
بود از کوهر تا خزف و نیج و دیوار را ابتالان و تاراج بردند
ابیات رسید از بر و بوم زابلستان ؛ سوی روح رستم بیامی که هان ؛ سر از خاک بردار ایران زمین ؛ بکام دلیران توران زمین ؛ و این فتح ارجمند در شوال
سنه خمس وثمانین وسبعمایه بود و شاه قطب الدین
و کلانتران را بسمرقند فرستادند و قضات و علما را
کوچانیده فواه روانه فرمودند و حکومت ناحیه سیستان را
بشاه شاهان ارزانی داشتند گفتار در توجه نمودن
بجانب بست بعد از فتح سیستان متوجه بست شدند
وآن قلعه را مسخر کردند و بست ساختند و بر لب آب
هیرمن نزول فرمودند و بند رستم را هم خراب کردند
واز راه کوکه قلعه روان کشتند درین اثنا خبر دادند که
تومن نکودری بکران عزم بجانب کنج و مکران مصمم کردند

فتح سیستان

امیرزاده میرانشاه را بطلب تومن وکفایت مهم او
اشارت فرمودند و امراء نامدار را همراه کردانیدند چون از
جول کذشته بجلکاه قرن درآمدند تومن باجت نکودری
دران صحرا نشسته بودند چون از لشکر خبر یافتند
سوار شده بمقابله درآمدند امرا نصیحت فرمودند که اینچنین
نیک نیست و باعتماد تمام بدرکاه عالمپناه متوجه شوید
چون بخت برکشته بود نشنیدند چون جنک قایم
شد مهتر ایشانرا از اسپ فرود آوردند و سر از تن
جدا کردند و بدرکاه اعلی فرستادند چون حضرت اعلی
ببالاء آب هیرمن روان شد ملک ممقو که احکام
مراجعت امیرحسین حضرت اعلی را بر دست مبارک
تیر زده بود با پیشکش بدرکاه اعلی آمد همین که چشم مبارک
بر او افتاد بشناخت چون از مجلس همایون بیرون
رفت بفرمود کرفتن و تیرباران کردن و بعبور و مرور
قلعه ممقو و قلعه سرخ مسخر کشت و در قلعه هزار بزار آدمی
نوقائی ازایل تومن سه هزار مرد جمع آمده بودند و
راههای آن کوه را ضبط کرده چون از سعادت اسلام
بی بهره بودند

بی بهره بودند دست فساد بر مسلمانان کشاده بودند
چون لشکر ظفر پیکر بدانجا رسیدند جنک درانداختند
و فی الحال مسخر کردانیدند و از سرهای آن بیدینان منارها
ساختند و از انجا عنان توجه بجانب قلعه ونه
تاختند و آن قلعه را ایل تغاجی بتحت تصرف
درآورده بودند آن قلعه نیز مسخر کشت و دمار
ازنهاد آنها برآوردند **گفتار در پیکار جماعتی اوغانیان**
قبل ازین اوغانیان از کوه سلیمان فرستاده بودند
و اظهار متابعت کرده و شحنه طلب داشته و در اثنا
خبر آمد که تمرد نموده اند رایت نصرت شعار بجانب
ایشان روان شد و همان روز که آنجا رسیدند جنک
درانداختند رزمی عظیم واقع شد و امیرزاده علی
وایکو تمور و جماعتی از سپاه زخمدار کشتند و نیک
پی شاه پسر مبارکشاه درجه شهادت یافت اقتمور بهادر
راحمیت مردانکی بکار آمد و اجازت طلبید که مردانکی
نماید و سربازی کند اجازت نفرمودند و بسیاری
از امرا قشونات طاقت اقامت نداشتند مکر [illegible]

خواجه که ثابت قدم گشته اقامت نمود و از محل خود نجنبید باز بحمله کردن امر شد بهادران هر طرف حمله کردند و قلعه را مسخر گردانیدند و مجموع آن بدکرداران و قطاع الطریق را فرود آوردند و بامرا تومات بخش کردند و همه را بیاساق رسانیدند و از انجا سوار شده متوجه قندهار گشتند چون آنجا رسیدند اطراف و جوانب حصار را فرو گرفتند و محاصره کردند و جنگ در انداختند و شهر را بقهر بگشادند و سردار آنجا را گرفته بپایهٔ سریر اعلی فرستادند چون بدیوان آوردند بدار کردن فرمودند چون بسعادت بقندهار نزول فرمودند جهانشاه چاکو را بنوازش پادشاهانه سرافراز ساختند و با لشکر بسیار بحصار قلاة فرستادند چون امیر جهانشاه آنجا رسید اسباب محاصره مهیا ساخته بجنگ مشغول شد و نقبچیان زبردست را اشاره فرمودند تا بن حصار را خالی سازند همچنان خالی ساخته حصار را فرود آوردند و خراب ساختند و از انجا مظفر و منصور بمعسکر همایون پیوستند در ان

ولاامیر

ولا امیرزاده میرانشاه از راه خنار و رباط سلطان محمود رسیدند

گفتار در توجه نمودن بجانب سمرقند

چون دران نواحی و حواشی از مخالفان کسی نماند چون بهار در آمد داعیه معاودت سمرقند فرمودند و ایالت قندهار را بسیف الدین برلاس قندهاری مفوض فرمودند و ایل و الوس تمن را بسیف الدین نکودری ارزانی داشتند چون دران زمستان امیر چاکو وفات یافت جای او را بپسرش امیر جهانشاه مفوض فرمودند و عساکر را رخصت نموده بعجاله تمام که مدت سیزده روز بود بمقر سلطنت و جلال نزول فرمودند اعیان و ارکان دولت استقبال نموده زبان بتهنیت برگشادند درین ولا امیرزاده ابراهیم سلطان بطالع سعد در وجود آمد طوی بزرگ خسروانه فرمود شادیها کردند اما در صغر سن امیرزاده مذکور روضهٔ رضوان را مقر ساخت و بعد از ان چون ماه بگذشت عزم استراباد و مازندران کردند

گفتار در توجه نمودن بجانب استراباد و مازندران

در سنه ست وثمانین وسبعمایه موافق بیچقان ییل باز
روی توجه بایران فرمودند و عازم استراباد و مازندران
گشتند و همچنانکه قبل ازین کوکر زقمه است جلال الدین
شاه شجاع نبیره مخدره خود را جهت امیرزاده پیر محمد نامزد
کرده بود در اوایل سنه خمس وثمانین وسبعمایه اوزن
الجایتو وحاجی خواجه را برسالت بفارس فرستاده
بودند که عصمت پناه را بیاورند درینوقت رسیدند و عفت
شعاری را بیاوردند وصول شاهزاده را انتعال نمودند
و مهد اعلی خانم را با جمعی کثیر باستقبال فرستادند نثارها
کرده فرود آوردند وطویهای عظیم کردند چون حاجی خواجه ودن
سنوبای از حد خود بیرون نهاده بود بعد از پرسش بیاساق
رسانیدند و چون سپاه از اطراف جمع گشتند عرض
لشکر را دیده روی براه نهادند چون بمرغاب رسیدند
مخدره معلی خانزاده که حرم امیرزاده میرانشاه بود برسم
استقبال از هراة بیامد و امیرزاده خلیل سلطان را
جهت محافظت نشاند و حضرت اعلی مهد علیا تومان
آغا و ارادوی اعلی باز داشت و سرای خانم و دیگر خواتین

را بسمرقند باز گردانید و ازان موضع نهضت نموده
براه برکه باشش بخرسن نزول فرمودند و از انجا از باورد
گذشته به نسا رسید و معلوم شد که کوتوال امیر ولی
قلعه درون را محکم کرده با جماعتی انجا متحصن است شیخ علی
بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امرا که منقلا لشکر بودند
بموضع کاوکوش بقراول امیر ولی رسیدند و جنگ قایم
شد مبشر حمله کرد از مخالفان تیری بدو دندان او رسید
و بشکست و از حلق بدر آمد با وجود اینچنین زخم باز
حمله کرد و یکی از دشمنان را انجا که معرکه انداخت
و مخالفان منهزم گشته بگریختند از سبب آن مردانگی موضع
کاوکوش را بهوت بری سیورغال فرمودند و از انجا
سوار شده بقلعه درن رسیدند و آنرا الحال مسخر ساختند و
کوتوال و اجاب قلعه را بقتل آوردند از انجا روان
شده از آب جرجان گذشته بشا سلمان فرود
آمدند و از امرا هزاره و صده مچلکا بستدند که هیچ فردی
بی اجازت از قشون خود جدا نشوند و بجایی نروند
و هر که بیفرمانی کند بقتل آرند و فرمان شد تا بر آبها

بل بستند و هر روز مقدار نیم فرسنک کوچ میکردند و درختان
بیشه را بریده راه میساختند جون قراول طرفین بهم
رسیدند مدت بیست روز دران موضع جنک
واقع شد در روز بیستم عساکر نصرت شعار از پل در روش
بگذشته امیرولی پیش آمد کوششها کرد اما آخر مغلوب
شد و بکریخت لشکر منصور در عقب تاختند و بهادران
لشکر او را بسیاری بقتل آوردند جون از ان رزم فراغ
یافتند فرود آمده اشاره عالیه نافذ شد که تومانات و
قشونات در ضبط و احکام لشکر شرایط حزم
مرعی دارند و پیش خود خندقی فرو برند و از چیزها فصل
ساخته در پیش فصیل مینجها استوار کردانند جون آخر میخها
ضرور شد چنان مصلحت دیدند که سی قشون لشکر را
کمین فرمایند همچنان بتقدیم رسانیدند جون شب در
آمد با سپاه بسیار از مازندرانیان و دیوسار بعزم شبیخون
از حصار بیرون آمد و بر دست راست لشکر که محل
نزول امیرزاده میرانشاه بود شورش انداخت
و حمله کرد و بخندق رسید و بسیاری از لشکر بالای

هم در خندق

هم در خندق افتادند امیرزاده میرانشاه بنفس خود حمله کرده
بفرمود تیرباران کردند و حال مردم کمین مستعد حرب
استاده بودند بیرون تاختند و روی بدیشان
نهادند و امیرولی دران راه پیشتر چاهها کنده بود
و میخها نشانده جون لشکر او روی بکریز نهادند بسیاری
بدان چاهها که خود فرموده بود کندن افتاده هلاک شدند
حضرت صاحبقران امیر اکوتیمور را طلب داشتند
جون حاضر نبود استفسار نمودند که کجاست کفتند
در عقب مخالفان رفته است جون صباح شد
لشکر ظفر پیکر باستراباد رسیدند و این محاربه در
شوال سنه ست و ثمانین و سبعمایه بود امیرولی را
وهم و هراس غالب شد در همان شب عیال خود را
برداشته براه دامغان روان شد و اولاد و اتباع
خود را بقلعه کرد کوه بکذاشت و خود بجانب
ری رفت لشکر نصرت شعار در عقب رفتند و دیری
بدو رسیدند اقامت نتوانست نمودن خود را به
بیشه رستمدار انداخت و از راه ساحل بحر از راه

کیلان بطرف اردبیل و آن دیار روان شد و او پسر
شیخ نیسو بود از امرای طغی تیمور خان و دران وقت که
سربداران دست غدر بقتل آن پادشاه دراز کردند
امیرولی در مجلس ایستاده بود بنسا رفت و
پدرش همانجا کشته شد امیرولی قوت گرفته باستراباد
آمد و آن ولایت را در تحت تصرف خود درآورد
و لقمان پادشاه پسر طغی تیمور خان از خوف او هراسان
و گریزان میگشت و در آخر بملازمت موکب همایون
آمده بود مرحمت پادشاهانه قرین روزگار او گشته
استراباد را بدو بخشیدند **گفتار در توجه رایات نصرت
پیکر بجانب عراق** امیر اقبوغا و امیر اوج قرا با عراق
و لشکر تعیین نموده که در استراباد قشلاق نمایند و
از هژده نفر سه نور را انتخاب نموده بسعادت متوجه
ری گشتند چون از انجا نزول اقبال فرمودند سلطان
احمد شیخ اویس جلایر در سلطانیه بود چون توجه رایات
نصرت شعار را معلوم کرد پسر خود اقبوغا را بقلعه گذاشته
بجانب تبریز روان شد عمر عباس با شصت نفر سوار

بصوب

بصوب
سلطانیه تافت و در راه برقی عظیم و سرمای محکم واقع
شد چون بدانجا رسید مخالفان که در قلعه بودند اقبوغا
را بقلعه برداشته باطراف تبریز رفتند هنوز ایشان
تمام از قلعه بیرون نیامده بودند که عمر عباس با معدودی گروه
رسید و مردانه بضبط قلعه اقدام نمود و برباقجی نامی را بری
فرستاد تا خبر فتح رساند رایات ظفر پیکر تمامی زمستان را
در ری بنشستند **گفتار در توجه نمودن بصوب سلطانیه**
چون اول بهار درآمد رایات نصرت شعار بصوب
سلطانیه نهضت فرمودند در روز یکشنبه بیست
و یکم شعبان سنه ست و ثمانین و سبعمایه جلال الدین
شاه شجاع بجوار رحمت حق پیوسته بود و سارق
عادل که از عظمای امرای شیخ اویس بود و شاه شجاع
مرحوم او را از سلطانیه با خود برده بود و ملازم پسرش
سلطان زین العابدین بود طلب داشتند او بر حسب
اشاره بسعادت بساط بوسی مستعد گشت
و بصنوف سیورغالات و انعامات
اختصاص یافت و ایالت مملکت سلطانیه را

بدو رجوع فرمودند و محمد پسر سلطان شاه را با لشکری
کثیر آنجا باز گذاشته مامور بدانکه آن ولایت را
بحوزه تصرف درآورند و بعد ازان در سنه سبع و
ثمانین سبعمایه موافق لوی ئیل از سلطانیه مراجعت
نموده بکوهستان رستمدار درآمدند ملوک آن ولایت
را قوت مقاومت نبود فلاجرم فرار جسته بجایها
استوار پنهان شدند چون آن ولایت بی دغدغه
در حوزه تصرف درآمد غنایم بسیار ازانجا برداشته
بعزم تسخیر مازندران عنان بگردانیدند درین اثنا
سید کمال الدین و سید رضی الدین مرحومین که حاکم
و والی ساری و آمل بودند و هر دو برادر اند در انقیاد
و اذعان درآمد و نوکران خود را با نثار و پیشکش
بسیار بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشتند و نقد متابعت
بسکه تمام عیار ساخته خطبه و سکه آن ولایت
بنام صاحبقران زدند و خواندند ایشان بمتابعت
لقمان پادشاه که استراباد را بدو بخشیده بودند ام
فرمودند تا طریق متابعت بتقدیم رسانند چون تمامی

ممالک

ممالک مازندران و ری و رستمدار تا بسلطانیه در
حوزه تسخیر درآمد ازانجا بصوب سریر سلطنت
روان شدند چون موکب همایون از جیحون گذشته
بسمرقند رسیدند تابستان آنجا بگذرانیدند و زمستان
در زنجیر سرا بعشرت و کامرانی قشلاق فرمودند و دران
زمستان توقتمش خان لشکران قریب نه تومان
اکثر کفار با دوازده اغلن جوجی نژاد مهتر ایشان بیک
پولاد بود و از امرا عیسی بیک و یغلی بی و قوانجی و
دیگر نوئینان را از راه دربند به تبریز فرستاد چون
از شروان گذشته باذربیجان درآمدند و حوالی تبریز
فرو گرفتند در شهر حاکمی صاحب وجود نبود و اهالی
آنجا جهت ضبط محافظت عیال خود باتفاق امیر ولی
که گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخال جوانب و حوالی
شهر را محکم کردند و بدفع صایل مستولی گشتند
و قریب یکهفته بمدافعه و بمقابله قیام نمودند عاقبت
شهر را مسخر کردند و امیر ولی و محمود خلخالی گریخته بولایت
خلخال آمدند و لشکر دست بنهب و غارت

نهادند و فسق و فجور با علی مرتبه بتقدیم رسانیدند و ذخایر
و اموال بسیار بغارت بردند همدران زمستان
بازگشتند چون این واقعه بسامع علیه رسید غدر
و بیدادی با مسلمانان رفته بود بر خاطر مبارک گران
آمد و التفات بران نمود **گفتار در توجه نمودن بصوب**
ایران بعزم یورش سه ساله در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه
موافق پارس ییل عزیمت جانب ایران تصمیم
یافت امر شد که تواچیان بجمع سپاه اقدام نمایند چون
از جیحون عبور نموده منازل و مراحل قطع کردند چون
بسعادت بفیروزکوه رسیدند جد مرحوم کاتب حقیر
ظهیر که منتخب این نسخه است سید کمال الدین ساری نور
قبره فرزند خود سید غیاث الدین بر مضجعه را با
لشکری چند بدرگاه عالم پناه فرستاد و تا در سلک سایر
ملازمان منخرط باشد چون از احوال و اوضاع ولاة و
حکام هر طرف استفسار نمودند از حاکم لر ملک عز الدین
کوچک چنان رسانیدند که راه زنی میکنند و مسلمانان
از جهت او در زحمتند و الحالة هذه کاروانی که متوجه

حجاز بودند

حجاز بودند غارت کرده است چون اینچنین
بسمع اعلی رسید بدفع آن طاغیان عزم جزم فرمودند
و امر کردند که تواچیان از هر ده مرد دو مرد کار اختیار
کردند و صاحبقران کامکار اغروق را گذاشته با چند
سوار مرتب مکمل روی بدان قوم نهادند و تعجیل
راندند و بعد از وصول بفرمودند تا ور وجرد را با حوالی
آن غارت بکنند و خرم اباد که حصن حصین و پناهگاه
متمردان بود مسخر کرده ویران سازند بر موجب امر
مبادرت نموده اکثر دزدان را بدست آورده
از کوهها فرو انداختند و قلعه را ویران ساختند و دران
ایام اقتمو بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطانشاه بواسطه
عفونت هوا بلکه بحکم سابقه قضا بیمار شدند و بجوار
حق پیوستند و خواجه علی موید سربدال نیز که در معرکه
زخمدار شده بود وفات یافت و بعد از تسخیر ولایت
لر کوچک و رفع قطاع الطریق از انجا نهضت
فرموده در حلکه نهاوند با اغروق همایون که از عقب می آمدند
ملحق شد **گفتار در توجه نمودن بجانب آذربایجان** و درین اثنا

بمسامع علیه رسید که سلطان احمد جلایر از بغداد
لشکر جمع کرده به تبریز آمده است اغرق را با بعضی سپاه
بشیخ علی بهادر گذاشته در همان روز سعادت سوار
گشته و با لشکر جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشتند
چون سلطان احمد از توجه همایون با خبر گشت گریخته
بجانب بغداد رفت امیر حاجی سیف الدین را با لشکری
چند بنکاشی از پی او فرستاد چون ایشان بسلطان
احمد رسیدند و کنل و بنه را گذاشته بر غنت سپاه ظفر پناه
از عقب او روان شدند الیاس خواجه و شیخ علی بهادر
با اندک نفری از نخجوان گذشته در موضع نمک زار
بسلطان احمد رسیدند با او غلبه همراه بود جنگ عظیم
واقع شد و از طرفین جماعتی مجروح شدند از انجمله الیاس
خواجه زخمی شد و ازان جراحت زحمتی بسیار کشید اما
عاقبت صحت یافت چون ممالک آذربیجان تحت
تصرف درآمد بحوالی شب غازان نزول فرمودند
اکابر و اشراف آنجا سید نصیر و خواجه حاجی محمد و قاضی
غیاث الدین و قاضی عبد اللطیف کمر بندگی بسته مراسم

عبودیت

عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسب فرمان مال
امان بر اهالی تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن
قیام نموده مستخلص گردانیدند و رایت نصرت شعار
آن تابستان در تبریز و نواحی آن توقف نموده و فرمان
بنفاذ پیوست که سارق عادل را بقتل آرند و اورا در
زیر دیوار کردند و اغرق و بنه را غارت نمودند و
اصناف و پیشه کاران را بجانب کوج بسمرقند فرستادند
و درین اثنا میر ولی که با محمود خلخالی بخلخال رفته محمود
مذکور او را گرفته بقماری ایناق بسپارد قماری او را بیاساق
رسانید و سرش را بدرگاه اعلی فرستاد چنین روایت
میکنند که از ملازمان امیر ولی دو نفر همراه موکب همایون
بودند که میر ولی ایشانرا تربیت کرده معزز میداشت
چون سر میر ولی را آوردند آنهارا طلب فرمودند
تا ببینند که سر امیر ولی است یا نه یکی آمد سر امیر ولی را
بانگشتان با همچنان موزه پوشیده باز گردانید و
گفت آری سر اوست و دیگر آمد چون دید که سر امیر ولی
است دستار خود بر زمین زد و سر میر ولی را برداشت

و در دامن خود نهاد و خاک و گرد را از روی او
بآستین پاک کرد و های های بگریست و گفت آری
سر مبارک اوست حضرت اعلی آن شخص اول را
لعنت فرمود و از مجلس بعتاب هر چه تمامتر براند و
آن دیگری را که با مر ولی نعمت خود وظیفه احترام
نمود عنایت خسروانه فرمود بسیار رحمت یاد فرمود
ملحوظ نظر عنایت گردانید این حکایت را کاتب حقیر از
پدر خود شنیده است که او از مردم صاحب وقوف
حاضر مجلس شنیده بود چون فصل خریف در آمد ضبط
تبریز را بمحمد سلطان شاه مفوض فرمود نهضت اقبال
بصوب نخجوان فرمود و از قریه دره عبور نمود و
و از آب ارس به پل ضیاء الملک گذشته
فرود آمد و آن قنطره ایست که زیر طاق نیلگون
کسی ندیده است در ولایت نخجوان بقرب قریه
جولاهه که در آنجا آب ارس از دامن کوهی میگذرد
پلی از سنگ تراشیده اند و جسر نظام بنوعی ترتیب
کرده که مهندس عقل از مشاهده آن عاجز میماند و از جمله

طاقهاده و طاق چنان عالی و وسیع افتاد که عرض
تخمین شصت گز باشد ملک زیاده و آن دیگر
را که پاره تنگ ترست بتحقیق پیوست که پنجاه
گز شرعیست چه در غیر زمان طغیان آب تمامی
ارس از طاق بزرگتر میگذرد که متصل است بکوه
و فراز انرا چنان بکوه پیوسته اند که زیر آن خالی
مانده انرا کاروانسرا ساخته اند و از هر طرف پل
دروازه ساخته اند چون رایات نصرت شعار
از انجا نهضت نموده بحصار کرنی رسید و آنرا فی
الحال مسخر ساختند و شیخ حسن را که پیشوای ایشان بود
گرفته آوردند و از انجا بحصار سرمالو که بر کنار آب
ارس واقعست تشریف فرمود و آنرا نیز بحوزه
تصرف در آوردند و خراب ساختند و تومان
ترکان که بزرگ آن قوم بود گرفته آوردند و از انجا
بغارض رسیدند و آن حصاری بغایت محکم بود
تمام از سنگ و شخصی پروز نخت آنجا حاکم بود بمقابله
و مقاتله قیام نموده آماده بود لشکر فتح قرین اسباب

و آلات حرب اماده ساخته از اطراف آن یورش
انداختند و بجنگ مشغول شدند و جنگی محکم واقع شد که از آن
قوی تر جنگ دران عنقریب نشده بود آخر الامر والی
آنجا قلعه را بضرورت بسپرد و آن قلعه را غارت کردند
و با زمین هموار ساختند **گفتار در توجه صاحبقران بغزای**
گرجستان حضرت اسلام پناه به نیت جهاد کفار
متوجه صوب تفلیس شده ببالای کوه که اق بغرا میخوانند
در موسمی که هوا بغایت خنک شده بود و برف هم
می بارید گرجیان کافر کیش جنگ را آماده شدند حضرت
صاحبقران بر موجب آیه کریمه که قاتلوهم یعذبهم الله
و تجرهم بمحاربه و مقاتله فرمان داد بهادران معرکه آرای
میمنه و میسره را مرتب داشته بر حصار محیط گشتند
و بتهلیل و تکبیر کوس شریعت غرا فرو کوفتند و بتایید
الهی عز اسمه و ینصرکم الله علیهم و یشف صدور قوم مومنین
آن حصار را بگشودند و بر مصداق فاقتلوهم حیث
ثقفتموهم دمار از نهاد کفار برآوردند و ملک بقراط
را که والی ایشان بود بدرگاه عالمپناه گرفته آوردند

آمر شد

آمر شد که آن بی دین را بند بر نهند و بعد از آن بجهة
شکار سوار شدند و فرمود که کوه و صحاری آن دیار را محاصره
کردند و احاطه نمودند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید
صید بیشمار از هر نوع جانور جمع آمدند و تفرج کردند بزرگان
9 و امیرزادگان هر یکی صید چند بینداختند و آنچه دربه بود
برداشتند چنانچه مدتی وحوش و طیور را طعمه بود
گفتار در مراجعت نمودن بقراباغ اران برسم قشلاق
بعد از این فتح و تفرج شکار نهضت اقبال بجانب
قراباغ ارزانی داشتند و چون ولایت شکی
مضرب خیام موکب همایون شد از برای قلع و قمع
کفار که دران طرف و جوانب بودند لشکر نصرت
شعار بهر جانبی روان فرمودند مثلا امیر جهانشاه را
بطرف لکزی فرستادند و امیر درویش محمد برلاس
را بکوهستان تسکی روان فرمودند و امیر ارغونشاه
اختاجی را و رمضان خواجه را بولایت بنکعوت
ارسال داشتند و امیر محمد بیک امیر موسی را بولایت
آق جب روانه ساختند و بنفس مبارک خود با لشکر

پیروزی اثر در دامن البرز کوه روان شدند چون بسعادت
بموضع قبله نزول اجلال فرمود امرا کامکار که با لشکر جرار
متوجه کنعار بودند حصون و قلاع آن کفره فجره را مسخر گردانیده
با تالان و غارت و اسرا بار دوی همایون رسیدند
و قلعه سرخ را با زمین هموار کردند و تبرا باغ نزول فرمودند
و از انجا کوچ کرده کنار آب را مضرب خیام سلطنت
ساخت و فرمان قضا جریان نافذ گشت که آب را
پل بسازند باندک زمان ارنی و حاشاک سال راست کردند
و از آب عبور نموده عنان عزیمت بجانب بردع
معطوف گشت و اهل آن ولایت را مسخر فرمان
ساخت و در قراباغ ملک بقراط تفلیسی که بعید و حبس
بود احضار فرمودند و بر دین اسلام دعوت کردند
ملک بقراط را چون سعادت رهنمون بود مسلمان
شد و از راه ضلالت بنور هدایت سرافراز گشت
و بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله رطب اللسان و عذب
اللسان شد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و زره
داود پیغمبر علیه السلام که بموفق و علمناه صنعة لبوس

ازانکشت

91

ازانکشت معجز نمای و النا له الحدید یافته و تافته
داشت آنرا با تحف و هدایا بسیار پیشکش کرد
عاطفت خسروانه مبذول فرموده حکومتی مملکتی که
تعلق بدو داشت بدو مفوض فرمود و بسیاری
از اهالی مملکت او بدین شریف و ملت حنیف
مفتخر و سرافراز گشتند و ما توفیقی الا بالله و حاکم شروان
امیر شیخ ابراهیم علیه الرحمة و الغفران که از خانواده بزرگ
ملوک عجم بند کمر اخلاص بر میان بسته بسعادت بساط
بوس سرافراز شد و قوزات چند ترتیب داده
بود از انجمله یک دقوز غلام بود هشت نوغلام را
خود در میان استاده بکذرانید که خود هم یکی از غلامان
الخفر تم صورت اخلاص در موقع قبول افتاد و مملکت
شروان را با توابع و لواحق بدو ارزانی داشت و سادات
و ملوک سلاطین گیلان که باستظهار حصانت و
محکمی کوه و جنگل خود بسیاری لا و آب و گل اطاعت
پادشاهان سابق نکرده بودند درینولا نسبت با
صاحبقران طریقهٔ محبت و هواخواهی را مرعی

اطاعت

داشته کسانی خود را با تحف و هدایا بپایه سریر اعلی فرستاد
و اظهار فرمان برداری و اخلاص نمودند درین اثنا
شیخ علی بهادر که بمحافظت اغرق و بنه همایون مامور
بود و از راه اردبیل بقراباغ رسید و رایات ظفر آثار
زمستان انجا بلب ارس قشلاق نمودند گفتار در
توجه همایون بصوب بردع و رسیدن خبر حرکت لشکر دشت
در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه موافق توشقان
ییل چون زمستان بآخر رسید و بهار در آمد رایات
نصرت شعار بصوب بردع نهضت نمودند
و مقارن این حال آوازه در افتاد که توقتمش خان اظهار
مخالفت کرده لشکری از راه دربند روانه گردانیده است
صورت چنین بود که همیشه علی بیک غونگرات و اروکتمور
و اقبوغا بهرین که از امرا و عظمای اولوس جوجی خان بودند
همیشه خانرا نصیحت میکردند که شما را نسبت باحضرت
صاحبقران اعظم حق نعمت در میانست و رعایت آن
از جمله واجباتست و نیز بر دنیا اعتماد نیست اگر حاشا
نوعی تفرقه در راه آید باز باستظهار آنحضرت از ادفع

توان کرد و بدین

۹۲

توان کرد و بدین سخنان دولتخواهانه اورا نگذاشتند
که محافظت ورزد چون اورکتمور و اقبوغا وفات
یافتند باغوای جمعی غاویان که مصاحب او بودند بنیاد
فتنه و آشوب نمودند و سخن علی بیک را اعتباری نکرد
و از راه صواب تمرد نموده یاغی شد و لشکر گران از راه آذربایجان
فرستاد چون این حال بمسامع علیه رسید که فوجی از سپاه
بیگانه آنطرف آب میکردند شیخ علی بهادر و ایکو تمور
و عثمان عباس را با جمعی دیگر از سرداران و عساکر فرمان
داد که از آب گذشته حال باز دانند و فرمود که چون
ما را با توقتمش خان عهد در میانست اگر اینها لشکر او
باشند در جنگ مبادرت نکنید چون ایشان از
آب گذشتند یقین دانستند که لشکر توقتمش
خانست بنابر امر همایون ملتفت نشدند و باز
گشتند مخالفان اینمعنی را حمل بر ضعف نموده
بریشان تاختند و تیرباران کردند چون چنان دیدند
بنابر رفع مضرت ایشان نیز بجنگ مشغول شدند
و محاربه عظیم واقع شد و شکسته و جراحاتی بسیار گشت

وقریب چهل نفر تقبل آمدند وحضرت اعلی امیرزاده
میرانشاه وامیر حاجی سیف الدین را با جمعی از عساکر نصرت
شعار در عقب ایشان فرستاده بودند وبران حال
رسیدند وبیک حمله دمار از نهاد آنها برآوردند وتقیه
را تا آن سوی آب در بند براندند وبسیاری
ازیشان دستگیر شدند ومقید انرا بدرگاه اعلی فرستادند
جون حاضر کردانیدند باخلاص انها امر فرمودند نزد توقمتش خان
نصیحت بیغام کردند که تو فرزند منی از جهت چه چیز این حرکت
نامناسب کردی وچندین مسلمانان بی گناه عرضه تلف
گشتند می باید که بعد ازین از امثال وچنین کارهای
ناپسندیده احتراز نمائی وایشانرا جامه پوشانیده
روانه ساختند وجون امیرزاده باردوی همایون رسید
از انجا کوچ کرده متوجه کوکجه تنگیز شدند **در ذکر تشریف**
فرمودن مهد اعلی سرای خانم باشاه زادها از سمرقند
جون موکب همایون بکوکجه تنگیز رسید مژده رسانیدند
که مهد اعلی با امیرزاده شهرخ وامیرزاده خلیل از سمرقند
باین نواحی ها میرسند جون این خبر رسید اغرق را

گذاشته باستقبال

گذاشته باستقبال روان شدند ودر موضع مرند
ملاقات کردند وباردوی همایون عبور فرموده
نزول نمودند واز انجا سوار شده بجانب قلعه النجق
که درآن سلطان احمد محافظ بودند توجه فرموده جنگ
درانداختند وفصیل زیرین راگرفتند اصحاب قلعه
ببالای قلعه نزول کردند جون آب نداشتند
امان خواستند که فردا قلعه را بسپاریم امان دادند
همان شب از قضای ربانی ابری بیدا شد و
جندان باران بیارید که حوضها را پرآب کردند
واز عهد خود برگشته وفا نمودند فرزند شیر بهرام ومحمد میرک
واوج قرابهادر را بمحاصره آن قلعه امر فرمودند که
قبل ازین شیخ علی بهادر را بمحاصره گرد گرفته
فرموده بودند بعد ازان حاجی سحاق وشیخ زمان
ایکوتیمور با لشکری بمدد ایشان رسیده از پایان
قلعه را نقب فرمودند زدن ومشوبات را
ویران کردند وحاکم قلعه را گرفته بپایه تخت رسانیدند
گفتار در توجه نمودن رایات نصرت آیات را به

قرامحمد ترکمان درین اثنا بمسامع علیه رسیده بود
که ترکمانان قافله حجاز و دیگر کاروانها را غارت کرده
اند و هیچکس از آن راه با امن عبور نمیتوانند کرد و بدفع ایشان
از نخجوان نهضت فرمودند و امر شد که محمد میرکه بمحاصره
قلعه النجق مشغولست باردوی همایون ملحق شود
و بنفس خود ایلغار فرموده چون بحصار تا سر بر که
قلعه ایدین نیز میگویند رسیدند آنچه الوس ایدین
بود غارت کردند و از انجا گذشته بقلعه اونیک
رسیدند مصر نبیر قرامحمد انجا بود تمام ایل و حشم
ترکمانان که آنجا بودند و دران حوالی و نواحی نشسته
بودند غارت فرمودند و چون از انجا بازروم رسیدند
رعیت و لشکریان مسخر کردند و لب آب حیا جود
که نزد او بود ملیب گشت و ایلچی بجانب ارزنجان
روان گشت طاهرتن که والی انجا بود با تعیان و عده
ایلچی فرستاد امیر تیمور ایلچی را معزز داشته لوازم ادب
و مراسم بندگی ظاهر بتقدیم رسانید باج و خراج قبول کرده
امیر خلوت پسندید و عاید کردانید و بعد از ان

لشکر

فوج
وجوانب مثل اتابکان لر و کرکین لاری که میگویند
که از نسل گرگین اند کمر بندگی و فرمان برداری بسته
بر بساط بوس سرافراز گشتند و پیشکشها لایق کشیدند
بعنایت پادشاهانه مفتخر شدند و بعضی ولایت را
که اطاعت نکرده بودند تاخت و تاراج کردند چون
ولایت فارس هم مسخر فرمان شد باطراف و جوانب فتح
نامها نوشته ارسال داشتند و رمعاودت فرمودن
بجانب سمرقند درین اثنا از ماوراء النهر خبر ایلچی رسید
که توقتمش خان لشکران بماوراء النهر فرستاده است
صورت واقعه چنان بود که متقدم لشکر دشت
بیک یارق اغلن و ایلتمش اغلن و عیسی بیک و
ساتغن بهادر و دیگر امرا از مشعاق گذشته بصبران
آمدند و بمحاصره آنجا مشغول شدند تمور خواجه آق بوغا
که بمحافظت انجا مفوض بود بمدافعت ایشان
قیام نمود و مخالفان چندانکه سعی نمودند و جهد کردند
حسب دلخواه خود کاری کردن نتوانستند آخر الامر
مواضع را تاخت نمودند و آق بوغا و تیمور خواجه

پیشکشها

بود لشکر آن نواحی را جمع آورده چون ازین حال واقف
گشت بدفع مخالفان قیام نمود و امیر سلیمانشاه و
امیر عباس لشکر سمرقند را مرتب داشته و برادر
طغی بوغا برلاس و شیخ تیمور پسر اقتمور بهادر را در سمرقند
گذاشته متوجه شدند و با امیرزاده عمر شیخ پیوستند
و باتفاق از آب سیحون گذاشته بصحرای جو کلک که
پنج فرسخی انزار واقعست بجانب شرقی لشکرهم
رسیدند و جنگ در پیوستند مقاتله و محاربه هنگام
متمادی شد امیرزاده عمر شیخ خود را بقلب معرکه زده
از آن سوی لشکر دشمن بیرون رفت و از سپاه
خود دور افتاد لشکریان چون او را ندیدند متوهم گشته
متفرق شدند و شکست یافتند باز لشکرهای متفرق را
جمع آوردند در اثنا خبر آوردند که انکاتو برادرزاده
شاهزاده و دیوان اکتوت عقوق حقوق نموده عهد
خود را فراموش گردانید و با لشکران از مغولستان
تا بترکستان آمدند بهره لشکریانش دست فساد
و ظلم و ستم را بسیار دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ

چون واقف

چون واقف گشت لشکر اورکند را فراهم آورده و
نجند آمد و در آنجا معلوم فرمود که دشمنان از راه اخشش
بصوب اندگان روان شده اند فی الحال بعزم آنکه
از پیش راه ایشان بگیرد باز گردید و در کنار آب انجکت
که عبارت از سیحون است بمقابله مخالفان
رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز
کنار کنار آب در برابر بالا میرفتند و فرصت نگاه
میداشتند شبی انکاتو را حیلت کرده و محلی که فرود
آمده بودند هزار کس را بگذاشت و امر کرد که بسیار جا
آتش بکنند و خود را با باقی لشکر پنهان بالای
آب روان شد و گذر آب پیدا کرده بگذشت
و صف کشیده در مقابل بایستاد امیرزاده عمر شیخ
استقبال نموده لشکر هر دو جانب بهم رسیده
جنگ قایم گشت چون افزونی حکایت پیش
از پیش بود عنان تافته بانهزام رو نهاده از آنجا
آمد و انکاتو او در عقب روان ساخت که بگیرد
و خواست که بمحاصره انداخته دیگران را و خود

بیرون شتافت وجنک در پیوست جون
لشکرجته بسیار بودند توکل بهادر عنان اسب
شاهزاده کرفته بیرون برد وانکاتورا نیز نایستاد و
راه کافرستان در پیش کرفته برفت لشکر
اسلام در عقب روان شدند سه روز در عقب
او رفتند و بسیاری از ایشان بقتل آوردند و
امرا جون از جنک فارغ کشتند بمحافظت سمرقند
مشغول شده مردم را باندرون حصار آوردند و تیمور تاش
را بترمذ فرستادند تا محافظت نماید و مخالفان
رسیده ولایت را خراب میکردند و میکشتند و
بعضی متوجه بخارا شدند و فوجی لشکر تومتمش خان کم
ببخارا رسیدند ظاهر شهر بنشستند و در اندرون
طغی بوغا برلاس وانکش قوجی و دربی قوجین
حصار قلعه را محکم کردانیده بمدافعه مشغول کشتند
که دران دیار واقع شد جون اعادی از تسخیر
آن بدخواهان که بصره ره از انجا برخاستند و بخرابی
ملک و دیها پرداختند و زنجیر سرا را آتش زده

بسوختند

بسوختند و دلیل ایشان سلطان محمود پسر کیخسرو
ختلانی بود واز قرشی وخزار کذشته باکورتین و لب آب
آمویه را تاخت کردند دران ولا امیر عباس که در جنک
جو کلک زخم تیر داشت وفات کرد انا لله
وانا الیه راجعون **گفتار در مراجعت نمودن حضرت
اعلی و تفویض حکومت فارس بآل مظفر** جون
خبر این واقعه از ایراد خبر ایلجی بشیراز بحضرت
صاحبقران رسید امیر عثمان عباس را با سی هزار
سوار بتعجیل هرجه تمامتر از راه یزد بجانب سمرقند
روانه کردانید وحکومت شیراز را بشاه یحیی برادر
زاده شاه شجاع تفویض فرمود واصفاهان را بسلطان محمد
پسر بزرکتر او وکرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع
وسیرجان را با قلعه که ذکر آن خواهد آمد بسلطان ابو اسحق
نبیره شاه شجاع برسم سیورغال کرامت فرمود
ومجموع را بیرلیغ وآل تمغا ببلخ وبخارا فرستاده
شدند که جناب افادت مآب اشرف المتقدمین
وافضل المتاخرین سید شر علی جیو که خود را

سره بدار السلطنه سمرقند نقل فرمایند و از عظمای
امرای شاه شجاع امیر علاء الدین اتباق را نیز با جمعی
دیگر از اکابر و اعیان بدانجانب مامور شد و از
هنرمندان و پیشه وران جمعی را با خانه کوچ روانه
آنطرف کردانیدند و خود در اواخر محرم سنه تسعین
و سبعمایه بجانب سمرقند توجه فرمود و چون به بندر
امیر رسید پهلوان مهدی خراسانی که حاکم ابرقوه بود
یکی را فرستاد که شهر کذاشتن و بزمین بوس
رسیدن مصلحت نمی نماید اکر داروغه صلاح دانند
بفرستند تا بشرف خاکبوس مشرف شوم ممنونیم
بنابران توکل باورچی را فرستادند و پهلوان
مهذب باستقبال قیام نمود و حسب المقدور پیشکش
و ترغو و ساوری رسانید عاطفت خسروانه شامل حال
او شده ابرقوه بدو مسلم فرمودند و از انجا به راه اصفهان
و بخارا و توران کشتند چون آوازه در افتاد که حضرت اعلی
بانجانب می آید مخالفان از پای قرار بجای نماند و طریق
فرار پیش کرفته متقاضی بخوارزم رفتند و جمعی براه دشت
قپچاق

قپچاق روان شدند رایت فتح آیت چون از
جیحون کذشته به سمرقند نزول فرمودند خداداد حسینی و
شیخ علی بهادر و عمر تابان را با دیگر امرا در عقب مخالفان
روانه کردانیدند و ایشان شب و روز رانده تا موضع
بیشین تکامشی کرد و بسیاری از مخالفان را بتیغ
انتقام هلاک کردانیدند و بپایه سریر اعلی معاودت
نمودند **گفتار در پرسش نمودن امرا که در ماوراء النهر
کذاشته بودند** بعد ازان بسعادت استفسار
صورت رزمی که در معرکه جوکالک که با لشکر توقتمش خان
واقع شده چشم زخمی رسیده بود نمودند و بر غور
پرسیدند چون بر برانخواجه کوکلتاش اهمال ثابت شد
ریش فرمودند تراشیدن و کوناب و سیداب
کرده معجر پوشانیدند و بر کوچه ملک چون آینه
مراسم شجاعت قیام نمودن ثابت شد سیورغال
فرمودند و بمزید عنایت و مرحمت مخصوص کردانیده
حکم ترخانی ارزانی داشتند و پایه قدر امیرزاده عمر شیخ
را که دران میان انجه وظایف جلادت و دلاوری

بود و بتقدیم رسانیده بودند بمراحم و عواطف خسروانه
از اوج عیوق گذرانیدند **گفتار در نهضت رایات
ظفرقرین نوبت پنجم بجانب خوارزم** در سال
لوی ییل مطابق سنه تسعین و سبعمایه بعون الهی
عز اسمه عنان بصوب خوارزم معطوف فرمودند
چون در موضع اکری بازنزول همایون گشت کوبجه
اغلن و تمور قتلغ اغلن که از توقتمش خان رو گردان
شده بودند و التجا بدرگاه اعلی آورده با شیخ علی بهادر
و شیخ تمور بهادر برسم منقلا از پیش روان فرمودند
و ایشان چون از نهر بغداد ارک عبور نمودند عبدالله خواجه را
بقراولی فرستادند و بر موکب جلاوت سوار گشته
روان شدند و از کله تابان ایلتمش اغلن شخصی را
گرفته بیاوردند و استفسار احوال نمودند و بدرگاه
اعلی فرستادند چون ملازمان پایه سریر اعلی خبر اعادی
بازدانستند از انجا روان گشته چون بخواجه درس
رسیدند خبر رسید که ایلتمش اغلن و سلیمان صوفی
خوارزم را گذاشته گریخته اند و بجانب توقتمش خان رفته

امیرزاده

امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین
عباس و اوج قرا بهادر و ایکوتمور و سونجک بهادر
را در عقب ایشان بتکامشی روان فرمودند ایشان
برحسب فرمان از راه قم کفته و فیر شتافتند و
بمخالفان رسیدند و بسیاری از ایشانرا بقتل
آوردند و با غنیمت نامحصور مراجعت نمودند
حضرت صاحبقران چند روز در خوارزم توقف فرمود
یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی اهالی و
سکان شهر و ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند
روانه گردانند و شهر خوارزم را ویران سازند
و جو بکارند چنانچه از آثار آن هیچ نماند همچنان امتثال
نمودند و بعد از ان متوجه سمرقند گشتند چون
سال از تخریب خوارزم بگذشت رحم فرمود
در اواخر ثلاث و تسعین و سبعمایه موسکه بیر
جنگی قوچین را فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت
باز آرد و محله قاآن که موکب همایون هنگام قسمت
ممالک انرا باکات و حقوق داخل الوس جغتای

کردانیده بود حصار کشیده آبادان سازند و الحالة هذا

معموره خوارزم همانست **در ذکر احوالی که در اثنای**

آن در مرابعه روی نمود بر سبیل اختصار بعد ازان که عازم

خوارزم شدند ابو الفتح برادر میرک بکر بخت و راه جول

در پیش گرفت لالم بهادر قوچین ازان حال با خبر شد

و در عقب برفت در موضع حصارک ابو الفتح فرود

آمده بود و بپای درختی نشسته الحابلد و رسید و بکرفت

و ازو سوال کرد که سبب این حرکت چه بوده است

کفت برادر میرک یاغی شده است و بطلب من

کس فرستاده خواستم نزد او رفتن لالم بهادر او را دست

بسته با میر عمر شیخ رسانید و صورت واقعه را

معروض داشت چون شاهزاده معلوم فرمود که

قصه چیست ابو الفتح را بدرگاه اعلی بخوارزم فرستاد

و بتعجیل متوجه سمرقند گشت و از حقیقت احوال

استفسار نمود محمد میرک با وجود خویشی حضرت اعلی که

سلطان بخت بیکم را در حباله زوجیت داشت کفران

نعمت کرده یاغی شده بود چون شاهزاده بسمرقند رسید

لشکرخلان

لشکرخلان در ولایت ترمذ دست بی باکی بغارت

برآورده بودند و نفس شهر را تمور تاش با پسر اباجی صوفی

که برادر اقبوغا که دراو فا بود محافظت نموده بود و

کوچه بند کرده از آسیب تعرض آنها نگاه داشته

بود امیرزاده عمر شیخ چون ازین حال واقف گشت

از سمرقند نهضت نموده در یلغر یغاج نزول فرمود و لشکر را

جمع کرده از عقب محمد میرک روان شد و او با جمعی متعلقان

خود خانه داو ملک برلاس و اقتمور بهادر که از کماشتگان

حضرت اعلی بودند غارتیده وجبه خانه را تالان

کرده و اسباب آنرا با و باش و اراذل بخش کرده

چون امیرزاده عمر شیخ نزدیک رسید طاقت اقامت

نداشت گریخته بجانب ختلان رفت شاهزاده در عقبش

روان شد میر توجه بجانب شاه جلال الدین نمود که بجانب

او امیدوار بود چون بدر دروازه رفت شاه جلال الدین

دست بر سینه او نهاد و بقلعه خود راه نداد چون

چنان دید خایب و خاسر باز گشته چون ملازمان

او چنان دیدند او را بگذاشتند و سر خود گرفتند چون

عساکر منصور از چپ و راست طلب او نمودند
ازو خبری نیافتند و امیرزاده عمر شیخ در خشلان بموضع
قبچاق و رآق سرای که قصر میرک بود نزول فرمود
اتفاقا عثمان پسر ارق با چند نفر نوکر بسمرقند میرفت و
از عقب برناتو گذشته بسر چشمه رسید نشان اسپان
رهگذری دید که از راه گردیده بطرفی دیگر رفته بودند با نوکران
خود بطلب آنها رفت چون از چند پشته بگذشتند
محمد میرک را دید که با چهار نفر نوکر نشسته بود و اسپان را
بعلف رها کرده اول اسپان را گرفتند و بعد از آن
ایشان را بگرفتند و در بند کشیدند و خبر بامیرزاده شیخ علی
فرستاد و او را مصحوب خود بحضرت شاهزاده
رسانید انجا او را بیاساق رسانیدند و برادرش
ابو الفتح را نیز بسمرقند بقتل آوردند و بعد از آن امیرزاده
عمر شیخ بسمرقند توجه نمود و بزمین بوس حضرت اعلی
مشرف گشت و در همان وقت که محمد میر
که یاغی شده بود امیر جهانشاه برحسب فرمان با تمامی
لشکر بورلدای و طایخان و امردی از قندز متوجه

معسکر

معسکر همایون شده بود چون ببلخ رسیدند
امیر یادگار برلاس با جمع لشکر بلخ و آن نواحی
بدیشان پیوستند و باتفاق میرفتند در راه
ایل بورلدای یاغی گشته بازگشتند امیر جهانشاه
صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت
کرده خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادرزاده
بورلدای بورلدائی از لشکر بلخ پیر علی تاز را با خود
همراه ساخته بازگردید و در عقب بورلدائیان
بتعجیل روان شد و در تقلان بدیشان رسید
و کوچ و بنه آنها را غارت کرد و در حال بامیر
جهانشاه خبر رسید که میرک یاغی شده است و
لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است
امیر جهانشاه سپاه را مرتب داشته متوجه او شد و
خواجه یوسف جهت ضبط لشکر خود بار هنگ رفت
و پیر علی تاز روانه بلخ شد تا لشکری آنجا است بیاورد
و مقرر کردند که بکنار جیحون همه بهم رسند و چون جهانشاه
بکنار آب رسید سال بسته تمامی لشکر از آب بگذشتند

وازانجا توقف نمودند چون شب درآمد چندبور
لدای و برادرش بایزید و علی اکبر با تمامی لشکر خود
یاغی شدند و شبیخون آوردند وایشان سه هزار
سوار بودند وبا امیر جهانشاه قریب شصت و
هفتاد نفر بیش نبودند بتائید الهی عز اسمه با اینقدر
مرد با آن جمعی کثیر پشت بر آب داده بمحاربه مشغول
شد دران خواجه یوسف نوکری را از بالای آب گذشتان در
آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام
جلادت ثابت قدم باش که اینک میرسم از
وصول آن خبر امیدوار گشته سعی بیشتر نمودند فی الحال
خواجه یوسف و پیر علی تاز با صد نفر مرد مکمل رسیدند
واز آب گذشته باتفاق حمله کردند مخالفان با آن
کثرت پشت کرده فرار نمودند و فوج کثیر از فیه
قلیل باذن الله منهزم گشتند و به بقلان رفتند
عساکر منصوره نکامشی کرده بسیاری را از ایشان بقتل
آوردند و امیر جهانشاه با فتح و فیروزی در قندز نشست
ابوسعید تسو چون از یاغی شدن ایشان باخبر گشت کوران

نغمت

نغمت کرده او نیز یاغی شد و آقبوغا بیسو که دشمن
ابوسعید بود در مغولستان متعید بود در نیولا ازانجا
گریخته برآمد او را در راه گرفتند و باز بند کرده بپایه سریر
اعلی آوردند در خوارزم چون خبر یاغی شدند ابوسعید
بمسامع علیه رسید او را عنایت فرموده فرمان
داد که بند بردارند و ایل والوس بیسور ابدوا ازانی
فرمودند و نزد امیر جهانشاه فرستادند چون حضرت
اعلی مبشر قند معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر
بهادران را با چند قشون از عساکر گردون مآثر بمعاونت
امیر جهانشاه روانه گردانید و او را فرمان داد که هر جا که
دشمنان روند از عقب ایشان برود بنابران امیر
جهانشاه خواجه یوسف از قندز و بقلان در عقب
مخالفان روان شدند در موضع لقمان بجنید و
یوسف رسیدند و ایل والوس ایشانرا غارت
کردند چون امیر اقبوغا ازان حال آگاه گشت از
هرات روی قصد بدیشان نهاد و امیر سیف الدین
قندهاری لشکر آنجا جمع آورده در راه با امیر آقبوغا

بپوست و باتفاق از عقب ایشان و جنگلها که در شقه
بدان سرگشتگان رسیدند و سر راه بگرفتند از بیم جان
انها جنگ در پیوستند و بعد از آن که بسیاری
کشته گشتند جنید و بایزید و بوسعید بهزار حیله سر بدر
بردند و بجانب هندوستان رفتند و عساکر منصور
باغنیمت بیشمار بموضع خود باز گشتند و دران
زمان که رایات نصرت شعار بخوارزم بود سیورغتمش
خان در ولایت بخارا بیمار گشت و بعد از
چند روز شنقار شد و نعش او را از انجا نقل کرده در
جلکارکش در نزدیک قوبغان یغاج در گنبدی
که از مستحدثات او بود دفن کردند و دران وقت
رایات ظفر آثار از تسخیر خوارزم فراغ یافت
دران فصل خزان بدار السلطنه سمرقند معاودت
فرمود سلطان پسر سیورغتمش خان را بجای پدر
مقرر گردانید و در سنه تسعین و سبعمایه طوی محکم
بنیاد نهاد و فرزندان عظام را بر مصداق اشارت
خیر المرسلین علیه صلوات رب العالمین که تناکحوا الکرو
اتشل امیرزاده

اتشل امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد و
امیرزاده شاهرخ را کدخدا ساختند و در باغ بهشت
آن طوی و عروسی واقع شد و بعد از ان عساکر
گردون مآثر را اجازت و رخصت فرمودند
و امیرزاده میرانشاه بطرف خراسان نهضت
فرمود و امیرزاده عمر شیخ باندکان تشریف ارزانی
داشت و صاحبقران دران زمستان بسمرقند
باقبال بگذرانید **گفتار در توجه نمودن بجنگ
توقمش خان و ظفر یافتن بران** چون توقمش خان
واقعا کفران نعمت نمود و یاغی شد سپاهی گران
جمع کرده در اواخر سنه تسعین و سبعمایه موافق
لوئیل اول زمستان متوجه مقابله صاحبقرانی
گشت چون ازین حال اطلاع یافتند بالشکر سمرقند
و کش توجه فرموده ساغرج را مخیم نزول همایون
ساختند و تواچیان را بجمع کردن لشکر امر فرمودند
و درین سال سرمای بحد شد دران حال خبر رسید که
توقمش خان و ایلمیعش اغلن با سپاهی گران از آب

خجند گذشته نزدیک اجوف در توق تسرا ست
حضرت صاحبقران فی الحال عزم مصمم کرد که بر سر
ایشان رود و امرای کامکار صلاح ندانستند که
لشکر جمع گشته بود رای صائب اعلی بران راضی
نشد و با جمعی خاصگیان خود برف گرفته شبگیر کرده
متوجه گشت امیرزاده عمر شیخ دران حال با لشکر اندگان
از کنار آب خجند شتافته بموکب همایون پیوست
صاحبقرانی کنجه اغلن و تمور قتلغ اغلن و شیخ علی بهادر
را با جمعی سپاه روانه ساخت تا راه گریز بر دشمنان
به بندند روز دیگر در وقت طلوع آفتاب رایات
نصرت انتساب از بالای تل انبار بر آمد و بیاغی رسیدند
و سورن انداختند جنگ در پیوست چون مخالفان
اقامت نتوانستند نمود منهزم گشته فرار نمودند
و بسیاری بقتل آمدند و بقیه السیف که مبکر بختند آنها که
سر راه بریشان گرفته بودند و بار از یشان بر آوردند
و ایدی بردی بخشی را دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه
آوردند آنحضرت از احوال توقمش خان استفسار

نمود

نمود و اورا خلاص داد و در ماه سنه احدی و سبعین
و سبعمایه در رافار فرود آمدند و آنجا توقف نمودند
و امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان رسید و لشکر
بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار
و دیگر بلاد و امصار بمعسکر همایون پیوستند
صاحبقران گیتی ستان فرمان داد که امیرزاده
عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و ایکو تمور بودند و تمور
بر آب خجند پل به بندند با متثال آن مبادرت
نمودند و در چند موضع پل بستند آنحضرت بتاریخ
ربیع الاول سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق
سلان یل از انجا کوچ کرده روان شد و با تمامی لشکر از
آب بگذشت و تمور ملغ اغلن و فرسونجک بهادر
را برسم منقلا تعین فرمودند و قراول بفرستادند
فرستادگان لشکر دشمن را دیدند و خبر با امرا
رسانیدند امرا و لشکر کمین کرده خود را بلشکر نمودند
مخالفان چون بیخبر بودند شب از سر فراغت بآسایش
مشغول شدند لشکر نصرت اثر بریشان تاختند

وجمعی کثیری از یشان بقتل آوردند بقیه السیف
رو بگریز نهاده از آب ارج عبور نمودند توقمش خان
رسیدند و لشکر اوصبران را محاصره کرده بودند و
درانجا جنگرجه پولاد و قونجی بمنع ایشان مشغول بودند
چون خبر انهزام لشکر شنیدند صبرام را غارت کرده
شاه و سپاه مجموع بگریختند و بمجرد آوازه از هم فرو ریختند
سیف الدین را باغرق و بنه بسمرقند فرستادند و بنفس
خود ایلغار نموده در عقب مخالفان روان شده بود
خواجه شیخ قوجین و قوبلاق قوجین و قرافان بهادر
وامان شاه و دولتشاه جباجی را با چهل مرد دواسبه
بزبان کری بفرستاد و ایشان در موضع سارق
ازت بقراول دشمن که در عقب ایستاده بودند
رسیدند و جنگی عظیم کردند و بسیاری را بقتل آوردند
وچون بهادران نصرت قرین بازگشتند در بیابان
به بعضی ایل والوس رسیدند و با ایشان نیز محاربه
کرده غارت نمودند و قتبه درخان را که بزرک این
طایفه بوده دستگیر کرده با قوم او و باکله و رمه بموضع آق

چون از امیرزاده عمر شیخ نیامد از صبرام که بسر حاجی

دشمن

را بمعسکر

سرها بمعسکر همایون رسانیدند و صاحبقرانی ازان
موضع نهضت فرموده براه اوزبک جتل از
جول گذشته بموضع بیلن رسیدند و ازانجا روان
شده از ساریق اوزه و کوحرن گذشته با قشون
فرود آمدند گفتار در فرستادن امیرزاده و
میرانشاه را بجانب خراسان در موضع ال قرشون
خبر آمد که ملوک سربدال و حاجی بیک جون غربانی
وتمام لشکر کلات و طوس یاغی شده اند امیرزاده میرانشاه
را با طفار نایره آن فتنه فرمان داد و ندبر حسب امر اعلی با
لشکر خود بتعجیل تمام بسمرقند تشریف فرموده پسر ملک
غیاث الدین پیر محمد نام را با دو پسر زین العابدین
ومحمود که انجا بودند شربت فنا چشانیدند و از ملوک
کرت کسی دیگر نماند و ازانجا بتعجیل تمام بطرف خراسان
نهضت اقبال فرمودند و در صحرای بجراباد با ملوک
سربدال محاربه کردند و منهزم ساختند و امیر آقبوغا
از هرات متوجه ایشان بود طوس را بعد از محاصره
تسخیر نمودند و حاجی بیک برادر کوچک جون غربانی ازانجا

کریخته متوجه عراق شد چون بسمنان رسید ساوات
هزاره جریب او را کرفته باز فرستادند چون بپایه
سریر اعلی رسانیدند امر شد که بپا ساق برسانند چون
عرصهٔ ممالک خراسان را از مخالفان مستخلص ساختند
بمقر سریر خویش نزول فرمودند و حضرت اعلی را عزم جزم
شده بود که بر توقمش خان بتازند امرا و اعیان دولت
صلاح چنان دیدند که اول بجانب خضر خواجه اغلن
پسر توغلق تمور خان و انکا توره توجه نمایند و ایشان را بزا
رسانند و بعد از ان بدفع فتنه توقمش خان قیام
نمایند صلاح دید امرا در موضع قبول افتاد **گفتار
در توجه نمودن بمغولستان بدفع خضر خواجه
اغلن و انکا توره بتو بیخم** در همین سال سنه احدی و
تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقرانی عزیمت
جانب مغولستان فرمود و از موضع آل قوشون
مراجعت نموده براه بودی ناشی با خدم و حواشی
روان شد و از نو پالیک فرق کذشته بعقبه از
و تاق آمد و اسپان و لشکریان بغایت لاغر شده

بودند از ده هزار سوار سه نفر را بسمرقند باز کردانیده
از هر نفر سه نفر را اسپ باز کرفته بکسانی که اسپ
لاغر داشتند داوند و اسپان لاغر را بدانها که اسپی فربه
باز ستانده بودند داوند و لشکریان را که همراه می بردند
دو اسپه ساختند و بسعادت روان شدند چون
بابقن سوری رسیدند آنجا آب نبود سه روز
چاهها فرمودند کندند نمو انجور کردند ناکاه از فیض فضل
تموز در سر سبزهٔ برف و یخ بسیار یافتند چنانچه
تمامی لشکر با اسپان سیراب شدند چون بموضع
توغره او تلغ رسیدند برحسب فرمود شکار
انداخته بسیاری کور نخچیر شد از ان صحرا بموضع
چار لیغر رسیده نزول فرمودند و از سپاه انکا توره
را اوس بوغا و اینکه جک با هزار سوار آمده دران
صحرا میکشتند و طلب قبیله بهرین میکردند میرک
ایلچی و پیر علی تاز و اول دست راست لشکر
بودند با ایشان دوچار شده محاربه کردند و مخالفان را
منهزم ساختند و جمعی را از یشان کرفته بپایه سریر

اعلی آوردند و کیفیت احوال تفحص نمودند معلوم شد
که انگاتورا در موضع اورنگ باز نشسته است
حضرت صاحبقرانی فی الحال شیخ علی بهادر و ایکو تمور را
با جمعی امرا بایلغار روانه فرمودند و فرمان دادند که
در راه آتش نکنند تا مخالفان با خبر نشوند و آنحضرت
با عساکر گردون وقار شبگیر کرده بر سبیل استعجال
در عقب روان گشت و چون روز شد معلوم کردند
که عجرجی سه روزه راه غلط کرده ست و بطرفی دیگر
افتاده آنروز براه قیان غازی تبجیل تمام رانده شبنگام
به بلوک سای فرود آمدند روز دیگر راه پیدا کرده به آی کوز
رسیدند با فرزندان و امرا مشورت کردند که ما چون
سه روزه غلط کردیم شاید که مخالفان خبر گرفته باشند
و متفرق گشته صلاح چنانست که از دو طرف متوجه
ایشان شویم بنابران امیرزاده عمر شیخ را با بعضی لشکر
روانه گردانیدند و عجرجی همراه ساختند و بنفس مبارک
خود براه تیراو و سانق و قوی مراغ و توراغن و یزدلاغو
گذشته بموضع قراغو حور برآمد امیرزاده عمر شیخ با سپاه

نصرت پناه

نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده میرفتند هر جا که
قوم اعادی دوچار میشدند مقهور و منهزم میساختند
تا در موضع قصر باف به انگاتورا رسیدند و از طرفین
سورن انداخته جنگ قایم شد و بعون عنایت
الهی بسیاری از آن بیدینان را گرفته آوردند و انگاتورا
منهزم ساخته از موضع قاقمه برجی بگذرانید غنایم بیشمار
بدست آوردند و دختر ماه رو او را اسیر کرده در موضع
اختاو یکتو بعز بساط بوس فایز شدند و چون مدتی که
شیخ علی بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر
از یشان نمی آمد فرمان اعلی بنفاذ پیوست که
امیرزاده عمر شیخ با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان
روان کرد و شاهزاده برحسب فرمان روان شد و
بعد از چند روز امرا از راه نزدیک بمعسکر همایون
ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ چون به بیابان ایت
الجمس که کول رسید ناگاه با هفتصد نفر سوار مخالف که کلانتر
ایشان قرابیان تمور بود دوچار شد و با شاهزاده
مردم اندک همراه بودند اما آنچه بودند همه امرا و بهادران

بودند مثل خداداد حسینی وتمور خواجه اقبوغا وحاجی محمود
یسوری وپیر حاجی ارلات ومثل هذا توکل برقادم ارلات
کرده بردشمن حمله کردند امرای کامکار آنچه وظایف شجاعت
ومردانکی بود بتقدیم رسانیدند بتخصیص پیر حاجی ارلات
اما از قضای ربانی تیری بر مقتل او آمده درجهٔ شهادت یافت
ومجاهدان نصرت شعار مخالفانرا هزیمت نموده بسیاری
را از ایشان تقبل آوردند وهرچه داشتند تالان کردند
وکلهاء اسپ وکوسفند رانده بمعسکر همایون
آوردند چون رایات نصرت شعار بقراقوجور رسیده
نزول فرمود اموال وغنایم که عساکر کردون مآثر از اطراف
وجوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نمودند
وچندان دران موضع توقف نمودند که اسپان فربه شدند
وامیر جهانشاه واوچ قرا بهادر را با سی هزار سوار ایلغار
فرمودند تا بطلب دشمنان بشتابند ایشان بر حسب
فرمان روان شدند وشب وروز رانده بآب ازبیش
رسیدند ونیمی لشکر ازینجانب ونیمی ازانطرف
بجست وجوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند وهر

موضع

موضع از جزایر وغیران که دشمنان کریخته پناه برده
بودند طلب نموده تقبل آوردند ونهب وغارت کردند
وبا امیر بسیار وغنایم بیشمار مظفر ومنصور بازکشتند
وبموکب همایون رسیدند ایل والوس مغولستان
که بحوزه حصول درآمده بود بامیر لعل برادر طغی بوغا برلاس
وتمور بوغا ودیکر امرای قوشون سپرده روانه سمرقند کردانیدند
صاحبقرانی ازچول کذشته بموضع ایمل غوجور رسید
ودر سرای وردم نزول افتاد **کنگاور قرمنتاپ**
فرمودن ولشکر باطراف وجوانب مغولستان
بالوس جته فرستادن چون حضرت صاحبقران
هرجا که توجه نمودی تا بالکل آنچه مقصود ومطلوب بود
در حوزهٔ حصول محصول نمیشد خاطر مبارک ازان نم
پرداختی درین یورش همایون با آنکه سپاه نصرت
شعار بکرات ومرات بر دشمنان ظفر یافته بودند و
انهارا مغلوب ساخته باز درباب استیصال آنها
مشورت کردند چون رای صایب بران قرار
یافت امر شد که امیرزاده عمر شیخ بالشکر اندکان براهی که

مقرر شده بود عجزجی برهان اغلن و بیان تمور جته
بود روان شوند و امیر جهانشاه با فوجی دیگر و شیخ علی بهادر
با سی هزار نفر سوار ستعور اعجزجی بوده براهی دیگر روان
شوند و بعضی دیگر با عثمان عباس امیر جلال الدین عجزجی
بود روان گشتند و فوجی دیگر با خداداد حسینی و
مبشر بهادر تمار نفور عجزجی بود برفتند و حضرت صاحبقرانی
بنفس خود با لشکر قول عجزجی کان فوجی بوده براه
الغ قول توجه نمودند و ایلغار کرده به سحقان زمان
برآمد و الوس بولغاجی را دگرباره در معرض غضب
و تلف آوردند و اموال نامحصور بدست عساکر
منصوره افتاد و در زمان توجه بجانب توقتمش خان
امیر یادگار برلاس و امیر میرزا شاه و شمس الدین عباس و
غیاث الدین ترخان برادر ترکستان که داشته
بودند چون لشکر توقتمش شکسته و منهزم شده بودند
عنان عزیمت ازان صوب مصروف گردانیده
بصوب جته معطوف داشته بودند کس فرستادند
که شما نیز بمغلستان درایند و بقلع و قمع ایل و الوس

مغل قیام

مغل قیام نمایند امتثال آن نموده چون بمغولستان
درآمدند توی بوغا شیخ را با غارت حضرت اعلی در ان
سرحد بگذاشتند تا بزراعت مشغول گردد و خود بطلب
دشمنان روان شدند چون از او دریان بگذشتند و
از آب ایله عبور نمودند و بسوز کول و جهالیک رسیده
و الوس آن نواحی را غارت کردند و مال و غنیمت
بسیار بدست آن سپاه جلادت آثار درآمد
و ازانجا ببالای قاز روان شدند و هر جا که مخالفان
دوچار میخوردند منهزم ساخته و اسیر گرفته غارت کرده
بطلب ایل بولغاجی و سالوجی تفحص و تفتیش
مینمودند چون از مواز و دو بگذشتند تخفر خواجه
اغلن که حاکم مغلستان بود باز خوردند و با او غلبه بسیار
همراه بود نوسان و امرا با ایشان سواره بحرب مشغول
گشتن مصلحت ندیدند و گریختن نیز هم از شیمه پسندیده
ایشان نبود بضرورت پیاده گشتند و جلبر اسب
بر کمر استوار کردند و بر دشمنان دست بر تیرباران
نهادند چون بعد از دو شبانه روز که جنگ قایم بود

صلح کردند و بصوب یلدوز که موعد اجتماع عساکر
نصرت شعار بود توجه نمودند و شاه ملک ترخان
ازان جنک فرار نموده خودرا در بیابان انداخته بموضع
کیتو بدولت زمین بوس اعلی واصل کشته صورت
حال را اعلام کردانید جون بمسامع علیه رسید بتعجیل
هرجه تمامتر روان شدند و بتومان سلطان محمود خان
بیوستند و از کوی کرکدشته بموضع یولدوز رسیدند
و امیر بادکار برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین عباس
و غیاث الدین ترخان که از محاربه و مصالحه خضر خواجه
اغلن بازکشته توجه نموده بودند بسعادت بساط بوس
مشرف شدند امیر کیتی ستانی مردان کار از لشکر انتخاب
فرموده واغرق را کذاشته بایلغار روان شد و
از کذرکاه الافیا نادر از آب کدشته در عقب
خضر خواجه اغلن بتعجیل براند و بموضع قراتولاق رسید
و از انجا روان کشت جون از تبر کش کدشته
در قسون نغاف سپاه دشمن پیدا شد شب در ان محل
توقف فرمود مخالفان جون از رسیدن عساکر نصرت پناه

جون یافتند

خبر یافتند در همان شب بکریختند جون لشکر جته فرار مینمودند
بالضرورت از هم جدا شده هر کروهی بطرفی میرفتند کروهی انبوه
با میرزاده عمر شیخ دوجار شدند شاهزاده دمار از ایشان
برآورده غارت کرده اسیر کرفت و فوجی دیکر دوجار امیر
جهانشاه و شیخ علی بهادر شدند ایشان نیز آن جماعت را
تالان کردند جون حضرت اعلی از کوتل ارین دشمنانرا
فراتایش نکاشی فرمودند خضر خواجه اغلن جان بدر برد
عساکر کردون ماثر که همراه امرا باطراف رفته بودند دران
صحرا هر جا که اعادی را می یافتند دمار از ایشان برآورده
و غارت کرده اسیر کرفتند و غنایم بیشمار تصرف در آورده
بدرکاه عالم پناه بموضع موعود جمع شدند و آن موضع است
در غایت نزاهت و لطافت جشمهار بسیار روا بهار
خوشکوار و از انجا تا سمرقند دو ماهه راه کاروانست حضرت
اعلی نزد امیرزاده عمر شیخ فرستاده فرمان دادند که براه
قهلغه روان شود و مخالفانی که دران حوالی راه باشند
متاصل و ناجیز کردانند بامتثال امر مبادرت نموده
شاهزاده از قهلغه کدشتند و در راه بکو بلک که از امرای

غطام جته بود دوچار شدند و جنگی عظیم واقع گشت کپک ملک
را گرفته به تیغ انتقام بگذرانیدند و تمام الوس او را غارت
نموده و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت گرفته
از انجا بیرون آمدند و از موضع گزرن و اوج فرمان گذشته
بکاشغر در آمده و از انجا باندکان که اقطاع ایشان بود
نزول فرمودند **گفتار در مراجعت نمودن حضرت**
اعلی بمقر خلافت مصر چون از کار جته فارغ شدند
و از کوچک یلدوز نهضت فرموده بالغ یلدوز
تشریف فرمودند و از انجا طوی عظیم کرده امرا کمرهای
مرصع و خلعتهای فاخر داده پوشانیدند و امیر جهانشاه
را بر سر اغراق گذاشته روز یکشنبه پانزدهم شعبان
سنه احدی و تسعین و سبعمایه موافق سلان ییل متوجه
سریر سلطنت شدند و روز یکشنبه بتاریخ مذکور
هفدهم ماه رمضان بسمرقند نزول اجلال فرمودند امرا
و اعیان شهر استقبال نموده نثارها کردند و عشرتها نمودند
چون زمستان رسید بنجارا نقل فرمودند و در کول
فرگنی قشلاق کردند و دران محل قوریاها بسته قمرها

ساختند

ساختند و دران موضع کولهای متعدد است و
از هر گونه مرغابیها آنجا می باشند بتخصیص قو که اهل
فرس ارج میگویند از بهر قشلامیشی و صید طیور بسیار
جای خوبست چه از وفور طیور و کثرت مرغان
صاحب تاریخ جهانگشا در تالیف خود ثبت
فرموده است که شاهزادهای چغتای اوکدای خان
یک زمستان درانجا قشلاق کرده بودند هر هفته
پنجاه شتروار قو برسم شلغزغای در ظاهر سمرقند
باردو میفرستادند العهده علی الراوی و همدران
زمستان امیر سلیمان شاه بعز مظاهرت حضرت
حضرت اعلی اختصاص یافت و پیشکش بسیار
آورد و مهد اعلی سلطان بخت بیگم را بآن نوین
کامکار دادند و امیرزاده میرانشاه قضایا و مهمات
خراسانرا برحسب دلخواه چنانچه ذکر رفت انجام
نموده متوجه پایه سریر اعلی گشت امراء نوینان استقبال
نموده دران قشلاق به بساط بوس فایز شدند و درین
اثنا همان زمستان جهت پسر شاهزاده ابابکر

میرانشاه

میرزا دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد شد و جذر معلی
خانزاده بر رسم طوی اقامت نمود اما درین اثنا
برحسب عادت روزگار که ان مع العسر یسرا و ایموا صحلل
و ابکی بعض کلام ربانی عز اسمه است قذاق خاتون
که پدر زن حضرت اعلی بود وفات یافت
از انجهت ملال بر خواطر راه یافت و آنچه مراسم
عزا بود با آئین و رسم خسروی کما ینبغی بتقدیم رسانیده
نعش او را بکش فرستادند و آنجا دفن کردند چون
زمستان بآخر رسید عنان عزیمت بصوب
سمرقند تافتند و در همه راه شکار کنان و صید افگنان
از قرشی گذشته در جلکا رکش بر لب آب در افیار
نزول فرمودند **گفتار در قرلتای فرمودن صاحبقرانی**
چون آثار دولت ترک بتخصیص چغتای باوج
عظمت رسید و از کثرت غنایم که در یورشها پیاپی
از فتوحات متوالیه بیاساقیان عساکر ظفر پیکر رسید
از روی مکنت و اسباب از امرای دیگر عهد فایق
بودند هر آینه اشارت شد که در سان لشکر اضافتی

رود در بهار ایت ئیل سنه اثنی و تسعین و
سبعمایه در اوفیار که نزول همایون واقع شد قرلتای
بزرگ فرمودند و بعد از جمع تمام امرا و نوینان از
تومانات و هزاره جات و صدجات و سایر
سروران و حکام و مواضع و ولایات برسوم
طوی قرلتای و آداب آن اشارت رفت که
بیشتر از ان و بهتر از ان ممکن نبود و اشارتی
که در باره زیادتی سان لشکر رفته بود مجموع آیه
سمعنا و اطعنا خواندن و قرار دادند که برحسب مقرر
سپاه بعرض گاه رسانند و از تواچیان بزرگ
مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر جا
شمس الدین عباس خط ستاندند و دختر شیرین بیک
سرنج قلغ آغا را با میرزاده عمر شیخ بعقد شرعی دادند
و بعد از ان اشارت شد که امیرزاده میرانشاه
بخراسان رود و امتثال امر فرمود و امیرزاده عمر شیخ
باندکان معاودت فرماید و امرا و نوینان هر یکی
بیورت خود باز رفتند و حضرت اعلی بسریر سلطنت

خود بسمرقند بعد از چند روز بمرغزار یلغر یغاج تشریف
دارند **گفتار در لشکر فرستادن بطرف جته**
در اوایل سنه مذکوره امیر سلیمان شاه و خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادر او امیر عثمان
و از امرای قشون و خانه بچکان صدیق نابان سلطان
سنجر پسر امیر حاجی سیف الدین و حسن جاندار و تلک
قوجین و عید خواجه و توکل باورچی برادر قماری با بیست
هزار سوار بطرف جته فرستادند و چون از سیحون
عبور نمودند و از تاشکنت بگذشتند و به باکول
رسیدند از نزد امیرزاده عمر شیخ امیر ملش ایردی و
پسرش سکش رایات نصرآیات بود و تمور قتلغ اغلن
پسر تمور ملک خان و کونجه اغلن و ایدکو اورنک
برسم قلاوزی ملازم بودند روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه
ثلاث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در بیست و ششم درجه دلو بود موکب
همایون نهضت فرمود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ
را جهت ضبط مملکت بازداشتند و امیر لعل و امیر حکمت را ملازم
ایشان ساخت و آغایان را بازگردانید و با تونی کبری جلبان

ملک

ملک آغا که دختر حاجی بیک جته بود و دوران سفر
مصاحبت مینمود باز داشتند چون رایات
نصرت شعار نهضت فرموده امرای تومان و هزاره
و قشون هر یک بمورچال روان شدند و چون در
موضع قرآسمان مخیم نزول همایون گشت ایلچیان
توقمش خان رسیدند ایشانرا بمحل مناسب فرود
آوردند و بواسطه برف و بارندگی چند روز در آن
منزل توقف افتاد و چون ایلچیان بزمین بوس
وطسول یافتند یکدست شنقار و ده سر اسب رهوار
بگذرانیدند و از توقمش خان عذر بسیار خواستند و
درخواه عفو جرایم نمودند حضرت صاحبقران فرمودند
که چندین رعایت و حمایت که از اول تا آخر در حق شما
فرمودم و ترا از غایت مرحمت فرزند خود خواندم
و دانستم و تو مرا پدر خواندی اینست از نیها کردی
و ملک مرا پایمال و تاراج دادی اکنون بر عهد تو
مرا اعتماد نیست عزمی که کرده ایم تغیر پذیر نیست
تا حق تعالی را ارادت چه خواهد بود و اگر راست میگوئی

علی بیک را باستقبال ما بوست تا با او کفت
و شنید رود و آنچه مصلحت باشد بتقدیم رسانید؛
آمد و ایلچیان را زر و خلعت داده باز داشتند
و در روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول با شاهزادها
و امرا علی تای فرموده و مشورت نموده ایلچیان را
بکرفتند و با تمامی لشکر روی براه آوردند و از بس وقرا
جوق و صبران کذشته سه هفته در بیابان و جول
منازل و مراحل قطع کردند و در پنجشنبه غره جمادی
الاول بموضع سارق ازون رسیدند و چهارپایان را
سیراب کردانیده روان کشتند و در آن شب دو
نفر نوکر ایدکو اوزبک کریخته بطرف توقتمش خان رفتند
در عقب دوانیدند نرسیدند رایات نصرت
شعار از انجا روان شده روز چهارشنبه بیست و
یکم ماه بکوبهی رسیدند که بکجک تاق مشهورست و
از انجا کوچ کرده دو شب درمیان روز جمعه در
موضع الغ تاق مخیم نزول همایون کشت بنظاره آن
دشت بران کوه برآمدند صحرا در صحرا سبز بود و آنروز

انجا توقف

انجا توقف فرمودند و امر عالی صادر پیوست که لشکریان
سنک بیاورند و دران محل نشانه بلند مانند مناری
بسازند و سنک تراشان ما نیز چابک دست
تاریخ ان بران کردند و نقش بنکارند بر مقتضی امر آن عمارت
تمام شد و از انجا کوچ کرده بکنار آب ایلان جوق فرود
آمدند و چون از آب کذشتند بعد از هشت روز
بموضع اتای قرغوی رسیدند چون چهار ماه بود که
در یورش بودند و لشکریان را ازوق نمانده بود
از اطراف آن بیابان پنج ماه و شش ماه راه آبادانی
نیست در اردوی همایون کرانی پیدا شد چنانچه
تکفر کوسفند بصد دینار کپکی رسید و یکمن غله بسنک
کلان که شانزده من شرعی باشد بصد دینار کپکی شد
و آن نیز یافته نمیشد امر فرمودند و مچلکا بازستند
که هیچ آفریده در اردو نان و کماج و بغرا و تنماج و رشته
و تتماج نپزند و به بلماق اکتفا نمایند و امرا جهت
احتیاط تجربه نمودند که از یکمن آرد بسنک انبار که هشت
من شرعی باشد باضافه سبزی که انرا مطری میخوانند؛

شصت کاسه بلماج بیرون آید و مقرر شد که لشکریان
هر روز بیک کاسه ازان قناعت نمایند و بیشتر
لشکریان نیز نمی یافتند و در صحرا میکشتند و از تخم
مرغان و انواع جانوران که می یافتند قناعت میکردند
و بعلفی که توانستند خوردن روز کار میکذرانیدند
بدین طریق میرفتند روز شنبه غره جمادی الاخر
شکار اختیار فرمودند و تواچیان جار رسانیدند سپاه
بجر کاروان شدند و تمام آن صحرای بی انتها را فرو
کرفتند و وحوش بیشمار را براندند و بعد از دو روز
نمارمشی کرده سپاه از فرمان شاه از کوزن و آهو
و دیکر انواع نخجیر چندان صید انداختند که چنان کرسنکی
را با چنان تنکی که واقع شده بود آنچه فربه بود بر
میداشتند و لاغر را می انداختند و از جمله آهو چند
دران صحرا یافتند از کاومیش بزرکتر که مثل آن
آهو هرکز مشاهده نکرده بودند و مغل انرا قند غا میکویند
و دشتیان بسیاری انداخته بودند و مدتی قوت
لشکریان ازان کوشتها بود کفتار در عرض

دیدن

کفتار در عرض دیدن

دیدن لشکر بعد از فراغ شکار رای صایب
حضرت اعلی بران قرار کرفت که عرض لشکر
و جبه را باز بینند بفرمودند تا لشکر از میمنه و میسره
و قلب جناح مرتب کشته صفها برکشند و بعرض
کاه حاضر شوند همچنان بتقدیم رسانیدند و خود بسعادت
سوار کشته اول طرف جوانغار تومان ایزدی بیک را
قشون قشون ملاحظه فرمودند بعد ازان تومان خداداد
حسینی را بنظر در آوردند تومان خداداد شیخ تیمور فرزند
اقمور بهادر با هزارهاء سلدوز ملاحظه فرمودند بعد ازان
لشکر نصرت پیک امیرزاده عمر شیخ را بنظر در آوردند
و بعد ازان لشکر سلطان محمود خان را و تومان امیر
سلیمانشاه را از پرتو انظار همایون مشرف ساختند
و بعد ازان لشکر شاهزاده محمد سلطان را التفات
نموده بنظر عنایت ملحوظ کردانیدند بعد ازان لشکر
قول را بملاحظه همایون سربلند ساختند بعد ازان
طرف برانغار عنان بکردانیدند اول لشکر میرزاده
میرانشاه را بنظر التفات ارزانی داشتند همچنین

خداداد

بترتیب تومانات و قشونات امرای نامدار
رفیع مقدار را مثل محمد سلطان شاه و امیر حاجی
سیف الدین و امیر جهانشاه چاکو و سایر امرا و سپهدار
از اعنایت فرموده بمقدم شریف خود مفتخر و سربلند
گردانیدند و همه را بنوازش خسروانه مخصوص
ساختند و بهمان تفصیل که بحلکاء کش مجلکا داده
بودند لشکر خود را بگذرانیدند بهر قشون و تمن که
موکب میرسید شاهزادها و امرا از اسپ فرود
آمده سر بر زمین می نهادند و زمین را بوسه
میدادند و در ادای دعا و ثنا رطب اللسان و
عذب البیان میگشتند و اسپ پیشکش میکردند
و همچنین دو روز از صبح تا شب هنگام تفرج عساکر
نصرت آثار میکردند و مجموع را بنفسه ملاحظه فرموده
و واقف گشتند و بعد از ان فرمودند که سورن
اندازند و فرود آیند و این بیت واقعا حسب حال
این عساکر نصرت مآثر افتاد بیت ای سپاهت را
ظفر لشکرکش و نصرت قرین که بقین بر طول و عرض نشرت

واقف

واقف نه مشک کنقتاد در روان کردن امیرزاده
محمد سلطان را در منقلای اول امرا و سران سپاه
را تعیین فرمودند تا بمنقلای روان شوند امیرزاده
محمد سلطان بهادر التماس نمود که میخواهم که منقلای
او باشم ملتمس او را مبذول داشته او را مقدمه
لشکر گردانیدند و عنایت فرموده روز جمعه
هفتم جمادی الاخر باختیار اهل تنجیم شاهزاده را
از پیش روان فرمودند و امرای نامدار و بهادران روزگار
را بهمراهی او نصب فرمودند و تا غایت خبری
از مخالفان نداشتند چون منقلا دو روزه راه
برفتند بجای رسیدند که دو سه جا آتش کرده
بودند و هنوز تمام فرو ننشسته بود فی الحال آن
خبر را بار روی اعلی رسانیدند فرمان نفاذ یافت
که عجریان واقف باشند و تفحص نمایند که افروزندگان
آتش بکدام طرف رفتند و سفارش فرمودند
که باحتیاط باشند و تغافل نورزند چون اشارت
بشاهزاده رسید امتثال امر فرمودند و کوچ دادند

کرده تفحص کنان میرفتند چون آب توبل رسیده
بکذشتند قراولان خبر رسانیدند که در هفتاد محل
آتش دیدیم هرچند سعی نمودیم معلوم نشد که آنها
بکجا رفتند این حال را نیز معروض داشتند چون
بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده براندند چون بآب
توبل رسیدند از کذشتن لشکر پل خراب شده بود
آنرا عمارت کرده از آب بکذشتند و بمنقلای نشستند
و از مخالفان هیچ خبری و اثری نیافتند و هر کس که
بخبر کرفتن میرفت دران بیابان سرکشته میکردید
و از هیچکس هیچ خبر نمی یافت شیخ داود که از
با جمعی دیکر طلب داشته بخبر کیری فرستادند و
او مردی دلاور و کاردان بود و در بیابان ریکستان
بزرک شده بود و سرد و کرم روزکار چشیده بود
برحسب فرمان روان شد و دو شبانه روز بتعجیل
تمام براند در شبی دوم الاجو فی چند یافت در بیشه
با نوکران پنهان شد چون صبح برآمد سواری از ان
الاجو تنها بمهمی میرفت صبر نمودند تا از ایشان جدا

شد در عقب او تاختند و او را بکرفتند و بحضرت
اعلی فرستادند چون او را بمسامع علیه معروض
داشتند شیخ داود را تربیت و عنایت فرمودند
و از انکس که کرفته بودند احوال توقمش خان پرسیدند
کفت یکماه باشد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن
شده ایم و از خان خبری نداریم اما چند روز شد که
سوار جبه پوش چند آمده اند و در نزدیکی ما بیشه است
انجا می باشند و معلوم نیست که چه کسانند حضرت
اعلی عید خواجه را با چند نفر مرد تعین فرمودند که مردم
الاجو قهار اکوچانیده بیاورند عید خواجه امتثال امر نموده
و قماری یساول را فرمان داد که با بیست سوار
برود و آن چند نفر مرد را که در بیشه اند بکیرد و بیاورد
قماری متوجه شد چون بدینهار رسید بجنک پیش آمدند
بعضی کشته شدند و بعضی را کرفته به پایهٔ سریر اعلی
آوردند خبر توقمش خان پرسیدند و تحقیق نمودند و کوچ
کرده از پس آبها و کوهها عبور نموده روز دوشنبه
بیست و چهارم جمیدالاخر بکنار آب ییق رسیدند

عجنجی بعرض رسانید که این آب را سه گذارست
یکی را بغریاء میگویند دوم را بورلحت سیوم را که از همه
کوچکترست حمه لحت حضرت اعلی فرمودند که ازین
گذارها گذشتن مصلحت نیست چه شاید که دشمنان
در کمین باشند صلاح آنست که ببالای آب روان
شویم و توکل نموده خود را بر آب زنیم و بگذریم همچنان
کوچ کرده ببالای آب رفتند و بدو روز تمام لشکر از ان
آب بسلامت بگذشتند و شش روز دیگر
منازل و مراحل پیموده باب ممور رسیدند
قراولان صدا و غلغله دشمنان شنیدند و اعلام
امرا گردانیدند و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی
را گرفته بدرگاه اعلی آورده بود چون ازو پرسیدند
تقریر کرد که ایل علیه اینجا بود چون از توجه شما باخبر گشتند
کوچ کرده برفتند چون تحقیق شد که کجا اند فرمان بنفاذ ٥
یافت که هیچکس از هزاره و قشون خود جدا نشوند و در شب
آتش نیفروزند و بعد از ان لشکر را مرتب ساخته فوج
فوج میرفتند چون حوالی آب ایبک مخیم نزول همایون

شد

شد صباح دوشنبه غره ماه رجب سوار شدند
بسر پل ایستادند چندانکه تمامی لشکر را از پل بگذرانیدند
و بعد از ان روان شدند درین اثنا قراولان سه
نوکر را گرفته آوردند حضرت اعلی از ایشان خبر پرسید
تقریر کردند که توقمش خان از آمدن شما آگاهی نداشت
نوکران ایدکو از اردوی شما گریخته آمده بودند از توجه
شما خبردار گردانیده او نیز تمامی لشکر خود را جمع کرده است
چون از احوال توقمش خان معلوم کردند دران منزل
توقف نمودند چندانکه عسکر منصور تمامیه رسیدند
میمنه و میسره ترتیب داده امر کردند که توراها و
چپرها آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را بطناب
قسمت کنند تا لشکریان خندق بکنند امتثال امر
فرمودند آن شب دران مرحله بسر بردند و بعد از ان
بهر منزلی بهمین طریق رعایت حزم نموده میرفتند
حضرت اعلی امراء تومانات و هزارجات و قشونات
را حصار فرموده همه عنایت نمودند و چیها نیک
بدادند و تیلی نمودند و از انجا بعزم نبرد روان شدند

عظیم کل ولای پیش آمد بتعب و مشقت تمام بگذشتند
و قراولان کس فرستادند که از سپاه دشمن اقشون
ظاهر شد و باز خبر رسید که در عقب ایشان غلبه پیدا
شدند حضرت اعلی سوار شده پیش رفت و لشکر را
فرمود که بر قرار صفها کشیده روان شوند درین حال
یکی را از مخالفان گرفته آوردند از و استفسار حال
نموده بیاساق رسانیدند سونجک بهادر و ارغون شاه
را فرستاد تا از سپاه دشمن خبری باز دانند چون برحسب
فرموده روان شدند آنها که خود را نموده بودند باز
گشته رفته بودند هر چند تفتیش و تفحص نمودند از
مخالفان اثری نیافتند چون باز گشتند حضرت اعلی
میتمر را بهمان کار نامزد فرمود و فرمان داد که تا از
دشمنان خبری معلوم نکنند باز نگردند میتمر با چند
نفر مردم مردانه بتعجیل تمام روان شد و بجنگلی رسید
در انجا از دور دودی بدیدند چون نیک متوجه شدند
آوازی شنیدند کس فرستادند تا قلت و کثرت
آنها را باز دانند چون تحقیق کردند که آن طایفه از لشکر

مخالفاند

مخالفاند بر سر ایشان راندند و چهل کس را از ایشان
دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و میتمر را
بانواع تربیت مخصوص گردانیدند و از انها احوال
توقتمش خان پرسیدند عرضه داشتند که خان خبر
رسانیده بود که بقرک کول لشکر جمع شوند ما بدانجا
رفتیم او را نیافتیم بدان واسطه درین بیابان و
جنگل سرگشته میگردیم اکنون خود اینست که
بدین بلا مبتلا شدیم چون از ایشان آنقدر معلوم
کردند تا مجموع را بیاساق رسانیدند بعد از ان
جلال پسر امیر حمید با ایدیکه ترخان و مولی و صاین
تمور و جمعی از بهادران را بقراولی تعین فرمودند
و فرمان شد که چون بسیاهی لشکر دشمن برسند
و به بینند اگر بسیار باشند خود را بدیشان نموده
گریزان باز گردند تا ایشان فریفته شده پیش آیند امتثال
امر نموده روان شدند چون پاره روان برفتند سیاهی
دشمن پدید آمد و از ایشان پانزده نفر جدا شده پیش
آمدند و ازین طرف صاین تمور پیش راند و با ایشان

سخن کرد وباز کردید ومولی را بحضرت اعلی فرستاد
تا از صورت حال با خبر باشند **ذکر محاربهٔ قراولان**
وبتعجیل آمدن امیر ایکو تیمور چون تحقیق اخبار
کردند اشارت شد که امیر ایکو تیمور با بهادران
پیش رود بامتثال آن امر مذکور مبادرت نموده بتعجیل
روان شد واز کل ولای عظیم کذشته با میر جلال حمید
ودیکر قراولان ملحق شدند چون پیشتر رفت کروهی
از سپاه دشمن را دید که بر بالا پشته استاده نظاره میکردند
فی الحال جمعی از مردان کار بجانب ایشان روان ساختند
دشمنان چون از توجه ایشان مشاهده کردند باز
کشتند واز پشته فرو رفتند وایشان بجای دشمنان
بران پشته بر آمدند واز اطراف پشته سی قشون
سوار مکمل جبه پوش استاده بودند چون بران حال
اطلاع یافتند همانجا توقف نموده خبر بایکو تمور فرستادند
او در زمان روان شده ببالای پشته بر آمد دشمن را
احتیاط فرمود چون غلبه بودند جنک کردن مصلحت ندانست
وصواب دران دانست که باهستکی باز کشت از آب

بکذرند

بکذرند سپاه خود را باز کردانید وخود با معدودی
چند در عقب ایستاد تا از آب ووحل بکذرند دشمن
چون دانست که مدد ایشان دورست وآب ووحل
بسیار در پیش روان بر سر ایکو تیمور راندند و
او از افراط دلاوری پای ثبات بفشرد وبزخم
تیر چند قشون را باز داشت وچندان کوشش نمود
که تمامی لشکر از آب وولای بکذشتند در اثنا تیری
بر اسپ او بر آمد واو را تیر زخم زدند با همان اسپ
تیر خورده از آب بکذشت واز اسپ بیفتاد و
اسپی دیکر پیش کشیدند هنوز سوار نشده بود تیری
دیکر بران اسپ آمد وعرضهٔ تلف کشت مخالفان
غلبه کرده کرد او بر آمدند وبدرجهٔ شهادت رسانیدند
و مهری ملک پسر یادکار برلاس ورمضان خواجه
ومحمد ارلات را نیز بدرجهٔ شهادت رسانیدند
صاحبقرانی چون ازین حال خبر دار کشتند بنفس
خود با اندک سپاه بکنار آب رسید وامیر حاجی
سیف الدین وامیر جهانشاه ملازم بودند اشارت

عالیه بصد در پیوست که سپاه پیاده کشته از
آب بگذرند و بزخم تیر باغی را براننده و دران معرکه
جلال حمید وظایف نیکو بندکی بجای آورده باکی نغی
برسه قشون دشمن حمله کرد و آثار جلادت و
شجاعت بظهور میرسانید حضرت اعلی جمعی را
که دران معرکه سعی کرده مردانکی نموده بودند تربیت
و نوازش فرموده حکم ترخانی ارزانی داشت که
یساولان دست منع برسینه ایشان ننهند
تا نه کناه از یشان و فرزندان صادر نشود پرسش
نکنند و خویشان امیر ایکو تیمور را عنایت و مرحمت
بسیار نموده تربیت و نوازش فرمودند و حکم
ترخانی ارزانی داشتند از انجمله شاه ملک پسر
فلجغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص
بخشید و راه و رسم امیر ایکو تیمور را بدو داد و میر
کلان و مهر پروانه را بدو سپرد و جون قریب شش ماه
بود که رایت نصرت شعار متوجه شمال کشته بودند
و بجائی رسید که در شب بیش از غروب شفق تا

طلوع

تیمور

عجایبات عالم که بنماز خفتن
و بدان از صبح ولقید

طلوع صبح ظاهر میشد جنانچه بودن آفتاب در بروج
شمالی نماز خفتن دران موضع بجسب شرع بعث واجب
نمیشود و بعد ازان حضرت صاحبقران از انجا
روان شدند و جون توقتمش خان نمی ایستاد که
لشکر منصور بدو برسند و قراولان سپاه لشکر هم
روزه خود را مینمودند و باز میکشتند حضرت
اعلی امیرزاده عمر شیخ را فرمان داد که با بیست هزار
مرد از پیش روان شوند و بتعجیل برانند و بدو برسد
تا بالضروره توقف نماید و از امرا امیر سونجک بهادر
و سلطان سنجر و امیر عثمان و حسن جاندار و غیرهم
با او بروند جون ایشان بامتثال امر مبادرت
نمودند روزی دیکر خبر رسید که منقلا بهم رسیدند
جون بدین حال اطلاع یافتند ترتیب عساکر
فرموده روان شدند **کفتار در تعبیه لشکر و وقوع**
حرب بزرک روز دوشنبه پانزدهم رجب
ثلاث و تسعین و سبعمایه موافق قوی بیل که هوا
بعد از شش روز کشاده کشت در موضع قندرجه

چیزها در پیش داشته جنگ را مهیا و آماده شدند
از آنطرف قراول خصم ظاهر شد و توقمش خان نیز
قلب و جناح لشکر خود را بشاهزادها جوجی نژاد
مثل تمور اغلن و بیک نارق اغلن و ایلغمش
اغلن و بیک پولاد اغلن و جبته اغلن وغیرهم و از
امرا و نوبنان مثل علی و سلیمان صوفی عنقرات
و نوروز عنقرات و اقبا و اقبوته و اروس جوق
قبات و عیسی بیک برادر بزرگ ایدکو و حسن بیک
و سراء و کوکه بوغا و بغلی بی بهرین و قرنقوزنی و دیگر
امرا و سرداران الوس جوجی آراسته و یاسال کرده
رسیدند صاحبقرانی بفرمود تا تمام فرود آیند و
خیمها زنند توقمش خان چون آن حال را مشاهده
کرد با دهشتی تمام بتعبیه صفها لشکر مشغول شد
چون برابر یکدیگر صف کشیدند سپاه دشمن از
هر دو طرف میمنه و میسره بچند قشون از لشکر
ظفر پیکر زیاده بودند صاحبقرانی چنانچه عادت
پسندیده او بود فرود آمد و دو رکعت نماز باخلاص

بنفس مبارک خود ملتفت آراستن لشکر شدند
و هفت قول مقرر فرمودند یک قول باسم سلطان
محمود خان و یاسامشی آن با میر سلیمان شاه رجوع
رفت و قول بزرگ را مرتب داشته بشاهزاده
محمد سلطان سپرد و امرای بزرگ برگزید ملازم
او گردانید و علیحده خود با غلبه تمام در عقب قول
بزرگ بایستاد تا اگر احتیاج افتد بهر جانب
مدد فرماید و در دست راست قولی دیگر ترتیب
داده بامیرزاده میرانشاه مفوض گردانید و در پیش
شاهزاده محمد سلطان با چترها و تورها آماده جنگ شد و
در قنبل دست راست امیر حاجی سیف الدین با لشکر
آراسته ملازم رکاب همایون امیرزاده عمر شیخ گردانید
و قنبل دست چپ بیردی بیک سار بوغا و خداداد
حسینی با فوجی از مبارزان روی به پیکار دشمن
آوردند و امرای دست راست و دست چپ
از تومانات و قشونات و هزاره جات هر یک
در مقام قرار یافته صفها بیاراستند و پیاده و سوار

بگذارد و روی تضرع و خشوع بخاک مالید و از حضرت
واهب العطایا التماس فتح و ظفر نمود بیت

زاو جوئی بیابانی در جنبش جور ؛ نیابی گرنه زو جوئی زمه نور

بعد از فراغ مناجات توکل بر فضل الهی کرده سوار
شدند از طرفین کورکه و کوس و نقاره زدند و سورن
انداختند و جناب تقوی پناه سیادت و ستکاه
سید برکه قدس سره چنانچه از مقتضی کمال طینت طیبه
او سزید و بفاتحه فایحه مشغول گشت و کفی خاکی بروی
دشمنان پاشید و فرمود که توجه حیث شئت فانک
منصور در زمان بهادران از طرفین حمله نمودند و
نایره حرب و فتن التهاب و اشتغال یافت
حاجی سیف الدین پیش از همه شمشیر کشیده حمله
کرد و دست چپ دشمن که در مقابل او بود هم
شکست چند قشون که از سپاه دشمن زیاده بودند
روان شدند که از عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین
در آیند جهانشاه بهادر چون این حال را مشاهده کرد
با سپاه خود پیش ایشان بگرفت و بضرب شمشیر ایشان را

باز گردانید

باز گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرد و یک قشون
را از مخالفان منهزم ساخت و امیرزاده میرانشاه
حمله آورد و از مخالفان آنچه در مقابل قول او بودند
هزیمت یافته برگشتند و عثمان بهادر با قشون
قپچاقی پیش راند با سه قشون دشمن جنگ در پیوست
در آن حال از اسپ خطا گشت و بیفتاد فی الحال
سوار کردند و باز بر هر اول دشمن حمله برد و متفرق
ساخت و شیخ علی بهادر نیز دست برد بهانموده
و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ پیش رانده
قول دشمن برهم شکست و امیرزاده عمر شیخ در
جوانغار داد مردانگی داده مقابل خود را منهزم ساخت
و بردی بیگ و خداداد حسینی نیز بکران جلادت
برانگیخته و قنبل دست راست دشمن را براند و هر کس از
امرا و سرداران ظفر پناه با لشکر مقابل خود در آویختند
توقتمش خان چون آثار ضعف در لشکر خود مشاهده
کرد روی از آنجانب گردانید و متوجه امیرزاده
عمر شیخ شد و چون لشکر او را مرتب و مضبوط یافت

ازو نیز اجتناب نمود و روزنت شیخ تیمور و هزارهای
سلدوز آورد و با امرا و بهادران لشکر خود بجنگ
مشغول شد هرچند شیخ تیمور بهادر و توماتش در مقابله
تیر باران کردند روی برنتافتند و با تیغها کشیده
سالیقها حملهای بیباکی می آوردند عاقبت غالب شده
و بسیاری از مردم سلدوز را به تیغ قهر بگذرانیدند
و از میانهٔ ایشان بدر رفتند و در عقب لشکر منصور
صف کشیده بایستادند امیرزاده عمر شیخ چون
این حال را مشاهده کرد بی توقف با چندی از سپاه
بازگشته بمقابل توقتمش خان برآمدند و چپر پیش گرفته
آتش پیکار برافروختند و دران حال حضرت صاحبقرانی
در عقب لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند
میرفت جگه تواچی بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان
با فوجی چند از عساکر منصور گذشته است و در پس
پشت مردم باز صف کشیده استاده است
آنحضرت در تامل بود که چه باید کرد که از نزد امیرزاده
عمر شیخ نیز همین خبر رسید صاحبقرانی با بهادران

که همراه بودند

که همراه بودند عنان توجه بصوب ایشان معطوف
فرمود توقتمش خان چون رایات نصرت شعار
را مشاهده کرد پای ثبات از جای رفت و منهزم شد
و فرار نمود و تمامی الوس جوجی مقهور و شکسته شدند
حضرت صاحبقران بفتح و فیروزی نزول فرموده
شاهزادها و امرا را بپایهٔ سریر اعلی جمع فرمودند و ایشانرا
در کنار گرفته تعظیم نمودند و بانواع عنایت و نوازش
مخصوص گردانیدند ایشان نیز زانو زده زبان تهنیت
و مبارکباد برگشادند و نثارها کردند و از تمامی لشکرا
زده نوز هفت نوز را انتخاب کرده بتکامشی در عقب
گریختگان بفرستادند بهادران دلاوران بادپیکر را
دران بیابان برانگیختند و برحسب فرمان در پی
دشمنان روان شدند و عساکر منصوره بتالان و
تاراج و اسیر کردن مشغول گشتند و تمامی اسباب و زنان
و فرزندان آنجماعه بدست عساکر منصوره افتاد و از شاهزادها
جوجی کونجه اغلن و تیمور قتلغ اغلن و ایدکو از قدیم باز
با توقتمش خان مخالفت و عداوت می ورزیدند

وازو کریخته پناه بدرکاه اعلی آورده بودند ایشانرا بمزید
عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده تازه بتازه
انعامات بی اندازه میفرمود وچون شکست بر
توقمش خان افتاد والوس جوجی متفرق کشته آمدآن
دوجوان بخت جوجی نژاد وایدکو عرضه داشتند که اکر
اشارت رود بابندکان برویم وهر یکی ایل خود را
استمالت داده جمع کردانیم وبیاریم عاطفت خسروانه
ملتمس ایشانرا مبذول فرموده یرلیغ جهان مطاع بنفاذ
پیوست که هیچ آفریده مزاحم ومعارض قوم ایشان
نشوند و غان ازیشان نستانند نشان حاصل کرده
بجست وجوی ایل خود روان شدند چون بکنار اتل
رسیدند وصحرای اورتوبه که دشتی بود بنزاهت
وصفا هرچه کوییم ازان بیشتر مضرب خیام کشت
وتمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود قوم خود را
جمع آورده استشمام روایح رفاهیت خانی الوس
جوجی در سر پندار او انداخت رقم بیوفائی بر صفحه خاطر
کشید با اتباع خود روبه بیابان نهاد وایدکو نیز مردم

خود را

خود را باز یافته با غلبه تمام از طرف دیکر بیرون
رفت وکریجه اغلن بعضی از قوم خود راکه یافته بود جمع
کرده بر حسب وعده بدرکاه عالمپناه آمد وملحوظ عنایات
کشت ومجموع امرا ولشکریان که برحسب فرمان
قضا جریان باطراف وجوانب رفته بودند باغنایم
بسیار واسیران بیشمار از غلمان وجواری که حد وحصر
آن متعذر بود بدرکاه عالمپناه آوردند ودران
منزل بالطبع شادکام ونصرت تمام نشاط وعشرت
فرموده ومسند سلطنت به شادکامی بتخت خانی
جوجی خان وفرزندان او بنشست وبکامرانی
مشغول شد وبیست وشش روز دران منزل بکام
دل اقامت فرمود **کفتار در مراجعت
رایات همایون مسند سلطنت وجلال از دشت قبچاق**
چون بتائید آلهی عز اسمه چنین فتح میسر شد ودران
حوالی ونواحی در دشت وصحرا وجزیرها از مخالفان
کسی نماند رایات نصرت شعار بصوب
سمرقند توجه نمود وعساکر منصوره را غنایم بیشمار

بدست آمده بود حتی که دشتیان را قاعده
چنانست که دران بیابان ایشانرا اوتاقی می باشد
که آنرا خرگاه کوتره میخوانند چنان ساخته اند که از هم گشادن
احتیاج نیست و همچنان فرو می نهند و بر میدارند
و هنگام کوچ آنرا بگردون می برند مجموع آنرا عساکر
نصرت شعار آورده بودند و این دو بیت که از
انشاء خاصه فصاحت مآبی است درین محل از غایت
مناسب افتاد و آن بیتها اینست ابیات
عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح ؎ مال غارت شود
و خانه بماند بر جا ؎ و اندرین فتح ز اقبال شهی عالم گیر
مال با خانه و با خانه نشین شد یغما ؎ خلاجرم کثرت اردوی
همایون از حد گذشته بود اما چون عادت مردم
برانست که بر مصداق حب الوطن من الایمان
کار کنند گنجه اغلن چون از آب خشق میگذشتند
داود شتی الاصل بود با مردم خود فرار نموده بگریخت
و از انجا حضرت اعلی بعد از چند منزل امیر حاجی
سیف الدین را در اغرق گذاشته بتعجیل روان شدند

وقطع

وقطع منازل نموده در ذی القعده سنه ثلاث
وتسعین وسبعمایه ازهمبران گذشته بسعادت
بانزار نزول فرمودند و از انجا از آب سیحون
گذشته سایه وصول بدار السلطنه سمرقند انداخت
امرا و اعیان ارکان آنشهر استقبال نموده و پیشکشها
کرده مراسم عبودیت و نیکو بندگی بتقدیم رسانیدند
چون چند روز بگذشت امیرزاده میرانشاه را اجازت
فرمودند تا بصوب هرات توجه نماید و رایات
ظفر نگار بطرف تاشکنت بعزم قشلاق نهضت
فرموده و از آب خجند عبور نموده صحرای بارسین
مضرب خیام دولت گشت و در محرم سنه
اربع وتسعین وسبعمایه امیر حاجی سیف الدین
نیز با اغرق رسیدند و مدت این یورش
یازده ماه بود و تمامی صحرا آن ممالک از مال و غنایم
که آورده بودند ملا مال گشته بود و عاطفت خسروانه
نموده تمام آنرا بشاهزادها و امرا و ارکان دولت
باسم ارمغانی از گاو و گوسفند و غلمان و جواری قسمت

نمودند چون بهار درآمد کوچ کرده متوجه سریر سلطنت
شد چون از آب خجند بگذشتند امرا را امر فرمود
تا شکار نفرمایند گرد بر امتثال آن امر مبادرت
نموده شکار بسیار انداختند **گفتار در تفویض نمودن**
زابلستان با میرزاده محمد جهانگیر چون صحرای
قار نزول همایون گشت ممالک سلطان محمود
غازی نور الله مرقده را مثل غزنین و کابل تا حدود هند
و قندهار تا آب سند نامزد امیرزاده پیر محمد جهانگیر
فرمود و از فرزندان امرای عظام انتخاب نموده
با لشکری آراسته با خانه کوچها جهت ضبط آن ولایت
فرستادند و حضرت صاحبقران در تاریخ سنه
اربع و تسعین و سبعمایه موافق بیجین ایل بصوب
سمرقند عنان عزیمت معروف فرمودند و انجا
نزول اقبال نموده برطوی بزرگ اشارت فرمودند
امرا امتثال نموده طوی عظیم کردند و امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ و برادرش امیرزاده رستم را با دو دختر
غیاث الدین ترخان و امیرزاده ابابکر را فرزند امیرزاده

میرانشاه

میرانشاه بود با دختر امیر حاجی سیف الدین بشرع
شریف النبوی علیه السلام عقد فرمود بستن
و کدخدا ساختن زمانه ازین بزم و عیش زمزمه تهنیت
در گنبد فیروزه فام انداخت و تمامی امرا و اعیان
دولت و شهری و اصناف و محترفه چند روز
بعیش و عشرت مشغول گشتند **گفتار در نهضت**
فرمودن حضرت اعلی بیورش پنج ساله
و بعد از آن بر ضمیر منیر جهان روشن گشت که
جهت ضبط ممالک عراق و فارس و آن
نواحی که در حوزه حصول موصول گشته بود درین
مدت که رایات نصرت شعار بطرف
دشت توجه فرموده بودند و شریران از هر طرف
بنیاد فتنه و فساد کرده بودند توجه نماید و آن دیار
را از فساد آنها پاک گرداند تواچیان را فرمان
داد باطراف و جوانب لشکر را خبر یورش
پنج ساله باز دهند تا یراق کرده متوجه پایه سریر اعلی
شوند روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و

و سبعمایه موافق بیجین ایل نهضت همایون
اتفاق افتاد و هوا بغایت حرارت مایل شده
بود تمامی صحرا را لشکر همایون فرو گرفتند روز
یکشنبه غره شعبان سنه مذکوره مزاج مبارک را
اندک مرضی طاری شد بدان التفات ننموده
کوچ کرده بکنار جوی زر از ولایت بخارا فرود
آمدند مرض روی به تزاید نهاد فرزندان و خواتین
معظمه از سمرقند بتعجیل شتافتند و بپایهٔ سریر اعلی
حاضر شدند فرمان نافذ شده بود که امیرزاده محمد سلطان
بر سم منقلا پیش رود همچنان بتقدیم رسانیده
بود و از جیحون گذشته امر شد که هر جا رسیده
باشد لشکر را مضبط گذاشته جریده باز گردد همچنان مضبوط
باز گشته حاضر شد و اطبای ترک و تاجیک جمع
گشته بمعالجه مشغول شدند و صدقات وافر
بمزارات فرستادند و فقرا و مساکین را اسپ
و استر و گاو و گوسفند و زر و لباس بخشیدند و
اسپان خاصه و بارگیران معتبر را قربان کرده

بمساکین

بمساکین بخش کردند از میامن برکات خیر صدقات
شب یکشنبه منتصف شعبان المعظم که شب برات بود
مزاج شریف از انحراف باعتدال مایل شد روز
چهارشنبه بیست و پنجم شعبان را بمبارکی سوار شده
طوف فرمودند **گفتار در نهضت فرمودن بعد**
از صحت کامله روز دوشنبه غره رمضان مبارک بر
خاطر خطیر باد ملتفت اسباب سفر شد و روز دوشنبه
هشتم ماه مذکور کوچ فرمودند و امیر حاجی سیف الدین
را بطرف سمرقند روانه فرمودند روز چهارشنبه
دهم رمضان را موضع آمویه مضرب خیام سعادت
گشت و از انجا آغایان و فرزندان را روانهٔ سمرقند
ساختند و از آب جیحون گذشته بقلعه آمویه
فرود آمدند روز جمعه شاهزاده شاهرخ را نیز بسمرقند
معاودت فرمودند و خود سوار گشته از ماخان
و اسور گذشته شنبه سلخ شعبان از ثنایای
و بان عبور نموده روز چهارشنبه غرهٔ شوال را
در آن یورت جهت اقامت نماز عید

توقف فرمودند و از انجا کوچ کرده در موضع یلغوتغاج
جنوشان امیرزاده محمد سلطان که بر سم منقلا روانه
بودند و لشکر در آنجا توقف نموده بود ملحق گشتند
و امیرزاده جهانگیر با لشکر خود و امیر جهانشاه با سپاه
بمنقلا پیوسته بودند روز دوشنبه بیستم شوال
بحوالی استراباد رسیدند و کنار آب جرجان مضرب
خیام همایون گشت همان روز شنبه دوحه رسالت
سید برکه سید غیاث الدین فرزند سید کمال الدین
ساری نور قبره مارا با نثار و پیشکش همراه خود آورد
بعز بساط بوس رسانید و سخن سید کمال الدین را عرضه داشت
نمود که ما در مقام اطاعت و فرمان برداری میباشیم
و خراج و مال ولایت مازندران بجز این عام میرسانیم
سید غیاث الدین را باز داشتند چون موکب
همایون باستراباد نزول فرمود پیر پادشاه پسر
لقمان پادشاه که استراباد را بعد از خراج میرولی
بدو بخشیده بودند خدمات پسندیده بتقدیم رسانید
و آنچه لوازم نیکو بندگی بود بجای آورد کمغنا دور تسخیر آمل

وساری

وساری و قلعه ماهانه سر چون رایات نصرت
شعار سر کوچ از استراباد و پیشتر رفت جنگل
عظیم پیش آمد که از تشابک آن باد را بر انجا گذار نبود
یرلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که لشکریان درختان
بیشه را بریده راهها بگشایند برحسب فرمان سه راه
بگشادند یکی جهت قول و یکی جهت جوانغار و
یکی جهت برانغار بدین طریق درختان را می بریدند
و راه میکردند و میرفتند چون بساری رسیدند معلوم
شد که سید کمال الدین با آمل نزد برادر خود سید رضی الدین
که حاکم آمل بود و از وبس کوچکتر بود رفته است
و سه فرسنگی آمل جائیست که آنرا ماهانه سر میخوانند
آنجا قلعه ساخته اند و متحصن گشته و یکطرف آن
قلعه متصل بدریاست چنانچه مولوی فصاحت
مآبی نوشته است اما آنچه واقعیت آنست
که آن موضع قریب بدریاست اما متصل نیست
و فیمابین همان قلعه و دریا کول می باشد و
دیگر جوانب را هم آب ایستاده است حکام

ساری و آمل با مجموع خویشان و متعلقان و هر چه
داشتند از خزاین و اموال بدان قلعه برده اند
و سایر متمولان آن دیار حتی تجار که از اطراف و
جوانب بدان ولایت رسیده بودند تمام اموال
خود را بدانجا نقل نموده بودند الغرض که چندان نقد و جنس
بتخصیص نقره و طلا در آنجا جمع شده بود که محاسب و
هم با تامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتواند کرد حضرت
صاحبقران چون ازان حال خبر یافت بسعادت
روان شد و عساکر گردون مآثر در آن کل ولایت ریخت
بریده میرفتند چون بآمل رسیدند حکم نافذ شد که سید غیاث الدین
برود و پدر را نصیحت بکند و بیرون آرد چون حکایت سوء
اعتقاد و قبح سیر آن طایفه که رافضی مذهب بودند
بیقین پیوسته بود پیغام فرمودند که مردم ولایت
شما بد مذهبند و مسجد جمعه و جماعت نیست و
مثل هذا چون سیدزاده روان شد فرمان دادند
که تمامی لشکر در آمل تغار بریزند بر حسب فرموده
بتقدیم رسانیدند و از انجا روان شده هر روز یکفرسنگ

کوچ

کوچ میکردند و چوب و خس بر لای و گل انداخته راه
میساختند روز دوشنبه بیست و ششم ذی القعده
قراولان از هر طرف بهم رسیدند و جنگی عظیم واقع شد
و جتی خواجه پسر شیخ علی بهادر دران مصاف بقتل آمد
و بعد از چند روز آنچه مولوی فصاحت مآبی نوشته
اینست اما تحقیق آنست که بعد از دو ماه همه روز
محاصره بود و قلعه جنگ میکردند سید کمال الدین
در از و مولانا عماد را که هر دو از دانشمندان معموره
آمل بودند بپایه سریر اعلی فرستاده امان طلبیدند
فرمودند که ملتمس شما را مبذول خواهیم داشت مشروط
بر انکه سادات که والی این ولایت از فرزندان
با مال نزد ما فرستند تا ملازم باشند چون قصار
باز رفتند و پیغام رسانیدند فی الحال نقاره
زده اظهار مخالفت کردند صاحبقرانی پیر پادشاه و
ارغونشاه بورد الیغی و نادرشاه قراکولی و شیخ علی
آموی را با کشتی بانان جیحون و رعد اندازان و
نفط اندازان از راه کنار دریا بفرستادند تا بتسخیر

حصارها بااتمامه مشغول کردند و بر تب توشها کرده
مردان کار باتوقها و علمها و نفیر و نقاره بکشتیها در
آمدند و قلعه را درمیان گرفتند و جنک عظیم واقع شد
که دست و زبان به پیرامون تقریر آن نمیرسد و زبان
خامه را تحریر شرح را میسّر نمیکردد عاقبت الامر مبارزان
سپاه ظفر پیکر روی بدان حصار نهادند چون اهل
قلعه دیدند که اختیار از دست رفت بالضروره از
حصار بیرون آمدند صاحبقرانی انچه مولوی بلاغت
مآبی نوشته است آنست که در اول ملاقات
با وجود بد مذهبی تهدید فرمود و سخنها قهرآمیز کفت
فاما در آخر بسبب سیادت بحسن اکرام تلقی نمود
وانچه از مردم حاضر بوسایط ثقات معلوم شد
آنست که چون سادات از قلعه بدر آمدند ایشان را
امرا همراه خود بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند و حضرت
صاحبقرانی دیوان عظیم آراسته نشسته بود
سید کمال الدین را نزد خود بنشاند و فرمود که سید من
از جهت مال و ملک شما اینجا نیامده ام از جهت آن

من آمده ام

آمده ام که شما بد مذهبید سید فرمود که میر ما چه مذهب
بد داریم که بدست فرمودند که شما رافضی مذهبید و سبّ
صحابهٔ راشدین در مملکت شما شیوع تمام دارد
سید فرمود که میر شما را نمیرسد که مردم را از مذهب
پرسید و امر معروف و نهی منکر فرمایید زیراکه
اول امر معروف بر نفس خود لازمست و بعد از آن
بر غیر و حدیث صحیح است و در انجا خلاف نکرده
اند که حضرت سید المرسلین علیه الصلوة و السلام
فرمود که ان امرت ان اقاتل الناس حتی ان یقولو
لا اله الا الله و انی محمد رسول الله فاذا قالوهم عصموا منی
اموالهم و دماهم یعنی منکه رسول خدایم امر کرده ایم که بکشند
مردم را تا آن زمان که بکویند که خدا یکیست و من
رسول اویم چون این سخن بکویند خون ایشان
و مال ایشان در عصمت منست و پیداست که هر روز
باشارت شما چندین خون کوینده لا اله الا الله میریزند
و مال این طایفه مسلمانان را می برند و زن و بچه
اهل اسلام را افساد میکنند و از ان باک نمیدارند

اینچنین کس رانرسد که غیری را امر معروف کند
وسخن از مذهب واعتقاد کوید چون حضرت
صاحبقرانی این سخن بشنید فرمود که من حکیم واشارت
بعلما حاضر کرد که اینها میکویند سید فرمود که هر که میکوید
غیر واقع میکوید این زمان بفرمایند که اشارت
جیست جهت احتیاج بتطویل کلامست حضرت
اعلی از کلمات سید دران حال تعجب فرمود و
اشارت کرد که از مجلس ایشانرا بدر برند بقول مولوی
فصاحت شعاری فرمودند که بعد ازین ازین مذهب
بد می باید رجوع کردن وبمذهب اهل سنت وجماعت
اقتدا نمودند وایشانرا ازینجا کوچ کرده بقلعه ساری فرستادند
وازان قلعه اموال متجاوز الحد بتصرف در آمد خیانچه
کشتی کشتی اموال برامرا وارکان دولت ببهه
وعطیه میفرمودند بعد ازان سادات را از زنان نیز
جدا فرمودند وغیر سادات آنچه اعیان وروساء
آن ولایت بودند بقتل آوردند بتخصیص شیخ علی
بهادر که بقصاص فرزند خود که برحسب شرع بر دو

بخود

نبود ونداانست که فرزند او بضرب کدام شخص
مقتول شده است جمعی کثیر را بقتل آورد واسکندر
شیخی نیز جهت آنکه جمعی کثیری از خویشان و برادران
او را سادات بقتل آورده بودند جمعی را بقتل آورد
ودعوی کرد ودرخواست نمود که سادات را نیز بدو
سپارند تا بقصاص کسان خود قتل کنم حضرت
اعلی ازین سخن در غضب شد واو را هی برزد و
فرمود که مرا با مری میخوانی که یزید علیه اللعنه کرده است
این فقیره را هم کاتب فقیر تحقیق کرده نوشته
است وسخن فصاحت مآبی نیست بعد ازان
سادات را با خانه کوچ بکشتی نشاندند وجمعی را
بخوارزم فرستادند وجمعی را از سمرقند کذرانیده
وبتاشکنت وانزار وآن نواحی بردند کفتار در
فرستادن فتحنامها بتختکاه وطلب نمودن
فرزندان وخواتین را بعد از فتح آمل وساری
وتوابع وتسخیر قلعها ها نه سر بلا کات اجمند
بسمرقند روانه فرمودند وفرزندان کامکار امیرزاده

شاهرخ و بزرگان عالیمقدار امیرزاده خلیل و امیرزاده
رستم و سلطان حسین نبیره امیر موسی که دخترزاده
صاحبقرانی بود و دختر میرزاده میرانشاه را و حضرات
خواتین معظمه را طلب فرمودند در ماه محرم سنه
خمس و تسعین و سبعمایه فرمان داد که در موضع
شاسمان در نواحی جرجان سرای عالی بساختند
و داروغکی ساری را بجمشید قارن تموزی
تفویض نمودند و آمل را با سکندر شیخی مسلم داشتند
و بیستم ماه دران سرا نزول کردند و تواچیان باطراف
روانه فرمودند تا عساکر متفرقه را جمع سازند و بشارت
فتح که بسمرقند فرستاده بودند روز شنبه هجدهم
ذی الحجه سنه ست سبعین و سبعمایه بحار رسید
شکرانه این فتح را صدقات بفقرا و مساکین
رسانیدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر
خواتین و فرزند روز دوشنبه بیست و چهارم
ذی الحجه از سمرقند بیرون آمدند و منازل و مراحل
قطع کرده و از برف و باران احتراز نموده ورودی

که هواصاف

که هوا صاف بود قطع مسافت نمودند متوجه
بودند باز امرا اعلی ... اغرق را که گذاشته بتعجیل
برسد چون شاهزاده شاهرخ را ازو جدا شده بود صورت
حال را معروض داشته باهستگی میرفتند روز
دوشنبه شانزدهم محرم سنه تسع و سبعین و سبعمایه
از آب آمویه گذشته فرود آمدند و بعد از ان
ایوار و شبگیر کرده بدیه هندوان فرود آمدند چون
رمد شاهزاده بصحت مبدل گشته بود اغرق را گذاشته
بتعجیل روان شدند و بعد از سیزده روز بموضع جلادان
نزول فرمودند حضرت اعلی از عطوفت تمام فرزندان را
استقبال نمود آغایان و شاهزادها نثار فرمودند
و پیشکشها کشیدند و از انجا بسعادت بشاسمان
نزول فرمودند گفتار در توجه نمودن بصوب
فارس و عراق نوبت ثانی در اول زمستان که
آفتاب در آواخر جدی بود عزیمت ممالک
فارس و عراق مصمم فرمودند و امیرزاده محمد سلطان را
با برادرش امیرزاده پیر محمد رستم منقلای روانه کردانیدند

وشیخ علی بهادر و سونجک بهادر و تمور خواجه
اقبوغا و مبشر و سایر امرا را همراه ساختند و از تمامی
لشکر از ده نفر سه نفر را اختیار کرده روز پنجشنبه
بیست و چهارم صفر از مازندران روان شدند
و امیر یادگار برلاس و جهانشاه بهادر و امیر شمس الدین
عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا بهادر را جهت
ضبط اغرق و نسق و سایر لشکریان باز داشتند
که در عقب بآهستگی بیایند و از خواتین الملک
آغا خانم و تومان آغا را با غرق باز گذاشت و چلپان
ملک آغا و در سلطان آغا و نگار آغا را مصاحب
موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ میرزا را
منقلای روانه فرمودند و از ییلاق ولی گذشته در
سمنان و دامغان و ری و شهریار لشکر را ایلغار داده
میگذشت و امیرزادها که پیش رفته بودند چون
بقومس رسیدند خواجه شیخ شهسوار را که حاکم آن ولایت
بود گرفته بپایه سریر اعلی فرستادند و از آنجا متوجه
سلطانیه گشتند و امحکی که والی سلطانیه بود وفات

یافته بود از

یافته بود از تفشانوکرا و قایم مقام او شده چون از
توجه عساکر نصرت شعار با خبر گشت قلعه را
گذاشته بگریخت شاهزادها یکهفته آنجا توقف
نمودند و سپاه را ایلغار داده قلعه را ضبط نمودند
و متوجه صوب بغداد شدند چون بکردستان
رسیدند اشارت شد که از راه حیجان می باید
رفتن همچنان امتثال نمودند بحصار سنقر رسیده
آن ولایت را تصرف نموده غله را چرانیدند
و تاراج کردند بعد از آن اشارت رسید که گرد آن
ولایت را بمتابعت و دلالت نمایند هر که
اطاعت نکنند ولایت را غارت کنند
برحسب فرمان روان شدند چون بحیجان
و کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر و
تمور خواجه و مبشر بهادر با بعضی لشکر بطرف
کردستان ایلغار کردند و شاه متوجه دربند
تاشی خاتون گشتند چون آنجا رسیدند یکی از
سرداران ولایت گنجه نزد شاهزادها آمد و تقریر

کرد که راهها این ولایت به از وکسی نمیداند
اگر فرمان شود عجرجی باشم او را نوازش فرموده
شیخ علی بهادر را منقلا ساخته آن شخص را عجرجی
گردانیده روانه ساختند ابراهیم شاه که حاکم آن ولایت
بود بمقام انقیاد و اطاعت درآمد فرزند خود سلطان
شاه را با اسپان تازی و پیشکشها مناسب فرستاد
و بسعادت بساط بوس مشرف شد امیرزاده
محمد سلطان در عقب شیخ علی بهادر فرستاد و
باز گردانید چون بازگشته بمنزلی فرود آمد تا آش
بخورد و سوار شود عجرجی که همراه بود کاردی ناگاه
بشیخ علی بهادر زد و او را بدرجه شهادت رسانید
آن شخص را فی الحال پاره پاره کردند **گفتار در**
ایلغار فرمودن صاحبقران اعظم بجانب
کردستان و خوزستان حضرت اعلی
از شهریار جمعی از لشکر ظفر پیکر را انتخاب
نموده امیرزاده میرانشاه با بقیه سپاه بازداشت
و اشارت فرمود که چندان توقف نمایند که اغرق

امیرزاده

استراباد برسد و خود با گروه مستجب متوجه بروجرد شدند
و بتعجیل تمام براند و امیرزاده عمر شیخ با لشکر دست
چپ براه آوه روان شد و از مواضع کوشک
جوبان عبور نموده بآوه رسید و از انجا گذشته قلعه
کیو را محاصره کرد و فی الحال مسخر گردانید و محمد قوجی که
کوتوال قلعه بود بگرفت و یکشب در میان روز
دیگر بموضع فرون راند و مظفر برانی که گماشته
محمد قمی بود استقبال نموده بشرف بساط بوس
مشرف شد و از انجا بکوه رور رسید اسفندیار
از راه عجز و اضطراب بیرون آمد شاهزاده محمد
و اسفندیار را نزد حضرت صاحبقرانی فرستاد
و آنحضرت روز جمعه غره ربیع الاخر بمبارکی
لور و بروجرد نزول فرمود و امیرزاده عمر شیخ از برون
گذشته در انجا زمین بوس واصل شد و
اجازت طلبیده بمحل خود بجوانغار رفت
و حضرت صاحبقرانی سیف الدین قلداش را
بکوتوالی قلعه بروجرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را

بضبط نهاوند باز داشت و از انجا روان کشته
روز سیوم بجرم آباد رسید ملک عز الدین فرار
اختیار کرد رایات نصرت شعار یکسب آنجا اقامت
نمودند روز دیکر بمحاصره قلعه جماعتی را تعیین فرموده
امیرزاده عمر شیخ را طلب نمودند و تیکامشی
ملک عز الدین فرستادند و لشکرها را برای دفع
متمردان باطراف و جوانب روانه فرمودند
و خود بسعادت نهضت فرموده بصوب شتر
توجه نمودند و هر منزل که مضرب خیام همایون
میکشت مردم دلاور را در کمین کاهها میکذاشت
و کوچ میفرمود تا جماعتی دزدان لر که از کوهها فرود
آمده دست درازی میکردند نکنند و بیازده
منزل به پل آب ژاله رسیدند و امیرزاده عمر شیخ
تیکامشی ملک عز الدین تا بحصار منک برفت
و در جست وجوی او دران کوهستان سعی بلیغ
نمود و اثری ازو نیافت اما تمام مردم قلعه و کوه
و صحرا مطیع و مسخر فرمان شدند و در آب ژال

بموکب

بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه
که در اغرق بود با جمعی از سپاه ایلغار کرده بدرکاه
اعلی راند و دران وقت از ملوک سربدال یکی از
هول صدمه لشکر جرار شاه زاده از خراسان کریخته
بعراق آمده بود و از قبل شاه منصور داروغه کاشان
بود چون از وصول رایت شاهزاده خبر یافت
یکی را بو فرستاد و بزبان اعتذار امان طلبید شاهزاده
اورا امان داده و او بقدم انقیاد بیرون آمده ملازم
رکاب ظفر انتساب کشت و شاهزاده بسعادت
و اقبال با اغرق معاودت فرمود حضرت صاحبقرانی
امیرزاده عمر شیخ را با لشکر بجانب دست
راست روان کردانید چون بحویزه رسید شخصی از
قبل شاه منصور اسلام نام داروغه آن ولایت بود از
خوف بکریخت امیرزاده عمر شیخ بضبط و نسق
حویزه مشغول کشت و رایات نصرت آیات
خسرو کامکار سوار شده از قول کذشته در اندرون
از قول نزول فرمود در السنه افواه شیوعی وارد

که از قطرهٔ بدیع الاوصاف پرداخته و برافراخته
معمار همت موفور شاپور ذوی الاکتاف است
وطرح اساس آن بر بیست و هشت طاق بزرگ است
و در میان هر دو طاق از آن طاق بزرگ طاقی
کوچک بر بالای آن انداخته است که تمام اصول
و فروع آن پنجاه و پنج طاق باشد و تمامی آن طاقها
از سنگها تراشیده اند و خشت پخته و رعایت
حصانت و استحکام بنوعی بر آورده اند که
بتمادی روزگار و تفاوت لیل و نهار تخاوی خاطر
و البعد نا الی الآثار بگوش هوش اولی الابصار
میرساند القصه که چون دزفول بقدوم مبارک جهان
پناهی مشرف و قرین شد و هزار شمس الدین و بیست
خروار نقره پیشکش کرد و بعد از آن متوجه ششتر گشتند
و بر سر تلی فرود آمد آز آنجا شبگیر کرده سحرگاه بششتر
رسید و کنار آب چهار دانه مخیم نزول همایون
گشت علی کوتوال و اسفندیار نامی از قبل شاه
منصور که متصدی ضبط و محافظت ششتر بودند

بگریختند

گریختند و روی بشیراز نهادند اکابر و اشراف
آنجا کمر بندگی بر میان جان بسته بقدم اطاعت
و انقیاد بیرون شتافتند از آب گذشته بدرگاه
عالمپناه آمدند و امرا و سپاه تمامی احشام و صحرا
نشینان آن نواحی را از اطراف و جوانب
تالان و غارت کرده بدرگاه اعلی آمدند و مجموع
غنایم را امر شد که قسمت فرمایند بر حسب
امر علیه امتثال نمودند روز چهارشنبه بیستم را
از آب چهار دانگی عبور فرموده بظاهر شهر در میان
نخلستان فرود آمدند و امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده پیر محمد از دربند تاشی خاتون کوچ
کرده بمور جل روان شدند و از آنجا عقبا گذشته
تمامی لرستان و کردستان را مسخر گردانید
و قلع و قمع اعادی نموده بسعادت بساط بوس
استسعاد یافتند در ذکر بعضی حکایات حکام فارس و
عراق که تمامی کلام درین مقام موقوف بر آن ورد داستان مراجعت
صاحبقران از یورش سه ساله نوشته شد که چون

عزم معاودت دار السلطنة سمرقند جزم شده بود و
رایات نصرت شعار از شیراز روان میشد آل
مظفر چون همواره دم از هواداری و خدمتکاری
میزدند عاطفت خسروانه مبذول داشته حکومت
شیراز را بشاه یحیی تفویض فرموده بود و یزد را هم
بجد متش مسلم داشته و اصفهانرا به پسر بزرگترین
او سلطان محمد داده و کرمانرا ببرادر شاه شجاع سلطان
احمد بخشیده و ولایت سیرجان را به نبیره شاه
شجاع سلطان ابو اسحق بن اویس مفوض فرموده
و پهلوان مهذب را که قبل ازین از قبل سلطان
زین العابدین حاکم ابرقوه بود باز ابرقوه بدو عنایت
فرمودند و در انوقت شاه منصور که برادر کوچک شاه
یحیی است حاکم ششتر بود و سلطان زین العابدین
که گریخته بود ملتجی گشته بود شاه منصور اورا گرفته
مقید ساخته بود در سنه تسعین و سبعمایه که تاریخ
این قصه است تا سنه خمس و تسعین و سبعمایه
که صاحبقرانی بعد از فتح مازندران نوبت ثانی

عزیمت یورش عراق و فارس نمود مابین آل
مظفر بسیار وقایع دست داد از الجمله سلطان
زین العابدین از بند خلاص شده بایالت اصفهان
رسید و مظفریان با او اتفاق کرده با شاه منصور
که حاکم شیراز گشته بود محاربات کردند و شکست
بد و واقع شده بدست جوکاری در ولایت ری
گرفتار شد و شاه منصور او را میل کشیده کور
کرد و مثل هذا که تفصیل آن موجب تطویلات
غرض که در انوقت که رایات نصرت آیات
در ظاهر ششتر نزول فرمود شیراز و ابرقوه را شاه
منصور حاکم و والی بود و یزد را شاه یحیی متصرف بود
و با او و پسر الجامی بود و سلطان احمد در کرمان بحکومت
مشغول بود و سلطان اسحق در سیرجان والی بود

گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحبقران بجانب شیراز

چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش
امیرزاده پیر محمد از دربند تاشی خاتون مراجعت
نمودند در ظاهر ششتر بمعسکر همایون پیوستند

بحویزه

صاحبقرانی سونجک بهادر را بجهویزه بطلب
امیرزاده عمر شیخ فرستاد و خواجه مسعود سبزواری
را که خواهرزاده علی موید سربدال بود بحکومت
تشریف فرمودند و لشکر سبزوار که با او بود نزد
او باز داشت و از انجا ایلغار کرده روز دوشنبه
بیست و پنجم ربیع الاخر سنه خمس و تسعین
و سبعمایه بسعادت متوجه شیراز گشت
و امیرزاده عمر شیخ که بطلب او رفته بودند میوزه
و تستر و حوالی و نواحی انرا ضبط فرموده متوجه
گشته بود باز فرستادند که ما بشیراز میرویم
می باید که اغرق را همراه شده از عقب بیائی و در شیراز
ملحق شوی و روز چهارشنبه بیست و هفتم را از
آب دو وانکه بگذشتند و جمعه بآب شور خان
کنده رسیده فرود آمدند و روز شنبه غره جمید
الاول در رامهرمز نزول فرمودند و اتابک پیر محمد
که حاکم لر بزرگ بود درین محل با پیشکش لایق
رسیده و ملازم موکب همایون گشت و از انجا

سوار شده

سوار شده از آب رامهرمز عبور نمودند و فرود
آمدند روز یکشنبه نیز بکناری آب جایزان
فرود آمدند روز دوشنبه از جایزان انتقال کرده
صحرای زمره مخیم نزول اقبال شد روز سه شنبه از
کردستان و آب ارغون گذشته در بهبهان
نزول معسکر نصرت آشیان گشت روز چهارشنبه
از آب شیرین عبور نموده در صحرای تشتر
نزول نمودند روز پنجشنبه ازکج هوس گذشته
در سر آب خان بندکی فرود آمدند روز جمعه دیه جولاهم
را مشرف ساختند روز شنبه از باکش و آب شعب
عبور نموده بمال امیر شول نزول فرمود روز یکشنبه
از آب خاروان گذشته و استفسار قلعه
سفید کرده در صحرای نوبجان فرود آمدند روز دوشنبه
لشکر آراسته روان گشتند و بپای قلعه سفید
نزول فرمودند و دران قلعه سعدی نامی از قبل شاه
منصور کوتوال بود آن قلعه در غایت استواری
بود چنانچه تسخیر آن از حیز امکان بعید بود چه کوه بیست

از تمامی کوهها، آن ولایت ارفع و از انواع حیل که
در فتح قلاع منصورست چون زدن نقب و منجنیق
انداختن و مثل هذا نسبت بدان قلعه همه هباءً
راست و در اندرون کلبهای شکاری و رمهای گوسفند
در صحرائی که آنجا در اندرون واقع است میچرند
و از محاصره اصحاب آن قلعه را فکری نیست چه
قوت مردم قلعه هرگز پایانی نمیشود بیت ز سوی
زمین ایمنست از خلل ما مگر ز آسمان تیغ بارد اجل
الغرض که چون بپای قلعه رسیدند با معدودی چند
بالای کوهی برآمدند و عساکر گردون مآثر از چپ و راست
سوران انداختند و بارگاه فلک اشتباه را ببالای
کوهی که متصل بقلعه بود برافراشتند و فرمان شد
که عساکر بی توقف بتسخیر قلعه مشغول شوند حسب
فرموده پیاده و سوار چون مور و ملخ متوجه حصار
گشتند چون شب در آمد هر کسی در مقام خود
توقف نمودند و صباح جنگ را آماده گشتند از
حصار سنگ و تیر باریدن گرفت اعتبار نمودند

ویران کوه

ویران کوه و دیدند آقبوغا نامی بجائی که هرگز در
تصور نیاید که آنجا توان رفتن ببالا رفت و
صلوات فرستادند و از روی تهور خروش
برآورد اصحاب قلعه از مشاهده آن حال دست
از جنگ باز داشتند و لشکریان امیرزاده محمد
سلطان از راه دروازه ببالا رفتند و دشمنانرا
مقهور ساختند و قلعه را مسخر گردانیدند و هر که
از آن قلعه بود بشیب انداختند و محمد آزاد و سعدی
کوتوال را گرفته بپایه سریر اعلی بردند و از آنجا بپایه
یساق نرسانیدند و زین العابدین را که شاه منصور
میل کشیده بود آنجا مقید بود بپایه سریر خلافت
مصیر آوردند او را تسلی داده فرمود که داد تو از
شاه منصور خواهم ستاند و عورانی که اسیر شده
بودند همه را آزاد فرمود و ملک محمد اوبهی را
بکوتوالی قلعه باز داشت و آخر روز سه شنبه
یازدهم ماه مراجعت نموده بتو سحان فرود آمد
و آقبوغا را که سبقت نموده بقلعه برآمده بود عنایت

فرمود و از نقد و جنس و خیمه و خرگاه و اسباب
و تجمل ارزانی داشت و صباح چهارشنبه سوار
گشته از دره لوار برآمده و میر مردان نزول فرمود
روز پنجشنبه از آنجا نهضت نموده در خرمن فرود
آمد و بامداد جمعه چهاردهم جمید الاول بجویم رسید
و درین حدود هر چند از احوال شاه منصور استفسار
میرفت بمسامع علیه میرسانیدند که موقوف
خبر تحقیق است اما غالبا گریخته باشد چه قطره
را با بحر زخار برابری کردن از مقتضای عقل نیست
بیت بجو نیز خود ترک تازی کند ❊ چو گنجشک با باز
بازی کند **گفتار در محاربه کردن با شاه منصور و
کشته شدن شاه مشار الیه در رزمگاه** چون
از قصهٔ شاه منصور چندان اعتباری نمیکردند
در همان روز با آنقدر سپاه که حاضر بود دو قول
ترتیب فرموده یکی را با میرزاده محمد سلطان سپرد
و یکی را مقرر آیت فتح آیت گردانید و در قنبل
دست راست امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باز داشت

وتمور خواجه

وتمور خواجه آقبوغا را هراول او گردانید و قول امیرزاده
محمد سلطان را در دست راست بداشت
و در قنبل او شیخ تمور بهادر را مقرر فرمود و امیرزاده
شاهرخ را بجوار زم رکاب همایون ساخت
امیر عثمان عباس را بقراولی فرستادند و سایر
عساکر روی بجانب شیراز آوردند امیر عثمان چون
قراول دشمن را در سر باغات بدید در مغاکی پنهان
شد تا ایشان بگذشتند و بعد از آن با بهادران
از کمینگاه بیرون آمده در پی قراول دشمن کردند
و بهرام بهادر در عقب ایشان تاخته یکی را بضرب
شمشیر گرفته بحضرت اعلی رسانید از و کیفیت
وضع شاه منصور را و کمیت لشکرش استفسار
نمودند چون یکفرسنگ برفتند لشکر دشمن قریب
چهار هزار سوار مکمل پیدا شدند و شاه منصور بخود
شمشیر کشیده چون شیر خشمناک بی باک حمله
کرد و بر قلب سی هزار ترک پرخاشجوی کشور گشای
زد و صفها و قوشها را برهم شکست و بکوتلهای کج

در عقب لشکر وا داشته بودند رسید حضرت اعلی با جمعی
بهادران نظارهٔ جلادت و شجاعت آن بهلوان
میکرد و شاه منصور چون معلوم کرد که رایات نصرت
شعار کدامست بر و حمله کرد و درانوقت شخصی که
نیزهٔ صاحبقرانی را داشت برداشته گریخت
و حضرت اعلی توکل کرده از جای بجنبید شاه منصور
پرسید و دو ضرب شمشیر بر خود صاحبقرانی
رسانید اما هیچ کارگر نشد و ضرری نرسید عادل
احتاجی بر بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
یساول پیش آمده کوششهای مردانه نمود و
دو دستش بزخم شمشیر مجروح شد و محمود شاه و توکل
باورچی و امانشاه و محمد آزاد در میان سپاه دشمن
در آمده بهادریها نمودند و شاه منصور آنجا بطرف
قول حمله کرد و امیرزاده محمد سلطان لشکر دست
راست مخالف را براند و در عقب رفت و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر لشکر دست چپ یاغی را در هم
شکست و امیرزاده شاهرخ بنیروی دولت قاهره

ایستاده

ایستاده جنگ میکرد و جمع عساکر گردون مآثر
از حرب و ضرب اعادی متفرق گشته بودند
بازگشته بدو جمع شدند و جلال حمید و بیرم صوفی
پسر یوسف صوفی و فرزندان غیاث الدین ترخان
و خواجه راستین در معرکه آنچه وظایف مردانگی
و شجاعت بود بتقدیم رسانیدند و سپاه یاغی
که بر ایشان حمله میکردند بزخم تیر باز میداشتند
و عبد الخواجه پیر اویس و شیخ محمد ایکو تمور با ایشان
اتفاق نمود مخالفانرا راندند و قشون الله داد که
بوفادار معروف بود و قشون شیخ قمر الدین
که بملک شهرت داشت و قشون هزاره
خاصه که ایشانرا قوچین گفتندی و قلب لشکر بودند
دیگر باره جمع آمده علم برافراختند و قول آراستند و
قشون شیخ علی و لالم قوچین و قوشون بهرام داده روی
داده از جای خود بجنبیدند و با اعادی محاربات
دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده
سال بود دشمنانرا مقهور گردانیده سر شاه منصور

را بدرگاه اعلی آورده زانو زده و تهنیت فتح و
فیروزی زبان برکشاد چون شاه منصور کشته شد
صاحبقران کامکار ببالای پشته برآمد و شاهزادها
و نوینان را در کنار گرفت و بشکر و سپاس
حضرت باری عز اسمه قایل گشت امرا و ارکان
دولت برسم تهنیت زبان برکشادند و برسم
عادت مغول سرود میگفتند و زانو زده کاسه
داشتند درین بوده ناگاهان از خصم قشون دیگر
آراسته و مکمل از عقب از عقب پیدا شد
فی الحال رو بجنگ نهادند اعادی را مجال اقامت نشد
رو بگریز نهاده و بطرف قلاه سرخ رفتند عساکر منصور
در عقب ایشان تاختند و صاحبقرانی در رونیکان
نزول فرمود و روز دیگر عازم دار الملک شیراز شدند
و دروازه سالم را مرکز رایات نصرت شعار گردانیدند
و سپاه ظفر پناه گرد شهر فرود آمدند و فرمان شد که بغیر از
دروازهٔ سالم هشت دروازهٔ دیگر در به بندند همچنان
بتقدیم رسانیدند و جمعی از اکابر و ارکان دولت بشهر آمد

واز جمیع

واز جمیع کلان و کلانتران شهر مچلکا ستده تمامی خزاین
و اموال و اقمشه و امتعه و اسپ و اسب و استر
شاه منصور مقتول مرحوم را با اتباع و اشیاع او جمع کردند
و از شهر بیرون آوردند و بعرض همایون رسانیدند
و بعد از آن که قسمت اموال جهت امرا تعین
فرمودند بستاندن مال امان امرا و اشارت شد
و بتحصیل مشغول شده در خیر وصول موصول شد و
منشیان بلاغت آثار فتح نامها باطراف
نوشتند و امیرزاده عمر شیخ که همراه اغرق بود بهر جا که
میرسیدند ضبط آن ولایت کرده می آمدند چون بکازرون
رسیدند اشارت شد که همانجا توقف نمایند
آن نواحی را نیز ضبط بکنند همچنان برحسب فرمان امتثال
نمودند و بعد از آن برحسب اشارت بشیراز
بشرف بساط بوس مشرف گشتند و چون آل
مظفر بجای دیگر نتوانستند رفتن بضرورت
هرجه بودند و هر کجا بودند اطاعت نمودند و شاه یحیی
با فرزندان از یزد و سلطان احمد از کرمان بدرگاه

عالمپناه باتحف وهدایا آمدند وسلطان مهدی فرزند
شاه شجاع وسلطان غضنفر پسر شاه منصور در شیراز
بودند حضرت اعلی با فرزندان وامرا یکماه در باغ میران
بزم عشرت آراسته بعیش طرب مشغول بودند
وسلطان ابواسحق که نبیرهٔ شاه شجاع بود از سیرجان آمد
بعد از آن در ضبط ممالک فارس آنچه وظایف اهم
عالیه بود بتقدیم فرمود رسانید ومملکت فارس را
نامزد امیرزاده عمر شیخ فرمود شاهزاده مراسم خدمات
وثناگوئی بتقدیم رسانید

گفتار در گرفتن آل مظفر وتفویض نمودن ممالک ایشان را بسایر گماشتگان

روز دوشنبه سیوم جمید الآخر حکم جهانمطاع بگرفتن
آل مظفر صدور یافت همه را بند کرد ومنسوبان ایشان را
غارت کردند واموال وذخایر سلطان احمد که در
کرمان بود امیر عثمان را فرستاد وآورد وامیرزاده
عمر شیخ را در شیراز بازداشتند وامیر ایردی بیک
سار بوغا وامیرزاده عمر بیک موید وامیر زیرک چاکو
وسونجک بهادر را با فوجی از لشکر نزد شاهزاده

بازگذاشت

بازگذاشت وسایر ملازمان شاهزاده خود همچنان
در خدمت بودند لودار وغکی یزد را بتموک قوچین
رجوع نمود ولالم قورچی را بداروغکی ابرقوه نامزد
فرمود وچون در قلعه سیرجان ازقبل سلطان
ابواسحق نبیره شاه شجاع غلامی کودرزنام کوتوالی بود
چون خبر قید ابواسحق بشنید یاغی شده بود جمعی از عساکر
نصرت شعار را بمحاصره امان قلعه امر فرمودند
وفرزند شاه شجاع شبلی را که پدرش میل کشیده
بود وسلطان زین العابدین را که شاه منصور کور
کرده بود هر دو را بسمرقند فرستاد واز بهر یک
اقطاع مقرر فرمود وتمامی هنروران ممالک فارس
وعراق را خانه کوچ بسمرقند نقل فرمود واتابک
پیر احمد را ایالت ولایت لرستان بازداد وپیر شیخ
همایون بال تمغا کرامت فرمود وقریب دو
هزار خانه دار که از لرستان شاه منصور کوچ کرده
بشیراز آورده بود بدو بخشید تا کوچ کرده بوطن
ایشان برد وبحکومت آن ولایت مشغول گشت

گفتار در توجه رایات ظفر اشراق بصوب عراق

روز جمعه بیست و هفتم جمید الاخر از شیراز اقبال
ارزانی بجانب اصفهان روان شد بعد از
قطع دوازده منزل روز سه شنبه هشتم رجب قومشه
محل نزول همایون گشت و بقتل آل مظفر امر فرمودند
خورد و بزرگ ایشانرا بپا ساق رسانیدند چنانچه از
ذریات ایشان در فارس و عراق ذکور معتنی کسی
نماند و آن ممالک از استیلا ایشان بالکل خالی شد
و مصدوقه و تلک الایام نداولها براحوال ایشان
وضوحی تمام یافت **بیت** بران پاره خشتی که بر منظریست
سری کیقبادی و اسکندریست ٭ بران شاخ عرعر که در گلشنیست
نموداری از قد سیمین تنیست ٭ بران گل که در گلستانی بود
سمن عارض دلستانی بود ٭ بجز خون شاهان درین طشت نیست
بجز خاک خوبان درین دشت نیست ٭ و بعد ازین واقعه
انجا روان شد روز پنجشنبه نهم ماه رجب را
باصفاهان رسیدند و امیرزاده محمد سلطان برسم
استقبال قیام نموده و پنج روز در نقش جهان

اصفاهان

اصفاهان توقف نموده روز شنبه پانزدهم رجب
راحضرت شاهزاده شهرخ بهادر رخصت طلبیده راه
ده علوی متوجه مهد اعلی سرای ملک خانم شد همین روز
بسعادت نهضت فرمود و شب در میان
از اصفاهان بجرباذقان نزول فرمود و از انجا
یکشب در میان بقریه انکوان نزول فرمود مردم
انکوان چون ملاحده بودند یاغی شدند در نقبها تحصین
جستند امر جهانمطاع نفاذ پیوست از بلندی
جویها بریده آب دران نقبها انداختند همچنان بتقدیم
رسانیدند و آن جماعه دران گرداب بلا بدار البوار
نقل کردند آن شب همانجا توقف نموده صباح
یکشنبه کوچ کرده بصحرای پراهان فرود آمدند و
روز دیگر کوچ کرده فرمودند تا آن صحرا را شکار انداختند
و انواع حیوانات صید کردند و اغاسان عصمت
سمات درین موضع بسعادت بساط بوس
فایز گشتند روز چهارشنبه نهضت فرموده در قول
خوره نزول فرمودند و سه روز آنجا توقف نموده

روز شنبه سوار شده روز دوشنبه در صحرای همدان
سراپردهٔ عظمت و جلال برافراختند و شب پنجشنبه
دران یورت هلال خجسته فال شعبانرا دیدند و
امیرزاده میرانشاه اغرق را در راه گذاشته بپایهٔ
سریر اعلی آمد و جهانشاه بهادر و امیر شمس الدین
عباس زخمی که داشت وفات کردند ترکمانان
جون ازان حال واقف گشتند که لشکر جرار رسید
رو بگریز نهادند عساکر منصوره در پی ایشان کرده
بسیار غنیمت از نقد و جنس و اسپ و گاو و گوسفند
گرفتند و بسیاری از ایشانرا هم در عقب رسیده
بقتل آوردند و دران حدود صحرای دیگر بود که جمعی کبران
آنجا نشسته بودند بتسخیر و تخریب آنها امر شد
عساکر منصوره ایشانرا در میان گرفته مسخر گردانیدند
و مقهور ساختند و ازانجا بازگشته در روشت.
قولاغی نزول فرمودند و روز یکشنبه یازدهم ماه
شعبان مراجعت فرموده شب در میان صباح
دوشنبه را در کنار افسای باغرق همایون پیوستند

ودران

ودران نواحی در هر منزلی یکدو روز توقف
نمودند و بتدبیر قلع و مفسدان امر میفرمودند
و امیرزاده میرانشاه را بمحاصره سارق فورغان
فرستاده بودند و اوج قرا رابه کرد تو ایشان
هردو قلعه را مسخر کرده و ویران ساخته مخالفانرا
بیاساق رسانیدند و معاودت نمودند و درین
ولا خانزاده زینب طوی بزرگ کرده بود امیرزاده
محمد سلطان را موقوف کردند و اشارت کردند
که متوجه دربند کردستان شوند و قطاع الطریق
آنولایت را براندازند شاهزاده امتثال امر نموده
متوجه شد و ازانجا کوچ کرده باق یلاق نزول فرمودند
و ماه رمضان درانجا باقامت صوم و صلوت
مشغول گشتند و در یکشنبه غره شوال را چون از ادای
نماز عید فارغ گشتند شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی
که از اکابر مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر
از بغداد برسم رسالت بپایهٔ سریر سلطنت مصیر
رسید و در تعظیم و تبجیل که نسبت با اهل ورع و زهد

بتقدیم رسانیدند و دقیقه فرو گذار نکردند و شیخ قدس
سره پیغام سلطان احمد رسانید مشتمل بر آنکه کمر اطاعت
و رضاجوئی برمیان بسته ام اما اگر عزم بغداد دارند
طاقت مقاومت نیست و قصد محاربه و مقاتله
نیز ندارم و دقورها و پیشکشها که شیخ آورده بود بمحل
عرض رسید و در محل قبول نیفتاد **گفتار در توجه
نمودن بجانب دار السلام بغداد** چون رسول
سلطان احمد باز گشت عزم توجه بجانب بغداد
جزم فرمودند و اغرق را با میرزاده جهانگیر سپرده اشارت
شد که آغایان عصمت پناه را بجانب سلطانیه مراجعت
نمایند و آنجا توقف نمایند و جار رسانیدند که هر کسی
از برای آب گذشتن دولساح ترتیب نمایند روز
جمعه سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه
موافق قوی ئیل بسعادت و اقبال سوار شده
متوجه بغداد گشت و بموضع یان یلاق نزول
فرمود و از آنجا ایوار و شبگیر کرده روز سیوم بنفس خود
بتراولی لشکر پیش رفت و شبگیر کرده چون صبح شد

طلم

بحاکم ترکمانان که محمد ترکمان بود تاخت نمود و او بگریخت
و لشکر که در عقب می آمدند ایل و الوس او را تالان
کردند و از آنجا باز لشکر انتخاب کرده و ایلغار
نموده بسعادت روان شد و از راهی بغایت
باریک و عقبهای سخت و دره‌های تنگ چنانکه
مردم از آنجا بدشواری عبور میکردند شب بمحفه عبور
نمود و مشعلها برافروخته بسرعت تمام برفتند
عساکر در عقب فوج فوج می شتافتند چون بمزار
بزرگوار شیخ ربانی شیخ ابراهیم لکی قدس سره
که بتقیه ابراهیم لک مشهور است رسید از
ساکنان آنجا استفسار نمودند که کبوتر بغداد
روان کرده اند باز ایشان گفتند بلی چون گرد لشکر
مشاهده افتاد کبوتر روانه گردانیدیم که لشکر رسید کبوتر
دیگر طلب نموده و ایشان را فرمود که مکتوب دیگر
نوشتند که آن گرد که از دور دیدیم چون تحقیق کردیم
احشام ترکمانان بودند که از لشکر گریخته بدین طرف
آمدند و مکتوب را بر بال کبوتر بسته روانه گردانیدند

جون کبوتر ببغداد رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی
بحاصل آمد اما بکلی اعتماد نکرد و بنا بر خبر کبوتر اول
اموال و احمال و اثقال را از آب بکذرانید صاحبقرانی
عثمان بهادر را بقراولی آن پیش روان ساخت
وخود در عقب متوجه شد و آن مسافت بیست وهفت
فرسنخ شرعیست بیک نهضت قطع فرمود
صبح شنبه را که بیست و یکم شوال بود ببغداد رسید
سلطان احمد جلایر از دجله کذشته بود و جسر بریده و
کشتیها را شکسته و غرق کرده و در انطرف
سوار ایستاده جون مشاهدهٔ عساکر نمود و بطرف
حله و بصره بدر رفت و بر مضمون منظور خود که
شعرکی دارد که از انشای طبع شریف اوست
سلوک نمود و مولوی فصاحت شعاری
در تالیف خود آن ابیات را نوشته است
وسبب معلوم نیست و آن ابیات
ابیات
اینست که مرا با تمر یک سر جنک نیست ؎ بصلح وهم
نیز آهنک نیست ؎ ببغداد آید به بصاروم ؎ خدای جهانرا

جهان

جهان تنک نیست ؎ عساکر منصوره بر تورهٔ خود خود
را بر آب زده بکذشتند و محمد آزاد که از آب بکذشت
کشتی خاصه سلطان احمد را که سمشتی میکفتند یافت و
آنرا بدین طرف آب آورد حضرت اعلی بدان
کشتی نشسته از آب عبور کرد و امیرزاده میرانشاه
با جمعی از سپاه در زیر شهر در موضعی که بقریه العقاب
مشهورست بر آب زده بسلامت بکذشت
اهالی بغداد از ان حال تعجب نمودند و دانستند که
حضرت صاحبقرانی موید من عند الله است
القصه که در عقب روان شدند جون از صرصر کذشته
بر کسو رسیدند امرا و ارکان دولت جنان صلاح
دیدند که صاحبقرانی ببغداد استراحت فرمایند
تا ما در عقب ایشان برویم این سخن را معقول
دانستند و بشهر مراجعت فرمودند و انواع
ذخایر و نفایس که از سلطان احمد باز مانده بود بتحت
تصرف در آوردند با امرا و ارکان دولت شبکیر کرده
صبحدم بلب آب فرات رسیدند سلطان احمد

نیم شب از آب کذشته بود وجسر بریده وکشتیها شکسته
وبراه کربلا متوجه شده عثمان بهادر چون برین حال اطلاع
یافت با دیکر امرا کفت که وظیفه آنست که از
آب بشنا بکذریم ودر عقب یاغی بشتابیم امرا
اصلاح چنان دیدند که کنار کنار آب روند وکذاری
نیک پیدا کرده بکذرند بدین رای اتفاق نموده
روان شدند ودران اثنا چهار کشتی یافتند
دران کشتیها نشستند واسپانرا بر پهلو کرفته
بکذشتند ولشکر را بتمامه بکذرانیدند وبسرعت
تمام براندند ودر راه خیمه وخرکاه یاغی که انداخته بودند
برداشتند وامیرزاده میرانشاه نیز بکجکه رسید و
آنجا توقف نموده لشکر را بایلغار در عقب
سلطان احمد نفرستاد ایتاج اغلن جوجی نژاد
وجلال حمید با سایر امرا بتعجیل هرچه تمامتر رانده
روز یکشنبه بیست ودویم را در دشت کربلا
بسلطان احمد رسیدند وامرا چهل وپنج نفر بودند
که اسپان لشکریان از سرعت سیر باز مانده بودند

وباسلطان

وبا سلطان احمد جمعی همراه بودند دویست نفر
بازکشته با امرا حمله کردند امرا دو سه نوبت از
آب فرود آمده تیراندازیها کردند واز ضرب
تیر آنهارا باز میداشتند دو سه جا اینچنین از
اسپ فرود آمده تیراندازیها کردند یکنوبت
دیکر اعادی چنان حمله کردند که از اسپ فرود
آمدن نتوانستند همچنان سواره محاربه کردند
وعثمان عباس بعد از محاربه بسیار مجروح
شد ودستش از کار بیفتاد وهوا بغایت کرم
بود واز شدت حرارت بیم هلاکت ایشان
بود وهرکس بجست وجوی آب تکاپو نمودند ایتاج
اغلن جوجی وجلال حمید جمعی را بطلب آب
فرستادند بسعی بلیغ دو شربت آب آوردند
ایتاج اغلن یکی را بیاشامید تشنکی تسلی نیافت
بجلال حمید کفت یک شربت نصیبه تست اما
اکر بمن بخشی غایت کرم باشد ونهایت جوانمردی
خواهد بود امیر جلال در جواب کفت که شنیده ام

که شخصی از عرب و یکی از عجم در سفری مصاحب
بودند و ببلای عطش مبتلا گشته و عرب را قدری
آب بود عجمی التماس آن جرعه نمود که جوانمردی عرب
مشهورست اگر آب را بمن بخشی و مرا از مرگ
خلاص دهی کرم تواند بود عرب بعد از تامل بسیار گفت
که آب را بتو میدهم یقین که هلاک میشوم اما روا
دار نیستم که این فضیلت جوانمردی عرب فوت
نشود و آب را بعجمی داد و عجم از آن مرگ خلاص شد
و من اکنون بران عرب اقتدا میکنم و آب را بتو
میدهم و این حق بر نسل جوجی ثابت میکردانم
بشرط آنکه بپایهٔ سریر اعلی صورت حال را عرضه داری
ایباج اغلن تقبل نمود و بران گواه گرفت امیر جلال
آب را بدو داد و از برکت آن مژده با میر جلال
از تشنگی زحمتی نرسید و از آن ورطهٔ عطش خلاص
یافتند و بمشهد مبارک و روضهٔ متبرک
امام حسین بن علی المرتضی علیهما السلام
رسیدند و بآستان بوس مشرف گشتند

وعلاء الدوله

وعلاء الدوله پسر سلطان احمد و بعضی از اولاد و عورات
و متعلقان او را اسیر گرفتند و غارت کردند و او با معدودی
چند بیرون رفت و امرا با اسرا و غنایم مراجعت نموده
بدرگاه اعلی رسیدند و ایباج اغلن از مروت و فتوت
جلال حمید بموقف عرض رسانید امیر جلال را از آن
فتوت که کرده بود بسیار عنایت فرمودند
و تحسین بی پایان نمودند **سخن در معاودت
نمودن امیرزاده محمد سلطان بعد از رفع قطاع
الطریق کردستان** امیرزاده محمد سلطان که قبل از
یورش بغداد متوجه قلع و قمع کردن قطاع الطریق
شده بود بسیاری از آن متمردان را نیست و نا
پدید ساخته از انجمله و الله اعلم هفتصد نفر قاطع طریق
را از قلهٔ کوهی شامخ انداخته بدرک اسفل رسانیدند
و از راه دربند تاشی خاتون عازم پایهٔ سریر اعلی گشت
و در بغداد به بساط بوسی مشرف شد و بعد از چند
روز بجله نزد امیرزاده میرانشاه فرستادند که از انجا
متوجه جانب بصره شود بر موجب فرموده امتثال

نمودند وزنان وپسر سلطان احمد را که گرفته آورده
بودند اصناف وهنرمندان بغداد بخانه کوچ سمرقند
وخواجه عبد القادر که در فن موسیقی مشهورست
اورا نیز بخانه کوچ نقل فرمودند وفتح نامها باطراف
وجوانب ارسال داشتند ومدتی دو ماه در بغداد
درکنار دجله بقصر زرنگار بعشرت مشغول گشتند ودر
تحصیل مال امانی محصلان برگماشتند گفتار در فرستادن
ایلچی بجانب مصر نزد برقوق درین ولا شیخ ساوه
را که از مشاهیر عصر بود با جمعی مردم فرزانه وسلاکات
خسروانه بجانب والی مصر وشام ملک الظاهر
سلطان برقوق برسم رسالت روانه فرمودند
مضمونش مشحون بانواع تسلی واستمالت و
دلالت بر نیکو همسایگی وارسال رسل از طرفین
با مردم ولایت وتجار هر دیار در امن وامان
بود تردد توانند نمود که درین چند سال که ملوک
طوایف بودند هرج ومرج بحال عالم راه یافته بود
چون بعنایت الهی ممالک عراق عرب وعجم در

حوزه تصرف ماست وظیفه آنکه طریقه محبت
از طرفین مسلوک باشد ومثل هذا سخنان محبت
آمیز که مقتضی الحال بود پیغام فرمودند گفتار در فتح قلعه در
تکریت بمسامع علیه رسانیدند که جمعی قطاع
الطریق آنجا حصنی است تکریت نام که متحصن
اند ومردم تجار وآینده ورونده ایشان ترسان
می باشند که ره زنی میکنند چون تحقیق این
مسئله فرمودند بمحاصره این قلعه برهان اغلن
وتیق صوفی وامیر جلال حمید وشاه ملک وسید خواجه
شیخ علی بهادر را از پیش روان کردند ایشان
امتثال نموده بمحاصره آن قلعه مشغول گشتند
ورایات نصرت شعار چون با مال امانی بغداد
را ضبط نمودند امیر عثمان عباس را که در کربلا زخم زده
بودند در اغرق بگذاشت ووجهت مرهم بها هر روز
یکهزار دینار کبکی مقرر فرمودند که از بغداد بستانند
وروز شنبه بیست وچهارم ذی الحجه نهضت
فرموده در مزار شیخ بهلول قدس سره نزول فرمودند

بمیامن برکات زیارت مستعد کشتند روز
پنجشنبه غره محرم سنه ست وتسعین وسبعمایه بقریه
جزبره نزول فرمودند و بسمع اعلی رسانیدند که دران
بیشه شیر می باشند تقبال نموده بعزم شکار بیرون
رفتند و دران جنکل شیر نرزه یافتند کردان درآمده
بی زحمتی وآسیبی صید ساخته طعمه سایر حیوانات
وحشی کردانیدند و روز یکشنبه بپای قلعه تکریب
رسیده صفها مرتب داشتند و در مقابل
حصار قبه بارکاه فلک اشتباه برافراشتند
ودرین اثنا امیر موصل یارعلی وحاکم اردبیل شیخ علی
امیرات باتحف و هدایا بپایه سریر اعلی رسیدند
بعد ازان بتسخیر قلعه فرمان دادند و امرا امر نمودند
که هر یکی از یکطرف نقب بفرمایند زدن فی الحال
تک قلعه را مجوف ساختند و بر سر چوب آوردند
ووالی آن قلعه امیر حسین نام داشت برادر
کوچک را بالتماس فرستاد و بحضرت
شاهزاده شیخ توسل نمود وبشارت فرمودند

که برادر

که برادر بزرک اکر بیرون آید و توبه کند وانابت
نماید و بار دیکر مرتکب امر شنیع نشود عفو کرده
می آید واورا خلعت پوشانیده روانه ساختند
جون بقلعه رفت وآنچه شنیده بود رسانید
ملک حسین و نوکرانش از خبث طبیعت
جنک را اماده شدند امر شد که دیوارها که بر سر
چوب آمده اند آتش درزنند و بیندازند روز
دیکر امیر حسین مادر را بیرون فرستاد که اکر
کناه را ببخشند بیرون می آیم در محل قبول افتاد
وفرمودند که خون اورا بتو بخشیدیم بکو تا بیرون
آید جون مادر بقلعه رفت بعضی دیوارهای قلعه را
که بر سر چوب بود بیند اختند اعادی بجنک مشغول
کشتند تفحیان خود تک قلعه را تهی ساخته بودند
امر شد که بی تقصیر نفط و آتش بجمیع چوبها زنند
همچنان بتقدیم رسانیدند و دیوارهای قلعه را
بیند اختند اصحاب قلعه بقله کوهی که دردرون
حصار بود التجا بردند عساکر کردون مآثر روی جلادت

بدان کمرامان نهادند و مجموع را گرفته و دست
و گردن بسته با امیر حسین که والی آن قلعه بود
بدرگاه عالمپناه آوردند امر شد که رعیت را از سپاهی
جدا سازند و رعیت را تعرض نرسانند و سپاهیان را
بتومانات بخش کردند تا بجزای فعل بد انسان
برسانند و از سرهای ایشان منارها سازند تا عبرت
دیگران گردد و همچنان بتقدیم رسانیدند و این فتح
مبارک روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور
مطابق توقئیل اتفاق افتاد و یک دیوار قلعه را
اشارت شد که بگذارند تا بتمادی روزگار عالمیان
بدیدن آن نظاره کنند **گفتار در مراجعت نمودن**
رایات نصرت آیات و جمع آمدن شاهزادها
از هر جانب بر سبیل ایلغار روز دوشنبه
متوجه جری گشته آنجا شکار انداختند و صید بسیار
کردن و شاهزادها و امرای کامکار که باطراف و
جوانب جهت دفع متمردان و ممانعان رفته
بودند و امیرزاده میرانشاه ملوک سربدال را بضبط

بصره باز

بصره باز داشتند و از شط العرب بگذشتند
و با میرزاده محمد سلطان ملحق شدند و جمیع امرا و لشکریان
بایشان پیوستند و با حصول مرام مراجعت
نمودند و بموضع جری به بساط بوس مشرف شدند
چون تمامی آن ولایت مسخر گشت نزد ترکمانان
آق قوینلو و قراقوینلو نامه ارسال داشتند که دست
از عصیان و تمرد باز دارند والا هر چه بینند از خود
بینند هر کرا توفیق رفیق بود نصیحت قبول نمودند
و به بساط بوس مشرف شدند و انرا که خذلان
و نکبت قرین بود هدف تیر و تیغ هلاک و
بلا گشتند و امیر عثمان نیز با غرق از بغداد بمعسکر
ظفر قرین ملحق گشت **گفتار در توجه رایات**
همایون بجانب دیار بکر بعد از تسخیر عراق
عرب و توابع آن عزم دیار بکر فرمودند خواجه
مسعود سبزواری را بمحافظت فرستادند و سفارش
رعایا و عجزه و مساکین فرمودند و در تعظیم سادات
و علما و اشراف الناس ترغیب کردند و متوجه دیار

بکرشتند وامیرزاده میرانشاه را ببالای آب
بغداد روانه کردانیدند وخود جسر بسته از آب
بگذشتند وآوازهٔ مراجعت انداختند تا مخالفان
ایمن شوند وازلشکر از هر ده نفر دو نفر انتخاب فرمود
وباقی را بااغرق بعثمان بهادر سپرد تا از عقب بیاید
وخود بتعجیل از بالای آب روان شد از توقف
گذشت وبقلعه کرک کول رسید اهالی حصار بقدم
اطاعت وانقیاد پیش آمدند آن قلعه را
بامیرعلی موصلی سیورغال فرمود واز انجا بگذشت
ودرین اثنا امیر علی اوبرات وپیرعلی جهانگیر
بدرگاه عالمپناه شتافتند وبسعادت زمین بوس
رسیدند وامرای آن نواحی وکوتوالان قلاع
آنحدود وحاکم اسطون کوبروک مبادرت جسته
کمر خدمتکاری برمیان بست نوازشهای
بادشاهانه فرمودند وازانجا بدولت واقبال
روان گشتند روز چهارشنبه بموضع اردبیل
رسیدند وانجا شیخ علی بهراسم طوی اقامت

نمود

نمود وپیشکشها کشیده خدمات پسندیده
بتقدیم رسانید روز دیگر از انجا نهضت نموده کنار آب
خشار مخیم نزول همایون گشت روز جمعه از آب
جشناه گذشته موصل را مقر سلطنت گردانید
وزیارت یونس نبی وجرجیس نبی علی نبینا
وعلیهما السلام دریافته استمداد همت نمودند
ودر هر مزار ده هزار دینار کپکی تصدق فرمودند
پای سر مقابر انبیا علیهم السلام گنبذ بسازند وامیرزاده
میرانشاه که برحسب فرموده بتسخیر ایلبها اطراف
رفته بود همه را باطاعت وانقیاد در آورده دران
محل بسعادت بساط بوس مشرف گشت و
یارعلی والی موصل کمر خدمتکاری برمیان جان بسته
باقامت پیشکش وطوی قیام نمود گفتار در توجه
سعادت اثنا بجانب روحا یارعلی موصلی
را بجرجی ساخته وازانجا شبگیر کرده متوجه روحا
شدند وامرا بالشکر در عقب فوج فوج در عقب
روان شدند درین اثنا سلطان عیسی والی

ماردین بر سبیل استعجال یکی را فرستاد و اظهار
بندگی و خدمتکاری کرد چون بحوالی ماردین رسیدند
چون او را مطیع دانستند نزد او فرستادند که
با لشکر خود از عقب بیا که ما را عزیمت مصرو
شام مصمم است و از انجا گذشته براس العین
نزول فرمودند و تمامی لشکر را بجنون فرستادند
سپاه بر انغار ایل والوس ولایت جنین را و قرا
قونبلوق را غارت کردند سپاه جوانغار مواضع
و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند چون عساکر
منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون باز آمدند
از انجا نهضت نموده برها رسید کزل نامی که حاکم
آن حصار بود حصار را گذاشته با بعضی عساکر
و رعایاء خود بکوهی بلتجی شد امرا و لشکریان در
عقب رفته همه را در قید اسرا آوردند و آنحضرت
بشهر سنت درآمد و عمارات آن شهر مجموع از سنگ
تراشیده است و گویند که از بناهای نمرود
مردود است و در آتش انداختن ابراهیم علیه السلام

آنجا بوده است و آن چشمه که از منبع یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم در میان آتش جریان
یافته بود هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار
دود و سیاهی هنوز پیداست دران چشمه
غسل کردند و از ان آب بیاشامیدند و نوزده
روز دران شهر توقف نمودند و جمعی را که مراسم
جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند عنایت فرموده
الکلکا دادند و جنید ترکمان بعز بساط بوس مشرف
شد و خدمتها لایق بجا آوردند و جهت ولایت
خود امان طلبید و والی حصن کیف نیز همانجا
رسید و وظایف اطاعت و بندگی بتقدیم
رسانید مراحم بیدریغ خسروانه شامل حال او گشت
و چون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل
نموده بود فرمودند که یاغی را در عقب گذاشتن
مقتضای توره و یاساق نیست بنابران روز
پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول باز
گشته بصوب ماردین توجه نمودند و درین

حال سلطان علی حاکم ارزین بدرگاه عالمپناه آمد
وتحفها بعرض رسانید وحاکم باتمن نیز بهدایت
دولت باستان سعادت رسید ومهد اعلی
جلبا بملک آغا ودلشاد آغا پیش رانده بربالای
پشته برآمده بدولت تلافی فایز گشتند والغرق
نیز ازماردین گذشته بموکب همایون رسیدند
صاحبقرانی چون بهفت فرسنگی ماردین رسید
حملیک مخیم معسکر همایون گشت ملک عز الدین
که حاکم جزیره بود بدرگاه عالمپناه آمد وپیشکش گذرانید
وخرج وتمغا قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص
گشت چون سلطان عیسی از توجه رایات نصرت
شعار واقف گشت بپایهٔ سریر اعلی شتافته
انواع پیشکشها از اسپان نامدار واستران رهوار
ودقوزهای لایق بیاورد وبوسیلهٔ امرا بیست
وششم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید بسبب
تعلل پرسیدند باعتذار زبان برگشاد ودر محل
قبول افتاد عنایت خسروانه فرمود وبخلعت

خاص اختصاص بخشیدند وازانجا کوچ کرده
نزدیک ماردین دامن کوهی مضرب خیام
اقبال گشت **در ذکر واقعهٔ وفات امیرزاده
عمر شیخ نور قبره** شاهزادهٔ عمر شیخ چون قریب
یکسال درفارس بود از قلاع وحصون از نواحی
انچه مسخر نگشته بود فتح فرمودند وبدر قلعه سیرجان
که جمعی امرا آنجا بمحاصره مشغول بودند وفتح شده
بود رفته بودند ودرانوقت که رایات نصرت
شعار متوجه مصر ودیار بکر بود بطلب اوفرستاده
بودند شاهزاده برحسب فرمان ایدکو برلاس وشاه
شاهان والی سیستان ومیر علی سلدوز برقرار
جهت محاصره بازداشتند وبشیراز معاودت
نمودند ویراق کرده امیر سونجک را جهت ضبط
ممالک فارس بگذاشتند وعزم بساط بوس
نمودند وبالشکری گران از راه شولستان روان
شدند واز کردستان عبور نموده میرفتند ودرراه
قلعه مختصری رسیدند که آنرا خرماتو میگویند واندک

مردم انجا بودند شاهزاده بنظاره قلعه ببالای تلی برآمد
ناگاه از قضا تیری از قلعه انداختند و بشاه رگ
شاهزاده رسید وفات یافته بدرجهٔ شهادت
واصل گشت **ابیات** بگلزار گیتی درختی برست
که ماند از جفای تبرزن درست درین باغ رنگین چو بر تندرو
نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو فرزند ارجمند او پیر محمد و ارکان
دولت انگشت حیرت بدندان گرفتند و این
واقعه در ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه بود
و مدت عمرش بچهل سال رسیده بود و لشکریان
با ناله و خروش بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین هموار
ساختند و مقتضی را در انجا زنده نگذاشتند چون خبر
این واقعه بماردین رسید امرا ازاتحیر دست داد
نتوانستند گفتن و نه شایست نهفتن چون تدبیر
دیگر نبود همه اتفاق کرده صورت حادثه را
بخلوت بعرض رسانیدند صاحبقرانی لباس
کرامت و ما صبرک الا بالله پوشیده انا لله
و انا الیه راجعون بر زبان راندند و جزع و فزع را بخود
راه ندادند و حکومت ممالک فارس را بفرزند
او پیر محمد ارزانی داشت و او در انوقت سانزده
ساله بود و اوج قرا بهادر را بحکم همایون بتعجیل روانه
ساخت که بشتاب هر چه تمامتر که بامیرزاده
مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امرای پدرش
باز گردانیده متوجه شیراز گردند چون اوج قرا بهادر
بخرماتو رسید امیر بردی بیک و امیر زیرک جاکو
با لشکر نوشقال متوجه اردوی اعلی شدند و امیرزاده
پیر محمد با امرا پدرش و اوج قرا متوجه شیراز گشتند
و نعش شاهزاده شهید را از موضع خرماتو بشیراز
نقل کردند و بمرقدی عاریتی بسپردند و بعد از
چندگاه خواتین و پسر کوچک او امیرزاده اسکندر
که در صغر سن بود نعش را برداشته از شیراز بکش
بردند و در انجا دفن کردند **تتمه قصهٔ ماردین** چون
سلطان عیسی ملک ماردین بموکب همایون
رسیده بود و باج و ساو تمغا قبول کرده محصلات
بجهت تحصیل وجه و لشکریان بجهت خرید

وفروخت بشهر رفته بودند گروهی از ان شهر و
ولایت غوغا کرده محصلان را و لشکریان را براندند
جون این خبر بمسامع علیه رسید سلطان عیسی را
طلب نموده استفسار احوال کردند بعد از تفحص بسیار
معلوم کردند که او برادر و اتباع خود را وصیت کرده بود
که هیچ وجه حصار از دست مدهید و اگر صد مکتوب
بنویسم قبول مکنید که من خود را فدای شما کردم جون اینمعنی
وضوح تمام یافت او را بند کردند جون دران موضع
علف نبود و اواخر زمستان بود در مکتب دفع انها
و محاصره قلعه را صلاح ندانستند و از انجا کوچ کرده بطرف
کوهستان روان شدند و از دره گذشته فرود آمدند
روز جمعه یازدهم ماه را هوا متغیر شد و بارانی دست
داد که گویا تمامی اجرام آسمان آب شده فرود می آید
و زمین آنموضع بغایت سست و نرم بود و از ان
سبب کل و لای محکم شد چنانکه چهار پایان تا سینه
فرو میرفتند و چند روز در بلای آن بودند و بسیار
شترها و استرها قطار قطار تلف شدند و زمان زمان

شدت باران زیاده میشد تا بحدی که اکثر مردم خیمها
بگذاشته پیاده بگریختند حضرت اعلی روز جمعه دهم
جمیدالاول از ان لای بیرون آمد و در علف زاری
نزول فرمود از بهر تفقد احوال شاهزادها یکی را فرستادند
خبر رسانید که شاهزادها و امرا تومانها هر کس در پیش
خود نمدها و زیلوها و بخرها و خیمها بر روی لای انداختند
بیرون آمدند و از انجا کوچ کرده بطرف موصل
کهنه روان شدند و یکی را با تحفها بسیار بسلطانیه
فرستادند و شخصی شیخ نام که با ملک عزالدین بساط بوس
مشرف شده بود یاغی شد و با آن شیخ نام بیوست چون
این قصه معلوم شد دو نوبت ایلچی فرستادند که ملک
عزالدین را بگو که شیخ نام را بگیر و بفرست تا از گناه
تو در گذریم ملک عزالدین قبول نکرد روز دوشنبه
سیزدهم و شبگیر کردند جمیدالاول اغرق را گذاشته
ایلغار فرمودند و از دجله بگذشتند و شبگیر کردند
وقت سحر هنوز آن طایفه در خواب بودند
که بدیشان رسیدند و تمامی ولایت و احشام

ایشانرا غارت کردند و دو سه قلعه را مسخر ساختند
و ملک عزالدین دران میان بدست یکی از یا
ساقیان افتاد جون نشناختند شکنجه و عقوبت
بسیار کرده بسی چیز ازو ستانند و خلاص دادند
و از انجا بازگشته روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشتند
فرمان نافذ گشت که غنایم را بموصل برند بر حسب فرموده
امرا جهل کشتی در مدت دو شبانه روز از آب
بگذرانیدند و باردوی همایون رسانیدند گفتار در
توجه حضرت اعلی بصوب ماردین نوبت دویم
بعد از فتح جزیره و توابع آن جون بهار در آمد روز
جمعه غره جمیدالآخر متوجه ماردین گشتند امیرزاده میرانشاه
بالشکر خود بمنقلا روانه گشت و رایات نصرت آیات
روز شنبه دوازدهم بظاهر ماردین رسیده شهر را
بمحاصره فرمودند و عساکر نصرت شعار سپر در سر کشیده
نردبان بر دیوار حصار نهاده بر بالا برآمدند و شهر را مسخر
ساختند و غنایم بیشمار برداشتند اهالی گریخته بقلعه ملتجی
شدند و آن قلعه بغایت استوار بر سر کوهی بلند واقع

بود و یک آسیا آب از قلعه بزیر می آید و بقلعه
شهبا موسوم است آن شب لشکر ظفر قرین در
پای قلعه توقف نمودند جون روز شد رو بطرف
قلعه نهادند اهالی قلعه بتضرع در آمدند و امان خواستند
و تحفه و پیشکش بسیار فرستادند و مال و خراج
قبول کردند و درین اثنا از اتفاق حسنه اهالی ماردین
انکه از سلطانیه از نزد سرای ملک خانم ایلچی رسید و
بشارت رسانید که شاهزاده میرزا شاهرخ را فرزندی
گرامی شد ذکر ولادت امیرزاده الغ بیک
روز یکشنبه نوزدهم جمیدالاول سنه ست
و تسعین و سبعمایه مطابق اول فروردین ماه
جلالی موافق ایت ییل ولادت میرزا الغ بیک
در قلعه سلطانیه اتفاق افتاد منجمان طالع مبارک
را آفتاب در حمل زایجه طالع همایون نوشته
ارسال داشتند سواد سرور و بهجت تضاعف
پذیرفت و بشکرانه آن گناه اهالی ماردین را عفو
فرمودند و ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان

عیسی مسلم داشتند و یرلیغ بآل تمغا کرامت
فرمودند روز شنبه نهضت فرموده متوجه طرف
بشری کشتند و امیرزاده محمد سلطان را با لشکر خود
براه میدان روانه فرمودند و حضرت صاحبقران از
راه شور و امیرزاده شهرخ ملازم رکاب همایون
بوده و امیرزاده میرانشاه با لشکر خود براه جوسق
و امرا تومان بموجب چل خود بدین نسق هر کس از راهی
بازگشتند چون حضرت صاحبقرانی از راه شور
بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن
نواحی ببالای آب دجله بایلغار روانه فرمودند
و خود از آب گذشته بعلف زاری نزول نمودند
و سه روز آنجا توقف نموده در خاطر مبارک چنان
بود که بجانب التاق روان شوند ناگاه از نزد
میرزاده محمد سلطان و میرزاده میرانشاه خبر رسید
که مردم حصار قراچه قبا که عبارت از شهر آمدست
که بحامد اشتهار دارد یاغی گشته بقدم انقیاد پیش
نیامدند گفتار در توجه بجانب حامد و فتح آن چون

بر مخالفت مردم حامد اطلاع حاصل شد فی الحال امیر
جهانشاه را بایلغار فرستادند و روز دوشنبه
بیست و سیوم جمید الاخر متوجه حامد شدند چون
انجا رسیدند حصار را در میان گرفته فرود آمدند
آن حصاریست بسیار استوار از سنگهای تراشیده
دو مرتبه ساخته اند و پهنای دیوار بغاتست که
دو سوار پهلوی همدیگر میتوان رفتن و درون
حصار دو چشمه خوب جاری و بستان باغها
معتبر و گویند که از بنای آن حصار در انوقت
چهار هزار و هفتصد سال گذشته بود و فتح آن
میگویند که جهت هیچکس میسر نشد مگر در ابتدای
اسلام خالد بن ولید با لشکر اسلام بعد از آنکه مدتی
محاصره کرده بودند از راه آب درون رفته بودند
و فتح کرده القصه چون پیرامون آن حصار مخیم نزول
اعلی گشت روز دیگر جنگ را اماده شدند از
اطراف و جوانب بر اهل حصار تیر باران
کردند القصه که چون عنایت الهی شامل حال بود

انجنان حصار را بدو سه روز مسخر ساختند ما
شاء الله کان لشکریان شهر را غارت کردند
وچون تخریب آن حصار بمدتی مدید میسر نمیشد
پاره از سر دیوارها انداختند و روز سه شنبه از انجا
کوچ کرده روان شدند روز جمعه آخر جمید الآخر یکی از
طایفه اوزبک بپایه سریر اعلی حاضر شد و بعرض
رسانید که سیق صوفی یاغی شد و میکریزد قطلق
اورا حاضر ساختند چون تفحص نمودند راست بود
اورا مقید گردانیدند وجمعی که با او موافق بودند
بیاساق رسانیدند **گفتار در مراجعت نمودن**
بجانب الهتاق صاحبقران چون متوجه
الهتاق شد مردم آن نواحی از قلاع و جبال و
متغیان کمر اطاعت بسته بپایه سریر اعلی آمدند
و مال و خراج قبول کردند و متوجه صحرای موتش
شدند و دران راه عقبا محکم پر برف بود بسلامت
بگذشتند اما بسیار چهارپای تلف شدند و امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده سلطان محمد با لشکر برانغار و

طلف

جوانغار

جوانغار دران محل رسیدند و حاکم تبلیس
حاجی شرف که در تمام بلاد گرجستان براستی
او کس نبود و پیوسته در مقام عبودیت
بود بسعادت زمین بوس مشرف شد و اسپان
تازی پیشکش کرد از انجمله یک اسپ کمیت
آورد که در صحرای موتش با مجموع اسپان تازی
دوانیدند بر همه سبقت نمود اورا ملحوظ عنایت
ساخته مملکت اورا با دیگر ضمایم بدو ارزانی داشتند
و سیق صوفی را مقید بدو سپردند تا در قلعه خود محبوس
داشته باشد و از ورا انهارا تفحص نموده نوشتن
فرمودند **گفتار در فرستادن لشکرها باطراف**
وجوانب بجهت تسخیر قلاع و بلاد درویش
محمد برلاس را با فوجی از لشکر بمحاصره قلعه النجق
فرستادند قرا یوسف و احشام ترکمانان گریخته
بودند چون مشورت فرمودند رای صواب
بران قرار گرفت که لشکر از عقب ایشان بروند
برهان اغلن را سرسپاه کرده و ایتاج اغلن را

وجهانشاه بهادر را با دیگر امرا همراه او از صحرای موشی
روانه ساختند و بشارت شد که چندان در پی بروند
که ایشانرا بیابند و چند روز آنجا توقف نموده بجهت
قلع و قمع آنها که در اطاعت نیامده بودند امیرزاده
میرانشاه را روانه فرمودند و اشارت شد که هر که
اطاعت نماید امان دهند و بمحاصره قلعه النجق
مشغول گردند و تواچیانرا امر شد که از تمامی لشکر
تاق
ممالک جمع آرند و بعد از آن نهضت نموده بهاله
نزول فرمودند و حضرات عالیات سرای ملک خانم
و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده
بودند زمستان آنجا گذرانیده در فصل بهاران
آنجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی گشتند و از تبریز
عبور نموده می آمدند میرزا شاهرخ را باستقبال فرستادند
سانزده روز در میان مرند و خوی ملاقات کردند و
نواحی اخلاط مخیم نزول همایون شد خاقان که حاکم
عادل جوز بود و از نیکوخواهان دیرینه حضرت اعلی بود
بپایه سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهای لایق

مخیم صح

گذرانید

گذرانید و در محل قبول افتاده عاطفت خسروانه
فرموده اخلاط و الات نواحی را با ایل و الوس
بدو سیورغال فرمودند شنبه دهم شعبان در آن
صحرا شکار فرمودند و بسیاری از آهوی سفید و
سرخ سفید صید کردند و بعد از آن اغرق را که داشته
باستقبال شاهزادها ایلغار فرمودند و از آتشکده
گذشته شب در اوج کلیسا استراحت نمودند
و صباح جمعه با فرزندان ملاقات فرمودند امیرزاده
پیر محمد جهانگیر و آغایان نثار کردند و مراسم غرا نیز
بجای آوردند و بعد از آن سید خواجه آق بوغا را
با فوجی از لشکر بهد و محمد درویش برلاس بمحاصره
قلعه النجق فرستادند و در روز شنبه کوچ کرده
متوجه قلعه ابدین شدند چون بدانجا رسیدند
اهالی قلعه النجق اطاعت نموده هر چه داشتند
از نقد و جنس و غلات و حیوانات بیرون
فرستادند و امان خواستند مرحمت نموده
ایشانرا معاف فرمودند و از آنجا کوچ کرده شب

کلیسا صح

کلیسا

درمیان باوج کلیسا نزول فرمودند درین اثنا از شهر
ارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالمپناه
آمد و بزمین بوس مشرف شد و پیشکشها گذرانید
عاطفت خسروانه فرموده بانواع نوازش مخصوص و سرافراز
گردانیدند **گفتار در فتح قلعه اونیک** چون معروض گشت
که حاکم اونیک بود تا غایت بدرگاه عالمپناه
نیامده بود و با قامت بندگی قیام نموده داعیه
تسخیر آن قلعه نمودند و امیرزاده محمد سلطان را
با لشکری چند بجانب اونیک گردانیدند و
بنفس خود در روز شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده
در مرغزار جلنکار ارشکرد نزول فرمودند و از آنجا نهضت
نموده از کوشه تاق گذشته روز پنجشنبه بیستم
ماه را بیشتر از امیرزاده محمد سلطان باونیک رسیدند
و بتسخیر حصار فرمان دادند فی الحال حصار زیرین
را مسخر گردانیدند و با زمین برابر ساختند و مرو
اتباعش گریخته بالای قلعه برآمدند و آن قلعه بر قله
کوهیست بلند و یکطرف آنرا پاروکشیده‌اند و

دروازه محکم

دروازه محکم ساختند امرا تومان و بهادران لشکر
کشورستان پیاده گشتند و جپر و سپر در کشیدند
و بپای قلعه براندند و جنگ در پیوستند روز جمعه
دوازدهم ماه را مصر پسر خود را با نایب خود با پیشکش
لایق بیرون فرستاد که مطیع و فرمانبردارم اما
بیرون آمدن نمی یارم اگر امان دهند و گناه را
عفو فرمایند بخدمتکاری قیام می نمایم ایشانرا نوازش
نموده و خلعت و کمر داده فرمودند که از سر جرایم تو در
گذشتیم می باید که بی توقف بیرون آیی چون ایشان
بقلعه رفتند و ماجرا گفتند قبول نکرد و جنگ بنیاد کرد
روز دیگر امیر تهرتن پیش رفت و مصر را نصیحت کرد
باز فرزند را با تیلمش که از خویشان نزدیک او بود
بیرون فرستاد و امان خواست چون تعیین
کرده بودند که حیله میکند و بیرون نمی آید فی الحال
بحبس تیلمش اشارت فرمودند و شبهنگام
بپای قلعه شتافتند و بجنگ مشغول شدند درین
اثنا از قلعه تیری انداختند خبری بران نوشته

حیله

چون بر مضمون آن واقف شدند نوشته بودند
که تلمش از خویشان نزدیک مصر ست و سردار
این قلعه اوست اگر او را ابند کنند استظهار ایشان
کم میشود خود قبل از ان همچنان کرده بودند روز
دوشنبه فرزند مصر را طلب نموده و آن در سن شش
سالگی بود چون بزمین بوس رسید بزبان فصیح زانو
زده درخواه خون پدر کرد و عرضه داشت که اگر او را
بر بخشند من بروم و او را با تیغ و کفن بیارم فرمودند
که خون پدر بتو بخشیدم بشرطی که سخن تو بشنود و
بیاید و بر حال آن کودک رحم فرمودند خلعت خاص
فرزندان خود بدو داد و حمایل زرین در گردن او آویخته
نزد پدر فرستاد چون پدر را زهره بیرون آمدن
نبود تعلل کرد و نیامد حضرت صاحبقرانی امر فرمود
که منجنیقها ترتیب کرده بیندازند و جد و جهد نمایند
و بجنگ مشغول شوند همچنان بزخم سنگ منجنیق بسیاری
ازان خانها را ویران ساختند درین اثنا مادر مصر
بیرون آمد و زبان بتضرع بگشاد و عرضه داشت که او را

چه حد مقابله

چه حد مقابله نوکران حضرت اعلی است از غایت
خوف از اینها میکند صاحبقرانی او را نوازش
فرموده خلعت فاخر پوشانید و فرمود که اگر
پسرت سلامتی خان و مان و امان از جان میطلبد
بگو تا زود بیاید و حضرات خواتین کرام او را
خلعتها دادند روانه ساختند چون دولت مقاومت
نکرد قبول ننمود امر شد که در مقابله حصار ملجور زنند عساکر
بهر طرف تاخته هر جا درختی بود بریده آوردند و بر هم
نهادند و میان آنرا از سنگ و گل پر کردند و بر می
آوردند تا ملجور تمام شد و از حصار ایشان بلند تر
کردند و بر بالای آن رفته تیرباران کردند چون از
ماه رمضان پانزده روز بگذشت باضطرار الجا میده
رعیت را از قلعه بیرون فرستادند و مصر و متعلقانش
همچنان دست و پا میزدند و باز نوبت دیگر
نایب خود را بدرگاه شاهزاده محمد سلطان فرستاد
و التماس نمود چون شاهزاده عرض رسانید فرمودند که
اگر بیرون آید عفو کرده میشود فرستاده را باز خلعت

پوشانیده روانه کردند بدان سخن نیز تسکین نیافت
وسعی بمحاربه و مجادله میکرد و مبارزان بکمرها ورا بهای
باریک رفته بودند چون شب شد شاهین با صد
نفر قبل از دیگران بکمری بر آمد و دران بالا جهت
اعلام لشکر آتش برافروخت میر ارغونشاه
اختاجی و امانشاه حرناجی چون آن حال مشاهده
کردند با چند نفر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند
مخالفان آگاه شده بجنگ مشغول گشتند و
امانشاه را زخم زدند امانشاه باز گردیده و ارغونشاه
و بهادران دیگر بر کمری دیگر بر آمدند و بپای دیوار
رسیدند بزخم کلنگ سوراخ زیر بارو را مجوف
ساختند و بر سر چوبها باز داشتند نوکران مصر چون
دیدند که فایده نمیکند بعضی از و اعراض نمودند و خود را
از بالای کوه می انداختند و مردم که اندرون قلعه بودند
سلاح انداخته فریاد بر آوردند مصر ازین حالت بغایت
عاجز شد روز آدینه که روز عید الفطر بود دیگر مادر را بیرون
فرستاد مادرش بپایهٔ سریر اعلی بر خاک افتاده

روی

روی بر خاک می مالید و بسوز سینه خون پسر را
درخواه میکرد بران عورت رحم فرموده اشارت
کردند که او را بخشیدیم و از خون او در گذشتم اگر
حیات میخواهد بیرون آید و اگر نیاید خون او و خلایقی
که انجا اند بگردن او خواهد بود مادر مصر متحیر و اندیشه
ناک گشته بقلعه در آمد و آنچه شنیده بود با پسر گفت
آنچه فصاحت مآبی فضایل شعاری در تالیف
خود ذکر کرده است همین است که نوشته شد
و میشود اما غالبا بکرات که مادر و پسر را بیرون میفرستاد
و بشاهزادها بلتجی میگشت غرض آن بوده است
که خون او را بخشند و قلعه و جایگاه او را هم بدو
ارزانی داشته از پای قلعه بر خیزند این نوع ملتمس
مبذول نمیشد و در جواب میفرمودند که خون او را
بخشیده میشود که بیرون آید و بدین معتمد اعتماد نمیکرد
و بیرون نمی آمد و اگر نه مکرر فرستادن و التماس
نمودن و همیشه در جواب شنیدن که خون او را
بخشیده ایم بدان اعتماد نکردن و باز فرستادن

فایده ملحوظ نمیشود غرض که مصر انروز هم بیرون نیامد بقیه
نوکران خود را از قلعه می انداختند مصر چون حال را مشاهده
کرد بالضروره کفن در کردن انداخته و شمشیر برهنه
بر دست کرفته روز دوشنبه شوال بیرون آمده و
التجا بامیرزاده سلطان محمد برد و روی عجز بر
خاک مالید شاهزاده اورا استمالت داد و بدرگاه
اعلی آورد و درخواه خون او نموده عاطفت خسروانه
مبذول داشته خون اورا بخشیدند و تمامی اسلحه و
ادوات حرب که در قلعه بود بیرون آوردند و فرمان
واجب الاذعان نافذ شد که مصر و سلطان عیسی را
بلهم بسلطانیه برند و مصر را از انجا بسمرقند فرستند بر حسب
فرموده بتقدیم رسانیدند و بهادران و مبارزان
لشکر را نوازش نموده خلعت داد و کلکا دادند
و قلعه اونیک را بامیر آتلمش سپردند و جمعی از لشکریان
را نزد او بتوشغال باز داشتند و پنج روز دیگر در آن
موضع بجشن و عشرت بگذرانیدند روز پنجشنبه هفتم
شوال را از انجا نهضت نمودند و روز جمعه ایلچی از سمرقند

رسید و خبر رسانید که از جانب جته و مثل هذا
هیچ تفرقه نیست و همه جا مردم در آسایش و امن
امانند و دران جلکا طوی عظیم فرمودند و طهرتن
را نصیحت پادشاهانه نموده بانواع نوازش و
انعام اختصاص بخشیدند و ولایت ارزنجان
را بدو ارزانی داشتند و امیر بایزید که حاکم قلعه ایدین
بود از امیر اعظم امیر زیرک جاکو که بامرا علی بمحاصره
قلعه ایدین بود امان طلبید و التماس کرد که از پای
قلعه برخیزند تا من بیرون آیم التماس اورا امرا از
پای قلعه برخاستند امیر بایزید همان شب از
قلعه بیرون آمد ولی انکه امیر زیرک را ببیند بپایه
سریر اعلی شتافت و بزمین بوس واصل شد
اورا نوازش فرمود قلعه و ولایت را بدو مسلم
داشتند

گفتار در فرستادن لشکر بغزای کرجستان

درینوقت برهان اغلن و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و عثمان
بهادر را با لشکری کران بجانب کرجستان بسوی

آق سغا فرستادند و خود براه جنگلستان الته تاق
عازم گشتند و عساکر منصور هر کرا در راه دیدند که
یاغی بودند غارت کردند و دران صحرا اشکار کردند
و از انجا چون بشهر قاص رسیدند در ظاهر آن
بصحرا که در غایت نزاهت بود فرود آمدند روز
سه شنبه بیست و ششم شوال سنه ست
و تسعین و سبعمایه مهد اعلی سرای ملک خانم مژده
فرستاد که امیرزاده شهرخ را حضرت تعالی شانه
پسری کرامت فرمود صاحبقرانی ازین مژده
بسیار شادمان شد و قاصد را انعام فرمود و
بابراهیم سلطان موسوم ساختند و حضرت مولانا
درین باب شرحی و بسطی هر چه تمامتر کرده است
نظمی و نثری دلفریب پرداخته اگر دران شروع میرود
همچنانکه در مقدمه الکتاب ذکر رفت از مقصود
باز میمانم الغرض که حضرت اعلی از مرغزار فایض
نهضت فرموده روان شد و بدشت مینک کول
نزول فرمود و امرا بغزای گرجستان رفته بودند

ولایت

ولایت کرجی را مسخر گردانیده بسیار قلاع
کشودند و با غنایم بیشمار درین محل بشرف
بساط بوس فایز گشتند و بسیار زر و جواهر
شاهوار نثار کردند و چون عثمان امیر عباس را
برسم اتابکی از شاهزاده مفتخر ساخته بودند و
جلیله اغش سارقین آغا را که نسبت قرابت
با صاحبقرانی داشت بدایکی استسعاد
بخشیدند ایشان نیز طوی لایق و جشن موافق
کردند و پیشکشها و نثارها کردند چون لوازم
طوی و وظایف آن مرعی شد روز شنبه
هجدهم ذی القعده از مینک کول نهضت
نموده روان شدند و بر سر عقبه فرود آمدند **گفتار
در فرستادن امیرزاده معظم شهرخ بهادر
را جهت ضبط سمرقند** صباح جمعه بیست و
یکم ذی الحجه امیرزاده شهرخ را اشارت شد که
متوجه سمرقند شود و بضبط و دارای آن ممالک
قیام نماید و در باب دادگستری و رعیت

پروری سعی بلیغ نموده نصایح پدرانه بتقدیم رسانیدند
وازانشات مولوی فصاحت شعاری دو سه
بیتی معقول و مشروع که نظم کرده بود نوشته شد
ابیات نخست آنکه غافل مباش از خدا ٭ که فضلش
بدولت بود رهنما ٭ طلب جز نیامی نکوئی مکن ٭ که این
نیکنامی نگردد کهن ٭ بران باش تا هرچه نیت کنی ٭ نظر بر
صلاح رعیت کنی ٭ خداترس را بر رعیت گمار ٭ که معمار
ملکست پرهیزکار ٭ بداندیش تست آنکه خونخوار خلق ٭ که
نفع تو جوید در آزار خلق ٭ اگر در خانه کس است یک حرف راست
ازین سبب بدین چند بیت اختصار رفت
واز تطویل احتراز نموده آمد چون صاحبقرانی
شاهزاده را وداع فرمود بسعادت متوجه صوب
سمرقند گشت چون از آب جیحون عبور نمودند
اهالی سمرقند باستقبال بیرون آمدند و نثارها کردند و
شهر را آذین بستند و عیش و نشاط نمودند شاهزاده
بتخت سمرقند نزول اجلال فرمود **گفتار در غزا
فرمودن صاحبقرانی نوبت دیگر باکفار کرجی** و یکبار

داعیه

داعیه غزا کرجستان نموده عنان عزمت بصوب
بعضی کرجی که بقرا قلسا تلیق مشهورند معطوف
داشت و ایشان بقلاع و جبال حصین متحصن
بودند برحسب وعده ان جندنا لهم الغالبون
بر همه غالب آمده مجموع را فرمود قتل کردن و از آنجا
نهضت اقبال بجانب تفلیس که تختگاه آن بلادست
فرمود و از انجا بازگشته حلکا سنکی محل نزول اقبال
گشت و جهت تسخیر ولایت برناز امیر حاجی
سیف الدین و جهانشاه بهادر را باجمعی امرا و لشکریان
بایلغار روانه فرمود ایشان برحسب فرموده
تمامی کوه و دشت برناز را غارت و تالان کردند
و بدرگاه اعلی آمدند و شیخ نور الدین سارنبوغا را
با لشکری گران بجانب کوهستان فرستادند
چون او بکوهستان در آمد سید علی شکی ارلات
بکر بخت شیخ نور الدین خانهای او را غارت
کرده و بدرگاه اعلی آمد و درین اثنا از شروان خبر آمد
که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان علی اغلن و الیاس

اغلن و عیسی بیک و تیغلی بی با دیگر امرا و عساکر از
دربند گذشته بعضی ولایت شروانرا تاختند
چون بمسامع علیه رسید از شکی روی بدیشان
نهاد چون توقمش خان از توجه رایات نصرت
شعار خبر یافت بازگشت و برفت چون از گریختن
خان باخبر گشتند اشارت شد که یورتچیان جهت
قشلاق یورت مناسب اختیار نمایند ایشان
علفزار محمودآباد را لایق دیدند رایات نصرت
پیکر انجا رسید و قریب قریه نوا با دورقالین
گنبذ نزول فرمودند و اولاد و صغار را سلطانیه
فرستادند و آغاسیان و خواتین را با اغرق و سایر
اولاد را بدرگاه عالمپناه طلب فرمودند و امیرزاده
میرانشاه نیز از ظاهر النجق بدرگاه عالمپناه و در راه
او را فرزندی شد صاحبقرانی او را ایجل نام نهاد و امیرزاده
پیر محمد نیز از شیراز با لشکر خود تشریف فرمودند و
ضبط شیراز را بامرای نامدار خود بازگذاشت و آن زمستان
در موضع تغلیس گذرانیدند **گفتار در لشکر کشیدن بار دوم**

بجانب

بجانب توقمش خان در آخر زمستان فرمان دادند
که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند و
روز یکشنبه هفتم جمیدالاول سنه سبع و تسعین و
سبعمایه عساکر گردون ماثر با ترتیب هرچه تمامتر
متوجه شوند چون بجانب مشرق و شمال توجه نمودند
چنانچه داب است پیشتر دست چپ
روان گشت و حضرت صاحبقرانی در آن
قشلاق جهت الزام توقمش خان مکتوبی مشحون
بانواع عنایت نوشت و بدست شمس الدین
المالغی ارسال داشتند و شمس الدین مردی دانا
و شمشیرزن و شمن کو بود چون بتوقمش خان
برسید و مکتوب و رسالت گذرانید توقمش خان
چنانچه لایق دولت بود جواب نگفت و ننوشت
و او را خلعت داده بازگردانید شمس الدین زمین
بوس رسیده مکتوب و سخن را که شنیده بود
رسانید از آن جوابهای ناصواب بعنایت
ملول شدند و بعرض لشکر و ترتیب اسلحه فرمان

دادند بر حسب امر اعلی عساکر همایون قشون قشون
از دامن کوه البرز تا دریای قلزم که پنج فرسنگ است سوار
شده بایستادند حضرت کامکار گردون اقتدار
سوار شده گرد بر آمد و امرای نامدار در محل چنانچه دأب
ایشانست از اسب فرود آمده زانو زدند و
اسب باز بن گذرانیدند و حضرت اعلی نوازش
نموده میگذشت و چون بتقلب گاه تشریف فرمود
کورکه و نقاره و کوس فرو کوفتند و شمشیر کشیده
رو بدشمن سورن انداختند و چون از دربند گذشتند
در دامن کوه قومی از هواخواهان خان بودند آنها را
غارت کردند توقمش خان شخصی اورناق نام را
بایلچیگری روانه کرده بود چون به نزدیک لشکرگاه
رسید و ملاحظه لشکر و عظمت کرده باز گشت
و بتعجیل خان را از آن آگاهی داد که لشکر الغ
رسیده است چون خان بشنید فی الحال
منقلا روان گردانید و عساکر گردون مآثر چون بموضع
شرقی رسیدند نزول فرموده بمسامع علیه رسانیدند

که منقلا توقمش خان قرانجی با غلبه تمام در کنار آب جوی
فرود آمدند فی الحال شبگیر کرده بنفس مبارک خود متوجه
شدند و وقت صبح از آب گذشته بر ایشان حمله
کردند و دمار از ایشان بر آوردند و کنار آب سیوج
نزول فرمودند توقمش خان بر کنار آب ترک محاربه
و مقارنه و مقاتله را آماده گشت چون لشکر
نصرت پیکر نزدیک رسیدند و سپاهی همدیگر را
دیدند توقمش خان فرار نمود و عساکر نصرت آثار از
آب گذشته خبر رسانیدند که توقمش خان با آب قوی
رسیده ایستاده است و بجمع لشکر خود اشتغال
دارد حضرت صاحبقران کنار کنار آب بطرف
ولایت جولان روان شد خبر رسانیدند که مخالفان
دیگر باره لشکر آراسته در عقب می آیند صاحبقرانی
جون این خبر شنید باز گشت و متوجه ایشان شد
روز دوشنبه بیست و دویم جمید الاخر سنه سبع
و تسعین و سبعمایه موافق سکوزیل در مقابل یکدیگر
فرود آمدند تواجیان زمین را قسمت کرده خندق

منقلا

بریدند و چپرها زدند و منذوها استوار کردند و برون
آن خندق خندقی دیگر زدند و امر شد که دران شب
هر کسی بجای خود فرود آیند و برقرار بایستند و حرکت
نکنند و از شبیخون دشمن واقف باشند و هیچکس
آواز نکنند و آتش نسوزند **گفتار در انداختن جنگ
سلطانی** صباح چهارشنبه از طرفین لشکر آراستند
حضرت صاحبقرانی هفت قول مرتب فرمودند
و امیرزاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین
فرمودند و درین اثنا از طرفین میسره شخصی خبر آورد
که از جانب میمنه مخالف کونجه اغلن و بیک یارن
اغلن و افناد راود و صوفی داناد و توقمش خان و
اتورکو با غلبه تمام بمقابله میسره لشکر منصور در
آمدند حضرت صاحبقرانی بتعجیل تمام متوجه ایشان
شده و اقشونها آراسته حمله کرد و ایشان بگریختند
و از بیست و هشت قشون که با حضرت اعلی
بودند جمعی در عقب رفتند ایشان چون بقول خود
رسیدند و بازگشتند و با جماعت که بدنبال ایشان

اقتو بودند

رفته بودند حمله کردند و بازگردانیدند و بحضرت صاحبقرانی
رسانیدند و بعضی را بکشتند و بعضی بگریختند و بدین
واسطه قشونات برهم زده شد و ایشان چیره گشته
پیش آمدند و بر حضرت صاحبقرانی حمله آوردند و
امیر شیخ نورالدین از اسب فرود آمد و پنجاه نوکر تغائی
او فرود آمدند و بزخم تیر مخالفان را باز داشتند محمد آزاد
و علیشاه برادر او و توکل باورچی هر یک الابهای
مخالفان را گرفته در پیش حضرت اعلی در هم کشیدند
و الله داد با قشون وفادار بمدد رسید و بپهلوی
شیخ نورالدین او نیز پیاده شد و حسین ملک قوچین
نیز با نعمکان برسید و فرود آمد و امیر زیرک چاکو
با قشون خود بیامد و با ایشان موافقت کرد و
قشون قول با طوق و علم رسیدند و کورکه زدند و
برغو کشیدند و سورن انداختند و استوی نیز با لشکر
خود رسید و با قشون خود در عقب لشکر قول فرود
آمد و لشکر دشمن نیز فوج فوج بمدد میرسیدند و
کوششها می نمودند و حملها میکردند بهادران ظفرپناه

فرود آمده در مقابله ایشان تیر می انداختند چنانچه از
جای نتوانستند جنبید خداداد حسینی که قبل دست
چپ بود از کونجه اغلن که دست راست مخالف
بود کذشته از پس پشت افتاد که در مقابل حضرت
اعلی ایستاده بودند و جنک میکرد و بر ایشان
تیر باران کردن کرفت و دران حالت امیرزاده
محمد سلطان با قشونهای آراسته و مکمل بمدد رسید
و از دست چپ صاحبقران در آمد و بجنک
مشغول شد و مجموع بهادران بیکبار حمله کردند
و دست راست مخالف را برهم شکستند و منهزم
کردانیدند و امیر حاجی سیف الدین از دست
راست صعب حالی دست داده چه دست چپ
مخالف که قبل ایشان امیر عیسی بی و نخی خواجه
بود غلبه کردند و از وی کذشتند و او را در میان
کرفتند امیر مشار الیه امید از جان خود برداشته
با تومان خود فرود آمد و چپرها پیش کرفته و سوکند آشی
کرده بمدافعه و مقابله مشغول کشت و هرچند مخالف

غلبه میکردند

غلبه میکردند ایشان بضرب تیر باز میکردانیدند
جون دو میر صاحب تدبیر پشت اتفاق
بتقویت یکدیکر کرده قبنل دست چپ
مخالف را که در مقابل بود منهزم کردانیدند و تمور
خواجه اقبوغا نیز دست بردها دلاورانه نمود و از
میسره مخالف آنچه در برابر او بود راندند و امیرزاده
رستم عمر شیخ با تومان خود برق وار برا عدا زده
خرمن ثبات ایشانرا سوزانید و دران خورد
سالی نام پدر مرده را زنده کردانید و یغلی بی بهرین
که از معتبران و ایلحیان توقمش خان بود با بهادران
خود پیش رانده و آواز برآورد و عثمان بهادر را
بمبارزت باز خواند عثمان بهادر با قشون خود
بایشان رسید و از طرفین درهم آویختند و از
نیروی دولت قاهره عثمان بهادر غالب آمد
و مخالفان مقهور کشتند و دیکر امرا نیز داد مردی
دادند و تمامی لشکر مخالفانرا برهم شکستند و منهزم
ساختند و توقمش خان با پادشاه زادکان جوجی

نژاد روی بکریز نهادند چون فتح واقع کشت امرا و
شاهزادها زانو زده بتهنیت زبان برکشادند حضرت
اعلی ایشانرا در کنار کرفته ستایش نمود و ازانجا بفتح و
فیروزی روان شد و کنار آب فورای را مخیم نزول
همایون ساخت و امیر شیخ نور الدین را که در آن
محاربه جانسپاری کرده بود بمزید عنایت مخصوص
کردانیدند و دیکر امرا و بهادران را عنایت فرموده
هر یکی را فراخور جلادت ایشان اوکلکا داد و نوازش
فرمود **کفتار در ایلغار فرمودن از عقب توقتمش خان**
اموال و غنایم نامحصوره که درین فتح حاصل آمده
بود با اغرق باز کذاشته و امیرزاده میرانشاه قبل ازین
مصاف از اسپ افتاده بود و دست را آسیب
کسری رسیده او را نیز در اغرق بکذاشتند و امیر
یادکار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را نزد او
باز داشتند و با لشکری انتخاب نموده ایلغار
فرموده بنکاشی توقتمش خان روان کشتند و بتعجیل
تمام شب و روز در عقب او می راندند چون بمعبر آب

آمل رسیده

آمل رسیدند که آنرا کذار نور انور کویند پسر ارس خان
قوری جاق اغلن یا که ملازم حضرت اعلی بود با جمعی
بهادران اوزبک که در سلک ملازمان حضرت
نصرت شعار بودند همراه او کردانید و اسباب
بادشاهی آماده داشته بخلعت طلا و زر و کمر زرین
مشرف کردانیدند از آب آمل بکذرانیدند و خانی
الوس جوجی را بدو مفوض فرمودند شاهزاده جوجی
نژاد برحسب فرمان از آب بکذشت و بضبط
عساکر متفرقه مشغول شد و حضرت اعلی در پی
دشمنان شتافتند و تا اولک برفتند و بسیاری
ازیشانرا بقتل آوردند و جمعی را اسیر کردند و توقتمش خان
با معدودی بطرف لولر بجنکلستان درآمد عساکر
منصوره ازین طرف آب تابدان موضع رفتند
که در یورش اول دست ازانطرف آب
بدانجا رسیده بودند و آن موضع نزدیکست بظلمات
و سپاه ظفر پناه این نوبت نیز بیشتر دشت
قبچاق را غارت کردند و امیرزاده میرانشاه که بکنار

رسیدن برود ظلمات

آب فورای دراغرق مانده بود بموضع برلو فلوق
ارو فلوق بموکب همایون ملحق شدند چون دران
سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام و امرای عظام
ملازم رکاب همایون بودند فرمان بنفاد پیوست
که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ باشش هزار سوار بدار الملک
شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با
سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل تومان
او بود بدار السلطنه سمرقند بشتابند ایشان بر حسب
فرموده متوجه شدند و چون از دربند گذشتند و
باردبیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان
با غلبه تمام در اله تاق است و عزیمت خوی دارد
و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان بر قرار
بسمرقند شدند امیرزاده پیر محمد با امرای خود مثل امیر
بوسعید برلاس و تکش و دولتخواجه و توکل بهادر به
تبریز آمدند و سپاهی که دران حوالی بود جمع فرمودند
و امرای شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند
بدیشان پیوستند و عرض سپاه دیده بدفع قرا یوسف

ترکمان توجه

ترکمان توجه نمودند و چون بخوی رسیدند برک و جالیق
بالشکر ملحق شدند و در آنجا خبر آمد که قراول قرا یوسف در
قرادره است ایلغار فرمودند و ملک عز الدین کرد
بالشکر خود دران محل بموکب امیرزاده ملحق
شد شاهزاده لشکر یازا در عقب قرا یوسف فرستاد
چون قرا یوسف را نیافتند باز گشتند امیرزاده مراجعت
نموده از تبریز گذشته بسلطانیه آمد خانزاده طوی
داده خلعت پوشانید و بجانب شیراز روان
شد **گفتار در تاخت کردن حضرت اعلی
الوس جوجی و ولایت روس را** و در ایامی که
حضرت صاحبقرانی اشتغال میمون با تمام آن
مساعی جمیله بتقدیم میرسانید بعد از شکستن توقتمش خان
ارادت بران نمود که تمامی اقوام و احشام آن نواحی
مستاصل شوند الوس دست راست جوجی خان
بجانب آب آزری رفتند و در موضع منکرمش بیک س
یاری اغلن را و بعضی الوس اوزبک که در انجا بودند
تالان کردند و اکثر ایشانرا ضبط نمودند چنانکه اندکی یک

سواره جان بزدند و باش تیمور اغلن و اقتادکرنخته
از آب اذری کذشته بالوس میر مدای کر دشمن
ایشان بودند در آمدند و حال ایشان آنجا از غارت
و آشوب بدتر شد و از انجا تومان افتا و فراز جسته
بروم رفتند و در صحرای اسره تقه ساکن شدند و الحالة
هذه الحا اندر ایات نصرت شعار از انجا معاودت
فرموده متوجه روس شد و عساکر کردون مآثر بیک یارق
را دکرباره بکنار آب تن در پیچیدند از پیش آب
خونخوار از عقب لشکر جرار و بقراسو که از شهرهای روس
است رسیدند تمام انرا از اندرون شهر و بیرون
غارت کردند بیک یارق اغلن بغایت عاجز
کشت و از ضرورت تمام و اهل و عیال را کذاشته
بایک پسر بکریخت عساکر منصوره اهل و عیال را
کرفته بدرکاه عالمپناه آوردند حضرت اعلی جهت
ایشان خیمه و خرکاه فرستاد و انواع رعایت فرمود
و از هر نوع اسباب و تجملات ارزانی داشت خوشدل
و آسوده خاطر از عقب بیک یارق اغلن فرستادند

وامیرزاده

وامیرزاده میرانشاه با امرا دکرباره بطرف برانغار
بر الوس جوجی تاخت کردند و بیک خواجه
و دیکر امرا را با تمام الوس او نقول بتقل آوردند
و غارت کردند و اروس جق را نیز غارت
و تالان کردند و تمامی ولایت و الوس را در تحت
تصرف آورده بدرکاه اعلی رسانیدند و حضرت
صاحبقرانی از انجا کوچ کرده بجانب مسکو که هم
از شهرهای روس است نهضت فرمود و تمام
آنولایت را شهر بیرون تاخت کردند و مجموع
انهارا منکوب و مخذول ساختند و غنیمت بسیار
کرفتند و امیرزاده محمد سلطان جمع اقوام قبونجی
قراول را غارت کرد و طوایفی که کریخته در بیابان
میکشتند همه را یافته تالان فرمود و زنان و فرزندان
ایشانرا با غنایم بسیار بدرکاه اعلی آورد حضرت
اعلی از انولایت عجرجی کرفته متوجه یال خمکین
شد جون بحصار اراق رسید امیرزاده میرانشاه
و لشکری که با او بود کنار آب تن کرفته و دشمنان

تاراج کرده درانجا بموکب همایون پیوستند و برلیغ
لازم الاتباع نفاذ یافت که مسلمانرا از غیر ملت
جدا کرده رها کنند و تمام بیدینان را به تیغ جهاد بگذرانند
وخانهای ایشانرا به آتش زده بسوزانند **گفتار در**
ایلغار کردن بجانب جرکس بعد ازان ازانجا
نهضت نموده بصوب قومان روان گشتند
جرکسان علف زارها که میان ازاق و قومانست
سوخته بودند وبدان سبب بسیاری چهارپا عساکر منصوره
نیست شدند واز آب فسکل لشناکد شتند
بقومان رسیدند وچند روز آنجا توقف نموده
امیرزاده میرانشاه را وامیر جهانشاه و دیگر امرا را
بجانب جرکس فرستادند و مبالغه فرمودند که
هرچند زودتر آنولایت را تسخیر نموده عود نمایند
شاهزاده وامرا برحسب اشاره توجه نموده ایلغار
کردند وتمامی الوس جرکس را بدست آورده
تاراج وتالان کرده غنایم بیشمار گرفتند وازانجا معاودت
فرمودند **گفتار در توجه نمودن بجانب البرزکوه** چون

از تسخیر

از تسخیر ولایت روس وجرکس بپرداختند بصوب
البرزکوه تاختند ودران اثنا بی تهمتی که برامیر
عثمان عباس بسته بودند بقتل او امر فرمودند و
بنیت غزا متوجه بوزی بردی و برافن شدند
که حاکم قوم آس بود ودران راه جنگلهای بسیار بود
درختانرا انداخته وراه ساخته میرفتند وامیر حاجی
سیف الدین را با اغرق بگذاشت وبالبرزکوه
برآمدند ودر قلعها وکوهها با عدای دین محاربه
بسیار کردند وآن بیدینانرا منهزم ومقهور گردانیدند
برمصداق وان جندنا لهم الغالبون لشکر اسلام
برکفار غالب شدند وبسیاریرا به تیغ هلاک
بدار البوار رسانیدند وغنیمت بیشمار واموال بسیار
غنیمت لشکر ظفر اثر فرار شد وازانجا مظفر و منصور
باردوی همایون عود نمودند **گفتار در توجه نمودن**
بقلعه کولا دطاوس وغیر آن باز اغرق را گذاشته
ازانجا متوجه کولادطاوس شدند وایشان نیز از
ساکنان البرزکوه بودند وایشانرا قلعهای محکم واستوار

بر بالای کوهی بود و راهها باریک و استوار داشت
از غایت بلندی نگرنده را دستار از سر می افتاد
بتخصیص قلعه طاوس که در سومین کمر کوهی رفیع
واقع بود چون آشیانه جانوری صاحبقرانی جماعتی
را که از قبیله مکریت همراه داشتند و ایشان بکوه
کمر رفتن بجشی بودند که هر جا که نخچیر میرفت میرفتند
آنها را طلب فرموده امر کردند که بر بالا رفته راه
پیدا کنند بر بالا بر آمده بسیاری بگشتند و هیچ راه
نتوانستند پیدا کردن رای مشکل کشا بران قرار گرفت
که نردبانها بسازند و بریکدیگر پیوند کنند همچنان
کردند و نردبانها بر کمر نهادند و بر بالا رفتند و نرد
بانها بر کشیدند و کمر دیگر نهادند و از انجا نیز بالا رفتند
و همچنین بر بالا کشیده بر کمر سومین نهادند که قلعه
بر سر آن کمر بود بران آمدند و از سنگ و تیرباران
خصم اندیشه نکردند و طنابها بسته دیگر را بر بالا
میکشیدند تا بر بالاء قلعه بر آمدند و اطراف و جوانب
بیکبار حمله آوردند و هر چند که لشکر اسلام از سنگ کفار

درجه

درجه شهادت می یافتند دیگر به نیت غزا مسلمانان
بالا میرفتند و آن قلعه را مسخر گردانیدند و بسیاری
از اقوام کوون که آنجا بودند تقبل آوردند کولاو طاوس
را که سرداران آن قلعه بودند دستگیر کرده از پا در
آوردند رایات نصرت شعار از انجا نهضت
فرموده متوجه قلعه پولاد شد که اوترکو که از عظمای
امراء الوس جوجی بود بر انجا ملتجی شده بود و در اثنای
آن در موضع بلغان یکروز توقف نمود و در انجا
عسل بسیار بود که تمامی لشکر چندانکه خواستند
برداشتند و از انجا کوچ کرده روان شدند
و مکتوبی بطلب پولاد نوشتند و بدست برادر
اوترکو بطلب اوترکو اترکو فرستادند که اورا
بسپارد چون مکتوب بپولاد رسید گفت
او التجا بمن آورده است تا جان در تن
باشد نمی سپارم و اسباب جنگ مهیا کرد
چون جواب معلوم شد در ان راه جنگلی عظیم
بود و درختها را فرمود بریدن و راه کردن و آن قلعه

در دره بود بغایت سخت مردم آنجا آن
دره را گرفته بودند و بجنگ مشغول شده سپاه
نصرت شعار بعد از کوشش بسیار بر ایشان
ظفر یافتند و آن قلعه را بگشودند و بسیاری از آن
کفار را بدار البوار رسانیدند و اترکو گریخته بدرهٔ
کوه البرز افتاده بدر رفت و خانمان آن مردم تاراج
و تالان یافت و درین اثنا خبر رسید که فوج
مردم بیدین گریخته بکمر کوه بر آمده اند صاحبقران
متوجه گشت و بگرفتن آنها اشارت فرمود
فی الحال آنها را گرفته بدوزخ رسانیدند و از برانغار
امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو را در
پی کرده ایم و در کوهستان البرز بموضع اباسه
در آمده صاحبقرانی سوار شده و از عقبها و دره‌ها
البرز گذشته در اباسه نزول فرمود و در آن محل
اوترکو را گرفته و بسته بدرگاه عالمپناه آوردند
فرمان شد که او را محبوس نگاهدارند عساکر
نصرت آیات بسیاری از غنایم گرفته بدرگاه

اعلی جمع

اعلی جمع شدند و رایات نصرت شعار
چندروز در باش طاق و حوالی آن توقف
فرمود **گفتار در توجه بجانب سمسم و قلاع کفار**
که در آن حوالی بود بعد از آن ایلغار کرده متوجه
سمسم گشتند و چون بدانجا رسیدند آن الوس
مسخر فرمان شد و محمد پسر غیور خان کمر متابعت
و انقیاد بر میان جان بسته با ایل خود بپایه سریر
اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس سرافراز گشت
و جمعی که بکوهها سخت ملتجی شده بودند عساکر
گردون مآثر آنها را بدست آوردند و در آن کوهستان
ب ولایت را بگرفت و در مواضعی که
از غایت ارتفاع وهم از آن قاصر آمدی
بحسن رای تدبیر و مخالفان را مقهور و اسیر
کردند و قلعه را مسخر گردانیدند و یکدوروز باتش
قهر تر و خشک در هم سوختند و مجموع کلیساها
و بتخانهاء ایشانرا خراب و ویران کردند
و از آنجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت

کردند و لشکریان غنیمت بسیار بدست آوردند
و از انجا بازگشته بجانب پیش کنت روان شدند
و اهالی انولایت که پیشتر ببساط بوسی سرفراز
گشته بودند سیورغال یافتند و ملحوظ نظر عنایت
گشتند و فرمان نافذ شد که لشکریان بهیچ حال
معارض ایشان و بهکمی و بیش زیان نرسانند و
از انجا نهضت فرموده بولایت جوتو فراق
تاخت آوردند و کمرهان که آنجا متحصن بودند طعمهٔ
تیغ آبدار ساختند و اموال و غنایم بسیار در حیز
حصول آمد و از انجا بموضع بوغاز قم رسیده دران
محل قشلاق فرمودند و تمامی اهالی ولایت یمغنو قاز
قوموق بمتابعت درآمدند و درمیان جزایر بسیار
مواضع بود که مردم آنجا اعتماد کرده آنرا حصار خود
دانسته ساخته بودند و ایشانرا بالیق چیان
میگفتند یعنی ماهی گیران چون زمستان بود و انهارها
مقدار دو گز یخ بسته بود بایلغار بسر ایشان فرستادند
تمامی آن جزایر را بتاختند و در حوزهٔ تسخیر و تصرف

درآوردند

درآوردند و ایشانرا غارت کردند و اسیر گرفتند
و مظفر و منصور معاودت نمودند **گفتار در توجه
نمودن بجانب حاجی ترخان و سرای** جون عمر
تابان بضبط حاجی ترخان از جانب بندگان اسلام شاه
رفته بود از کلانتر آنجا محمدی نام انواع مخالفت و تمرد تعرز
نمود و صورت عرضه داشت رای عالی بتخریب
و استیصال آن نواحی قرار گرفت و در راه
اغرق امیرزاده محمد سلطان را و امیرزاده میرانشاه
را و امیر حاجی سیف الدین را بگذاشت و بنفس مبارک
بایلغار فرمود زمستان بغایت سرد و برف
بسیار بود برف را کوفته فرمودند و روان
شدند و حاجی ترخان بکنار آب آمل واقع
است حصار او را متصل باب از کنار شهر
کشیده اند تا باز باب رسیدند چنانچه از
یکجانب شهر آب بجای حصار است چون
زمستان آنجا یخ بنوعی می بندد که سطح آب
بحکم بسیط خاک میگردد بر لب آب از پارها

یخ و برف بجای خشت و گل دیواری بنیاد می
نهند و شب هنگام آب بران می پاشند تا مجموع
برهم بسته یک لخت میشود و بدین طریق بلند
ساخته حصار شهر را با آن دیوار یکپاره مکمل میکردانند
و دروازه می نشانند و الحق آن وضع غریبیست
ازین جهت ثبت افتاد القصه چون رایات
نصرت شعار نزدیک حاجی ترخان رسیدند
صبحگاهی باندک نفری از سپاه بحاجی ترخان
راندند و محمدی که حاکم آنجا بود بضرورت استقبال
نمود و آنحضرت اورا با میرزاده میر محمد و امیر جهانشاه
و امیر شیخ نور الدین و تیمور خواجه آقبوغا همراه کرده
بالشکر بطرف سرای فرستاد و خود بحاجی ترخان
آمدند و بعد از حواله مال امان و تحصیل آن هرچه در انجا
بود از صامت و ناطق عرصه تاراج گشت و شاهزاده
با امرا از آب امل از روی یخ بگذشتند و بر حسب
فرمان محمدی را بزیر یخ فرستادند و طعمه ماهیان
گردانیدند و سرای را آتش زده بسوختند و احشام

وصحرا

وصحرانشینان آن نواحی را غارت کرده
براندند و بیاوردند و تخریب سرا با مقام آن
بود که لشکر دشت در تخریب زنجیر سرای کرده
بودند چه در زمانی که حضرت صاحبقرانی بتسخیر
فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء النهر را
خالی یافته تاخت بکردند و سرای قرا سلطان خان
را که زنجیر سرای مشهور است خراب کردند لاجرم
بانتقام آن این کردند و تمامی اهالی حاجی ترخان را
نیز کوچ کرده شهر را آتش زدند و بقشلاق معاودت
نمودند بواسطه شدت سرما تنگی غله بمرتبه رسیده
بود که یکمن ارزن بهفتاد دینار کپکی و یکعدد کله
گاو بصد دینار و یکسر گوسفند بدویست و پنجاه
دینار یافت نمیشد ازان سبب عنایت
فرموده غنایم حاجی ترخان و سرای را از غلات
و اموال و مواشی بلشکریان بخش فرمودند

گفتار در مراجعت نمودن در دشت قبچاق و بلاد شمال

چون تمامی ممالک دشت مرزوجب

وراست الوس وجوجی وسایر بلاد شمال بحوزه
تسخیر وتصرف درآمد وعساکر گردون مآثر جمیع
بلاد ومواضع ازارکنک وماجر وروس وچرکس
وباشق ومکس وازاق وقوبان والان با مجموع
توابع وضمایم آن تاخت کرده آثار کمال تسلط
واستیلا بظهور رسانیدند در اول بهار سنه ثمان
وسبعین وسبعمایه موافق سیجقان ییل از قشلاق
بورغاقم بسعادت نهضت نموده بصوب
دربند وآذربیجان روان شدند وچون از آب
ترک بردی نخ عبور فرمودند وبموضع شرقی رسیدند
از اغرق جدا شده ولشکر را ترتیب فرموده
وبه نیت غزا متوجه اشکوجه شدند واشکوجه
را درمیان گرفتند وعساکر بتاراج وتالان هر
طرف تاختند درین حال شوقل از قازی قومق واو
هر با سه هزار مرد بمدد اهل اشکوجه می آمدند باآنکه
قبل ازین عادت بود که پیوسته با کفار جنگ
میکردند قراول دست راست از آمدن ایشان

خبر رسانید

خبر رسانید حضرت اعلی با پانصد سوار مکمل گزیده
پیش باز ایشان رفت وایشان در پس پشته
فرود آمده بودند چون آن حال را ملاحظه فرمودند
فی الحال فرود آمدند وحضرت اعلی بنفس خود
تنها ببالای پشته برآمد واحتیاط فرمود وبازگشت
وسپاه را آگاهی داد دلاوران عساکر همایون بر
ایشان تاختند واکثر ایشانرا بقتل آوردند و
میش بهادر بشوقل رسید بر بالای کوهی ویک
تیر او را بغلطانید وسرش را بریده بدرگاه اعلی
آورد وبعضی از ایشان دستگیر شدند حضرت
اعلی چنان فرمودند که شما قبل ازین وایما بکفار
محاربه کردید اکنون چه شد که بمعاونت این
بیدینان آمده اید مجموع بگناه خود معترف شده اید
عنایت پادشاهانه شامل حال گردانیده رقم
عفو بر جریمه ایشان کشیدند وخلاص دادند و
فرمودند که کلانتران خود را بگوئید که در امر دین
صادق دم باشند وبی توقف بیایند تا همه را بعنایت

سرافراز کردانیم چون معسکر همایون بعد از ین فتح معاودت
نمودند اشکوچه را بگرفتند و آن بیدینانرا به تیغ
جهاد بگذرانیدند و ولایت را تاخت کردند و دران
اثنا کلانتران قازی قرموق و اوسر با قضات
و اکابر آنجا رسیدند و مراسم بندگی بخدمت رسانیدند
حضرت اعلی پرتو عنایت خسروانه از ایشان
دریغ نفرموده و بانواع عنایت فرموده ایشانرا بایل
باز گردانید و از انجا نهضت فرموده توجه بقلعه
نرکس آورده و انرا بجنگ مسخر کردانید و جمعی
ازان بیدینان بکمرها و جاهای استوار گریخته بودند
آنهارا نیز بدست آورده بیاساق رسانیدند و حصار
میکا و حصار بالو و حصار درکلو را نیز بقهر و غلبه
بکشادند و با زمین هموار ساختند و از انجا باز عزم
معاودت فرمودند و چون جمیع قلاع و جبال
آن ولایات البرز کوه که رو بجانب شمال داشت
بعنایت الله بجوره تسخیر در آمد مجموع ولایت
زره کران نیز بموکب همایون را بقدم اطاعت

وبندگی

و بندگی استقبال نمودند و جوش بسیار
پیشکش کردند بعنایت خسروانه ملحوظ گشتند
ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند مرحمت
پادشاهانه شامل حال ایشان شد بعد ازان
از دربند باکو عبور نموده بعمارت و استحکام قلعه
انجام فرموده برحسب اشارت مشغول
گشتند و والی شروان شیخ ابراهیم علیه الرحمة
درین سفر ملازم بود چند روز پیشتر رخصت
طلبیده بشابران آمده بود بترتیب و تهیه
اسباب ترنمود ساوری مشغول شدند چون
رایات ظفر پیکر بدانجا رسید باقامت
رسم ساوری مشغول شده خدمتکاری پسندیده
بتقدیم رسانیده از انجا نهضت فرموده و از شماخی
گذشته کنار آب که مخیم نزول همایون گشت
امیر شیخ ابراهیم را نوازش و احترام نموده حکم
شروفات انعام فرموده فرمودند که در بندر باکو
محافظت نموده از احوال سرحد باخبر باشد و از انجا

از آب کذشته بموضع آق نام نزول فرمودند
**کفتار در فرستادن امیرزاده میرانشاه را بضبط
اذربیجان و بمحاصره قلعه النجق** تختکاه اذربیجان
و دربند باکو تا بغداد و از همدان تا روم با میرزاده
میرانشاه مفوض فرمودند چنانچه ذکر رفت و کس رفته فرمودند
بود که بقیه متعلقان شاه زاده را که در خراسان
مانده بودند با کوچ امرا و لشکریان او بیارند و فرمان
نفاذ پیوست که شاهزاده بضبط آن ممالک برود
و قلعه النجق را نیز محاصره فرماید شاهزاده برحسب
اشارت قیام نمود و امیرزاده رستم و جهانشاه
بهادر را با لشکر همراه او کردانیدند و درین اثنا
کوچ شاهزاده و امرا از خراسان هم رسیدند دست
راست سپاهش قراباغ و نخجوان با اونیک
یورت ساختند و دست چپ سوق
بلاغ دورکرین تا همدان فروکرفتند **ذکر فتح قلعه سیرجان
و واقعه یزد و مخالفت بهلول در نهادند** جون
حضرت اعلی در دشت قبچاق و اقصی بلاد

شمال بدفع مخالفان مشغول بود قلعه سیرجان
که سه سال متصل در حصار بود و لشکر سیستان
آنرا محاصره میکردند مخالفان به تنک آمده بودند
و اکثر مرده و فوت شده بغیر از کودرز کوتوال دیکر
کسی را رمقی نمانده بود بالضرورة قلعه را سپرد
و کودرز را به تیغ سیاست بکذرانیدند و تموک
قوچین در انوقت داروغه یزد بود و او ملازم
رکاب همایون کشته از مخصوصان خودیکی
را بنیابت مخصوص کردانیده آنجا کذاشته بود
جون مدت یورش اعلی متمادی بود سلطان
محمد پسر او و ابوسعید طلسی و بعضی خراسانیان
که از بقیه سپاه آل مظفر در یزد بودند با یکدیکر
اتفاق نموده یاغی شدند و کماشته تموک را
که داشته بود بقتل آوردند از بزرکان و کماشتکان یزد
جمعی را بکشتند و بعضی بکریختند در خانه قابض اموال
مال دوساله نهاده بود و جهت مهد اعلی سرای
ملک خانم چند خروار قماش در یزد خریده بودند

وآنجا بود نقود و اقمشه را برداشته و مجموع را پیرهن
و قبا دوخته و بهر یکی دادند و زر را نیز بخش کردند و بسی
اشرار الناس جمع گشتند و امیرزاده پیر محمد با لشکر
شیراز متوجه آن مفسدان شد و سایر داروغگان
آن حوالی و نواحی با مردم خود و جریک یزد
حاضر گشتند و شهر را محاصره کردند و بجنگ مشغول
شدند چون اینمعنی بمسامع علیه رسید فرمان
دادند که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با تمور خواجه اقبوغا
با امرای دیگر و لشکریان متوجه آن دیار شوند
امتثال امر نموده چون در نواحی یزد علف زاری که
چهار پایان را کفاف باشد نبود اسپان را در
ییلاق کوشک زرد و اصفهان رها کرده پیاده بدانجا
رسیدند و شهر را محاصره کردند و هر روز دو نوبت
صبح و شام محاربه میکردند و دران ولا که حضرت
اعلی بجانب دشت بودند با میر مزید برلاس ولایت
نهاوند مفوض بود و نوکری داشت بهلول نام
از خبث طبیعت خود کفران نعمت کرده

وامیر مزید را بمکر و حیله هلاک کرده نهاوند را
بدست فرو گرفته و چون رایات نصرت
شعار باردبیل رسیدند امیر شیخ نور الدین را
بجهت ضبط اموال فارس و شیراز فرستاد چون
او بشیراز رسید سونجک متوجه اردو گشت
و موکب همایون از اردبیل نهضت نموده
روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده
بسلطانیه رسید عاطفت پادشاهانه فرمود
سلطان عیسی که حاکم ماردین بود قریب سه سال
مقید داشتند خلاص فرموده و خلعت عفو در
پوشانید و حکومت ماردین را باز بدو مفوض
فرمودند و بجانب ماردین بعد از عهد و مواثیق
روانه گردانیدند و فرمان نفاذ پیوست که امیرزاده
سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا و
لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند و رایات
نصرت شعار توجه بجانب همدان فرمود و تنها
بنهاوند رسیدند و قلعه را محاصره کردند و مسخر

ساختند و باغیانرا بر تیغ انتقام بگذرانیدند و بهلول
را با آتش کباب کردند و چون خبر این فتح بمسامع
علیه رسید اشارت شد که از انجا آنها بجانب
ششتر توجه نمایند و تمام قطاع الطریق ایشانرا قلع
و قمع کرده تالان و تاراج کنند و کنار کنار ساحل گرفته
تا اقصای هرمز در تحت تصرف آورده ضبط
کنند بر امتثال امر مبادرت نمودند و از همدان
نهضت کرده متوجه آن بلاد گشتند و رایات
نصرت شعار دران رمضان بهمدان تشریف
فرمودند و بعد از عید مبارک میرزاده محمد سلطانرا
بجانب شیراز روانه ساختند و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و ارغونشاه اخطاجی
و دیگر امرای تومان و هزاره را ملازم او ساخته تا بضبط
و نسق آن ولایت قیام نموده سر موز و تمام بلاد
و سواحل را مستخلص گردانند همگنان بر حسب
فرمان روان شدند و درین اثنا خبر فتح یزد رسید
که آن متمردان اکثر از گرسنگی هلاک شدند و بعضی

درون

درون شهر نقب کنده ازان سوراخ بدر جستند
تا بگریزند عساکر منصوره ازان آگاهی یافتند
و مجموع را گرفته بقتل آوردند و پسر ابوسعید طبسی
که مقتدای آن طایفه ششتر گشته بود اورا
بر تیغ قهر هلاک کردند و چون ملازمان درگاه
تحقیق شده بود که اهالی شهر را ازان فتنه اختیاری
نبود امر شده بود که بعد از فتح شهریانرا تعرض
نرسانند همچنان امتثال نموده از هیچکس یک پول
نستانند اما یزد را مفسدان خراب کرده
بودند بعد از اخبار فتح یزد امر نافذ گشت که
شاهزادها معاودت نمایند و لشکر را رخصت
دهند تا بخانه خود روند برحسب فرموده امیر محمد
جهانگیر راه خراسان بازگشته متوجه قندز و
بغلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجه درگاه
عالمپناه گشت و عساکر منصوره هر یک بخانه خود رفتند

گفتار در مراجعت نمودن صاحبقرانی بجانب
ماوراالنهر در تابستان سیچقان ییل بروز دوشنبه

گفتار در مراجعت نمودن صاحبقرانی بجانب ماوراال

یازدهم شوال معظم سنه ثمان وسبعین وسبعمایه
بطالع سعد از همدان نهضت فرموده بصوب
سمرقند توجه فرموده فرستاد تا امیر جهانشاه
محاصره قلعه النجق را به سلطان سنجر حاجی سیف الدین
ولشکریان میرزاده میرانشاه بازگذارند و در عقب
امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس کردند و بعد از ان
در صحرا شکاری دلپذیر فرموده عبدالملک قراقان را
که از النجق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده رستم را
طلب دارد چون بسلطانیه آمد امیرزاده مشار الیه
عزیمت نموده بود و بدانجا رسیده عبدالملک
برحسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان
شدند و حضرت صاحبقرانی لشکر را اجازت
داده همه از اغرق جدا گشتند و بتعجیل تمام روان
شدند و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده میراندند
و امیرزاده رستم را بجانب شیراز روانه فرمودند
تا با میرزاده محمد سلطان بپیوندد و چون حضرت اعلی
از دشت قبچاق مراجعت فرموده نزد امیرزاده

شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده اتابک را با جمعی از
ابناء امرا با پنج هزار مرد روانه سازند چون بسلطانیه
رسیدند امیرزاده نیز از انطرف برسید اورا
عنایت فرموده روانه تبریز گردانند تا نزد پدر رود
چون بسعادت از انجا نهضت نموده بخراسان
برسید امیر اقبوغا باستقبال بیرون آمد و از انجا
ازتلمی بکشی بگذشت حضرات عالیات سلطان
بخت بیگم و سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان
با شاهزاده شاهرخ باستقبال بشتافتند و بنو بساط بوس
مشرف شدند و نثارهای لایق کردند چون بسعادت
بکش رسیدند و در آق سرا که از محدثات آنحضرت
بود نزول فرمودند و مزارهای شیوخ عظام و بر مقبره
پدر مرحوم خود و فرزند خود امیرزاده جهانگیر مشرف شده
مراجعت نمود در هر موضع وظایف صدقات
بتقدیم رسانیدند و بعد از ان در آق سرا بساط
عیش فرمودند گسترده و از انجا کوچ کرده و از عقبه
کش گذشته بسمرقند در آمدند اهالی شهر از سادات

وعلما و مشایخ و تجار استقبال نموده مراسم خدمتکاری
بجای آوردند و در انجا بمزارات اولیا و اکابر و علما
وزهاد متوجه گشته همه را دریافته و بصدق نیت سجدات
شکر باری بتقدیم رسانیدند و باقامت صدقات
وعطایا و متولیان را نوازش فرمودند و سریر
سلطنت و کامرانی بضبط و نسق مملکت اقدام
فرمودند غنایم که مجددا از عراقین و دشت قبجاق
آورده بود جهت هرکس علی مقدار طبقاتهم تحفه
فرستادند و عنایت خسروانه فرمودند و در زمستان
بارک سمرقند در کوک سرا بسعادت توطن
فرمودند و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ را که از فارس
در رکاب همایون بود اجازت مراجعت شد
بازگشته بجانب شیراز متوجه گشت و جهت
امیرزاده محمد سلطان پسری در وجود آمد و بمحمد جهانگیر
موسوم گشت و برسم معهود طوی دادند **گفتار در**
تعمیر باغ شمال در تاریخ سنه تسع و سبعین و سبعمایه
جون فصل بهار شد بسعادت بباغی که بطرف
شمال سمرقند

شمال سمرقند ساخته بودند و بباغ شمالی موسوم ساختند
نزول فرمودند و جهت دختر خضر معلی امیرزاده
میرانشاه بیکی سلطان اشارت فرمودند که
قصری بسازند و جون بطالع سعد دایره آن عمارت
علیه را رقم کشیدند بامر انجش کردند تا در اتمام سعی
نمایند و بنفس مبارک خود جون اهتمام تمام در اتمام
آن داشته یکماه و نیم همه روزه بر سر کار می آمدند
و مهرکنی ازان سنک مرمر که از تبریز فرستاده
بود نصب کردند و سطوح و دیوارها را بزر و لاجورد
منقش فرمودند و ازاره او را از درون بیرون بکاشی
زرنکار آراسته کردانیدند و جون آن بنا باتمام
پیوست طوی پادشاهانه و جشنهاء خسروانه
فرمودند **گفتار در تفویض فرمودن ممالک خراسان**
بامیرزاده شاهرخ برد مضجعه بنابر مصداق
ارباب الدول ملهمون غالبا حضرت صاحبقرانی
را از الهامات ربانی معلوم گشته بود که از نسل او
سعادت دارین رفیق روزگار همایون حضرت

شاهزاده شاهرخ نور مرقده خواهد بود بنابران ایالت
ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا
فیروزکوه و ری بمهر سریر سلطنت و خلافت
المعتضد بالملک الذی یحکم و باخر امیرزاده مشار الیه
بخشید و امرای نامدار قبل امیر سلیمانشاه و امیر
مضراب چاکو و سید خواجه شیخ علی بهادر و عبد الصمد
حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ملکت و پسرش
جهانملک و پیر محمد فولاد و از فرزندان غیاث الدین
ترخان علی ترخان و حسن صوفی و از قورخلان
توبلاق و کیکجی یورتجی و طغاء مرکن و اوجه بوغا
مجلکاجی و شیخ علی و میرک و غیرهم و از هر تومان جمعی را
باخانه کوچها بملازمت تعیین فرمودند و روانه ساختند
در شعبان سنه تسع و سبعین و سبعمایه از آب آمو
بگذشتند و باندخود فرود آمدند و از انجا منازل و مراحل
قطع کرده قریب شهر هرات بمرغزار کهدستان نزول
فرمودند و ماه رمضان را انجا تشریف دادند و بعد از نماز
عید بسعادت سوار شده بشهر در آمدند و باغ زاغان را

نشیمن

نشیمن همایون ساختند حکام و امرای ولایت
از هر جانب با پیشکشهای لایق بزمین بوس
رسیدند و مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و کمر
انقیاد و اطاعت بر میان جان بستند و در آخر
همین سال در شب جمعه بیست و یکم ماه ذی الحجه
سنه تسع و سبعین و سبعمایه موافق یوت ییل
حضرت شاهزاده را فرزندی بطالع زمان جوادر
وجود آمد چون خبر آن مژده بسمع اعلی رسانیدند
به بایسنغر موسوم فرمودند

گفتار در نهضت همایون بجانب کش و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس و آن نواحی

در شعبان سال مذکور از باغ شمال سوار شده براه رباط بام
عازم شهر سبز گشت و از انجا باق سرای نزول فرمود
و از انجا به ییلاق سلطان از فوج آمد و در اثناء یورش
پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان
با جمعی از امراء متوجه بصوب سمرقند شده بود و آن
حال چنان واقع شد که چون شاهزاده بشیراز

توجه مینمود بام اکنکاش کرده مجموع را اثار قسمت کرد
و خود بمبارکی از طریق دار الحرو طارم نهضت فرمود
و امیر جهانشاه و دیکر امرا ملازم رکاب همایون
بودند و امیر حاجی سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی
که داشت باغرق توجه نمود و امیرزاده رستم عمر شیخ
که بر انغار بود باتفاق امیر شاه ملک براه کازرین
و قال بکنار دریا روان کشت و امیر جلال حمید و
ارغونشاه اقبحی و بیان تمور بلکچک جته براه جرم
و لار متوجه شدند و از طرف دست چپ الله کوبر لاس
از کرمان روان شد و کیج و دیکر انزا تاخت کرده غنیمت
فراوان کرفت و بطریق مذکور روان شده هر جا در
راه یاغی بود بغارتیدند و چون بسرحد هرمز کهنه
برسیدند هفت قلعه را دران حوالی و نواحی
مسخر کرده خراب ساختند اول قلعه تنک زند
انرا بکشادند و غارت نمودند و ویران کردند
و از انجا بکوشکک تاختند تا آن تیر همین طریق
سپردند و از انجا بحصار شامل رفته خراب ساختند

وبهرمز

و بهرمز کهنه در آمدند و قلعه مینار را بکرفتند و آتش زده
بسوختند و قلعه منوجان و تزرک و تازیان را نیز
کرفتند و ویران کردند محمد شاه ملک هرموز از بیم
آن ایل شده زینهار خواست و بسیار تحفه و سوغات
بحر فرستاد و باج و ساو بر کردن کرفت و مال
هرموز هر سال سیصد هزار دینار است چهار سال
بهیچکس نداده تمامی را متقبل کشت که برساند امیرزاده
محمد سلطان در انجا کوچ کرده بازکشت و بشیراز باز
آمد و بی توقف متوجه خراسان شد و امیر حاجی
سیف الدین از راه یزد عازم درکاه عالمپناه شد
و درین اثنا عجب حالتی که نوشتن آن جهت
عبرت احوال عالم واجبست دست داد و ان چنان
بود که شاهزاده روزی سوار بود و شخصی از فیروزکوه
جمال الدین نام خدمتکاری در رکاب همایون
می بود آن مردک خیال انکیخته ناکاه کاردی بر حضرت
شاهزاده رسانید چنانچه آن جراحت باندام پیدا
شد و خود بطرف کوهی دوید و درره بود انخال

خرب تیر و شمشیر بیفتاد و بمرد و چون اصحاب در
عقب در دویدند آن مرکب را دیدند که افتاده
بود و مرده را سر از تن جدا کرده بیاوردند و شاهزاده
از انجا براه دارا الجرد و همدان بطرف سمرقند متوجه
شد و منازل و رواحل قطع کرده از خراسان بگذشت
و از جیحون عبور نموده در بیلاق سلطان از فوج
بشرف بساط بوس صاحبقرانی استسعاد
یافت و بنوازش پدرانه مشفقانه مخصوص گشت
و حضرت صاحبقرانی از انجا کوچ کرده بسمرقند
تشریف داد و مهد اعلی خانزاده نیز از تبریز
رسید و پیشکشهای لایق بعز عرض رسانید
و شاهزاده را خلعت پوشانید گفتار در خواستاری
نمودن دختر خضر خواجه خان بیگی سلطان نام
را جهت امیرزاده اسکندر و جشن آن
بطریق اختصار چون صاحبقرانی را جهت خود
و فرزندان برموجب نص صریح که تناکحوا انکثروا در
بنکاح رغبتی تمام بود درینوقت شمع جهان راکه بسر

حنیفه علیه السلام است و عمارت معتبر آنجا اساس
انداختند در سی گز و گنبدی دیگر دوازده در دوازده گز
با چهار صفه دیگر برای مرقد منور در قبل گنبذ بزرگ
متصل بدان و در دو جانب گنبذ دو چهار صفه دیگر
هر یک سیزده گز نیم جهت جماعت خانه و دیگر
حجرات و توابع و دیوارها و قبها را بکاشی کاری
تزئین فرمودند و قبر از سنگ سفید تراشیده نقشهای
بدیع بران کنده و اتمام آن بعهده مولانا عبدالله صدر
فرمودند برحسب فرموده دو سال باتمام پیوست
و صلات و صدقات بمجاوران و مستحقان
بخشید و از انجا معاودت نمود باردوی همایون
نزول فرمود و خبر رسید که مهد اعلی تکل خانم میرسد
جمله اغایان و امرا برحسب فرموده استقبال نمودند
و پانزده روز راه پیش رفتند و مراسم اعزاز بجای
آوردند و روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه
مهد اعلی را بتکلف هرچه تمامتر ببارگاه عالمپناه
رسانیدند و ترتیب طوی و جشن بزرگ مهیا بود

قضات و علما را احضار فرموده او را در عقد از
دواج حضرت اعلی در آوردند و نثارها کردند و امرا
و خواتین را که همراه مهد اعلی آمده بودند نوازش
خسروانه فرموده ایلچیان تنغور خان ختای چون
پیشکش گذرانیدند و رسالت رسانیدند اجازت
داده روانه ساختند چون آفتاب بحوت انتقال کرد
امیرزاده محمد سلطان را بضبط سرحد مغولستان
نامزد فرمود و فرمان داد که اشپره قلعه بسازد و در
عمارت و زراعت اهتمام نماید و امیر بردی بیک
سار بوغا و امیر حاجی سیف الدین و خداداد حسینی
و امیر شمس الدین عباس دیگر امرا را با چهل هزار سوار
ملازم ایشان ساخت و چون روان شدند از عقبهٔ مولان
گذشته اشپره و آن نواحی مخیم معسکر ظفر مآب شده
بعمارت و زراعت مشغول گشتند چون بهار در
آمد رایات نصرت آیات حضرت اعلی
از قشلاق نهضت نموده از آب خجند گذشته
بسمرقند تشریف بردند و بعد از چند روز بصوب کش توجه

نمودند و دران راه کوهیست که از آن کوه تا سمرقند
هفت فرسخ باشد و در دهنهٔ آن کوه رودخانه
جاریست چون ملاحظه آن موضع فرمودند فرمان
داد که دران موضع باغی بنیاد کنند و آن آب دران
باغ جاری گردانند و بر سر آن کوه قصری بسازند چون
امر شد امتثال نمودند و آن عمارت تمام شد و
بتخت قراچه موسوم ساختند و از انجا براه رباط بام
روانه شدند درین اثنا امیرزاده شاهرخ از قشلاق
استراباد براه ماخان توجه نمود و بشرف بساط بوس
رسید و حضرت اعلی بعد از ملاقات شاهزاده
از کش گذشته در ایلچی بالغ نزول فرمودند و چند روز
دران مواضع بگذرانید **گفتار در ذکر تهیه اسباب
توجه بصوب هندوستان** چون عرصهٔ ممالک
قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار با توابع و لواحق تا حدود هند بتصرف در آمده بود و بشاهزاده
پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بودند برحسب فرمان
اعلی عساکر اطراف و جوانب نزد ایشان جمع

کشته متوجه فتح دیکر بلاد شدند و اوغانیان کوه سلیمان
را بتاختند و از آب سند کذشته شهر اوچه را بجنک
کرفتند و از انجا بمولتان رسیدند و شهر را محاصره
کردند و حاکم انجارا سارنک نام بود و برادر بزرک
مملو بود چه بعد از وفات سلطان فیروز شاه
از امرای عظام واین دو برادر در استیلا تمام یافته بودند
و سلطان محمود نبیرهٔ فیروز شاه را پادشاهی برداشته
حکومت هندوستان بدست فرو کرفته بودند
مملو با سلطان محمود در دهلی بود و سارنک
با بهادر لشکر منصور دو نوبت جنک انداختند
بتخصیص تمور خواجه آق بوغا که بیشتران معامله
ساعی او بود چون خبر بحضرت اعلی رسید و
حضرت اعلی را عزم مصمم بود که بجهاد بت پرستان
ختاء و آن نواحی توجه فرماید و عساکر کردون مآثر
برحسب فرمان بدرکاه اعلی جمع بودند عزم
بسوی هندوستان نمودند که انجا اکرچه بعضی بشرف
اسلام مشرف بودند بعضی هم بظلمت ظلال کفر

٢

مقصود

متحصن شده و درختها بریده و در راه انداخته
بودند مقصود انکه آنجا کسی نتواند رفت چون
بقلعه آن کمرها رسیدند در انجا کس نبود اندک
کوسفند بود تالان کرده خانها را آتش زده بسوختند
و از آب بکذشتند و امر شد که باطراف و جوانب آن
کوه برانند اسلامیان بنصرت الهی زمزمه تکبیر و تهلیل
با فلاک رسانیدند و روی بدان کوهسار نهادند شیخ ارسلان
با تومان کبک خان در قنبل جوانغار پیش از همه اعداء
دین را رانده بقله کوهی که بر ایشان مشرف برآمد
و اطراف و جوانب را بعد ازان که فرو کرفتند
مردان کار بر کوه بالا رفتند اما چهارده نفر از غازیان
از کوه درافتاده مرتبه شهادت یافتند و بسیاری
از بتیغ ابدار بدار البوار رسیدند و بعد از سه روز
که پیوسته جهاد میکردند و محاربه مینمودند آن ملاعین
به تنک آمده بعجز و زاری امان خواستند صاحبقران
دین دار اشارت فرمود که اکر زبانرا بکلمهٔ توحید
بکشایند و دل را موافق زبان کردانند و بنور ایمان

منور سازند و بخلعت اسلام ملبس شوند خون و مال
شمارا می بخشم و ولایت بشما ارزانی میدارم چون
آن سخنان بوساطت کلمجی که داشتند بشنیدند
روز چهارم بدرگاه اسلام پناه آمدند و اظهار مسلمانی
کردند ایمان عرضه فرموده ایشانرا خلعت پوشانیده و
استمالت داده بازگردانیدند چون شب درآمد و
نیز از جمله یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم بودند
بر امیر شاه ملک شبیخون آوردند اما چیزی نتوانستند
کردن بعضی خسته و جسته جان بیرون بردند قریب صد و
پنجاه نفر اسیر شدند و به تیغ بید ریغ بدرک اسفل
رسیدند و لشکر اسلام چون خبث طبیعت آن
مخاذیل معلوم کردند بر حسب اقتلوا شیوخ المشرکین
دمار از نهاد آنها دران کوه برآوردند و فرزندان
زنانرا اسیر کردند و بر قلعهء آن کوه و سر پل که از
آب گذشته بودند منارها ساختند و آن غزا در ماه
رمضان سنه ثمانمایه سمت وقوع یافت و تاریخ
آنرا بر سنگی انگاشتند تا بتمادی روزگار خلایق ببینند

العجائب

معبر اسکندر

اعتبار مطالعه نمایند و الحق در تائیدات الهی و نصرت
ربانی ازینها غریب و عجیب نیست و اهالی
آن دیار بدانند که در هیچ عصری از اعصار پادشاهی
رفیع مقدار حتی اسکندر ذوالقرنین بدانجا دست
نیافته است **گفتار در فرستادن محمد آزاد
را بتفحص احوال امیرزاده رستم و برهان اغلن
و مراجعت نمودن از کتور** چون امیرزاده رستم
و برهان اغلن که بطرف سیاه پوشان رفته بودند
خبری نرسیده بود یکی از کتوریان راهبری ساخته
از خانه یکان محمد آزاد و دولتشاه و شیخ علی ایدکو و
شیخ محمد و علی را با چهارصد ترک و سیصد تاجیک
بتفحص احوال ایشان فرستاد و محمد آزاد را با امرای
دیگر درین مهم مقدم داشتند بر حسب فرمان
روان شدند براههای تنگ بمشقت بسیار بکوههای
بلند برآمدند دلاوران صاحب توفیق بارها
بر دوش استوار کرده و بپشت چسپیده خود را
بروی برف به نشیبها کردند و بعد از زمانی بزمین

رسیدند چون از انجا شده بقلعه سیاه پوشان
آمدند هر چند کرد آن کردیدند کس را نیافتند اما پی غلبه
یافتند که بطرف دره رفته بودند و آن سیاه
پوشان بود که چون خبر لشکر منصور شنیده بودند
از قلعه بیرون آمده بودند و در دره تنک کمین
کرده چون برهان اغلن و امیرزاده رستم با امرا و
سپاهی که همراه بودند بدان دره تنک رسیدند
بعضی کذشته و بعضی فرود آمده و اسپان را رها کرده
غافل از کمین اعدا سیاه پوشان از کمین بیرون
جستند و بر سر ایشان ریختند برهان اغلن جنک
ناکرده جبه انداخته بود و کریخته ازین شکست بر لشکر
اسلام افتاد و کفار در عقب ایشان دوانیده بسیاری
از مسلمانان را بدرجه شهادت رسانیدند از انجمله
از امرای قوشون شیخ حسین سوجی و دولتشاه
اختاجی و ادینه بعد از کوشش بسیار بدرجه
شهادت رسیدند القصه محمد آزاد بی برکرفته
برفت چون بدان دره رسید که جنک واقع

شکسته بود

شد بود با سیاه پوشان دوچار خورد و با ایشان محاربه
عظیم کرد و بسیاری از ان کفار را بدرک اسفل
رسانید جبه و اسلحه که از مسلمانان کرفته بودند
باز ستاند و مظفر و منصور بسپاه کریخته و به برهان
اغلن پیوست و لشکریان هر کرا اسپ و سلاح
خود را شناختند باز داوند و محمد آزاد برهان اغلن را
کفت امشب درین موضع توقف می باید
نمود از بددلی خود قبول نکرد و بعقبه بر آمد و لشکریان
نیز همچنان بر عقبه آمدند و الحمان بددلی و نامردی
که برهان اغلن دران محاربه کرد از زمان جنکیز خان
از قوم قیات کس نکرده و در جنک اوزبک
مثل آن حرکتی ازو بصدور پیوسته بود اما عفو
کرده بودند و بسبب اصالت او حرمت
میداشتند بعد از جنک کفار فتح کتور جلال الاسلام
و علی سیستان را با جمعی بفرستادند تا ره بیرون
رفتن از ان دره تفتیش نمایند و راه آماده سازند
جون بر حسب فرموده روان شدند و راه پیدا کردند

ودر بعضی محل برف را سوراخ کرده راه راست
ساختند حضرت اعلی روان شد و از عقبها و کوهها
گذشته بخاوک رسیدند و نزول فرمود و جمعی را بمحافظت
آن قلعه کهنه که عمارت فرموده بود باز داشت و
دران محل باسیان رسید امرا و لشکریان سوار
شدند و مدت هجده روز پیاده بغزو مشغول بودند
واز انجا سوار شده باغرق همایون پیوستند و چون
برهان اغلن و محمد آزاد با عساکر خود بلشکر همایون رسیدند
حضرت همایون برهان اغلن را بمجلس همایون
راه نداد و در معرض خطاب و عتاب در آورد
واز نظر بینداخت و محمد آزاد را بترتیب و عاطفت
خسروانه سرافراز گردانید و بانعامات بیدریغ
نوازش فرمود و قشون ارزانی داشت و جمعی
که با او همراه بودند مردانگی نمودند همه را علی قدر مراتبهم
نوازش فرمود **گفتار در بازگردانیدن امیرزاده
شاهرخ را بجانب هرات** وبعد ازان دران
محل امیرزاده شهرخ را اجازت داد تا بخراسان توجه

نماید و نصایح

نماید و نصایح و مواعظ پدرانه مشفقانه بتقدیم رسانید
چون شاهزاده روان شد نهضت اقبال بصوب
کابل فرمود و از راه تل بکوه هندوکش برآمد و از تنگ
شیر که به پنجهیر مشهورست عبور نمود و بجلگاه
ماران که از انجا تا بکابل قریب پنج فرسنگ ست
بمرغزاری نزول فرمود و چون همت عالی همیشه
بر عمران عالم بود در ینولا از رود خانه که آنجا جاریست
بحفر نهری فرمان داد و تمام امرا و لشکریان قسمت
نمود و جوی بزرگ بطول پنج فرسنگ باندک زمان
آب جاری ساخت و امرا جوی ماهی گیر نام نهادند
و چند دهی معتبر ازان آب معمور گشت و بعد
از کفایت آن مهم از انجا نهضت فرموده بسعادت
بجانب کابل روان شدند چون بکابل رسیدند
مرغزار دوزین مخیم معسکر ظفر قرین گشت **گفتار
در رسیدن ایلچیان از اطراف و تابری اغلن
از طلماتق و شیخ نور الدین از فارس** چون مرغزار
دوزین مقر موکب نصرت آئین گشت از

طرف دشت ایلچی تمور قتلغ اغلن رسید واز
جانب امیر ایدکو هم ایلچی آمد واز جانب جته رسول
خضر خواجه اغلن رسید و هر یک مضمون رسالت
خود عرضه داشتند که ما بندکانیم و کردن اطاعت و
فرمان برداری نرم است واکر قبل ازین حرکتی
مخالفت چهرهٔ اخلاص ما راخراشیده باشد
اکنون ازان پشیمان کشته ایم و مشل هذا و تبار[ی]
اغلن در الغ بورت باخان مخالفت کرده
از قلحاق کریخته همدرین بپایهٔ سریر اعلی بنوازش
خسروانی مفتخر کشت وانواع عنایات والطاف
مبذول داشته از هر نوع تجمل واسباب که در بایست
بود بخشیدند و درین محل امیر شیخ نور الدین که بفارس
جهت ضبط اموال رفته بود از شیراز رسید و
انواع پیشکش و تبرک تنسوق رسانید چنانچه
یک شبانه روز آن اموال واسباب را از اسپ
واستر واشتر وخیمه وخرکاه وغیرها که هرکز چشم
کسی آنچنان اسباب ندیده بود کذرانید وجوجستانی

والیچیان

والیچیان توج میکردند حضرت اعلی را بغایت
در محل قبول افتاد شیخ نور الدین را باعزاز و نوازش
پادشاهانه فرمود شیخ نور الدین بعد از کذرانیدن
پیشکش زانو زده درخواه جرایم برهان اغلن نمود
عنایت خسروانه شامل حال کشته عفو فرموده
بدو بخشیدند وایلچیان وجوجنیان را ازان
تبرکات که شیخ نور الدین آورده بود هر یکی را علی قدر
مراتبهم انعام فرمودند وایلچیان را اجازت داده
وتسلی فرموده وملتمسات مبذول داشته
فارغ البال عاید کردانیدند و همدرین اولا سلطان
محمود خان با لشکر دست چپ وامیرزاده
سلطان حسین وامیرزاده رستم وامیر جهانشاه
وغیاث الدین ترخان وحمزه طغی بوغا برلاس و
امیر شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشر ودیکر
امرا برحسب فرمان بصوب هندوستان روان
شدند و قبل ازین ملک محمد برادر لشکرشاه اوغانی
بدرکاه عالمپناه آمده داد خواسته بود که موسی اوغانی

که مقدم قبیلهٔ کرکس است برادرم را که از بندگان درگاه
بود کشته است و قلعهٔ ایرات را خراب کرده
و هزاره مرا غارت کرده و اسباب را بدست
تغلب فرو گرفته و بدزدی و راه زنی مشغول است
و من از بیم جان گریخته بغزنین آمده ام چون خبر موکب
نصرت آیین شنیده ام بزمین بوس رسیده ام
ازین سخن نایرهٔ غضب التهاب یافت در
زمان کسی را با یرلیغ قضا جریان نزد موسی
فرستادند که بمسامع علیه رسیده است که
قلعه ایرات را خراب ساخته و حال انکه
آن حصار بر سر راه هندوستان واقع است
و خرابی آن مناسب ننمود می باید که بتعجیل
بیائی تا ترا رعایت نموده آن ولایت را بتو داده
شود تا قلعه را بحال عمارت در آوری چون
موسی آن سخنها بشنید فی الحال بپایهٔ سریر سخنها
اعلی آمد و پیشکش کشید او را جامه طلادوز و کمر
شمشیر زر و اسپ و زین انعام فرمودند و

ایمن و مستظهر

وایمن و مستظهر گردانیدند فرمود که ما ترا با لشکر همراه
میگردانیم تا باز روی و قلعه را آبادان سازی می
باید که حشم خود را نزدیک حصار آورده بعمارت
قلعه مشغول گردی اگر تا رسیدن ما تمام شود
فهو المطلوب و الا چون ما برسیم جریک بدو
بدهند و مکمل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه هندوستان
خواهیم شد و موسی یک تال را با سه هزار مرد همراه او گردانیدند
و بتعجیل روان فرمودند چون موسی با ایرات
رسید بر حسب فرمان حشم خود را بحوالی
قلعه بدامن کوه آوردند و عمارت حصار آغاز
نهادند و هر روز دویست و سیصد مرد با دهل
و سرنا و بجد تمام بکار مشغول بودند **گفتار در تعمیر قلعه**
ایربات و دفع قطاع الطریق اوغانی چون
حضرت صاحبقرانی مهد اعلی سرای ملک خانم را
و امیرزاده الغ بیک را که همراه بود از مرغزار
دورین بسمرقند باز گردانیدند و چهارشنبه غره
ذی الحجه سنه ثمانمایه از جلگاه کابل متوجه شد

و روز شنبه چهاردهم ماه مذکور را بایرات رسیدند
عمارت قلعه بنیاد کرده بودند حکم جهان مطاع بتمامی
قلعه نافذ شد و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر
مسجد جامع و دیگر مساجد و بسی اماکن و مساکن
تعمیر مسجد جامع را باهتمام امیر شاه ملک و جلال الاسلام
حواله رفت بمدت چارده روز آنچنان عمارت
تمام شد و تواچیان را گفته بودند بخفیه که از اتباع موسی کسی
درون قلعه بکار مشغول اند نگذارند بیرون آمدن
مگر جمعی دریافته بودند چون قلعه تمام شد حضرت اعلی
بر اسپ بوزی که تخت روان میگفتند سوار شده
گرد قلعه میگشت و امرا پیاده در رکاب همایون
بودند از اتباع موسی هفت نفر ببالاخانه رفتند
چون حضرت اعلی بمقابل ایشان رسید از
روزن آن بالاخانه تیر انداختند چنانچه اسپ
حضرت اعلی از آواز تیر برمید غضب فرموده
از دیگر دروازه درون رفتند و فرمان دادند که
موسی را با مردم او که در قلعه اند بگیرند و آن هفت

که تیر انداخته

که تیر انداخته بودند جنگ آغاز کردند و چند کس را
تیر زدند کله کی حیستانی نردبان نهاده بر بالا بر آمد
و ایشانرا مقهور گردانیده بقتل آوردند و موسی را
با دو پسر و اتباع او گرفته بملک محمد سپردند و او با
سه نفر نوکر خود بقصاص برادر خود ایشانرا بقتل
آورد و حشم ایشانرا تاخت فرمودند و جمعی
از ان الوس بقتل آمدند و قلعه ایرات را بملک
محمد ارزانی داشتند و ایل و حشم او را بخشیدند
و او را حاکم آن ولایت ساختند **گفتار در توجه بصوب**
شوزان و دفع جماعت پرنسان هجدهم ذی
الحجه سنه تمانمایه نهضت فرموده عنان عزیمت
بصوب خط شوزان معطوف گشت
و از کوه و جنگل عبور نموده در حوالی آن خط نزول
فرمودند روز دیگر توقف نموده فرمان شد که
شاهزاده سلطان خلیل با جمعی امرا اغرق
از راه قپچاق بصوب باتوروان شود
و حضرت صاحبقرانی ایلغار فرمود با چند

هزار سوار روی توجه بجانب قلعه نغز آوردند
صباح شنبه بیست ویکم ماه مذکور بدانجا رسیدند
قبل ازین در مقام کابل امیر سلیمانشاه ودیگر امرا
بالشکر خراسان برحسب همایون متوجه نغز شده
بودند وآن قلعه را عمارت کرده جون رایات
ظفر نگار بدانجا رسید بسمع مبارک رسانیدند که قبیله
پرسانی از قبایل اوغانی که امر شده بود که بمعسکر
همایون آیند نیامده اند وانقیاد ننمود ودر یکجایی
که شاهزاده میر محمد حوالی دیار هند را تاخت کرده
بود وبرده وغنایم بطرف کابل روانه کردانیده
آن بی باکان راه زده بودند وبعضی از انهار ابرده
از آب نهر کذشته ودر کوهی بلندی متحصن شده
والآن نیز بقطع طریق مشغولند ازین خبر غضب
فرمودند وباعساکر کردون مآثر روی بدانها نهادند
وبعد از سه روز بدیشان رسیدند فرمان شد که
لشکر پیاده شوند وبدان کوهها وجنکلها درشوند
برحسب فرموده قیام نمودند وبسیاری از ان

بد فعلا را

بد فعلا را بقتل آوردند وتالان وتاراج کردند و
اسیر کرفتند وبعضی از ان ورطه کریختند ودران
زمان بدست نتوانستند آورد فرمان شد که
دران کوه توقف نمایند تا مجموع را بدست آرند
همچنان بتقدیم رسانیدند درین اثنا کلانتران
آن قوم اوزیال نام روی اخلاص بدرکاه عالمپناه
آورد واستغفار نمود عفو فرمودند ونصیحت
کردند وتوبه دادند که بار دیکر ازینها نکنند وامیر سلیمانشاه
بعد ازان که قلعه نغز را آباد ان ساخته بود خبر
شنید که چشم کلاییان که قبیله یا قوت وکروهی
با عدت وهیبت اند بر تیغ لازم الاتباع را
بمتابعت وانقیاد نمی نمایند ولشکر خود را بمعسکر
ظفر پناه نفرستادند بدو روز قبل از ان که رایات
ظفر پناه بپای قلعه تشریف فرماید بالشکری
که ملازم او بودند بر سر آن چشم تاخت کرد
وآنهارا مغلوب ومنکوب کردانید وبعضی
را بقتل آورد وبعضی را اسیر کرد وغارت وتالان نمود

بازگشت و بدرگاه اعلی آمد که بانواع تربیت
سرافراز گشت و روز جمعه غره محرم سنه احدی
وثمانمایه حضرت اعلی از ناحیه قبیله بوشان
مراجعت نموده درحوالی قلعه نغز نزول فرمودند
و امیر سلیمانشاه را با فوجی لشکر بمولتان نزد امیر
پیر محمد فرستادند و شاه علی فراهی را با پانصد پیاده
در قلعه نغز گذاشتند و از انجا روان شدند
و موضع بانو را مخیم نزول همایون ساختند و پسر علی
سلدوز و امیر حسین قوچی را با جمعی لشکر دران
محل باز داشتند و رایات منصوره ازبانو
نهضت نموده روز جمعه هشتم ماه مذکور بر
کنار آب سند نزول فرمودند و در همان محل که
سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیز خان
گریخته خود را بر آب زده بگذشت و چنگیز خان
فرود آمد و از آب عبور ننموده باز گشت حضرت
اعلی امر فرمودند که آب را پل بسازند بدو
روز جسری خوب بربستند درین اثنا ایلچیان

که از اطراف

که از اطراف آمده بودند بعضی را روانه کردند و ایلچی
اسکندر شاه والی کشمیر بجهت عرض باخلاص
هم رسید او را نیز عنایت و نوازش فرموده
روانه ساختند و فرمان دادند که اسکندر شاه
با لشکر خود در شهر دیبالپور بمعسکر همایون گردد

گفتار در عبور نمودن از آب سند روز شنبه
دوازدهم محرم سنه احدی وثمانمایه موافق پارس
ئیل آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی نه درجه
گذشته رایات نصرت آیات از آب
سند عبور نمودند و آب بر داشتن فرموده
بکنار جول خد فرود آمدند و آن بیابانیست
سخت الطول والعرض و در حوالی آن آب
و آبادانی نیست و آن بیابان در کتب تواریخ
بجول جلالی مشهور و مسطور است بسبب آنکه
سلطان جلال الدین خوارزمشاه چون از چنگیز خان
گریخته از آب گذشته بود درین جول در
آمده بود درین اثنا مقدمان و رایان کوه جود

برهنمای دولت قاهره رو بدرگاه آوردند و بشرایط
عبودیت اقدام نمودند و قبل ازین رستم طغی بغا
برلاس که برحسب فرمان بطرف رفته بود و عنان
عزیمت بصوب کوه جود تافته و چند روز آنجا
توقف نموده همین رایان وظیفهٔ ملازمت و
خدمت بتقدیم رسانیده بودند فلا جرم در بینولا
بعاطفت خسروانه سرافراز گشتند و نشان همایون
درباره رعایت ایشان نافذ شد و مرفه و آسوده
بوطن خود بازگشتند **قصهٔ شهاب الدین
مبارکشاه تمیمی و مخالفت او و بعد از
متابعت** شهاب الدین مبارکشاه حاکم
جزیره بود که برکنار آب جمد واقعست و
خدم و حشم و اسباب و اموال بسیار داشت
و قبل ازین در زمانی که امیرزاده پیر محمد جهانگیر
بجد و د ملتان نهضت فرموده بود شهاب الدین
بمتابعت اقدام نموده بپایهٔ بوس شاهزاده مشرف
گشته بود و چون بمقام خود باز گشت و باستظهار

آب مغرور گشته

آب مغرور گشته چون و عناد بنیاد نهاد س
ای که بر چرخ ایمنی نهار ۞ تکیه بر آب میکنی هشدار
چون مخالفت او بسمع اشرف اعلی رسید
روز پنجشنبه چهاردهم محرم فرمان داد که امیر شیخ
نورالدین با تومان خود متوجه آن جزیره شود
حسب الفرمان اقدام نمود و چون بحوالی آن
جزیره رسید شهاب الدین خندقی عمیق فروبرده
بود و بدان متحصن گشته لشکر ظفر پیکر بی توقف
بر بحیره آبی که دران حوالی بود درآمدند و بمحاربه و
مقاتله اشتغال نمودند صباح را شهاب الدین
با دو هزار مرد از طرفی دیگر شبخون آورد و جنگی
عظیم در پیوست امیر شیخ نورالدین و عساکر گردون
مآثر حملها مردانه میکردند و آن بدبختان را میراندند
دران حال صاحبقران دریا نوال بر سبیل استعجال
رسیدند و بحوالی آن جزیره نزول فرمودند شهاب الدین
احتیاط را دویست کشتی فراهم آورده بود چون
طاقت اقامت نداشت و منهزم شد دران

کشتیها نشسته با اتباع خود رو بگریز نهاد و بجانب
اوچه که از بلاد هندست روان شد ندولشکر جرار
کنار کنار آب میرفتند و جنگ میکردند بسیاری
از هندوان تلف شدند چون شیخ نور الدین باز
کشت جهت شجاعتی که نموده بود بعنایت
خسروانه ملحوظ کشت وجون کشتیها شهاب الدین
بحدود ملتان رسید امیرزاده پیر محمد و امرای عظام
بالشکر امیرزاده شهرخ که پیش آمده بودند راه
برایشان کرفته بسیاری را دستگیر کردند و تیغ
سیاست کذرانیدند و شهاب الدین با عیال
در آب افتاده بکریخت وحضرت صاحبقران
امیرشاه ملک را فرستاده بود تا بجنگلها در آمده
مخالفان که آنجا باشند استقبال نماید بامتثال
امر مبادرت نموده بادلاوران جون دران
بیشها بسیاری ازان مدبران بدست
افتادند انهار ابدار البوار فرستاده غارت و
تالان کرده کشتیها پر از غنیمت کرفتند و معاودت

نموده باردوی

نموده باردوی همایون پیوستند و چون قصه شهاب الدین با ...

نموده باردوی همایون پیوستند و چون قصهٔ
شهاب الدین و اتباعش بفوز و نجاح مقرون
کشت وازان مهم پرداختند پنج وشش روز
کنار کنار آب روان شدند روز یکشنبه بیست
وچهارم ماه مذکور بلب آب چناوه برابر
قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه
آب جد و آب چناوه جمع میشوند و از تلاطم
آن دور ودخانه مجمع البحرین ملحوظ میکردند
وازآیتی از آیات الهی است که در نظر بصیرت
می آید امر اعلی بساختن جسر صدور یافت سپاه
ظفر پناه برحسب فرمان مبادرت نموده
مشغول شدند و روز چهارشنبه بیست و هفتم تمام
باتمام رسانیدند و از پادشاهان سلف کسی نشان
نمیدهد که انجا پل بسته باشد و تیمور مشیرین خان
ازان آب عبور کرده بود اما پل نبسته بودند
هر امری که توفیق رفیق باشد یقین که حصول آن
باایسر الوجوه مهیا و میسر است چون صاحبقرانی

از آب عبور فرموده قبهٔ بارگاه جلالت باوج
مهر و ماه برآوردند پل را محفوظ داشتند تا اغرق
و بواقی لشکر بگذرند و خود روان گشتند و بکنار
آب تلمی مقابل شهر نزول فرمودند و از تلمی تا
ملتان سی و پنج کروه است فی الحال ملکان
و رایان آن شهر با جمهور سادات و علما بدرگاه
همایون شتافتند و بنوازش پادشاهانه سرافراز
گشتند روز جمعه بیست و نهم ماه را در آن طرف برود
خانه توقف افتاد تا مجموع لشکر از آب بگذشتند
و در غره صفر احدی و ثمانمایه در صحرای تلمی نزول
اجلال فرمودند سادات و علما را مسلم داشته
سایر مردم شهر را بر وجه مال و امانی و لک
مال فرمودند نوشتند و بعضی بوصول پیوست
و بعضی باقی شد و چون تنگی غله بود اشارت رفت
که هر جا باشد غله بردارند بحکم اذا اراد الله بقوم سوء
اقلام ولا لشکریان بعلت غله برداشتن بشهر
در آمدند و کار بجائی رسید که تمام شهر را بجز سادات

دیگرا

دیگر را غارت کردند و اسیر گرفتند بعز عرض همایون
رسانیدند که جمعی از قری تلمی نسبت با میرزاده پیر محمد
در مقام الطاعت نیامده اند فرمان نافذ شد
که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تیمور با تومانهای خود
بدان ناحیه تاخت کنند و آنها را گوشمالی بدهند
که موجب عبرت دیگران باشد برحسب فرمان
برانها تاختند و دو هزار هندو را به تیغ سیاست
بیجان کردند و غارت نمودند و تالان کرده
با غنایم بسیار و اسیر بیشمار بدرگاه عالمپناه آمدند
هفتم صفر از تلمی کوچ کرده بحوالی جال که در کنار
آب بیاه واقع است بمقابله شاه نواز
فرود آمدند **گفتار در توجه نمودن بصوب کوکری**
درین وجه بسمع رسید که نصرت برادر شیخ کوکری
با دو هزار مرد در موضع جال آب ولای را حصار
ساخته ست و استاده در زمان سوار شدند
و اغرق را گذاشته با عساکر منصوره بکنار آب
کول قلب و جناح لشکر آراستند و پیادهای خراسان

جنک را آماده کشتند و نصرت بلا نصرت
بکنار کول صف برکشیده استاده بود علی سلطان
با پیادهای مذکور معارض شد کفار غلبه کردند و
دران آب و کل جلادت نمودند و چند نوز
را زخم زدند امیر شیخ نور الدین والله داد از عقب
او درآمدند و دران آب و لای به تیغ تیز دمار از
مخالفان برآوردند و معلوم نشد که نصرة دران میان
کشته شد یا بدر رفت و مساکن و اماکن آن کروه
را آتش زده سوختند و اموال بتاراج بردند کله
و رمه بسیار آوردند و عساکر منصوره دران حال
ازان راه که پر از لای و وحل بود عبور نمودند و
موضع شاه نواز مخیم معسکر ظفر پناه کشت و آن
شاه نواز دیهی است عظیم و اهالی آن دیه غلبه
تمام و در انجا انبارها غله بسیار چنانچه لشکریان
چندانکه خواستند برداشتند والباقی را سوز آنیدند
و از شاه نواز بعد ازان که اتباع و کریختکان نصرت را
بدست آورده بدرک اسفل رسانیدند نهضت

فرمود بر آ

فرمود بر آب سیاه بمقابله قریه جنجان که مجموع اعرفها
انجا جمع آمده بودند نزول فرمودند و فرمان شد که
لشکر از آب بکذرند و دران روز یکی از نوکران
امیرزاده شهرخ از هرات رسید و خبر سلامتی شاهزاده
رسانید **گفتار در رسیدن شاهزاده پیر محمد**
جهانگیر از ملتان قبل ازین ذکر رفت که امیرزاده
پیر محمد جهانگیر شهر ملتان را محاصره کرده بود و
مدت آن محاصره چون شش ماه شد شهریان
از بیقوتی به تنک آمدند چنانکه مردار میخوردند
و سارنک والی آن خطه بود از اضطراب
تمام بیرون آمد و ملتان منخر کشت و صورت را
عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند و بعد ازان تنکالی
عظیم دست داد و تمامی اسپان سپاه شاهزاده
تلف شدند و از ظاهر شهر باندرون نقل کردند و
سرداران حدود هند آن نواحی که بیشتر ایشان
بایلی درآمده بودند مجموع روی اطاعت بکردانیدند
و اظهار مخالفت کردند و در بعضی مواضع داروغکان را

بقتل آوردند باوجود اینمعنی که اسپان مرده بودند
مخالفان هر شب تا در دروازه می آمدند بغایت
متفکر و متحیر بودند ناگاه خبر رسید که رایات خورشید
پیکر صاحبقرانی از افق آن نواحی برآمد مخالفان را
سیمه گشتند و شاهزاده ازان دهشت و وحشت و
حیرت نجات یافت و متوجه عساکر نصرت
آئین گشت روز جمعه چهاردهم صفر در لب آب سیاه
بموکب همایون پیوستند و بلثم بساط بوس مشرف
شدند و جنید بولدای و برادرش بایزید و محمد درویش برکلی
طاتخانی که در یورش خوارزم از امیر جهانشاه
گریخته بهندوستان رفته بودند بملتان نزد شاهزاده
آمدند و همچنان همراه آورده در خواه جرایم ایشان
فرمودند خون ایشانرا بخشیدند اما چوب
بایساق زدند و رها کردند روز شنبه پانزدهم ماه
رایات ظفر پناه از آب سیاه عبور نموده بموضع
خسجان فرود آمدند و ازانجا تا ملتان چهل کروه است
و درین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی

وبعضی بشناه

وبعضی بشناه از آب بگذشتند مدت چهار روز
در قریه خسجان توقف افتاد روز شنبه هجدهم ماه
امیرزاده پیر محمد در آن موضع طوی عظیم کرد و پیشکشها
و تحفها گذرانید تمامت آن نفایس را بر امرا بخش کردند
بیت چو در دستش نگذارد که شود زر مجموع ∴ زان
پراکنده بود خرف زر از یکدیگر ∴ این بیت غالبا
از منشآت طبع وقاد فصاحت مآبی است
نوکران میرزا محمد که اسپان مرده بودند و پیاده مانده
عنایت خسروانه فرموده سی هزار سر اسپ بدیشان
بخشیدند العهده علی الراوی مجموع سوار شدند
وبعد ازان از موضع خسجان بموضع سهول نزول
فرمودند و روز جمعه بیست و یکم را از قریه سهول
ارتحال فرموده بمرحله اصفان نزول نمودند روز
دیگر از اصفان بمرحله جهوال نزول کردند اهالی دیبالپور
سابق الایل و منقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند
و شاهزاده مسافر کابلی را با دو هزار مرد بداروغگی
ایشان فرستاده بود چون از واقعه بشکال

نصف الکتاب [illegible]

هرکجا خوارج و منافق بودند اظهار خبث طبیعت
کرده بودند مذکورین با غلامان سلطان فیروزشاه
متفق شده مسافر را با آن دو هزار مرد بقتل آورده
بودند چون آوازهٔ رایات ظفر شعار شنیده
بودند از انجا گریخته بحصار بطنیر رفته متحصن شده بودند
چون موکب همایون بجهوال رسید امیر شاه ملک
و دولت تیمور تواجی را در اغرق گذاشته فرمان
دادند که اغرق را با سایر لشکر از راه دیپالپور برند
چنانچه بنزدیک دهلی در موضع سامانه تلاقی
موکب همایون و اغرق دست داد و از انجا با
ده هزار سوار ایلغار نموده عنان توجه بصوب اجودن
تافتند روز دوشنبه بیست و چهارم ماه علی الصباح
بقصبهٔ اجودن تشریف فرمودند و شیخ منور ظلمت شعار
و شیخ سعد نحوست آثار که از نبیرهٔ شیخ نور الدین اند
بیشتر اهالی انشهر را از راه صواب گردانیده
بر جلاء وطن داشته بودند و روی گریز بطرف
بطنیر که از قصبات بلاد هندست نهاده و بعضی

مصحوب شیخ منور

مصحوب شیخ منور ظلمت آئین بدار الملک دهلی
رفتند و جماعت سادات و علما اعتماد
بر مکارم حضرت اعلی نموده توقف کرده بودند
صباح را بدرگاه اعلی آمدند و بنوازش اختصاص
یافتند مولانا ناصر الدین عمر و پسر خواجه محمود شهاب محمد
را بداروغگی آنشهر تعیین فرمودند تا نگذارند که از
عبور لشکر زحمتی بدیشان برسد و آنها که باطمینان
قلب تماشی نموده بودند فارغ البال بوطن
خود ساکن شدند و آنها که با نوای شیخکان
ضال و مفضل بقول مولوی شعاری فریفته
گشته جلاء وطن نموده بودند عاقبت کارهم
معلوم خواهد گشت **گفتار در فتح شهر بطنیر**
و قلعه بطنیر و استیصال صغیر و کبیر قلعه بطنیر
حصن بود بغایت حصین از قلاع مشهور
هندوستان و از راه دور افتاده و اطراف
و جوانب آن جولست و اهالی انجا را آب
از آب گهرست بزرگ بر در شهر که از بشکال

پر میشود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده بود بدین
واسطه از اهالی دیپالپور و اجودن خلقی بسیار از
خبر عساکر منصوره روی بدان حصار آورده بودند
وکثرتی عظیم واقع شده بود چنانچه در شهر نمیگنجیدند
و بی چارپا و اراینها مشحون بصنوف رخوت
و احاس در حوالی حصار باز داشته بودند صباح
شنبه بیست و پنجم ماه باجودن در آمدند و مرقد مبارک
شیخ فرید شکر گنج قدس سره را استمداد و همت نموده بعزم
تسخیر بطنیر از آنجا بیرون آمده روان شدند و از روز
گذشته در خالص کوتلی فرود آمدند و از آنجا تا
اجودن ده کروهست و تا بطنیر پنجاه کروه و هر کروهی
عبارت از یکفرسنگ شرعیست همان روز که
بخالص کوتل رسیدند باز بتعجیل سوار شده
براندند چنانکه چون روز شد قراولان که پیش رفته
بودند قراول دشمن را بشکنند و همان روز
چهارشنبه بیست و ششم ماه را موکب همایون
بظاهر بطنیر فرود آمدند و هرچه در بیرون بود نهب و
غارت

غارت نمودند و والی آن شهر و قلعه را رائو دولچین
میگفتند در او بلغت هند بهادر را گویند لشکر
فیروز اثر از دست راست امیر سلیمانشاه
و امیر شیخ نور الدین و الله داد و از دست چپ
امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکو تیمور و دیگر
امرای توقف روی بشهر نهادند و بحمله اول
شهربند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان
بقتل آمدند و غنیمت بسیار بدست آوردند
و در زمان امرای تومانات و قشونات
بگرد قلعه در آمدند و باهنگ محاصره چپر بستند
جنگ بنیاد کردند و راو دولچین با بهادران
خود بدر قلعه مردانگی مینمودند امیرزاده شهرخ و
امیر شهرخ و امیر سلیمانشاه و سید خواجه و جهانملک
حمله کردند و سید خواجه شمشیر رسانید و جهانملک نیز
کوششها مردانه نمود و دلاوران عساکر نصرت
شعار از اطراف و جوانب سورن انداختند
و کورکه و نقاره کوفتند راو دولچین امان طلبید
وکورکه ونقا

وسیدی را بیرون فرستاد و درخواه نمود که امروز
مهلت دهید تا فردا بیرون آییم همچنان مهلت دادند
چون روز دیگر شد و راو ذو الجبین بعهد وفا نکرد فرمان
بنفاذ پیوست که هر یک از امرا مقابل خود
نقب فرو برند بر حسب فرموده اقدام نمودند
باز راو ذو الجبین و کلانتران قلعه بر سر برجها بر آمده
امان طلبیدند باز امان دادند راو ذو الجبین پسر خود
را با نایب همراه کرد و با جانوران و اسپهای
تازی بیرون فرستاد حضرت اعلی پسر او را
بتشریف خاص مشرف گردانیدند و باز فرستادند
روز جمعه بیست و هفتم ماه چاشتگاه را راو ذو الجبین
از حصار بیرون آمد و شیخ سعد الدین اجودنی با او بود
بشرف بساط بوس رسیده پیشکش گذرانیدند
در محل قبول افتاد و چون جمعی از اهالی آن ولایت
بتخصیص مردم دیپالپور و اجودن آنجا جمع شده
بودند امیر سلیمانشاه و امیر اللهداد بر حسب فرمان
بضبط دروازه مشغول شدند و شب بیست و نهم مردم

اطراف

اطراف را که انجا بودند بیرون آوردند و طایفه
و طایفه را بمعتمدان سپردند قریب سیصد اسپ
تازی بیرون آوردند حضرت اعلی مجموع را بامرا
بخشش کرد و چون مردم دیپالپور مسافر کابلی را با جمعی
کشته بودند با نصد نفر ایشان را بقتل امر کردند و زن
و فرزند ایشانرا اسیر گرفتند و بعضی مردم اجودن
را که بید ولتی کرده گریخته بودند بیاساق رسانیدند
و بعضی را اسیر کردند چون کمال الدین برادر راو ذو الجبین
و پسر او سیاست سپاه کشورگیر ملاحظه کردند وهم
کرده در قلعه بستند ازین سبب راو ذو الجبین را
بند بر نهادند عساکر نصرت شعار بحفر نقب و تخریب
سور مشغول شدند باز از سر عجز بیرون آمدند و
کلیدهای دروازه را سپردند روز دوشنبه غره
ربیع الاول از امرا امیر شیخ نور الدین و اللهداد
جهت مال امان در قلعه رفتند رایان آنجا از
تیره رای خویش انحراف جستند و در میان
ایشان گبران و کمرهان بسیار بودند آغاز مخالفت

وعصیان کردند چون این خبر بمسامع علیه رسید
بقتل وقمع آن بیدینان و بی دولتان امر فرمودند
سپاه ظفر پیکر از اطراف وجوانب قلعه
کمندها انداخته ببالای قلعه بر آمدند تمامی گبران که آنجا
بودند بر فحوای تحزبون بیوتهم بایدیهم زن و فرزند خود
را آتش زده سوختند و مسلمانان زن و فرزند
خود را سر بریدند و بکشتند و اتفاق کرده جنگ را
اماده شدند عساکر منصوره با آن گمرهان در آویختند
اما بسی مردم از عساکر ظفر پیکر بقتل آمده شهید شدند
وبعضی زخمی گشتند و امیر شیخ نور الدین را در میان
گرفته بودند و نزدیک بود که کار او بسازند ازون
فرید بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق حمله کرده
او را خلاص دادند آخر عساکر منصوره غالب گشتند
و ده هزار هندو را در ان قلعه بهلاک آوردند و آتش
زده خانهای ایشان بسوختند و از غنایم که برداشته
بود صاحبقرانی مجموع را بامرا بخش کردند و شیخ
نور الدین که کوششها نموده بود بعنایت پادشاهانه

مخصوص گشت **گفتار در توجه نمودن از بطنیر بصوب
سرسطی و فتح آباد و امرونی** جون تمام آن شهر
ویران شد و اهالی آن دیار به تیغ قهر مقهور گشتند
از نتن جیفه پیش از ان اقامت ممکن نبود روز
جهارشنبه سیوم ماه ازان محل کوج کرده بموضعی
رفتند که آنرا کناره حوض مینخوانند و آنجا نزول فرمودند
روز پنجشنبه جهارم ماه ازان محل روان گشتند و
بقلعه فیروز رسیدند و از انجا گذشته همانروز بشهر
سرسطی فرود آمدند و اهالی آن شهر بیشتر بدین بودند
وخوک میخوردند جون خبر عساکر منصوره شنیدند
شهر را گذاشته بگریختند لشکر در عقب ایشان
تاخت برده اکثر را بهلاک آوردند و هرچه داشتند
برداشتند اما عادل فراش را بدرجه شهادت
رسانیدند حضرت اعلی یکروز دران شهر سرسطی
اقامت فرمودند از انجا نهضت نموده بیجده کروه
او رفته بحوالی قلعه فتح آباد فرود آمدند آنها که از انجا
نیز گریخته بودند عساکر منصوره در عقب رفتند و بعضی را

بدار البوار رسانیدند و غنایم بسیار بدست آوردند
روز یکشنبه هفتم ماه مذکور از فتح آباد سوار شده و
از قلعه رجب نور گذشته بر حوالی قلعه اهرونی
نزول نمودند اهالی آنولایت اطاعت نکردند
و انقیاد ننمودند عساکر منصوره بعضی را طعمهٔ تیر
آبدار ساختند و بعضی را در قید و اسیر گرفتار کردند
و غله بسیار آنجا بود بر داشته عمارات و مساکن
ایشانرا ویران کردند سوختند روز دوشنبه هشتم ماه
از قریه اهرونی در قریه صحرای توهنه لوای دولت
افراختند و دران حدود قومی که ایشانرا جتان میگفتند
گروهی انبوه از دیرگاه استیلا داشتند و بقطع
الطریق مشغول بودند و پای طغیان از راه مسلمانی
بیرون نهاده چون خبر لشکر شنیدند مجموع در ان
بیشها خزیده بودند و پنهان شده فوجی از
لشکر در عقب ایشان رفته از انجمله قشون توکل
هندوی قروه و مولانا خیر الدین عمر قریب دویست
نفر را بقتل آوردند الباقی را اسیر کرده و چهارپایان و

اجناس ایشانرا

اجناس ایشانرا تالان کرده بدرگاه اعلی معاودت نمودند

گفتار در ایلغار کردن و قلع و قمع جتان متمرد
کردن

روز شنبه نهم ماه ربیع الاول از توهنه نهضت
فرموده اغرق را با غنایم در عهدهٔ اهتمام امیر سلیمانشاه
گذاشته بطرف سامانه روان کردند و خود سوار شده
از قلعه مونک گذشته نزول فرمودند و بجهت
استیصال جتان که در بیابان و بیشها پنهان
شده بودند ایلغار فرمودند و دو هزار نفر ازان قوم را
به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زن و فرزند آنرا اسیر کردند
و دران نواحی جماعتی از سادات بودند آنهارا
اعزاز فرمودند و خلعت بخشیدند و داروغه
تعیین کردند که لشکر زحمت بدیشان نرسانند
روز چهارشنبه دهم ماه امیر سلیمانشاه با اغرق که
در مانک بودند بنزدیک شهر سامانه نقل کردند
و آن شب آنجا بودند روز پنجشنبه یازدهم ماه
در کنار آب کهگر رسیدند و رایت نصرت
شعار که از توهنه ایلغار کرده بودند آنروز بر کنار

کهکر بدشان پیوست وچند روز برای انتظار اغرق
بزرگ توقف نمود روز دوشنبه پانزدهم ماه نهضت
نموده حوالی قول کوبله مخیم خیام سلطنت گشت
امرا و لشکریان جورانغار و برانغار که در مرغزار کابل
براهی که تعین رفته برحسب فرمان شده بود دران
راه هرجا شهر و قلعه دیدند همه را فتح کرده و اهالی آن
قلعه را مقهور گردانیده و تاراج و تالان کرده درین
روز بموکب ظفر پیکر پیوستند روز سه شنبه شانزدهم
ماه را از انجا کوچ کرده و از قول کوبله گذشته آنطرف
قول مرکز رایات نصرت آئین گشت و اغرق
بزرگ و بواقی لشکر از راه و سیالپور می آمدند و
ضبط آنها بعهده امیرشاه ملک بود دران روز بمعسکر
همایون ملحق شدند روز چهارشنبه هفدهم ماه دران
منزل توقف افتاد روز پنجشنبه هجدهم ماه از قول
کوبله روان شدند و پنج کروه رفتند و بحوالی قول
بکران فرود آمدند روز جمعه نوزدهم ماه از انجا بقریه
کتنیل رسیدند گفتار در صدور فرمان روان شدن

عساکر ظفر پناه

عساکر ظفرپناه برسم یاسال چون شاهزادها و
امرا که متفرق بودند جمع شدند و مجموع بموکب همایون
پیوستند حکم شد که تمام امرا بر یک از میمنه و میسره
بمورچل خود تبوره روان شوند در برانغار امیرزاده
پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و یادگار
برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و جماری
و تماری و تمور خواجه اقبوغا و دیگر امرا و در جور
انغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیر
شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکو تیمور و سونجک
بهادر و دیگر امرا در قول تومان سان میزد و تومان
کلان و امیر الله داد و علی سلطان تواجی و باقی
تومانات و امرا قشونات برین نسق تا بیست
کروه مسافت شش فرسنج شرعی باشد بطول
و دو میل بعرض یاسامشی نموده بطرف دهلی
روانه شدند روز دوشنبه بیست و دوم ماه تغلق
اسندی رسیدند و از کتیهل تا اسندی هفده کروه است

ومردم سامانه وکیتهل واسندی بیشتر مجوسی اند
همه خانهٔ خود را سوخته بودند و بطرف دهلی رفته،
چنانچه دران دیار دیار نبود روز شنبه بیست
سیوم ماه از حصار اسندی نهضت نموده و شش کروه
مسافت قطع کرده حصار تغلغ پور مرکز اعلام دولت
کشت واهالی آن دیار از طایفه ثنویه بودند که کاینات
وحوادث را دو مبدا اشارت میکنند وانرا
یزدان واهرمن میخوانند هرچه از قبیل خیرات
باشد از یزدان دانند و هرچه از قبیل شر و فساد
باشد از اهرمن شمرند القصه متعیمان آن حصار سالون
میخوانند مجموع هم رو بگریز نهادند و عساکر گردون
ماثری توقف قلعه را آتش زدند و سوختند روز
جهارشنبه بیست و جهارم ماه رایت نصرت
پناه سایه وصول بشهر پانی پت انداختند
واز تغلغ پور تا پانی پت دوازده کروه می باشد
اهل پانی پت کم شدند و پنهان کشتند و هیچ
متنفس پیدا نشد و در درون حصار بجز یک

انبار کندم

انبار کندم نبود جون آن کندم را وزن کردند ده
هزار من سنک بزرک که صد و شصت هزار من
شرعی باشد فزون آمد انرا بلشکریان بخش کردند
روز پنجشنبه بیست و پنجم از انجا کوچ کرده شش کروه
راه رفتند بر لب آب پانی پت فرود آمدند
روز جمعه بیست و ششم امراء برانغار با سپاه
فیروزی شعار جبّه پوشیده جنک را اماده کشتند
وروان شدند روز شنبه بیست و هفتم ماه فرمان
بنفاذ پیوست که امرای برانغار تا موضع جهان نمای
که عبارت از عماریست که سلطان فیروز شاه
در دو فرسنگی دهلی بر بالای کوهی فرموده است
ساختن و در دامن کوه آب جون که دریای
روانست میگذرد تاخت کنند ایشان بر
حسب فرمان از قریه کانهی کزین تا جهان نمای
بتاختند و احشام دهلی و صحرا نشینان آن
ناحیه را قتل و غارت کرده بازکشتند روز
دوشنبه بیست و نهم حضرت اعلی از مقابل

قریه پله بر آب جون عبور نمودند و بجانب حصار
لونی توجه نمودند که علف زار وران طرف بود و
همان روز بقلعه لونی رسیدند و فرود آمدند و این قلعه
در میان دو آب واقعست آب جون و آب
میلس و آن نهریست بزرگ که سلطان فیروزشاه
از آب کالیبی بریده است و بقرب فیروزآباد
باب جون متصل گردانید و پیشتر امیر جهانشاه
و امیر شاهملک و امیر الله داد باشارت همایون
بپای قلعه آمده بودند و میمون و میشون که حاکم آن قلعه
بودند و ساکنان آنجا اطاعت نکرده بجنگ مشغول شدند
جون رایت فتح آیت بر آنجا رسید شیخی که از
پیر عقل ارشاد یافته بود بیرون آمد و طوق عبودیت
در گردن انداخت و دیگر سکان قلعه از گبران
و نوکران ملوخان عناد نمودند امر شد که باستیصال
آن زمرهٔ جهال قیام نمایند عساکر منصوره بدان
اقدام نموده اطراف و جوانب را نقب زدند
از صباح تا نماز پیشین آن قلعه را فتح کردند و گبران که

در آنجا بودند

در آنجا بودند خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته
بودند آن شب بیرون حصار توقف فرمودند
روز شنبه سلخ ربیع الاول فرمان دادند و از
نوکران ملوخان و متوطنان آن قلعه هر که مسلمان
بودند جدا ساختند و گبران را بتیغ بیدریغ و تمامی اهالی
حصار را غارت کردند اما هر که سید بود معاف
فرمودند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند روز
جهارشنبه غره ربیع الاخر از حصار لونی سوار شده
لب آب جون بمقابله جهانمای نزول فرمودند
تا از گذرهای آب باخبر گردند و در نظر آرند و هنگام
عصر بازگشته بمعسکر همایون نزول فرمودند
و جون دهلی نزدیک بود جهت کیفیت
وضع محاصره با امرا مشورت فرمودند رای
بران قرار گرفت که اول غله بسیار جهت
علوفه جمع کنند و بعد از آن بمحاصره و فتح شهر
گرایند و از برای امضاء این راه امیر سلیمانشاه
و امیر جهانشاه در غره ماه برحسب فرمان

روان شدند تا جانب دهلی را تاخت کنند روز
دیکر خاطر مبارک اقتضای تفرج جهان نمای کرد
سوار شده تا قریب هفصد سوار جبه پوش
روان شدند و از آب جون کذشتند و آن
عمارت را که فی الحقیقه جهان نمای بود تفرج
فرمودند و احتیاط کردند که محل رزم و جدال و میدان
محاربه و قتال کجا مناسبتر می افتد و علی سلطان
تواجی و جنید بولدای که بقراولی رفته بودند باز آمدند
و علی سلطان محمد سلف را کرفته آورد و جنید
دیکر را و بعد از استفسار احوال و اخبار محمد سلف
عرصه تلف کشت و در اثناء این حال ملوخان با
چهار هزار سوار و پنجهزار پیاده و بیست و هفت
سر پیل از میان درختشان بیرون و نزدیک
جهان نمای رسید حضرت اعلی از آب بطرف
لشکرگاه کذشته بود بقراولان لشکر منصور سید
سید خواجه و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضه
منقلای ایشان مشغول کشتند امر شد که سونجک بهادر

والله داد

والله داد بمعاونت سید خواجه و مبشر مبادرت
نمایند ایشان باده قشون خود از آب بکذشتند و
بسید خواجه بپیوستند و باتفاق حمله کردند و دست
بر تیر باران بکشادند مخالفان جون اقامت
نتوانستند نمود فلاجرم فرار نمودند و روبدهلی نهادند
و بسی مردم ایشان تلف شدند و یکسر پیل جنکی نیز
بیفتاد و تلف شد و سقط کشت **کفتار در نقل کردن
فرمودن رایت نصرت شعار بجانب شرقی
قلعه لونی وقتل اسیر کفار** روز جمعه سیم ربیع الآخر
نهضت فرموده جانب شرقی قلعه لونی مضرب خیام
فرخنده کشت و دران یورت شاهزادهای بزرکوار
و امرای نامدار و سرداران قشونات که بتاخت
رفته بودند مجموع در پایهٔ سریر اعلی حاضر آمدند و
حضرت اعلی بزبان مبارک خود که ترجمان ملهم
دولت بود توره و یاساق سلاطین قدیم که در
معارک و حروب بوده است ادا فرموده
قواعد نبرد آزمائی و صف شکنی و رسوم تیغ کذاری

و دشمن فکنی بود تقریر و قانون حمله بردن و بلجهٔ دریا
و غمار رفتن و کوشش نمودن و از کرداب بیجا
بیرون آمدن و جمیع آداب پیکار و شرایط آنرا
بنوعی در سلک بیان کشید که ازان خوبتر و بهتر
ممکن نبود که هر کسی در برانغار و جوانغار و قول در
کدام مقام بایستند و چکونه عنان در عنان یکدیگر
پیوندد و حمله معاندان و معارضان را چکونه رد کنند
حاضران مجلس کوش هوش را از استماع آن کلمات
خسروانه بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام
اصغا نمودند و بر لوح ضمیر انکاشتند و زمین عبودیت
بلب ادب بوسیده زبان بدعا بکشادند
و همان روز امیر جهانشاه و سایر امرا معروض داشتند
که از لب آب سند تا بدین منزل چندان هندوان
بیدین و کیش از کبر و بت پرست اسیر کشته
اند و در معسکر ظفر پیکر جمع کشته که از حیز احصا بیرونست
و آن روز که ملوخان با لشکر و پیلان بیرون آمده
بود و صف آراسته در ایشان بشاشتی پیدا شده

بود اگر روز

ملاحظه نمودن حضرت صاحب قران
احوال ...

بود اکر روز جنک با اهالی دهلی میلی نمایند و بدیشان
پیوندند و چکونه خواهد بود بنا برین امر شد که مجموع هندوان
که در دست لشکریان می باشند بقتل آرند و هر کسی که
در امتثال امر تاخیر کند انکس را بکشند و زن و بچه
ازان انکس باشد که تعلل نموده را کشته باشد بر حسب
اشارت با قل روایت بر مصداق کتاب مستطاب صحیح
بخاری والعلم عند الله صد هزار هندو را که جمله کفره بودند
بتیغ جهاد بکذرانیدند از جمله مولانا ناصر الدین عمر که
یکی از زمرهٔ ارباب عمایم بود و هرکز کوسفندی را ذبح
نکرده بود پانزده هندو که در خیل او بودند خود بقتل آورد
و ظهریه همانروز کوچ کرده بکنار آب جون فرود
آمدند جماعت منجمان و اختر شناسان در باب
اوضاع فلکی پنهانی با خود سخنی میکردند و از انظار
سعد و نحس کواکب سخنی میراندند حضرت اعلی
علامات نجومی را اعتبار نکرده روز دیکر صباح بعد
از نماز صبح فال مصحف مجید بر کشادند این آیه از سورهٔ
یونس علیه السلام بر آمد که انما مثل الحیوة الدنیا کما

این مصحف ...

انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یا
کل الناس الی آخره علما فرمودند که این آیه دلیلست
برزوال دولت مخالفان و باز به نیت ملوخان
که حاکم ولایت هند بود هم تفاول نمودند این آیه از
سورهٔ نحل برآمد که ضرب الله عبدا مملوکا لا یقدر علی شی
الی آخره و این فال را بغایت مستحسن شمردند اعتماد
برفال قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه مذکور از
کنار آب جون بعون الهی عز شانه سوار شدند
و از آب بگذشتند و خندقی گرد اگرد لشکر حفر کردند
متصل بر پشته که آنرا پشتهٔ نهانی خوانند و از شاخ
درخت میخها زده و چپر بافته حصار ساختند و
در پیش خندق کاومیش خسپانیده و گردن و
پا درهم بسته بگذاشتند و در پس چپر خیمها بر
افراختند **گفتار در رزم حضرت اعلی با سلطان محمود**
والی هندوستان و ظفر یافتن بر ایشان روز
سه شنبه هفتم ربیع الآخر بر حسب الاشاره در بر
انغار از نور دولت شاهزاده پیر محمد جهانگیر و امیر

یادکار

فال مصحف مجید

یادکار برلاس و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب و قماری
و تیمور خواجه آقبوغا زینت جلال یافت و جوانغار
از وفور شوکت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده
خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و سایر
امرا آرایش یافت و هراول نصرت آیات
بفر دولت امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاهملک و الله داد و سایر امرا انتظام یافت و خود
بسعادت اقبال قلب را مشرف و مزین گردانید
و بدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانب
مخالف قلب مرکز رایت سلطان محمد نبیرهٔ
سلطان اعظم سلطان فیروزشاه گشت با ملوخان
و میسره در اهتمام طغی خان بود با امیر علی هوجه و
جمعی از سروران کشور هند و میمنه در حیز ضبط ملک
معین الدین و ملک هانی و سایر سپه سالار
آن ولایت بدین نسق صفها آراسته باده هزار
سوار مکمل کینه گذار و چهل هزار پیاده جنگی روی
بکارزار آوردند و عهدهٔ استظهار ایشان پیلان

کوه پیکر بودند که همه را بسلاح و کیجم آراسته کردانیده
بودند و بر دندآنها و شنهای زهر دار بسته و بر پشت
هر یکی از تختها جوب مضبوط محکم ساخته و در انجا چند
نفر ناوک افکن و چراغ انداز نشانده و تخش داران
و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده جدال
و قتال کشته و چون عساکر نصرت شعار پیل ندیده
بودند اما صفت شنیده بودند که در روز جنک
جکونه میکوشند و از کین میخروشند در دل بعضی
خوف و هراس غالب شده بود بتخصیص علما
و موالی را مثل خواجه افضل و شیخ الاسلام سعید
جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر اقضی القضاة
مولانا نعمان اللّه خوارزمی حضرت اعلی بزبان
اشفاق از ایشان پرسید که امروز جای شما کجا
خواهد بود فرمودند که دران محل که خواتین و عورات
باشند و این سخن را جناب فصاحت مآبی
درین محل مناسب حال موالی عظام اکر از انشای
خاص است و اکر از غیرت بغایت خوب

آورده ست

آورده ست که دران زمان که بود بیم جان شکوفه بیدار
بزیر چادر نا پدید اکر خود بهرام وحضرت اعلی جهت دفع دغدغه
خواطر بعضی اصحاب که تفرس فرموده بود فرمان داد
که صف را از چپر حصاری سازند و پیش آن بحفر خندق
قیام نمایند و در پیش خندق کاومیشها را پهلو به پهلو
هم بر هم داشته کردن نهاد و پایهاشان بجرم کاو بر هم بندند
و خارهای بزرک مثل خارهای حسک از آهن فرموده اند
ساختن و به پیادها دادند تا چون پیلان حمله آورند
در راه ایشان افشانند وحضرت اعلی در میان
لشکرگاه بدامن پشته نهالی بر بالای بلندی سوار
ایستاده بود و اطراف و جوانب را بنظر احتیاط
در می آورد جون تلاقی طرفین مشاهده فرمود بتقدم
صدق پیاده شد و عقد نماز بسته سجده کرد و از درکاه
حضرت بیچون و چکونه بتضرع و خشوع استمداد طلب
نمود جون انحضرت در ادای فرض و دعا و ثنا و نیاز
مشغول بود امرای هراول را در خاطر کذشت که اکر
حضرت اعلی از لشکر قول جمعی را بمدد ما فرستد

نشانهٔ دولت خواهد بود چون از توجهی که داشت
بپرداخت فرمان داد که علی سلطان تواچی و ازبومان
طغی بوغا که سان سنجر بود و در سلک لشکر قول انتظام
یافته استاده بودند و الطون بخشی و بشری و موسی کمال
با فشونات خود بمدد لشکر دست راست روند
وجمعی دیگر از لشکر بمدد هراول اقدام نمایند چون انجماعت
دیدند امرا ازان اندیشه که در دل آمده بود دست
و دل قوی گشته بفتح و فیروزی جازم شدند و بی اندیشه
بر مخالفان زدند و پیلانرا با آن لشکر براندند قراولان
ظفر قرین سونجک بهادر و سید خواجه و اللهداد
و نصرت قماری و صاین تمور بهادر و محمد درویش
و دیگر دلاوران چون سپاه مخالف را بدیدند از
طرف برانغار در آمده کمین کردند چون قراول دشمن
پیش آمد و از ایشان در گذشت از پس ایشان در
آمدند و قریب پانصد ششصد نفر را بیک حمله
فرود آوردند و در قنبل برانغار شاهزاده پیر محمد حمله
کرد و امیر سلیمانشاه نیز مردانگی نمود و شاهزاده

بر پیل شمشیر رسانید و بهادران برانغار باتفاق میره
سپاه بدخواه را که اساس قرارش باستظهار طغی خان
منوط بود از هم فرو ریختند و از حوض خاص بگذرانیدند
و در جوانغار امیرزاده سلطان حسین و جهانشاه
بهادر و غیاث الدین ترخان و دیگر دلاوران میمنه
مخالفانرا که شوکت و تمکین ایشان بملک معین الدین
منوط بود بکلی برهم شکستند و از عقب روان شدند
و امیر جهانشاه که قنبل جوانغار بود از عقب دشمنان
در آمد و چون قلب دشمن با پیلان آراسته حمله
آوردند امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاهملک بمقابل ایشان در آمده کوششهای
مردانه نمودند و امیر شیخ نور الدین شمشیر رسانید
و سایر بهادران اسپ در میان پیلان جنگی
انداختند و پیلبانانرا بزخم تیر فرود آوردند هر چند
مبارزان هند مردانگی مینمودند فایده نبود که با توفیق
الهی عز شانه کسی بر نمی آمد آخر الامر منهزم گشتند
و رو بگریز نهادند و سلطان محمود و ملوخان خود را

منوط

بشهر انداختند و دروازه بربستند و امیرزاده
خلیل سلطان که جوانغار پیلانرا با پیلبانان براندند
و بحضرت اعلی رسانیدند **نظم** چو یاری دهد

لطف پروردگار ❊ چه پیل قوی و چه کاونزار
چو دولت گشاید ز بازو کمند ❊ سر شیر گردون درآید به بند
باقبال ازین به چه باشد دلیل ❊ که طفلی زخیلش سکالد بپیل
هنوز از لبش میدمد بوی شیر ❊ چو شیران کند پیل جنگی اسیر

چون بتایید الهی اینچنین فتح و فیروزی داد و مخالفان
بیکبارگی پراکنده گشتند صاحبقرانی قریب بنماز ظهر
بدروازه دهلی راندند و بارو انرا بنظر احتیاط در
آوردند و عنان از انجا بر تافته بکنار حوض خاص
نزول فرمودند و حوض خاص دریاچه است از
مستحدثات سلطان فیروزشاه سعت آن بمرتبه
ایست که تیر پرتابی از یکطرف او بدیگر طرف نمیرسد
و چون در موسم برشکال از آب باران پر
میشود یکسال تمام اهالی دهلی آب از انجا بر میدارند و
مرقد سلطان فیروزشاه برکنار آن واقعست چون آن

موضع

موضع مخیم نزول همایون شد شاهزادها و امرا بپایه سریر
اعلی حاضر آمدند و بعد از مراسم تهنیت باوصاف
مردانگی و جلادت هر یکی رطب اللسان و عذب
البیان شدند حضرت اعلی ایشانرا نوازش فرمود

گفتار در گریختن سلطان محمود و ملوخان از شهر و فتح دهلی و ایلغار فرستادن در عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملوخان منهزم گشته بشهر در
آمد هم دران شب چهارشنبه چون نیمه شب
بگذشت سلطان محمود از دروازه هوز رانی و
ملوخان از دروازه برکه هر دو در جانب جنوبی
جهانپنای واقعست بیرون رفته بگریختند چون
خبر بسمع اعلی برسید امیر یوسف و تیمور خواجه اقبوغا
وخاند سعید سلدوز و الطون بخشی و غیرهم را در عقب
ایشان بفرستادند و ایشان بتعجیل بشتافتند
و بسیاری از گریختگانرا فرود آوردند و غنیمت
فراوان گرفتند و دو نفر پسر ملوخان که یکی را سیف خان
میگفتند و بملک شرف الدین اشتهار یافته

ویکی را خداداد نام بود اسیر کردند و باز گشتند و همدران
شب امیر الله داد و دیگر امرای اقشونرا فرمان رسید
که بضبط دروازهای که ایشان بدر رفتند و دیگر دروازها
قیام نمایند تا کسی بدر نرود روز چهارشنبه هشتم ماه
را حضرت اعلی بدروازهٔ میدان فرود آمدند و در عیدگاه
بنشستند و آن دروازه از دروازهای شهر جهان پناه
است و در مقابل حوض خاص واقع در انجا بارگاه
زده بار دادند سادات و قضات و اشراف الناس
که در شهر بودند مجموع بدرگاه اعلی آمدند و فضل الله
بلخی که نایب ملوخان بود با سایر اهل دیوان دهلی
بساط بوس مفتخر گشتند سادات و علما بشاهزاده
توسل جسته امان خواستند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه
و امیر جهانشاه و دیگر امرا در هنگام مجال حاجت ایشانرا
عرضه داشتند ملتمس مبذول افتاد و اهالی دهلی را
امان بخشیدند و این فتح مبین روز چهارشنبه هشتم
ربیع الثانی سنه احدی و ثمانمایه واقع شد چنانچه فصاحت
مآبی نظم کرده است که ٤ تو باز گو نکی کار هندوان بنگر ٤

زشدتی

زشدتی که بدیشان رسید سال رخا ٤ رخا بحساب هند
هشتصد و یکست مجموع پیلانرا و کرگدنی که در شهر
بود آراسته بیرون آوردند و بدرگاه اعلی حاضر گردانیدند
و پیلان همه برسم خاکبوسی سر بر زمین نهادند و
صد و بیست پیل کوه پیکر بتحت تصرف در
آمد و بعد از مراجعت بعضی را بجهت شاهزادها
بممالک فرستاد و بعضی را بسمرقند آورد و دو زنجیر را
بتبریز فرستادند و یکی را بشیراز و پنج زنجیر بهرات
و یکی بشروان جهت شیخ ابراهیم شروانی و یکی را
بارزنجان جهت طهرتن و روز جمعه دهم ماه مذکور
مولانا ناصر الدین عمر را مامور گردانیدند بر آنکه با سایر اکابر
و اشراف بشهر در روند و خطبه بالقاب همایون
بخوانند و پیشتر معهود چنان بود که خطبه بنام
فیروزشاه میخواندند و دیگر سلاطین گذشته را هم
یاد میکردند و بعد از آن سلحشان دیوان برحسب
فرمان قضا جریان بشهر در آمدند و مال امانی
توجیه کردند و محصلان بر گماشتند و بعد از فراغ

رزم وضبط شهر چند روز بعیش وبزم مشغول گشتند و
کام دل برآوردند ودران بزم امرا و شاهزادها را نوازش
فرمودند روز پنجشنبه شانزدهم ماه را فوجی از لشکریان
بر دروازهٔ دهلی جمع شده بودند ومردم را تعرض
میرسانیدند امر شد که بمنع آن اقدام نمایند دران اثنا
چون خواتین عظام جهت تفرج هزارستون که
ملک جونه در جهانپناه احداث نموده بود بشهر
درآمدند و امرای دیوان وسکچیان مثل جلال الاسلام
و دیگرا اهل اقلیم بر در دروازه نشسته بودند و توجیه
مال امان میکردند و چند هزار سوار که برات داشتند
رو بشهر نهادند وامر شده بود که جماعتی از اهالی آن
نواحی که یاغی شده بودند و بشهر گریخته مجموع را بگیرند
وبدین سبب سپاه غلبه دراندرون ریختند چون
غلبه از لشکر در شهر جمع شدند هندوان جوق جوق
از شهرهای دهلی از سیری وجهانپناه که هر یک شهری
اند و دهلی کهنه دست تمرد دراز کردند وجنگ ومعارضه
اغاز نهادند وخلقی بسیار از گبران آتش زده خانهای

خود را بازن

خود را بازن وفرزند بسوختند لشکریان دست
تسلط واستیلا دراز کردند وغارت وتاراج
بنیاد نهادند ودر شب جمعه پانزده هزار مرد درون
حصار از عساکر منصوره بودند واز اول شب
تا صباح غارت میکردند و آتش در خانها میزدند
و در بعضی مواضع گبران بمقابله ومقاتله قیام
مینمودند علی الصباح تمام سپاه بشهر درآمدند و
غارت عام اتفاق افتاد وبیشتر محلات
جهان پناه وسیری را بغارتیدند روز شنبه هجدهم
ماه بر همان وتیره بگذشت وهر تنوی صد و
پنجاه نفر از زن ومرد اسیر کردند العهده علی الراوی
هر چند مبالغه ست اما آنچه نوشته دیدیم نوشته
شد وسایر غنایم از جواهر ولالی ویاقوت والماس
واصناف واقمشه ورخوت گوناگون وظروف
واوانی زر ونقره ونقود بیحد وشمار از تنکهای
علائی وغیر آن که شرح آن در حیز بیان نمی آید از
همه بیشتر جواری که اسیر کرده بودند بارها وخلخالها

زر درو ست و پا داشتند و قند و نبات و
ادویه و عقاقیر را کسی التفات نمیکرد و روز یکشنبه
نوزدهم ماه بدهلی کهنه پرداختند و بیشتر هندوان
بیدین که بدان شهر گریخته بودند و در مسجد جامع جمع
شده و مدافعه و قتال را آماده گشته امیر شاه ملک و سلطان
علی تواجی بزخم تیغ جهاد بدوزخ فرستادند و از سر هندوان
بیدین منارها ساختند و چون در همان روز تمامی دهلی را
نیز غارت کردند اهالی آن دیار آنچه زنده بماندند
اسیر بگرفتند و چند روز اسیران از شهر بیرون می آوردند
و از ایشان بسیاری اهل حرفه بودند چنان مقرر شد
که بعضی اهل صناعت را بشاهزادها و آغایان که در
مقر سلطنت بودند بخشیدند و بعضی را که سنگ
تراش بودند بسمرقند روانه گردانند و وضع آن شهر
چنان افتاد که سیری محفوظ است بسوری مدور و
دهلی کهنه نیز همچنین اما بزرگترست اما از سیری و
از سور سیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقعست
تا بسور دهلی کهنه که از طرف غربیست مایل بجنوب

از دو جانب

از دو جانب بارو کشیده اند و آنرا جهان پناه
میگویند و از دهلی بزرگترست و از سیری سه دروازه
بجهان پناه گشاده است و چهار دروازه به بیرون
و جهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب
شمال مایل بمغرب و هفت از جانب جنوب
مایل بمشرق چنانچه از دهلی که عبارت ازین سه شهرست
سی دروازه بیرون گشاده است

گفتار در نهضت فرمودن از دهلی و توجه بدیگر مواضع هند بتیغ غزا

چون مدت پانزده روز بسعادت در دهلی
توقف فرمودند و آن آثار بر مصداق اذا اردنا
ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فحق علیها القول
خراب شد و آثار فدمرناها تدمیرا ظهور پیوست عازم
دیگر هندوستان گشتند و سادات و علمای که بسلامت
مانده بودند امر شد که داروغه بر ایشان بگمارند
تا کسی تعرض نرساند و روز چهارشنبه بیست
و دویم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه وقت
چاشت سلطان از ظاهر جهان پناه کوچ کردند

ودر فیروزاباد که از شهر تا آنجا سه کروهست نزول
فرمودند و در مسجد فیروزاباد که از سنگ تراشیده اند
و بکناری آبی واقعست دو رکعت نماز بگذاردند
و سوار گشته از دروازهٔ فیروزاباد بیرون رفتند سید شمس الدین
از سادات ترمذ و علاء الدین از نایب شیخ کوکری که
قبل ازین از معسکر ظفر مآب برسالت بطرف شهر کوتله
رفته بودند رسیدند و عرضه داشتی که بهادر ناهر که حاکم
آن خطه بود بر انقیاد و فرمان برداری نوشته بود
رسانیدند و نمودند که روز جمعه بزمین بوس می رسد و
چون آنطرف جهان نمای بقرب فیروزاباد نزول
فرمودند ایلچیان دو طوطی سفید که بهادر ناهر همراه
ایشان فرستاده بود بعز عرض رسانیدند و آن
طوطیان از عهد سلطان تغلقشاه بازمانده بودند
و مدتها در مجالس سلاطین نامدار سخنوری کرده
خاطر مبارک آنحضرت بدان تحفه گرامی تعالی
نمودند و از آب جون عبور نمودند و شش کروه
پیمودند و در موضع مزدوله فرود آمدند روز جمعه

بیست و چهارم

بیست و چهارم ماه از مزدوله روان شده و شش کروه
قطع کرده بموضع کته فرود آمدند و آنروز بهادر ناهر و
فرزندش قلتاش با پیشکشهای شایسته
و تحفهای بایسته رسیدند و بزمین بوس فایز گشتند
و تربیت و نوازش یافتند روز شنبه بیست
و پنجم از کته نهضت فرموده مرحله باغ پت مخیم
نزول همایون گشت روز یکشنبه از باغ پت
کوچ کرده موضع اسار که میان دو آبست نزول
شد و دو روز درین منزل توقف نمودند **گفتار**
در فتح قلعهٔ میرت قلعه میرت از قلاع مشهور
هندست روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخر
رستم طغی بوغا و امیر شاهملک و امیر الله داد را از
موضع اسار بدان حصار فرستادند و ایشان
روز شنبه بیست و هشتم از آنجا خبر فرستادند
که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانسری
وصفی گبر با جماعت گبران بقلعه میرت متحصن اند
و ایل نمیشوند و محاربه میکنند و میگویند که پادشاه

ترمشرین بدر این قلعه آمد و نتوانست گرفت
حضرت اعلی را این سخن بغایت بر خاطر مبارک
گران آمد فی الحال سوار شده متوجه گشت روز شنبه
وقت نماز پیشین باده هزار سوار بتعجیل براندند
روز چهارشنبه ظهریه را بظاهر قلعه میرت فرود آمدند
و در زمان فرمان شد که امرای قشونات هر یکی برابر
خود نقب فرو برند چون شبهنگام شد مقابل هر شخصی
پانزده گز نقب فرو بردند امیر الله داد با قشون خود
که بوفا دار مشهورست و از قوچیان بودند بدروازه
قلعه با تکبیر و تهلیل نعره در انداختند و یکی از نوکران
او سراء نام کمند بر کنگره انداخته بالا بر آمد و بعد از ان دیگر
بهادران بالا رفتند و بر حصار بر آمدند و فی الحال در
قلعه رستم تهانیسری را و الیاس اوغانی را دست بسته
بدرگاه اعلی آوردند و صفی کبر گشته آمد روز پنجشنبه غره
جمید الاول آتش در نقبها انداختند و برج و بارو را بر
هم زدند و بیکزمان مسخر ساختند و برهم انداختند و
قبل ازین بتهدید نامه امر رفته که منشیان بر الماس قلعه

بموجب

بنویسند ایشان نوشته بودند ما را با پادشاه
ترمشرین چه نسبت ست چون این کلمه را
استماع فرمودند که منشی میخواند بر هم بر آمدند و آن کاغذ
را پاره کرده انداختند و فرمودند که گفته بود که بر همنوال
بنویسید و فرمودند که ترمشرین خان بر ما سابق
و فایق ست و ما را حد اینچنین نوشتن نیست
و در واقع انصافی به ازین نتوان داد مگر بیت
حضرت عرفان پناه بندگی مولانا را در حسن کتابت
در خاطر مبارک نبود که **بیت** از تو گر انصاف آید
در وجود **مصراع** به که عمری در رکوع و در سجود **مصراع** و از منشات
طبع لطیف ایشانست **بیت** ولانا بزرگی نیاری بدست
بجای بزرگان نباید نشست **مصراع** بزرگیت باید بدین دست رس
بیا و بزرگان بر آور نفس **گفتار در غزو دریای گنگ
با جماعت گبران** چون قصهٔ قلعه میرت انجام
یافت روز پنجشنبه غره جمید الاول فرمان داد
که امیر جهانشاه با لشکر جوانغار بعزم غزا متوجه بالای
آب جون شدند و گبران که در انجا می باشند ناچیز گردند

امتثال امر نمودند و اغرق را بعهدهٔ امیر شیخ نور الدین
تعین فرمودند که ضبط کرده از کنار آب فرا سو عزیمت
سازد و رایات جهاندار بجانب دریای کنک روان
شد و مسافت میان قلعهٔ فیروز و آب کنک
چهارده کروه بود و در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب
ظفر قرین پیوست و موضع منصوره مرکز رایات
نصرت آیات گشت و شب در آنجا توقف
نمود و اول صبح روز جمعه نهم ماه آله کوچ کرده بجانب
دریای کنک روان شدند و وقت طلوع آفتاب
بموضع پیروزپور رسیدند و تفحص گذار آب کردند
که محلی که توان گذشتن پیدا کنند سه کروه راه رفتند
چاشتگاه بسر گذار آب رسیدند اما آب پایاب
نداشت بعضی عساکر که اسپان قوی و زورمند
داشتند سواره بشناه عبور کردند و چون خود عزم
عبور جزم کردند امرا از انو زده عرضه داشتند که امیرزاده
پیر محمد و امیر سلیمانشاه بقوت نیرو از آب گذشتند
اگر صلاح باشد امروز توقف فرمایند این سخن در محل

قبول افتاد

قبول افتاد و فرمان شد که بعضی بهادران از آب
بگذرند و از تومانات امیرزاده شاهرخ سید خواجه
پسر شیخ علی بهادر و جهانملک پسر ملکت با جمعی
دلاوران از آب بگذشتند و حضرت اعلی دو
کروه بساحل دریا رفته نزول فرمودند روز شنبه
سیوم ماه از ساحل دریای کنک کوچ کرده بطرف
تغلغ پور که در بالای دریای کنک واقع است
توجه فرمودند چون بعضی راه رفتند بمسامع علیه رسید که
در پایان آب کنک حشری تمام از هندوان جمع
شده اند امر نافذ شد که امرای تومان مثل امیر مبشر و
علی سلطان تواچی و دیگر امرای قشونات با پنجهزار
سوار روانه آنطرف کردند و رایت نصرت
شعار بر قرار بصوب تغلغ پور متوجه گشت در
اثنای راه بر مزاج مبارک تغیر واقع شد و بر بازوی
مبارک اندک نفخی پدید آمد و وجع بنیاد کرد
اطبا بمعالجه مشغول شدند در ان حال خبر آمد که انبوهی
عظیم از گبران بر چهل و هشت کشتی سوار شده بر روی

دریا می آیند چون اینچنین خبر رسید آن ملالت بکلی
زایل گشت بی توقف سوار شده و با یکهزار سوار
از حوض توجه نمودند و بمقابلهٔ دشمنان رسیدند
عسکر منصوره بی توقف خود را در آب انداختند عساکر
و شناور گشته بسوی آن مخاذیل شتافتند و بعضی
پایان آب را فرو گرفته آتش بیکار برافروختند و از کنار
آب تیرباران کردند و ایشان نیز سپر در سر کشیده
تیرها می انداختند و آنها که بشناه رفته بودند بمخالفان
رسیدند و دست بکشتی زده بدرون کشتی در
رفتند و بعون تائید الهی کشتیها را گرفتند و کرانرا طعمهٔ
شمشیر نیست ساختند و زن فرزند ایشانرا اسیر
کردند و بیاوردند و برحسب اشاره بدان کشتیها که
گرفته بودند در آمدند و متوجه قهر و استیصال دیگران
گشتند و با آن مخالفان که ده کشتی مانده بود در میان
دریا کشتیها را در هم بستند و دست جهل و تهور
بجنگ بگشادند سپاه ظفر پناه بضرب تیر و
شمشیر آن کیرانرا هلاک گردانیدند آنچه فصاحت

مآبی نوشته

مآبی نوشته است همان صورت را بلا زیاده و
نقصان نوشته آمد والعلم عند الله اگر اهل سلاح
درین محاربه نکته را ملاحظه نمایند دردور کنند حقیر
معذور خواهد بود گفتار در سه غزو که در یکروز بنفس
مبارک با کبران کرده است هر موید صاحب
توفیقی که جهت رضا باری عز اسمه و تقویت شرع
مطهر و برانداختن بنیاد شرک و عبد و اصنام همت
عالی مصروف دارد و یقین که از جملهٔ حزب الله
گشته بر مخالفان و معارضان که اهل ضلالت
و بدعتند و ضال و مضل عباد الله اند مظفر و منصور
گردد هر که بخلاف اینمعنی در خاطر آرد از حزب شیاطین
باشد و بلا شبهه مخذول و مردود شود بنا برین چون
حضرت پادشاه مرحوم امیر تیمور بر و مضجعه
صاحبقران زمان خود بود و بتوفیق نصر من الله
و فتح قریب موفق گشته بود و بهر امری که همت
عالی بر اتمام آن مصروف میفرمود با سهل وجوه
مهیا و میسر گشت چون از غزو دریاء گنگ مراجعت

فرمودند متوجه موضع تغلغ پور شدند و شب یکشنبه
چهارم ماه آنجا نزول فرمودند چون بعضی از شب
بگذشت از نزر الله داد و سایر امراکه بنواولی
رفته بود خبر رسید که گذار نیکو پیدا کرده از دریای گنگ
عبور واقع شد و در ان طرف گروهی بیشمار از کفار
جمع شده اند و سردار ایشانرا مبارکخان نامست
چون بر کیفیت آن متغال مطلع گشتند سحرگاه
بنیت غزا سوار شده باهزار سوار از دریای
گنگ عبور نمودند و سایر عساکر جبه پوشیده
هم در عقب رفتند چون نزدیک مخالف
رسیدند مبارکخان ده هزار سوار و پیاده ترتیب
داده باطبل و علم و خیل و حشم استاده بود و چون
لشکر اسلام کم بودند و کفار بدکیش و آئین بسیار
برخاطر مبارک گذشت که قصه چون خواهد اتفاق افتاد
جسته را فی الحال پنجهزار سوار از تومانات امیرزاده
شهرخ که قبل ازین با سید خواجه و جهانملک از آب
گذشته بودند بتاخت رفته رسیدند چون آنجنان

مدد رسید

مدد رسید شکر باری عز اسمه بتقدیم رسانیده امیر
شاهملک و الله داد را با یکهزار سوار مکمل خاصه
که ملازم بودند اشارت شد که بر مخالفان برانند
و حمله کنند و توکل بحق جل و علا کرده از کثرت
کفره فجره اندیشه نکنند نظم باری از حق جوکه جبر
فضلش عقدهٔ مشکلات نگشاید هرچه خواهی
از و طلب که جز او ره بگنج مراد ننماید مبارزان میدان
جهاد دست شجاعت بدامن فمن یتوکل علی الله
فهو حسبه زده شمشیر غزا انداختند و بر سر آن گبران
تاختند و فی الحال مظفر و منصور گشته جمعی از ان
بیدینانرا بدار البوار رسانیدند و غنایم بسیار گرفتند
چون آن فتح میسر شد زمانی آنجا توقف نمودند
در زمان خبر رسید که در دامن کوپله که در کنار آب
گنگ است گبران بسیار جمع شده اند فی الحال با
پانصد سوار عنان معاودت را متوجه کوپله گردانیدند
چون بنزدیک آنموضع رسید مخالفان بسیار
بودند از امرا مثل امیر شاهملک و علی سلطان

تواجی بر سر ایشان راندند و بضرب تیر و شمشیر آتش
فنا در خرمن عمر آن مخاذیل انداختند و آن غلبه را بحکم
آیه کریمه کم من فیة قلیلة کثیره و باذن الله مقهور و منکوب
ساختند و جون عساکر نصرت آیات بکرفتن غنایم
مشغول بودند قریب صد سوار همراه حضرت بودند
ناکاه کبری شیخه نام با صد سوار و پیاده مانند فدایان
تیغها کشیده روی بموکب همایون نهادند شخصی موفق
بسمع اعلی رسانید که اینها شیخ کوکری و اتباع اویند که
از بندکان درکاه اعلی اند بدین سبب توقف
نمودند آن ملعون بعساکر نصرت شعار تاخت
و بعضی لشکر اسلام را بدرجهٔ شهادت رسانید
جون حال برین منوال شد عساکر ظفر قرین آن ملعون
در میان کرفته تیری بر سینه و شمشیری بر سر زده
از اسپ فرود آوردند و ریسمان در کردن کرده
نزد حضرت اعلی آوردند جون استفسار احوال
نمودند بجای جواب جان بداد و بدرک اسفل رسید
درهمین ساعت خبر رسید که در دره کوپله که ازین

موضع تا انجا

موضع تا انجا دو کروه هست حشری انبوه و خلقی
بسیار از کبران جمع شده اند و دران میان بیشهای
عظیم و نیستانها محکم بود جون خبر رسید با جمعی
خواص و جند نفر امرای قوشون که در منقلا بودند
متوجه آن دره کشتند اما جون لشکر اندک
همراه بود و جنکل محکم در میان خالی از تفرقه خاطر
نبود اتفاق حسنه را از پیر محمد و امیر سلیمانشاه از
لطایف صنع آلهی و توفیق نامتناهی باری عز اسمه
که بر سبیل تاخت رفته بودند برسیدند و
بموکب همایون پیوستند و باتفاق بران
کبران تاختند و اکثر آن بدبختان را به تیغ جهاد بکذرانیدند
و غنایم بسیار بدست لشکر اسلام افتاد و جون
شب در آمد دران محل که غزو سیوم کرده بودند
جای فرود آمدن نبود بموقف غزو دوم مراجعت
فرمودند و فرود آمدند کفتار در استیصال کبران
که در دره کوپله بودند و ذکر سنکی که بشکل کاوی
واقع شده بود و تعظیم هندوان آنرا کوپله بر دامن

که هیست که دریای کنک از انجا روان میکردد
و پانزده کروه راه بالاتر ازان موضع سنکی است
بر شکلی کاوی و آب آن دریا ازان سنک
بیرون می آید و کبرهان دیار هندان سنک را
می پرستند چنانچه یکساله راه می آیند و بدان کاو سنکین
از غری خود تقرب میجویند و مردکانرا میسوزانند و
خاکستر آنرا همراه می آرند و دران آب میریزند
و آنرا وسیله نجات میدانند و زندکان دران
آب در می آیند و بر سر خود میریزند و سر و ریش
می تراشند و آنرا عبادت میدانند بمشابه حج که
از ارکان اسلام و اهل ایمانست و ابو نصر عیسی
حکایت غرایب کفار هند و عقاید فاسده که
در بارهٔ آن آب دارند در کتاب یمنی آورده است
بعد ازان که ناصر الدین سبکتکین و پسرش سلطان
محمود غازی علیهما الرحمة سالها در هندوستان
بجهاد قیام نمودند و بلاد و قلاع آن دیار کفر را کشودند
شکر الله سعی المجاهدین و رضی الله عنهم و غفر لهم اما

گروهی

گروهی انبوه ازان کبران مانده بودند و اموال بسیار
و مواشی بیشمار در تصرف داشتند روز دوشنبه
پنجم جمید الاول متوجه کوپله شدند و آن بدبختان
که دران موضع جمع شده بودند عساکر ما باسامی
کروه امرای نامدار بر ایشان تاختند و بیدرنک و
محابا به تیغ بیدریغ دمار ازینها و ایشان برآوردند
و اموال و اسباب بسیار بتحت تصرف در
آوردند و چون آن نواحی را از شرارت اشرار
بیدین بپرداختند در همان روز باز کشته از دریای
کنک عبور فرمودند و در ساحل آن نماز ظهر بکذاردند
و در طرف شهو آب کنک نزول فرمودند

کفتار در عزم مراجعت از ممالک هندوستان

روز شنبه ششم جمید الاول از کنار آب کنک
نهضت نموده عنان توجه بطرف اغرق
معطوف فرمودند و امرا و سران سپاه هر یک
بمور چل خود روان شدند فرمان همایون صادر
شد که بورنجیان بروند و اغرق را بیاورند روز چهارشنبه

هفتم ماه ششش کروه رفته نزول فرمودند و میان
آن منزل و اغرق چهار کروه مانده بود دران موضع
خبر رسانیدند که در دره های کوه سوالک که آنرا یکی
لک و وانکی هندوستان می نهند کبران بسیار
از هندوان ستیزه کار جمع شده اند چون آن حال
معلوم شد امر فرمودند لشکر که همراه اغرق اند کوچ
کرده براه آن کوه روان شوند و خود بمنزلی که پنج کروه
مانده بود تا کوه سوالک فرود آمدند و دران مقام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین از اغرق
آمده بموکب همایون ملحق شدند و امرا در مقام اخلاص
زانو زده بعرض رسانیدند که رایت نصرت آیات
بمعسکر ظفر قرین مراجعت نموده استراحت
فرمایند تا ما بندکان بر سر آن هندوان بتازیم چه شود
بسعادت فرمودند که باقامت فرض جهاد قیام
نمودن دو فایده است یکی ثواب آخرت
و یکی حصول غنایم دینوی و همچنانکه شما را مطمح نظر
برین دو وجه است من نیز میخواهم که مستحق ثواب

آخرت و فایده

آخرة و فایده دینوی کردم و حکم شد که امیر جهانشاه
که از امرای جوانغار بود و قبل ازین بهفت بالای
آب جون تاخته بیاید و باد یکر امرا بفضیلت
غزاء کفار فایز کردد و امیر جهانشاه برحسب فرمان
بیامد

کفار در تاخت فرمودن بکوه سوالک

روز شنبه دهم ماه جمید الاول بعزم کوه سوالک
سوار شدند و دران دره رای بود فیروز نام خلقی بسیار
بدو جمع شده بودند و بحصانت کوه و محکمی جائی
مغرور کشته عساکر نصرت شعار همچنانکه رسم است
با سامشی کرده و قلب و جناح آراسته روی
بدان قوم نهادند و حضرت اعلی در دهنه آن دره
استادند و غازیان بنیاد جنک و جدال و تمامی
خاک آن کوه را بخون کفار لعل کون کردانیدند
و غنایم بی پایان و اموال و مواشی بی پایان بدست
آوردند اشارت شد که از لشکریان هرکه را غنیمت
بدست نیامده باشد دیکران بخش بدهند
تا مجموع لشکریان ازان بهره مند کردند و بعد ازان

وازانجا تا ولایت نکرکوت پانزده فرسنگ بود و
بیشها عظیم واقع کبران تیره رای جمعیتی انجا جمع
کشته بودند چون لشکر جوانغار روز اول غنیمت
کمتر کرفته بودند امیر جهانشاه را امر شد که در انجا بغزا
اقدام نماید همچنان بتقدیم رسانیدند و بسمع مبارک
رسانیدند که جمعی دیکر فزون از شمار جای جمع کشته
اندام شد که لشکر جوانغار و سپاه خراسان عزیمت
روند و غزا بکنند همچنان مبادرت نمودند و
هندوان کبر را بتیغ جهاد بکذرانیدند و غنیمت بیشمار
بکرفتند و نماز پیشین از قوشون امیر شیخ نور الدین
و علی سلطان تواجی خبر آمد که طرف دست
چپ دره ایست انجا نیز جمعی از کبران استاده
اند در حال عنان عزیمت بران طرف مصروف
فرمودند و فرمان شد که امیر شیخ نور الدین و علی سلطان
تواجی بر سر آن کمرها بتازند امتثال نموده از انها
نیز خاطر آسوده ساختند و ملاعین بسیار را بدرک
اسفل رسانیدند و غنایم بیشمار بدست آوردند

وبقیة السیف

وبقیة السیف چند دران کوهها خزیدند و چندان
مواشی و مراعی کرفته بودند که شرح آن نمیتوان داد
رایات ظفر پناه تا شب دران بالای کوه اقامت
نمودند و اشارت کردند که از لشکریان هر که غنیمت نیافته
باشند بخش بدهند دران شب دران دره نزول
فرمودند و در مدت یکماه که از شانزدهم جمید الاول
تا شانزدهم جمادی الآخر میان دو کوه کوه سوالک و
کوه کوکه بیست غزو معتبر با کفار اتفاق افتاد و هفت
قلعه از معظمات قلاع آن دیار مفتوح کشت و
همه میکفرسنگی و دو فرسنگی یکدیکر بودند و در ایام
سوابق آن جمله ذمی بودند و جزیه بر مسلمانان میدادند
درین مدت عناد جسته بودند و سر از ربقهٔ اطاعت
اسلامیان پیچانیده هر اینه بسزا و جزاء خود رسیدند
ازان قلعها یکی قلعه شیخو بود از خویشان شیخ کوکری
که اهالی انجا بوسیله جمعی مسلمانان که در میان ایشان
بودند ظاهرا قدم در دایرهٔ انقیاد نهاده بودند اما دلایل
نفاق از ایشان تفرس میرفت چون مال امانی

برایشان انداختند یکی از بندگان درگاه گفت که بوجه
مال امانی اجناس می ستانیم بنابران جامها کهنه و
نو و تیر و تیر و کمان هرچه از همقوله داشتند بقیمتی گران
ازیشان می ستاندند چون انجنان دیدند هرچه داشتند
مجموع را بیرون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر
جون هیچ اسلحه در دست ایشان نماند و امر شد
که چهل نفر گبر در سلک هند و شاه خازن درانید بدین
واسطه از جادهٔ اطاعت انحراف جستند و بعضی
مسلمانان را بقتل آوردند امر شد که قلعه را زیر و زبر
سازند و دو هزار نفر ازان بدبختان را بهلاک آورده
قلعه را ویران کردند و خان و مان ایشان را بسوختند
و پنج قلعه دیگر را باندک زمان دیگر مسخر ساختند
و کفره و فسقه آن دیار و ارباب بدع و ضلال را
پایمال کرده مستاصل گردانیدند **گفتار در غزوات
نواحی جمو** چون از غزوات کوه سوالک بپرداختند
روز یکشنبه شانزدهم جمید الاخر رایات نصرت شعار
از موضع منار در حفظ و تائید پروردگار بوده نهضت
نموده در

نموده در مقابل قریه نایله که از نواحی جموست نزول
فرمودند و در همان روز امیر شیخ محمد ایکو تیمور و مبشر و
از تومان امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس
متوجه قریه نایله شدند اهالی آنموضع مردم دلاور بودند
و جنگلهای محکم داشتند جبرها در کنار جنگل ترتیب
کرده مقابله و مقاتله را آماده گشتند مبارزان لشکر
اسلام خواستند که جنگ بنیاد کنند اشارت رسید که
موقوف باشند تا اسلام پناهی نیز برسد روز دوشنبه
هفتم ماه حضرت اعلی ترتیب عساکر کرده چنانچه
رسم است متوجه شدند چون اعادی آوازهٔ طنطنه
عساکر ظفر قرین بشنیدند دیه را گذاشته در بیشهها
و جنگلها رفتند مجاهدان آن جبرهای ایشان را برداشته
بدیه درآمدند علفه و علوفه بسیار بدست آوردند
و مایحتاج مهیا ساختند و همان روز ازان موضع روان
شده چهار کروه برفتند و فرود آمدند و ایلچیان که
از دهلی برسم رسالت بکشمیر رفته بودند با
ایلچیان شاه اسکندر بار دوی اعلی رسیدند

وعرضه داشتند که شاه اسکندر روی عزم بدرگاه
عالمپناه داشت وبموضع جهان رسیده بود
دران مرحله مولانا نورالدین که از جانب کشمیر
برسالت آمده بود تقریر کرد که امراء دیوان اعلی
مقرر فرموده اند که سی هزار سر اسپ وصدهزار
درست زر هر یک بوزن ده مثقال نیم از
کشمیر نسق بنمایند کرد جهت امتثال آن امر
بازگشت تا بعد از یراق آن بساط بوس مشرف
گردد چون این سخن بمسامع علیه رسید بازخواست
فرمود که با شاه اسکندر تکلیف ما لا یطاق که کرده
است وگفته است که بکنید وزیاده از وسع
ولایت او طلب داربد وفرمودند که رسول
او هیچ باز نماند وزود متوجه شود وعاطفت
واشفاق که نسبت باو ملاحظه کرده است
بدیشان برساند بجدهم ماه ایلچیان شاه اسکندر
ومهتر زین الدین بصوب کشمیر روانه شدند ودرین
منزل در دامن کوه دیهی دیگر بود که گروه انبوه آنجا

بودند

نیز هم

بودند آن دیه را نیز تاخت کردند وهندوان
بدست خود آتش زده بودند وخانها را سوخته
وفرار نموده لشکریان غله بسیار از انجا هم برداشتند
ودو دیه دیگر را غارت کردند روز چهارشنبه
نوزدهم ماه ازان منزل کوچ کرده در مقابله قصبه
جمو نزول فرمودند ومسافت آن چهار کروه راه
بود درین منازل ومراحل قریب چهار فرسخ
کشت وزرع بود چنانچه خوید چهارپایان لشکر بسهولت
حاصل شد روز شنبه بیستم ماه رایات نصرت
شعار متوجه جمو شد ودران موضع دره بود که منبع
اهالی جمو می باشد آنجا در آمدند ولشکر منصور از آب
بگذشتند ودر دامن کوه بطرف دست
چپ قصبه جمو بود ودر دست راست قریه
منو درین دو جا هندوان زیر دست جمع شده
بودند فرمودند که ایشان را چیزی نگویند وقریه
منو را تاخت کنند وباز گردند ووقتی باز گشتن
صد قشون مدد کار در کمین گاه بنشینند تا چون آن

پیدنیان ازان جنکل بدر آیند و دمار از ایشان بر
آوردند و رایات ظفر پناه روان کشت روز
جمعه بیست و یکم ماه از آب جمو کذر کرده چهار کروه
بر آمدند و در کنار مزرعه آب حنا و مضرب خیام
نزول همایون کشت و دران مقام چهار فرسنج
در چهار فرسنج کشت زار بود جون رایات همایون
از دره جمو و منو تشریف فرمود هندوان روباه
صفت بیرون آمدند جون بکمین کاه رسیدند
بهادران بیرون آمده و بدان کمراهان بیدین حمله
کرده بسیاری را از ایشان به تیغ جهاد بکذرانیدند
و از تومان شیخ نور الدین و دولت تمور تواجی
و حسین ملک قوجین رای جمو را با پنجاه نفر بر
دستکیر کرده بدرکاه عالمپناه آوردند در زمان آن
بدبختان را مسلسل و مقید بخاک مذلت انداختند
و رای جمو را در جنک زخمی رسیده بود او را علاج
فرمودند و باندار و عده و عید سعادت اسلام
دریافت و زبان را بکلمهٔ توحید بیاراست و

کوشت

کوشت کاو نزد ایشان حرامست بخورد و بحکم
نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر بتشریف
و نوازش سرافراز کشت روز یکشنبه بیست
و یکم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکری
که بولایت لهاور رفته بودند برسند **ذکر قصهٔ
شهر لهاور و شیخه کوکر** شیخه کوکر در اوایل یورش
در ملازمت بود و بنوازش پادشاهانه سرافراز
کشته بود و چشی کبر در حدود هندوستان هرجا
هندوی بدو توسل میجست و میکفت که ما از اتباع
شیخه کوکریم ایشانرا معاف میداشتند و غارت
نمیکردند و در میان دو آب که آب کنک و آب
جون بود اجازت حاصل کرده بولایت خود
رفته بود که ساوری نسق کرده در حوالی آب
بیاه که آنرا آب لهاور نیز میخوانند بمعسکر ظفر
پناه پیوندد و جون با جازت باز کشت و
بمبیعاد بموقف حاضر نشد و جماعتی که از ماوراء النهر
می آمدند بدانجای او رسیدند مثل مولانا عبد الله

صدر و هندوشاه خازن با جمعی از ملازمان ایشان
یکقدم باغزار ایشان ننهاد فلاجرم فرمان شده بود
که او را بگیرند و ولایت را غارت کرده سازند در همان
منزل خبر رسانیدند که شاهزادگان و امرا که بر حسب فرمان
متوجه آنطرف شده بودند بلده لهاور را تالان کردند
و مال امانرا متخلص میکردانند و شیخه کوکر را کرفته
می آرند چون خبر رسید روز دوشنبه بیست و
چهارم ماه موکب همایون از آب چناوه عبور
نموده و پنج کروه قطع کرده نزول فرمودند و دران
روز نوکران میرزا میرانشاه از تبریز رسیدند
و خبر سلامتی شاهزاده رسانیدند و اخبار بغداد
و مصر و شام روم و دشت قبچاق و احوال قلعه
النجق بعز عرض رسانیدند روز شنبه بیست
و هفتم ماه را چندی از ضعیفان لشکر خواستند که
از آب عبور نمایند غرق گشتند حکم شد که بعد ازین
چون از آب گذرند ضعفا را اسپان و اشتران
خاصه بدهند تا از آب بگذرند و هندوشاه خازن

رابطرف

را بطرف سمرقند روانه فرمودند تا بشارت فتح
و ظفر برسانند و نوکر شاهزاده پیر محمد عمر شیخ از فارس
آمد و مژدهٔ سلامتی رسانید روز چهارشنبه بیست
و هشتم ماه را از کنار آب چناو کوچ کرده و شش
کروه راه رانده در بیابانی فرود آمدند و دران روز
یکی از ایلچیان را بدار السلطنة تبریز فرستادند
تا خبر سلامتی موکب همایون برساند و هم اشارت
شد که عساکر منصوره از دریای زندانه عبور نمایند
روز پنجشنبه بیست و نهم ماه بسعادت نهضت
فرموده شش کروه رفتند و در کنار جنگلی بر سر تلی
مخفه فرو گرفتند و دران روز شیری از بیشه بیرون
آمد شیخ نورالدین پیشتر از همه امرا بتاخت و آن
شیر را صید کرد و درین اثنا امیرزاده پیر محمد و امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه از لهاور
بازگشته بموکب همایون رسیدند و غنیمت
بسیار که آورده بودند رسانیدند مجموع را نوازش
فرموده و چیزها را که آورده بامراد نوکران بخش

فرمود کردن وران میان چشم بمحمد آزاد افتاد
بسبب مردانکی که نمود بود جامه خاصه وترکش خاصه
با بند زرار زانی فرمودند وبدان موهبت ممتاز
وسرافراز کردانیدند وامر شد که امرای برانغار و
جوانغار وامرای تقشونات هریکی براهی معین
بمحل ومسکن خویش باز کردند ومجموع فرزندان
وامرا علی قدر مراتبهم خلعت پوشانید وشاهزاده
پیر محمد را بکمر مرصع وتاج خاص اختصاص فرمود
واعیان مملکت هند از سادات وامرا را
بعواطف پادشاهانه اختصاص فرموده رخصت
مراجعت فرمود وخضر خان که سارنک اورا
کرفته بود ودر قلعه بند کرده واو کریخته بولایت
دهلی پیش اهودن که ملک مسلمانان بوده
است رفته جون رایات نصرت شعار
بدان دیار رسید روی اخلاص بدرکاه آورده
بدولت زمین بوس استسعاد یافته بود و
ملازم موکب همایون کشته عاطفت خسروانه
شامل حال

شامل حال او شده ایالت ولایت مولتان
را بدو مفوض فرمودند وجون درا نحدود شکارکاهی
خوب بود واز هر نوع جانوران از وحوش وطیور
وسباع وآهو ونیله وکوزن کبود ومثل هذا ازانشان
داده بودند داعیه کردن صید بظهور پیوست عساکر
کردون ماثر بجر کار روان شدند وچندان شکار
ازان بیشه بصحرا آوردند که حد وعد نبود واز انجمله
کرکدن نیز صید کردند با وجود که کرکدن از کمال قوت
بحشینی است که سوار را با اسپ بر شاخ
زده می اندازد وچرم او چنان سختست که زخم انواع
اسلحه بدو کارکر نمیشود روز آدینه بیست وهشتم
ماه جون از صید فارغ شدند هشت کروه را
براندند وبموضعی که آنرا جبهان میخوانند ور حد
کشمیرست فرود آمدند ذکر صفت کشمیر جون
کشمیر از مشاهیر اماکن عالم است وبعضی غریب
واقع شده وجزکی که مقصد منفرش همانجا باشد
کمتر انجامیده سند وحضرت مولوی کمالات پناهی

شرفی برد مضجعه نوشته ست که کیفیتی بعضی از
اوضاعش از ثقات معتمد علیه و هم از سکان این
ولایت استکشاف رفته ست وچون این
داستان شنیدنی بود برموجبی که مولوی مشار الیه
نوشته بود بلا زیاد و نقصان نوشته شد کشمیر
ولاییتست قریب حاق وسط اقلیم رابع اول
آن اقلیم آنجاست که عرضش سی و سه درجه
باشد و سی و هفت دقیقه و سطش آنجا که
عرض آن سی و شش درجه و بیست و دو دقیقه
و آخرش سی و هشت درجه است و پنجاه
وچهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سی و
پنج درجه است وطولش از جزایر سعداصد و
پنج درجه و عرصهٔ ان ولایت طولانی افتاده ست
واز جمیع جوانب محفوفست برواسخ جبال کوه
جنوبش بجانب دهلی و زمین هند واقع است
وکوه شمالی بطرف بدخشان وصوب خراسان
وجانب غربیش بصوب موضعیست که

محل اقامت

محل اقامت اقوام اوغانی می باشد وطرف
شرقیش منتهی مسدود و بمبادی موضع تبت ست
ومساحت طول آن عرصه آنچه هموار واقع شد
از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسخ
وعرض آن از جانب جنوبی تا حد شمال بیست
فرسنج و در نفس آن دشت هموار که
درمیان کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمورست
مشحون بچشمهای خوشگوار آب و سبزه بسیار
وزبان زدهٔ عوام چنانست که در تمام آن ولایت
از کوهسار و هامون صد هزار دیه محل عمارت و
زراعتست واز شواهد جودت هوای آن
دیار انست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان
آنجا در السنهٔ سخنوران فرس مثل شده است
چنانچه گفته اند ~ شاه همه دلبران کشمیر توئی
حرز دل آن سپاه کشمیر توئی ~ آن جور که روح را سزد کس گوید
کاندر کف پای مار کش میر توئی ~ و در کوه و دشتش انواع درختان
میوه دارست و اثمارش بغایت خوب و سازگار

اما جون هوایش میل بسردی دارد و برفها عظیم می
افتد میوهاء کرمسیری مثل نارنج ولیمو وترنج وخرما
وامثال آن درانجا حاصل نمیشود ولیکن از کرمسیرها
بدانجا نقل میکنند و در وسط آن هامون چنانکه از
طرف شرقی غربی هر یک بیست فرسخست تا
بکوه شهر نغر نغز نام است که نشیمن حکام آن دیار
می باشد و بطرف بغداد نهری عظیم در میان آن
جاریست که مقدار آبش از دجله بغداد میکذرد
وعجب انکه آنچنان آب قوی از یک چشمه
میخیزد و منبعش همدران ولایتست وآنرا چشمهٔ
ویر میخوانند واهالی آن جا بر سر آن نهری جسر از کشتی
وزنجیر بسته اند وراه کشاده هفت جسر ازان در
شهر نغر نغز که مرکز ولایت و محل اقامت حکام
است واقع کشته واین آب جون از حد کشمیر
میکذرد وانرا بحسب مواضع آب وندانه وآب
جد میخوانند و در بالای ملتان باب چنا و میریزد
و هر دو از ملتان کذشته باب زاده که از یکطرف

ملتان میکذرد

ملتان میکذرد ومتصل میشود باب بیاه ومجموع
بقرب اوچه باب سند می پیوندد وهمه را آب
سند میکویند ودر دامن تته بدریای عمان میریزد
واز دقایق حکمت الهی عز اسمه انکه معمار صنع
والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من کل زوج
بهیج سودی ازراسیات جبال پیرامن آن عرصه
فسیح المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بآن
از شبیخون تعرض اعادی ایمنند بی کلفت مرمت
واندیشه آنکه بمرور دهور و آسیب باد و باران
خللی بآن راه یابد چه معظم راهها آن ولایت ط یقست
یکی بصوب خراسان و آن راهیست بغایت
دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال ازان طریق بر
پشت دواب میسر نمیشود ومردم آنجا که بآن
کار معهود شده اند آنرا بر دوش کرفته بچند روز بجائی
میرسانند که بر چهارپا توان بار کردن وراهی که بصوب
هندوستان دارد بر همین منوال است وطریقی
که بصوب تبت واقع شده ست ازان دو راه

آسان ترست اما چند روزه راه علف بسیارست
که طبیعت زهر دارد و سورانرا عبور ازین طریق
دشوارست که چهارپایان تلف میشوند عربیه
وقایه الله اغنت عن مضاعفة من الدروع وکن
عال من الاطم القصه چون صاحبقرانی شبی شنبه
بیست ونهم ماه را از موضع جبهان نهضت نمود
وچهار کروه راه قطع کرده کنار آب وندانه مرکز
رایات نصرت آیات گشت وروز شنبه
بتائید الهی عز اسمه از پولی که باشارت عالیه
بسته بودند گذار فرموده وعساکر را باهتمام تمام
فرمودند گذرانیدند امیرشاه ملک وجلال الاسلام
مامور گشتند که تمام لشکر را از پول بگذرانند گفتار

در روان شدن باستعجال بصوب سلطنت مصیر

صباح یکشنبه سلخ ماه جمیدالاخر قبل از لشکر نهضت
فرموده بطرف سمرقند ایلغار فرموده وبیست کروه
راه بزیر آب وندانه براند و بموضع سانیست که از
توابع کوه جود است نزول فرمود روز دوشنبه

غره ماه رجب

غره ماه رجب ازانجا کوچ کرده بحوالی قلعه بروج نزول
فرمود و در همان اول وقت ظهر بعد از ادای
نماز سوار شده بحولی جلالی در آمد و بتعجیل تمام براند
تا وقت شام را ازان جول بیرون آمده در کنار
مغاک که بقیه آب بشکال موجود بود نزول فرمود
و از قلعه بروج تا آن منزل سی کروه است و آن
جول را نوشته شد که جول جلالی از چه سبب میگویند
روز سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطانی
بساحل آب سند فرود آمدند و جماعتی امرا که محافظت
حدود نواحی قلعه نغز و بانو و ضبط طرق و مسالک
میکردند مثل پیر علی سلدوز و سایر سرداران
برحسب اشارت بر آب سند پل بسته
بودند و رایت فتح آیت ازان پل عبور نمود
تا نیم روز برفت و برلب آب توقف نمود
و امیر الله داد را بر سر پل باز داشت که اغرق و
لشکریان را که از عقب می آیند بگذرانند
و روان شد و ده کروه راه رانده نزول فرمود

ع

چهارشنبه سیوم ماه را ازان موضع روان شدو
مرحله بانو را مشرف کردانید و امیر حسین قوچین و
دیگر سرداران را که جهت دفع مغدان
اوغانی در بانو داشته هفت ماه آنجا بودند درین
مقام رسیدند و بزمین بوس واصل گشتند
و یک و قوز اسپ و یکهزار سر گاو پیشکش کردند اسپان را
قبول فرمود و گاوان نالائی بودند بصاحبان باز
دادن فرمودند و پیر علی و جمعی که همراه بودند امر بتوقف
رفت تا تمامی لشکر ازان حدود عبور کنند روز
پنجشنبه چهارم ماه موافق اول فروردین ماه جلالی
نوروز سلطانی بقلعهٔ نغز سایه وصول انداختند و
درین روز شاهزاده میرانشاه را روانه فرمودند
تا بشارت فتح و سلامتی راه بممالک اذر
بایجان رساند و هم دران روز محمود برالخواجه
و هندو شاه را بکابل فرستادند تا لشکر انجا را
جهت دفع اوغانیان بیاورد و کفته شد که امیر
سلیمان شاه را در زمان توجه رایت کشور

ستان بصوب

ستان بصوب هندوستان جهت دفع
شر اوغانیان و رسوخ بنیان امن و آمان
مسلمانان قلعهٔ نغز را برحسب فرمان عمارت
کرده بودند اما برکنار قلعه چشمهٔ آبی خوشگوار بود
وخارج از حصار واقع گشته درینوقت چنان
امر کردند که آن چشمه را در حصار آورند ازان سبب
توقف فرموده معروض داشته بودند که از اسباب
اختاخانه چند خروار نعل باقی مانده است اشارت
شد که آن نعل را بر ملازمان بخش کنند همچنان بخش
کردند بعد ازان امر شد که بر موجب قسمت نعل
بساق اندازند تا جهت عمارت حصار کار
بکنند روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر
بکفایت آن مهم اشتغال نمودند و امرا و اشراف
همه چوب و سنگ میکشیدند روز دوشنبه نماز
عصر را مهم بهم پیوست از نوکران پیر محمد نصرت
قماری را با سیصد نفر از قشون او و سه نفر اغلن
جوچی نژاد مقدم ایشان یارق اغلن با چهارصد خانه

کوچ اوزبک بمحافظت قلعه تعیین فرمودند
وضبط قلعه ایرنات وتسنوز آن را بعز اوکه شیخ
نورالدین شیخ حسن سخت کمان نامزد کردند و
بطرف کنبذ شیخ مبارکشاه روان کشت وآنجا
نزول فرمود روز شنبه نهم ماه ازان منزل کوچ کرده
براه کرناج روان کشتند ودرین اثنا فرزند شیخ خدا داد
اوغانی بعز بساط بوس رسید اما چنانچه وظایف
خدمتکاری بود بجای نیاورد و همان روز بجانب شیخ عبدل
بموضع اسیکا نزول کردند و شیخ انچه وظایف
خدمت بود حسب المقدور بجای آورد روز
چهارشنبه دهم ماه ازان موضع نهضت فرموده
بدهنه رانک تشریف دادند ودران روز مولانا نعمت الله را
نزد شاهزاده شهرخ فرستادند که مژده وصول جهان
کشای برساند روز پنجشنبه یازدهم ماه قریه سرخاب
محل نزول همایون کشت وچاشتکاه ازانجا
روان کشته بکابل تشریف فرمودند ودرانجا
مهد اعلی جلبان آغا را با بعضی لشکریان که پسان

ایشان

ایشان مانده بود با امیر مبشر بازداشتند که ایشانرا
درعقب بیاورد وازانجا سوار شده شبنکام
را بدهنه چونوکه خود بمبارکی حوز فرموده جوئی ماهی کیر نام
نهاده بودند فرود آمدند و روز جمعه دوازدهم ماه
ازانجا نهضت نموده بموضع غربان فرود آمدند و
فرمان شد که دران سر راه رباطی معتبر بسازند همچنان
باتمام رسانیدند و روز شنبه سیزدهم ماه را از عقبه
شبرتو و تنکی دره آن کذشته در قضای که
ازان عقبه تا بدانجا قریب دو فرسنج بود نزول
فرمودند وآنروز اصابت عین الکمال را در دست
و پای حضرت اعلی قرحه پیدا شد والمی بیقرار
پیدا کشت و بر مصداق خلق الانسان ضعیفا
خیلی ملال یافتند و بر خواطر نیز اضطراب دست
داد وآن منزل را ازان سبب ناخوشک نام
نهادند و شبنکام همین روز از قبة الاسلام همراه
نوکر شاهزاده شهرخ رسید وخبر سلامتی بمسامع
علیه رسانید و چون از شدت جمع سوار نتوانستند

شد روز دیکر هم توقف فرمودند و در محفه نشسته
و بندکان خاص برکردن کرفته براه آب دره
میبردند و آن راهی بغایت تنکست و آنجا
عقبه می باشد که آنرا اسپاوج نامست و از اول
دره تا عقبه بیست و شش نوبت از آب می
باید کذشتن و از ان عقبه تا نهایت دره بطرف
دیکر بیست و دو نوبت می باید کذشتن روز دوشنبه
پانزدهم ماه را نوکران حضرت عالیات سرایملک
خانم و تومان آغا و سایر آغایان و شاهزادها از
سمرقند رسیدند و بیلاکات رسانیدند و احوال
سلامتی فرزندان عرضه داشتند و بواسطه ملالت
مزاج مبارک خواطر بغایت پریشان بود
تا آخر روز چهارشنبه هفدهم ماه از آب دره چون
عبور افتاده آثار صحت و سلامت پیدا شد
و مزاج مبارک بحد اعتدال رسید روز پنجشنبه
از موضع سراب بمحفه نشسته بصوب بغلان
توجه فرمودند و آنجا آتش خورده روان شدند و

بموضع

بموضع قرابلاق فرود آمدند از جوانب امیرزاده
پیرمحمد و حرم امیرزاده جهانشاه و امرا و رعایا و ولایت
بغلان ساوریها لایق بکذرانیدند و روز جمعه نوزدهم
ماه رایت اسلام پناه وقت چاشت سلطان
بموضع سمنکان رسیدند و همدران روز کوچ کرده
موضع غزنیک مخیم نزول همایون شد و روز شنبه
بیستم ماه بموضع خلم فرود آمدند و از انجا باب
جیحون رسیدند **کفتار در کذشتن از آب**
جیحون و رسیدن فرزندان بعز ملاقات
همایون روز شنبه بیست و یکم رجب چاشتکاه
بکشتی از آب عبور فرمودند دران زمان امیرزاده
الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و خدیجه معلی
بیکی سلطان و سرایملک خانم و تکل خانم و تومان
آغا با سایر شاهزادها و اکابر و اشراف از سمرقند
و اطراف بعزم استقبال رسیدند و بدولت
ملاقات مشرف کشتند و نثار کردند روز
دوشنبه خانزاده علاء الملک طوی کشید و

وپیشکشهاء لایق کذرانید روز شنبه بیست
وسیوم رارایات فتح آیات از ترمذ بقشلاق
جهانشاه انتقال نمودند روز چهارشنبه بیست
وچهارم ماه رابموضع ترکی کرماوه تشریف دادند
روز پنجشنبه بیست وپنجم را از قهلغه کذشته آب
باریک محل نزول شد روز جمعه بیست وششم
جکدالنک مرکز رایت فتح آیت کشت روز شنبه
بیست وهفتم ماه موضع قوری منداق روز یکشنبه
موضع دورسلجین ودرین منزل شاهزاده شهرخ از
هرات رسیدمراسم تهنیت بتقدیم رسانید ونثار
فرمود وهمدران یورت امیرزاده عمر پسر امیرزاده
میرانشاه که اورا هنکام توجه هندوستان درسمرقند
کذاشته بود بسعادت ملاقات فایز کشت
جون بامردم بعدالت زندکانی کرده بود ملحوظ
نظر عنایت کشت روز دوشنبه ازانجا نهضت
نموده برلب جوی فرود آمد وروز سه شنبه سلخ
ماه رجب بکش تشریف فرمودند ومزارات را

دریافتند

دریافتند ومدت پانزده روز در آق سرا استراحت
نمودند شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهر کش نهضت
فرمودند درکنار آب رودک فرود آمدند و
پنجشنبه شانزدهم از عقبه آنجا کذشته درقلع یورت
اتفاق نزول افتاد روز جمعه هفدهم ماه ازانجا بتخت
قراچه که از محدثات حضرت اعلی است نقل
فرمودند روز شنبه هجدهم ماه را درباغ فرانو بکوبکنک
جهان نمای فرود آمدند روز یکشنبه باغ دولت
رامشرف ساختند روز دوشنبه بیستم ماه
ازانجا بکوشک باغ دلکشا فرود آمدند روز سه
شنبه بیست ویکم ماه سعبان بدار الملک سمرقند
نزول اجلال فرمودند وبمزارات مشایخ وایمه
بزرکان دین ودنیا را برکشتند وبصدقات
ومو هبات امر فرمودند وبعد ازان بقصرهای
دلپذیر بعیش ونشاط مشغول کشتند ودرین اثنا
پیلها واغرق رسیدند اهالی سمرقند جون پیل ندیده
بودند ازان هیکل عجب تعجب نمودند وبرکمال صنع

ایزدی آفرینها خواندند و از تنسوقات و تبرکات که
آورده بودند جهت خواتین و شاهزادها و امراء کبار
دولت و سادات و علمای شهر علی قدر
مراتب طبقاتهم ارسال داشتند و سارنک برادر
بزرک میرزا که حاکم ملتان بود با دو زنجیر فیل و دیکر
تبرکات نزد امیرزاده محمد سلطان فرستادند
و شهزاده شهرخ را رخصت مراجعت و اجازت
فرمود تا بمقر سلطنت خود تشریف برد

گفتار در بنای مسجد جامع سمرقند

در غزای هندوستان
نیت کرده بودند و نذر نموده که در معمورهٔ سمرقند
مسجد جامع بنا کنند و از فواید مضمون آیهٔ کریمه
انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر
بی نصیب نشود بحکم کلام شریف مرتضی مجتبی
علی علیه السلام که وفی الاحد البناء فیه روز یکشنبه
چهارم ماه مبارک رمضان سنه احدی و ثمانمایه موافق
توشقان ئیل که قمر در اسد بود و متفرق از تسدیس آفتاب
و متصل به تسدیس زهره اساس آنرا طرح انداختند

و علما و بیشکار

و علما و بیشکاران که از اطراف و امصار جمع شده
بودند حاضر کردانیدند و بسر کار باز داشتند و سنک
تراشان که از هر مملکت آنجا فرستاده بودند پانصد نفر را
در کوهها جهت کندن سنک فرستادند و دویست
نفر در مسجد بکار مشغول فرمودند و جمیع آلات و اسباب
مهیا فرمودند از انجمله پنج زنجیر فیل را جهت آوردن
سنک تعبیر فرمودند و کارها را برام انجش کردند
و امیرزاده محمد سلطان که بسر حد جته بمحافظت از
نواحی مشغول بود هم رسیده در خانقاه تومان
آغا بشرف بساطبوس مشرف کشت و همه روز
از غایت اهتمام بسر عمارت حاضر میشد بلک در ان
مدت بقرب مسجد بمدرسه خانم و خانقاه تومان
آغا بسر می بردند و چهارصد و هشتاد ستون
از سنک تراشیده هر یک بطول هفت کز
برافراختند و سقف و فرش تمامه از سنکها
تراشیده کردند ارتفاعش از فرش تا عرش قریب
نه کز است و در هر رکنی از ارکان چهار کانه مناری

برآوردند وکرداکرد دیوارش از طرف بیرون و
اندرون وکرد کاخها بکتابه سنک تراشیده تزیین
فرمودند وپرتو انوار حروف وکلمات سوره
الکهف ودیکر آیات بینات قرآنی فرمودند
نقش کردن ودر همان ماه مبارک رمضان باخر رسید
وانتخاب این محل روز شنبه بیست ودویم
ماه مبارک رمضان سنه تسع وسبعین وثمانمایه که
ازان روز وسالی که بناء مسجد مبارک نهادند تا روز
انتخاب آن نسخه هفتاد وهشت سال وهجده
روز هلالی باشد مقصود که بعد از اتمام آن عمارت
عالی دلکشا پرتو التفات انداخته وطویهای
بزرک وجشنهای عظیم کردند از جمله جذر معلی رقیه چامکه
طوی کرد که چشم زمانه آنچنان طوی ندیده وکوش
هیچکس نشنیده العهده علی الراوی ذکر اسبابی که باعث
شد بر یورش هفت ساله بصوب ایران زمین
از تقدیر ربانی عز اسمه وجلت قدرته امیرزاده میرانشاه
در فصل خزان سنه ثمان وتسعین وسبعمایه در حوالی

قوچی شکار

جوی شکار فرموده بود در اثنای تک وتاز بقوچی
بنفس خود رسید واز فراز زین دوتو کشت تا آن
قوچ را بکیرد از قضا بسر وکردن در آمد وبر زمین افتاد
وازان افتادن بغایت بیهوش کشت
چنانچه امرای دولت فریاد وفغان بر آوردند
وبعد از مدتی حرکت کرد ومعلوم کردند که زنده
است وتا سه شبانه روز چند نوبت غشی
میکرد وازین سبب خللی بدماغ مبارک رسید
وبعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر افعال
واقوال از نهج صواب انحراف داشت کاه
خوف غالب میشد وکاه حزن پیدا میکرد و
کاه نشاط وشادی مینمود وکاه امساک می ورزید
وکاه اتلاف میکرد واسراف مینمود وکاه بخرب
عمارت امر میکرد وکاه بتعمر مشغول میکشت
مقصود که مرتکبی امری میشد که فراخور آن چنان
سلطنت وامر عظیم نبود وعزم یورش بغداد
در پیش کرفت وچون موسم آن نبود آن مهم

بوصول نه پیوست و بعضی راه رفت و باز گشته
بتبریز آمد و جمعی را بتهمت غدر و عصیان متهم ساخته
بودند بلا تفحص و استفسار از جمله قاضی شهر را بتیغ
سیاست بگذرانیدند و ولایت سید علی شکی ارلات
را بنا بر آنکه ازو توهم کرده بود تحقیق مسئله نکرده غارت
فرمود کردن چون این اخبار بار اجیف بعالم رسید
کرجیان بدین دلیر شدند و در انوقت که حضرت
اعلی بجانب هندوستان مخالفت آغاز کرده
بود چون دران زمان سلطان طاهر پسر سلطان
احمد جلایر در قلعه النجق متحصن بود و سلطان سنجر
پسر امیر حاجی سیف الدین چنانچه قبل ازین ذکر رفته است
مدتی بود که بمحاصره قلعه النجق مشغول بودند و اهل حصار
را به تنگ آورده بودند که چنان غلبه عظیم جمع گشته
و سید علی شکی اگرچه مسلمان بود اما با وجود ملاحظه
پیغایتی با کفار اتفاق نموده متوجه سلطان سنجر
گشتند و بولایت آذربیجان در آمدند و خرابیها
کردند چون اصحاب محاصره خبر شنیدند از پای قلعه

برخاستند

برخاستند و به تبریز رفتند و صورت واقعه را
بعز عرض میرزا میرانشاه رسانیدند فرزند خود ابابکر میرزا
را با جمعی از امرا بدفع آن فتنه فرمان داد و ایشان
بصوب النجق روان شدند چون کرجیان
بپای قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر که در مضیق
محاصره گرفتار بود بیرون آمد و برایشان پیوست
و قلعه را بحاجی صالح و سید احمد اغلشائی و سه
نفر از ناورکرجی سپرد و کرجیان بهادران و امیر
ابزا از ناورمسکو یند و چون مقصود ایشان خلاص
سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد باز گشتند
و همدران لشکر تبریز بدیشان رسیدند و جنگ
کردند چون کرجیان غلبه بودند لشکر تبریز را شکست
دادند و سید علی شکی از قلب بیرون تاخته
روی انتقام با میرزاده ابابکر نهاد و دران حین
شاهزاده بس نجده مسالکی بود یک چوبه تیر
از ترکش بر آورده سید علی شکی انداخت
از قضای ربانی عز اسمه از دامن زره خود سید علی

کذر کرد و برک کردن او نشیب و برخاک
هلاک افتاد اما جون کرجیان غالب شدند شاهزاده
اقامت نتوانست کرد و ازان ورطه بسلامت
بیرون آمد و کرجیان بدکیش بولایت خود رفتند
ازجمله تغییر مزاج میرزا میرانشاه یکی آن بود که طبعش
بکلی مایل عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب
خمر و لب نرد و شطرنج مشغول بودی و بامور کلی
نپرداختی روزی در اثنای آن با حرم خود خانزاده
دشنامی داد و تهمتی متهم ساخت مخدره معلی
ازان سخن بیش از حد برنجید و در تفتیش و تحقیق
آن افترا اقدام نمود و بسبب آن جمعی از مردوزن
را باتش قهر بسوخت و دولتخواجه اینافی که
راه وزارت داشت جریده با حرم خود بگریخت
و بولایت ری بیان قوچین رفت و حاصلش که
در مدت عمر اندوخته بود بباد تاراج داد از وحشت
بدان انجامید که خانزاده از خشم متوجه سمرقند شد
جون حضرت اعلی از هندوستان معاودت

فرمود

فرمود بسمع اعلی رسانید که احوال بعضی ممالک
ایران خرابست بتخصیص اذربیجان و احوال خبط
دماغ و شکایتی چند که داشت مجموع را بعز عرض
رسانید و عرضه داشت که اگر حضرت اعلی متوجه
آنطرف نمیشود میرزا میرانشاه اندیشه مخالفت
دارد چه تمام باساق آنحضرت را ترک کرده است
و اموال خزانه را اسراف و تبذیر مینماید بنابرین
عزیمت صوب ایران مصمم فرمود **گفتار در
نهضت همایون بایران زمین بیورش
هفت ساله** این دو بیت جون بسیار
موافق و مطبوعست بلاتکلف نوشته شد
ابیات چه نسبت کسی را بظل اله ٤ نماند با حوال کس
حال شاه ٤ یکی را که در عهد شد عالمی ٤ تن آسانی او را
نزیبد دمی ٤ و مصدق مضمون این ابیات آنست که
جون موسی و علی نبینا علیه السلام بکوه طور بمناجات
بود از حضرت باری عز اسمه سوال کرد که الهی پروردگارا
حضرت قدوسیت را هرگز آسایشی هست یا نه

فی الحال جبرئیل علیه السلام در رسید و دو شیشهٔ
گلاب از بهشت آورده بدو داد و فرمود که امرست
که این هر دو شیشه را نگهداری و چنانکه نشکند
و گلاب ضایع نشود موسی برحسب فرمان امتثال
نمود و شیشهها را در دست گرفته بنشست ناگاه
نعاسی بحاصل آمد و چشم برهم نهاد و شیشهها از
دست بیفتاد و بشکست جبرئیل امین که پیک
رب العالمین است در رسید و پرسید که یا موسی
شیشهها را چه کردی فرمود که یا جبرئیل در خواب شدم
شیشهها از دست بیفتاد و بشکست گفت حضرت باری
عز اسمه سلام میرساند و میفرماید که بنابر آنکه یکزمان
چشم برهم نهادی دو شیشه را نتوانستی نگاه داشتن
مرا که زمین و زمان و کون و مکان در قبضهٔ اقتدار است
چگونه شاید که آسایش بکنم فصاحت مآبی این
کلام را نوشته بود سخن بلاغت شعاری بغداز
دو بیت اول آنست که چون یورش هندوستان
تعب و زحمت بسیار کشید مراجعت نمود ولی

انکه استراحتی

انکه استراحتی و آسایشی کند بسمع اعلی چنانچه
نوشته شد از احوال آذربیجان رسید بنابر ضبط
و نسق آن دیار بصوب ایران عزم مصمم فرمود
و امر شد که تواچیان باطراف و جوانب
خبر یورش هفت ساله برسانند تا عساکر نصرت
مآثر یراق نموده بتعجیل روانه پایهٔ سلطنت
مصیر کردند و سید خواجه شیخ علی بهادر و جهان ملک
ملکت و پیر محمد برلاس را که از امرای امیرزاده
شهرخ بودند روانه هرات گردانیدند تا بشاهزاده
مشار الیه برسانند تا با لشکر متوجه آذربیجان
شود و چون خبر رسانیدند امیرزاده شهرخ برحسب
امر امتثال نمود و چون لشکر جمع شدند براه بسطام
و دامغان عزم نمودند چون بجاجرم رسیدند
اشارت رسید که سپاه خراسان براه سمنان
و استراباد و ساری بروند که اردوی بزرگ از
بسطام و دامغان خواهد گذشت برحسب فرموده
عنان توجه بجائی که امر شد معروف داشتند

ودران راه بسیار چهارپا تلف شدند بعد از
زحمات بسیار بفیروزکوه رسیدند وامیرزاده محمد
سلطان از سمرقند بکذاشتند و بردی بیک ساربوغا را
وامیر حاجی سیف الدین وخداداد حسینی وامیر
شمس الدین عباس وصدیق تابان وارغونشاه
اختاجی والیاس خواجه شیخ علی بهادر بضبط
سرحد اوزبک مشغول بودند برقرار بخدمت شاهزاده
مشار الیه بازداشته وامیرزاده اسکندر عمرشیخ
راجهت ضبط اندکان وان سرحد تعیین نمودند
ورایات نصرت انتما در اول پاییز روز چهار
شنبه هشتم محرم سنه اثنی وثمانمایه موافق توشقان
ئیل نهضت فرمودند واز عقب کشم کذشته
بکشم فرود آمدند ومزارات بزرک را دریافته
استمداد همت خواستند وصلات وصدقات
بمستحقان رسانیدند وبخانهٔ امیر یادکار برلاس که
داروغهٔ بلخ بود تشریف فرمودند امیر مشار الیه
مراسم خدمات بتقدیم رسانید واز انجا بسعادت

روان

روان شده موضع سارق قمش جام مخیم نزول همایون
کشت اغرق امیرزاده شاه رخ وحضرات عالیات
ملکت آغا وکهرشاد آغا وفرزندان از هرات آمده
دران محل بمعسکر همایون ملحق کشتند وامیرزاده
سوغتمش که چهار ماه قبل ازین بتاریخ روز پنجشنبه
هشتم رمضان سنه احدی وثمانمایه بطالع زمان
سنبله در هرات از ملکت آغا در وجود
آمده بود مشمول نظر صاحبقرانی کردانیدند اورا
بنظر اشفاق منظور ساختند واز انجا بمزار مبارک
شیخ احمد جام علیه الرحمة تشریف فرمودند واز
روح پاک آنحضرت استمداد همت خواستند
وامیرزاده رستم را بجانب شیراز نزد برادرش
پیر محمد فرستادند که برادران باتفاق متوجه بغداد
شوند وامیر سونجک بهادر را با دو هزار سوار ملازم
او کردانیدند ودر صحرای خرکرد وفره کرد شکار فرموده
از راه نیشاپور وبسطام روان شدند وراه براه
لشکر ظفر شعار را تغار داده بجد و دری در آمدند

وچون از خوار کذشتند در قریه ایوامک نزول فرمودند
امیرزاده شهرخ از فیروزکوه بموکب همایون پیوست

تتمه قصه امیر سلیمانشاه که بر حسب اشاره از پیش آمده بود

امیر سلیمانشاه که بر موجب
فرموده پیشتر متوجه تبریز شده بود چون بری رسید
واز تقریر بیان قوچین که داروغهٔ ری بود تغیر
دماغ امیرزاده میرانشاه تحقیق نمود تبریز رفتن صلاح
ندید از انجا بهمدان رفته توقف نمود وامیرزاده ابابکر
خط فرستاد که البته می باید آمد جون بنا بر طلب
تبریز رسید بعد از دو روز میرانشاه را با معدودی
چند باستقبال پدر فرستاد وجون رایات
نصرت شعار از ری وشهریار بکذشت امیرزاده
میرانشاه برسید وآنروز رخصت ملاقات
نشد وهمانروز امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از شیراز
پیشکش وهدایا که فرستاده بود هم رسید وفرستاده
بشرف بساط بوس فایز کشت وآنچه آورده بود بمحل
عرض رسانید وبا امیرزاده میرانشاه روز دیکر

ملاقات

ملاقات کرد روز نوزده پیشکش بکذرانید لیکن
بواسطه ناملایمی که ازو بظهور رسیده بود ملحوظ نظر
التفات نشد وتمور خواجه اقبوغا وجلال الاسلام
برحسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده بیشتر
تبریز رفتند ونواب وعمال او را کرفته بند کردند
ودفترهای دیوانی را طلب داشتند واموال
ووجوه انکه چند ساله که بدیوان اعلی تعلق داشت
شاهزاده بطریق اسراف وتبذیر بهر کس داده
بود از نسخه وانوشتند ومجموع را اثبر داد
نمودند جون بمسامع علیه رسانیده بودند که افراط
شاهزاده بعیش وعشرت که موجب
اختلال مملکت کشت بترغیب جمعی ندیم
پیشه واهل ساز بوده است که ملازم بودند واورا
بدان میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته
بود که آنها را بدار غیرت بر کشند وندیمان مجلس
انس شاهزاده ومثل مولانا محمد قشانی که واقف
مصلحات انواع علوم بود در نظم ونثر وجد وهزل

یگانه دوران بود و استاد قطب الدین نامی و
حبیب عودی و عبد المومن گوینده که هر یکی در فن
موسیقی اعجوبه روزگار بودند همه را بگرفتند و چون
بپای دار آوردند مولانا محمد بعادت قدیم بمطایبه
و ظرافت پا نهاده قطب الدین گفت که خدمت
استاد در جمیع حالات متقدم و پیشوای ما بوده‌اند
درین مقام نیز همان رسم را می باید داشتن جلاد
اول قطب نای را ریسمان در نای حلق انداخت
و بدار فنا بر کشید چون نوبت بمولانا محمد رسید این
دو بیت نظم کرده بخواند و قف خود حکم خود دانند

پایان کار آخر عمرست ملحدا ٭ که بایدت وگرنه بدست اختیار نیست ٭
منصور وار گر ببرندت بپای دار ٭ مردانه پای دار جهان پایدار نیست ٭

و رفیقان ایشانرا هم همین شربت چشانیدند من
این دعا میخوانم که جمیع ملاحده روزگار که پای اختیار
از جادهٔ شریعت غرا بیرون نهاده اند و استحقاق
دین حنیف و شرع منیف حضرت خاتم النبیین علیه

افضل الصلوات کرده همیشه بطناب قهر
سلاطین عدالت شعار باوتاد دار البوار آونگان
و پای کوبان باشند ٭ بدین دعا زوار سالکان راه
یقین ٭ کنند بهر صلاح جهانیان آمین ٭ آمین یا رب العالمین
چون حضرت اعلی بسلطانیه نزول فرمود مظفر نظری
از اصفاهان زمین بوس رسید و پیشکش گذرانید
و رایات ظفر پیکر براه قرادره و اردبیل متوجه جانب
قراباغ شدند و در صحرای مغان و اقسام شکار
کرد بکنار آب ارس نزول فرمودند و بران
آب از کشتی پول بسته عبور نمودند و قراباغ را
مضرب خیام ساختند و اردوی اعلی در حوالی
قطور گشت که یورت عمر تابان بود قشلاق
بود و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه درانجا
بشرف بساط بوس استسعاد یافتند و امرا
و اعیان میرزا میرانشاه هر یک فراخور خود خدمت
بجای آوردند و چون قبل ازین والی ولایت شکی
سید علی ارلات با لشکر گرجی اتفاق کرده

وبدر النجق آمده جانبازی نمود و برخاک ممات
افتاد وچنانچه ذکر رفت و پسر او سیدی احمد منصب
ایالت شکی شده بود بواسطه جریمه پدرش چون
خبر شنید که رایات ظفر پیکر بقراباغ رسید التجا
بحضرت شروانشاه وامیر شیخ ابراهیم نور قبره برد
وچون شروانشاه باستظهار عفو جرایم پدر او اورا
بپایهٔ سریر اعلی آورد عفو فرموده ایالت ولایت
شکی را بدو مفوض داشتند و شروانشاه مرحوم
ساوری بسیار آورد و بترتیب طوی مشغول
گشت وچندان اسپ و گوسفند جهت
آن طوی کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز
شدند و تواچیان از ابر لشکر قسمت کرده همه را
فرمودند پختن و روز طوی به بکاولان سپردند و دیگر
اسباب جشن نیز مجموع در خور آن بود و بعد از آن
پیشکشها کشیدند از جانوران و غلمان و جواری
وانواع اقمشه و رخوت اصناف جبه و اسلحه
وغیر آن و از جمله شش هزار سر اسپ کشیدند چنانچه

مبالغه است

مبالغه است اما چون فصاحت مآبی چنین
نوشته است تغیر معذور است العهده علی
الراوی **ذکر رسیدن اخبار ملایم از اطراف
واقطار** درین اثنا احوال مذکور خبرهای ملایم
رسید از جمله انکه قبلغ اغلن که بعد از شکست
وضعف توقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران
رفته بود و خان الوس جوجی برو قرار گرفته و بعد از آن
کفران نعمت کرده دم از مخالفت میزد در ین وقت
خبر وفات او رسید و دیگر انکه ملک طاهر برقوق
که ممالک مصر و شام را در تصرف داشت بسم
بدار رحلت کرد و میان امرا و ممالک او تفرقه
افتاد و فرج که پسر او بود و ولی عهد اختیاری نداد
و دیگر انکه در ولایت ختای تنغوز خان که پادشاه
آن مملکت بود و مدتی بکفر و ضلالت گذرانیده
گذشته است و به بئس المصیر قرار یافته و انجا
هرج و مرج بی اندازه دست داده است و دیگر
انکه خضر خواجه اغلن که حاکم جته بود داعی اجل را اجابت

نموده در میان پسران شمع جهان و محمد اغلن
وشیرعلی اغلن بواسطه مردم شریر مخالفت شده
است دیگرانکه امیرزاده اسکندر عمر شیخ با امرا
ازاندکان لشکر کشیده و بمغولستان رفته
بدولت قاهره برایشان غالب شد و دشمنان را
منکوب و مقهور گردانید وصول این اخبار که
مجموع بیک روز اتفاق افتاد موجب امیدواری
و استظهار گشت و تفصیل قصه امیرزاده مشار الیه
آنست که چون الوس جته بواسطه وفات خضر خواجه
اغلن بهم بر آمدند امیرزاده اسکندر اینمعنی را غنیمت
داشته و با انکه در سن پانزده سالکی بود لشکر اندکان را
جمع کرده و با امرا که ملازم بودند مثل پیر محمد طغی بوغا
برلاس و بیان تمور سکنجیک جته و پیر حاجی ملکش
و شیرمست پسر بهمن جانی غربانی متوجه مغولستان
شد و امرای که برحسب فرمان اعلی در سرحد جته
بودند مثل پیر بردی بیک و خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس و داد ملک برلاس و صدیق تابان

وغیرهم

وغیرهم توجه نمودند چون موکب شاهزاده بورنک
کاشغر رسید امرا بدو ملحق شدند و باتفاق روی
جلادت بدانجانب آورده بارکنت
را تاخت کردند و ازانجا گذشته سارق
قمش و کلبن و الی کول و یار قوغان و چهار تاق
و کیوک تاغ همه را تاخت نمودند چون بناحیه
اوج رسیدند و ایل الوس که دران نواحی
یورت داشتند بعضی بانقیاد و ایلی
پیش آمدند و بعضی را کوچ کرده براه اق سو
بردند و اوج را که حصنی است استوار بکوشش
بسیار فتح کردند و اق سو قلعه است که
راه بیکدیگر دارد و بسبب حصانت محکمی
اهالی آن ولایت آنرا امیدگاه روزگار وقایع
و شداید میدانند امیرزاده مشار الیه با امرا
عنان عزیمت بصوب آق سو تافتند
چون برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و تدبیر
اسباب جنگ حصار و ترتیب آن چون

ساختن بلجور و بریدن نقب و تراشیدن نرد
بانها و غراده و نطایران مشغول شدند و قریب
چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و
جمعی بازرگان خطا که انجا بودند با اموال بیرون کردند
و از انجا جیقون بطرف پای و کوسن تاخت
کردند و حرم امیر خضر شاه حاجی ملک آغا و دخترش
اسن ملک و غیر هما را اسیر گرفتند و طارم را
نیز بتاختند و ایل بسیار ازان مواضع کوچانیده
براندند و بعد ازان فتوحات ازان سو امیرزاده
اسکندر متوجه ختن شد و از ختن تا خان بالغ
که تختگاه ختای است براه آب و آبادانی
صد و شصت و یکمنزل است که ازانجا تا قرا
خواجه سی و پنج منزلست و از قراخواجه تا متعاول
که بسر حد ختای است و از کوه تا کوه دیواری
کشیده اند و دروازه نشانده و خانها و بالاخانها
ساخته جماعتی درانجا بمحافظت سرحد قیام مینمایند
سی و یکمنزلست و ازانجا تا بکجانغو که از شهرهای

ختاست

رفتن امیرزاده اسکندر بجانب ختا و ختن

ختایست پنجاه و پنج منزلست و ازانجا تا خان بالغ
چهل منزلست و ختای چهل منزل و کوبیند راهی
دیگر هست که از ختن تا بسر حد ختای بیکماه زور میتوان
رفتن اما هیچ آبادانی ندارد و ریگ فراوانست
و چاهی که دران جول میکنند اگرچه زود باب
میرسد در بعضی موضع آن همیتی دارد و هر جانور
که میخورد هلاک میشود و از غرایب انکه دو چاه
که میان ایشان چندان مسافتی نباشد آب
یکی مهلک و یکی خوش گوار واقع میشود و
از ختن تا کاشغر پانزده روزه راهست و از
کاشغر بسمرقند بست و پنج منزلست و در ختن
دو رودخانه است ارنک قاش و قراقاش
و بیشتر سنگ آن رودخانه یشب است
و ازانجا بدیگر ممالک می برند و آن هر دو رودخانه
از قرنغوناق فرو میرند والقصه چون امیرزاده
اسکندر بختن رسید اهالی آنولایت بتقدم
اطاعت و اذعان بیرون امدند و پیشکشها

کشیدند و از نیروی دولت قاهره صاحبقران
کامکار قلاع و بقاع آنخدود و نواحی مسخر گشت
و امیرزاده مشار الیه بجانب قرانغوناق رفت
و آن کوهیست بغایت بلند چنانچه بله بله بسته و ساخته اند
تا صعود بران متمشی گردد و سکان ختن و توابع
هنگام حدوث وقایع و فتن پناه بحصانت
آن کوه می برند امیرزاده چون بر کیفیت آن کوه
اطلاع یافت بازگشت و آن زمستان در
کاشغر گذرانید و از پری پیکران مغول و حورمان
ختن دو تقوز اختیار کرده مصحوب شیخ یساول
بدرگاه اعلی فرستاد و او را ثنای یورش شام
که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بمعسکر ظفر قرین
رسید و یک و قوز دختر و یک و تقوز اسپ
جهت امیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با
لشکر بعزم یورش جته بترکستان رفت
اینمعنی بخاطر مبارک شاهزاده محمد سلطان
گران آمد و پیلاک او را دکرد و چون بهار شد

امیرزاده

امیرزاده اسکندر با اندکان آمد و از انجا بعزم دیدن
امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند گشت چون بآق کتل
رسید بدو رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیرست و
قصد گرفتن تو دارد چون او نیز در خاطر اندیشه
فضولی داشت متوهم گشت و با اندکان معاودت
نموده بقلعه در آمد امرا که آنجا بودند مثل پیر محمد طغی بوغا
و پیر حاجی پسر پیش اینمعنی را حمل بر مخالفت کردند
و لشکر اندکان را جمع آورده حصار را درمیان
گرفتند و امیرزاده اسکندر با ایشان سخن کرده
از قلعه بیرون آمد و در گلستان نزول کرد و آن
باغیست که امیرزاده عمر شیخ احداث فرموده
است و امرا و نوکران امیرزاده اسکندر را گرفتند
و بند کردند و خبر نزد امیرزاده محمد سلطان بسمرقند
فرستادند که او را اندیشه مخالفت بود و بقلعه
در آمده بوده است ما نوکران او را گرفتیم چون
این خبر بسمرقند رسید شاهزاده محمد سلطان کس
فرستاد و امیرزاده اسکندر را با نوکران مقید بسمرقند

اینمعنی

برد و در کنار آب کوهک او را بشاهزاده رسانیدند
و یرغو پرسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیان
تمور سکبحک که اتابکش بود با بیست و شش نفر
نوکران امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند **گفتار**
در نهضت نمودن حضرت اعلی بعزم جهاد
کفار گرجی بطرف دره خمشا در همان زمستان
سنه اثنی و ثمانمایه که قراباغ ازان معسکر همایون
نصرت آشیان بود به نیت غزو گرجی روان
شدند و شیخ ابراهیم شروان و سیدی احمد شکی را
خلعت داده رخصت انصراف ارزانی
داشتند و یرلیغ جهانمطاع بنفاذ پیوست که
از مجموع لشکرها ده سه بیرون کرده ملازم موکب
همایون شوند و باقی لشکر و اغرق در همانجا توقف
نمایند و رایات نصرت شعار ایلغار کرده با شاهزاد
متوجه ولایت گرجی گشت و امر فرمود که آب کر را
جسر به بندند همچنان امتثال نمودند و از انجا نهضت
نموده از شکی بگذشتند و بجانب دره خمشا که

اماکن و مساکن

اماکن و مساکن گبران بود روان شدند و مجموع آن
دره جنگلستان محکم بود امر شد که آن بیشه را راه
کنند و درختانرا بدهره و تبر تبید ازند بغرضی که پنج
و شش قشون بپهلوی یکدیگر توانند رفت بر
موجب فرمان اطاعت کردند و راه ساختند
و دران ایام همه روز برف بود که می بارید و
چون لشکر منصور بمحل گبران رسیدند با تکبیر
و تهلیل برایشان تاختند و بسیاری از ایشانرا
بقتل آوردند و خمشا که سالار و استظهار جماعت
بیدین بود بگریخت و عساکر منصوره در عقب منصوره
او تا دره اقشوب بشتافتند و بی گاو و گوسفند
و مثل آن از غنایم یافتند و خانهارا آتش زده
سوختند و بستان ایشانرا ویران ساختند
و تالان کردند و باغ و بستان بتخصیص باغهای
انگور ایشانرا از بن برکندند و سوزانیدند و درختها
بریده و پوست کندند تا خشک شوند و
کلیسیاهارا ویران کردند و با خاک برابر ساختند

واتفاق حسنه دولت حضرت اعلی آنکه در
زمستان سابق در غزو کفار هند میکوشیدند
و در زمستان حال اینجا با کرجی بغزو مشغول بودند
چه سعادت مسلمانان آنست که ارکان تربیت
غزا را معزز دارند و بران مساعی ممکن بکوشند و چون
چهار رکنی است از ارکان اسلام و صاحبقران
موید من عند الله بود فلاجرم هر انچه که بایست همان
میشد اگر دینی و اگر دنیاوی بود مجموع بر وفق مراد
میگذشت **بیت** کسی را یاری دهش یاور است
حکایات اوی حالتی دیگر است

گفتار در مراجعت نمودن نصرت انتما از غزوه دره خمتا

جون از توفیق ربانی غزا سمه کفار کرجی بر تیغ جهاد
بدرک اسفل رسیدند و رئیس ایشان بگریخت
و در تیه ضلال گم گشت و دیار کفر ویرانی یافت
در انوقت سرما سخت شد و شدت برد از حد
گذشت و کوهها از کثرت برف در بند شد
وازین سبب لشکر را قوت بدست نمی آمد و اسبان را

علف نماند چنانچه پوست درخت می بایست
دادن وازین سبب بسیاری از اسپان تلف
شدند بنا بران عزم مراجعت مصمم گشت و از
آب کر گذشته بقراباغ معاودت فرمودند
و باردوی همایون پیوستند و دران زمان خلیل
سلطانرا از موهبت الهی پسری در وجود آمد بیرگل
نام نهادند و چندروزی عیش و نشاط نمودند درین
اثنا از امرای میرزا میرانشاه که در پای قلعه النجق در محا
کرجی تقصیر کرده بودند یرغو پرسیدند چون بعد از
تحقیق وقوف بران یافتند صورت حال را بعز
عرض رسانیدند حاجی عبدالله عباس و محمد قزغان را چوب
پس و پیش بیاساق زدند و یمن حمزه ابردی که
قبل از همه گریخته بود بیاساق رسانیدند و از انها هر
یکی سیصد سر اسپ ستدند و بر مجموع نوکران
میرزا میرانشاه که دران محاربه بودند از هر یکی دویست
و سیصد سر اسپ حواله کردند و بستاندند و بپیادها
لشکر قسمت کردند و امیرزاده ابابکر چون جلادت

وبهادری نموده بود و سیدی علی تسکی را بضرب
تیر بخاک انداخته بصنوف تربیت و نوازش
مفتخر ساختند و دران اثنا بر ملن اغلن را که
دو سه نوبت از و حرکات ناملایم بظهور
آمده بود چنانچه ذکر رفت باز بتجدید حرکتی ناملایم
معلوم کردند فرمودند بیاساق رسانیدن و پیر شیخ را
نیز همان شربت چشانیدند و قوشون و نوکران
اورا برستم فولاد دادند فسبحان الذی من تشاء
وتذل من تشاء

تتمهٔ احوال امیرزاده رستم که از جام متوجه شیراز شده بود و ذکر جریمه که از برادر امیرزاده پیر محمد بظهور آمد

کفته شد که
امیرزاده رستم برحسب فرمان حضرت صاحبقرا
از جام متوجه شیراز شد و امیر سوبجک با دو هزار
سوار بموجب فرموده ملازم او بود چون از
راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده
پیر محمد برادر را طوی کرد و خلعت پوشانید
و یکهزار دینار کبکی بخشید و امیرزاده رستم و

امیر سوبجک

امیر سوبجک و برادرزاده اش حسن جغداول که
هردو در شیراز بودند برحسب فرموده از راه
بهبهان و ششتر عازم جانب بغداد شدند و امیر
سعد برلاس و علی بیک عیسی که از خویشان
امیر عباس بودند در شیراز جهت ضبط شهر
بایستادند چه اشارت عالیه بدینمعنی نافذ شده
بود و امیرزاده پیر محمد که حکم جهانمطاع جهان بود
که او لشکر را سرکرده برود از عقب ایشان روان
شد و تمارض نمود و از سولستان بازگشت و
امیرزاده رستم و امرای مذکور لر اشتر کرا و درا مهر
تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از انجا ایلغار
کرده و از دره فول گذشته در موضع دوبندار تمام
احشام ساکی و فیل را بغارتیدند و از انجا روان
شده پاورا و باکسا را غارت کردند چون جمید الاخر
سنه اثنی و ثمانمایه بجندل رسیدند امیر علی قلندر که
از قبل سلطان احمد جلایر آنجا بود آهنگ جنگ کرد
اورا بشکستند و از مردم او یازده کس را دستگیر کردند

وتبقل آوردند ومندل را غارت کردند وامیرزاده
پیر محمد که تمارض کرده بشیراز عود کرده بود جون
بشیراز رسید بواسطه اغوای وافساد جمعی
تاجیک که ملازم بود خیالی فاسد انکیخت وبترتیب
سموم قاتل ودیکر تصورات باطل اقدام نمود
وهم از نوکران وامیر سعید برلاس یا ازان حال آکاهی
دادند ودر هنکام تفتیش در روی او بکفتند امیر
بوسعید اورا در قلعه فشدر محبوس کردانید و
خود جهت محافظت او در قلعه ساکن کشت و
علی بیک عیسی را در شهر بکداشت وخبر بپایه
سریر اعلی فرستاد ودر قشلاق قراباغ فرستاده
امیر بوسعید رسید وصورت حال بعرض
رسانید امر شد که امیر اللهداد بشیراز رود و مفسدان
که شاهزاده را اغوا کردند بیاساق رساند وامیرزاده
رستم را بجانب برادر بزرک نصب کند و
اورا بند کرده بیاورد وامیر اللهداد برحسب فرموده
روان شد جون بشیراز رسید مولانا محمد خلیفه و

سید جراح

سید جراح ورستم خراسانی را هما نجا بیاساق
رسانید و محتوی قوسجی را دست وپا بریدند
ومبارک خواجه ومحب شربت دار وشیخ زاده
مرند را بند کرد ونشان اعلی را بعراق عرب نزد امیرزاده
رستم فرستاد ودر مندلی بغداد بعد از انهزام
امیر علی قلندر بدو رسید جون امیرزاده مشار الیه
بر مضمون فرمان واقف شد بی توقف از انجا
متوجه شیراز شد وبرحسب فرموده حسن جاندار
وحسن جغداول ملازم او باز کشتند وامیر سونجک
براه جمجمان روی توجه بقراباغ آورد که محل ار
دوی همایون بود جون امیر علی قلندر که از مندلی
کریخته بود ببغداد رسید وصورت واقعه بعز
عرض سلطان احمد جلایر رسانید اضطرابی عظیم
بحال او دست داد واز غایت وحشت و
حیرت بفرمود تا مجموع دروازها را بستند و
جسر بکشادند واز آثار دولت صاحبقرانی
انکه جون حکومت خوزستان وضبط آنرا بشروان

ارزانی داشته بودند او در انجادل بر جمع مال البته
دست استیلا بر کشاد و از شمس الدین وهدار و
دیگر متعینان و متمولان آن دیار وجه بسیار بجر
بستد و بعضی از کلانتران حویزه را بقتل آورد
با یکهزار سوار آراسته متوجه بغداد شد و ملازم
سلطان احمد گشت سلطان احمد مذکور قدم او را
معزز داشته احترام مینمود و او بخفیه با امرا و
ابتاع او از در دوستی در آمده هر کس را بمبلغی
یازده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغداد ی و سیزده هزار دینار ۷
محظوظ کردانید و از قضا و تقدیر الهی مفصل وجهی که
بهر کس داده بود از کاتب او کم شد و بدست یکی
از نوکران سلطان احمد افتاد و در ان اثنا که سلطان
احمد از غلبهٔ حیرت دروازها بسته بود و جسرها
کشاده بعرض او رسانیدند و توهمی که داشت
یکی هزار شد و از مبلغی ده هزار دینار با هم رافع
در مفصل ثبت بود سلطان احمد او را بنشاند و
بدست خود کردن زد و در انوقت شروانرا
باجمعی ا

باجمعی امرا مثل قطب حیدری و منصور ایرات
بتاخت فرستاده بود یاد کار اختاجی ابو سعاد
و امرا را پیغام داد که شروان را بقتل آورند همچنان
کردند و سرش را ببغداد فرستادند و در شهر کمتر
از یکهفته دو هزار کس خود را بقتل آورد و دو خانم
را که بجای مادرش بود او را از کودکی تربیت کرده بود
و بزرگ ساخته بواسطه فرشاد و بالش بروی
نهاد و هلاک کرد و دیگر زنان و خدمتکاران
که در حریم دولت او بودند بیشتر را بدست
خود بکشت و در دجله انداخت و بعد از ان
در خانه بنشست و هیچ آفریده را راه نمیداد
چنانچه آش خاصه را باورچیان آوردند و میزدند
و می نهادند و باز میکشتند چون چند روز بدین
و تیره بکذشت شش نفر از محرمان را بنوبه
تا هفت سر اسپ بارکیر از طویله خاصه کرفتند
و بدان جانب آب بردند و شبی بکشتی نشسته
از آب بکذشت و با آن شش کس سوار

شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان شد و مدتی مطبخیان
بر قرار طعام بر در خانه می بردند و می نهادند و خبر
نداشتند که او آنجا نیست و کسی دیگر راهم از
غیب او خبر نبود چون سلطان احمد بقرا یوسف
رسید او را و لشکر او را جهت غارت
بشهر بغداد آورد و چون بکنار آب رسیدند ایشانرا
آنطرف آب جای تعیین نمود و خود بکشتی
نشسته از آب بگذشت و بشهر آمد و بسیار
از نقود و اجناس و اسپان تازی بقرا یوسف
ترکمان داد و ایشانرا خرسند ساخت و نگذاشت
غارت کردن و چون از هجوم سپاه نصرت
انتما بغایت خایف بود پیوسته جاسوسان
در تفحص احوال بودند و چون در اواخر سنه
اثنی و ثمانمایه خبر آوردند که عساکر گردون مآثر
بصوب سیواس عزم نمودند اندیشه کرد که
اگر بحدود و رسوم او در آیند راه گریز او مسدود
خواهد شد فرج را جهت ضبط شهر باز گذاشت و فرزن

وفرزند

و فرزند و اموال نفایس خود را برداشته با قرا
یوسف از بغداد روان شد و از فرات گذشته
روی بروم نهاد و چون بحلب رسید تمورتاش که حاکم
حلب بود با دیگر امرا از شهر بیرون آمد و راه بر ایشان
بگرفت و جنگ از طرفین آغاز کردند شکست بر
لشکر حلب افتاد و ایشان از آنجا روان گذشته
بروم رفتند و قصه بعضی از سپاه منصور که در یورش
سیواس بدیشان رسیدند و دوچار شدند
بعد ازین نوشته میشود گفتار در قزلتاقی
فرمودن بعزم غزای گرجستان چون فصل
بهار در آمد و گل چهر ابشکفید بر فحوای حدیث
سید المرسلین علیه السلام که من شم ورد الاحمر و لم
یقبل علی فقد جفانی عساکر بغزب شعار بعد از قزلتاقی
و مشورت که جهت غزای کفار گرجی بتفصیل رسیده
بود و غلغله صلوات و تکبیر بآسمان رسانیدند و
رایات نصرت آیات بصوب گرجی
بجانب ملک گرگین گرجی عنان عزیمت معروف

فرمود وصحرای بردع نزول همایون شد وطهرتن که از
جمله بندکان خاص بود از زنجان رسید و تنوزها
وپیشکشها کذرانید او را نوازش فرموده خلعت
فاخر پوشانیده وطوق وعلم ونقاره انعام واکرام
نموده باز بزنجان مراجعت فرمود واشارت
کردند که در ضبط آن سرحد تغافل نکنند وشرایط حزم
واحتیاط مرعی دارد واز تعرض سپاه روم محترز
باشد واز انجا بعادت بجدود کرجستان تشریف
فرموده نزد ملک کرکین نامه نوشتند وطلب سلطان
طاهر پسر سلطان احمد بغداد نمودند که بسپارند آن
بدکیش جواب لایق نداد چون فرستاده عود
نمود وحال را عرضه داشت کرد بامر اعلی شد که ولایت
کرجی را بتازند وهرکرا یابند بتیغ جهاد هلاک کردانند
وقلع وقمع آن دیار از جمله مفروضات دینیه شمرند
مجاهدان وغازیان دین دار برحسب فرمان خروش
تکبیر وتهلیل در دیار کفر انداختند ودست جلادت
بغز ابکشودند ومساکن واماکن ایشانرا ویران ساختند

واشجار

واشجار اثمار وغلات رسیده وخوشه کشیده
را از بن برکندند جماعتی کنکره بقلاع استوار وکوههای
رفیع ودرهای حصین در کریختند عساکر دین پرور
بکوهها ودرها در رفتند وهرجا که کبرانرا می یافتند بدار البوار
میرسانیدند وبعضی دلاوران بعزم جهاد در صندوقها
نشسته وطناب وزنجیر بران صندوقها بسته بجمعی
دیکر میدادند تا ایشانرا از قلل منیع فرو میکذاشتند
تا مقابل مغارها میرسیدند واز ان صندوق بیرون
می آمدند واز سر اخلاص دست جهاد کشاده
از کفره انتقام مسلمانی میکشیدند ودر بعضی مواضع
که دخول دران کردن تعذر داشت نفط وآتش
می انداختند ومیسوختند وبدین منوال پانزده قلعه
حصین را مفتوح ومسخر کردانیدند واز انها هرکه بسعادت
اسلام مسعد مشد امان می بخشیدند وامر شد
که بعضی سپاه خراسان جهت ضبط تفلیس بروند
ودر دشت مقران نزول فرمودند وکرکین بدین
جون روبه کرکین بکریخت وآواره شد وبعضی از

ناوران ومعینان او بعجز بدرگاه اسلام پناه
آمدند وبحلیه اسلام متجلی گشتند وامان خواستند
وکلیساهای ایشانرا باخاک راه برابر ساختند

گفتار در توجه نمودن بعزم غزو بجانب جانی بیگ گرجی

بعد از فتح بلاد ملک گرکین عزم دیگر ولایت
گرجی مصمم شد واغرق را گذاشته بجانب دره جانی بیگ
ایلغار فرمودند چون بدانجا تشریف دادند عساکر دین
پرور اطراف وجوانب آن دره را فرو گرفتند
وغنایم بسیار واموال بیشمار بدست آوردند
جانی بیگ بقدم اطاعت وانقیاد بیرون آمد
وازانجا رایت فیروز آیت مراجعت نموده
باغرق پیوستند وامر فرمودند که سید خواجه شیخ علی
بهادر از راه سماوا بتاخت روانه شود وامیر جهانشاه
را بالشکر جوانغار از دهانه دره باستعجال ارسال
فرمودند وموکب همایون از راه سما روان شد
ولشکریان که از هر جوانب بتاخت رفته
بودند با غنایم بیشمار باردوی همایون ملحق گشتند.

ودر سردره

ودر سر دره قلعه بود پیل نام در غایت استواری
بتسخیر آن امر فرمودند وبلا مشقت وزحمت
مسخر گردانیدند وویران ساختند وازانجا کوچ
کرده صحرای گرجی مضرب خیام همایون گشت
وامیر جهانشاه را بایلغار بطلب ملک گرکین
فرستادند ودران درها وبیشها اورا بسیار
بجستند امانیافتند ونوکران خاص اورا گرفته
وغنایم بسیار بحاصل آورده بازگشتند وازانجا نهضت
فرموده وازآب کر گذشته نزول فرمودند گفتار

در فتح قلعه زریت وحصار سوانیت

درینولا بسمع اعلی رسید که بعضی از ناوران بقلعه
زریت متحصن اند وآن حصاریست بغایت
استواری بنابران ایلغار فرموده بپای آن حصار
نزول فرمودند وجنگ سلطانی انداخته مسخر ساختند
وبا زمین هموار گردانیدند وگرجیان بد کیش که از آنجا
بودند به بیس المصیر رسانیدند بعد ازان خبر شد که گرگین
لعین در مواضع سوانیت نشسته است اشارت شد

بجمع شدن لشکر که بتاخت رفته بودند و بعضی را در
اغرق گذاشته با جمعی دیگر ایلغار کردند چون بدانجا
رسیدند گرگین بگریخت لشکر ظفر پیکر فی الحال قلعه
سوانیت را از بن برکندند و مسخر گردانیدند و بسیاری
از مردم آنجا را بقتل آوردند و گرگین از آب الغیر
کرلان گذشته جان بدر برد و چون دانست که
بجز انقیاد و اطاعت تدبیر دیگر نیست و گرگین
اسمعیل را بدرگاه اعلی فرستاد و صورت عرضه داشت
و باج و ساو قبول کرد و متقبل شد که دیگر ایذای مسلمانان
نکنند **گفتار در توجه نمودن بجانب ایوان گرجی**
چون ملک گرگین بدر عجز در آمد جرایم او را بخشیدند
و عنان عزیمت بصوب ولایت ایوانی که یکی
از عظمای گرجی بود معطوف داشتند عساکر گردون
مآثر آن نواحی را تاخت کردند و برسم خویش از
تسخیر قلاع و تخریب اماکن و مساکن کفار فجار
هیچ تقصیر نکردند و از انجا توجه بدامن کوه نموده روان
گشتند و بدیار قرا ایلعالق نهادند و اهالی آنجا مردم کوه

نشین و سپاهی جلد بودند هم تاخت کرده حصارهای
ایشان را بگشادند و مجموع گرجیان آن نواحی
و حوالی را غارت کرده و اکثر را بتیغ جهاد
بگذرانیدند و ما النصر الا من عند الله **گفتار**
در مراجعت نمودن از گرجستان
چون از غزای گرجستان فراغ بحاصل آمد
به ییلاق منکول تشریف فرمودند آنجا بمسامع
علیه رسانیدند که جمعی گرجی در موضع فرس گرد
نشسته اند امر شد که امیر شیخ نور الدین با لشکری
چند ایلغار کرده بدانها بتازد امیر مذکور بر
امتثال امر روان شد و بعد از آن بسعادت
خود نیز در عقب ایلغار فرمود چون بموضع
فرس گرد رسیدند در پنج روز هفت قلعه
آن بدینان را مسخر کردند و بسی مشرکان را
به بیس القرار رسانیدند و از انجا منصور و
مظفر باز گشتند در ییلاق منکول با غرق پیوستند
درین اثنا ایلچیان فرنگ رسیدند و فرزند سلطان

مراد روم که تعداد ایشان اسیر گشته بود بیاوردند
و بزمین بوس استسعاد یافتند صورت
هواخواهی بعز عرض رسانیدند عواطف پادشاهانه
مبذول داشته نوازش فرمودند و خلعت
پوشانیدند و خوش خاطر باز گردانیدند مگر بر
مصداق الحرب خدیعه فریب دادن
اهل ضلالت و کفره را جایز دانسته باشند
والا با وجود اغراق که در باب جهاد فصاحت
مآبی نمودند که حضرت صاحبقرانی را با کفار
بجهت حمیت دین اسلام بوده است تسلی
فرنک نمودن و با ایشان بنظر عنایت سلوک
فرمودن بدیع مینماید العهده علی الراوی
و ایلچیان فرنک براه طربزون باز گشتند
وجهت علف اسپان با وجود کثرت
عساکر و سپاه اردوی همایون دو ماه دران
صحرا منکول توقف فرمودند گفتار در موجبات
توجه بجانب سیواس درین محل فصاحت

چه

مآبی مبالغه

مآبی مبالغه بسیار کرده است و حضرت قیصر را
در مقام اذلال و خواری نام برده و کلمات بسیار
که دور از مقصود بود درج فرموده مگر این بیت را
نخوانده بود بیت بزرگش نخوانند اهل خرد ❊ که نام بزرگان
بزشتی برد ❊ غرض ازین مقال آنکه ایلدرم بایزید
رومی علیه الرحمة والغفران که پادشاه غازی بود
دران عصر قیصر او بود و از سایر قیاصره بحسب خبر امتیاز
داشت و این تقریر نیز از آن مولوی مآبی است
که متناقض کلام اولست که متروکست و بسیاری
از ولایت روم مثل ایدین و منتشا و کرمیان
و قرامان که دست استیلا و تسلط سایر قیاصره
بدان نمیرسید بتحت تصرف در آورده
بود و از دیار فرنک چهار مایه راه را بضرب
تیغ جهاد مطیع و منقاد گردانیده و بعد ازان
که قرا عثمان قاضی برهان الدین را که حاکم سیواس
بود در جنگ دستگیر کرده بقتل آورده بود و
لشکر کشیده سیواس را مسخر ساخت و تا

ملاطیه که متصلست بولایت حلب بجوره
تصرف درآورد و ملاطیه که مدتی بود که تابع شام
بود محاصره کرده بگرفت و در سیواس امیر مصطفی
نام را داروغه کرابست و حکومت ملاطیه به
پسر مصطفی تفویض کرد و سالم و غانم بمقر حکومت
سلطنت معاودت فرمود و کثرت لشکر و
غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده
هزار سکبان داشت بیچاره مولانا شرف الدین
می نویسد که دوازده هزار سکبان حضرت قیصر را
بود و آن بیت می نویسد شغال ار کند
پنجه با نره شیر سر بخت خود را دارد بزیر
و حضرت قیصر را چنین جانوری نشسته مینماید
کو سها معذور بوده است اما بیت حکیم فردوسی
علیه الرحمة را که باین درج کرده ست بغایت
خوبیست و کاشکی در تعظیم حضرت صاحبقرانی
و تحقیر قیصر روم بهمین بیت اختصار میکرد و
آن بیت اینست خدائی که بالاو پست آفرید

زبردست بردست آفرید و پیش ازین در میان
آنجنان بزرگان کسی راحد آن نیست نوید
و گوید الغرض که قیصر نزد طهرتن نوشته بود
فرستاده که بعد ازین مطیع و منقاد این
جانب باید بود و خراج از روم و آن حوالی
را حاصل کرده بخزانه عامره باید فرستاد طهرتن
صورت مقال را معروض داشته بود چون این
صورت بر ضمیر منیر صاحبقرانی روشن گشت
نصیحت نامه نا لحسان که مضمون آنرا مولوی مابی
بنظم آورده است بلکه آنجنان که از عقول کامله
الحضرت سزد و پادشاهان ذو الاقتدار نزد
خسروان نامدار بوعد و وعید نوشته
ارسال فرمودند چون فرستاده نزد قیصر روم
رسید و مکتوب رسانید قیصر جوابی شافی نداد

ذکر گفتار در توجه نمودن صاحبقرانی بجانب سیواس و تسخیر آن

چون جواب پادشاه
غازی ایلدرم بایزید را بموقف عرض رسانید

عزم بجانب سیواس مصمم فرمودند حوالی اونیک
معسکر ظفر پناه گشت امیر الله داد که بر حسب
فرمان باوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته
بود رسید و شاهزاده را بند کرده بیا وردند و دیوان
یرغو فرمودند پرسید و چوب با ساق زده ها
کردند و شیخ زاده مرند و مبارک خواجه که اورا
بدآموزی کرده بودند و متعید هم آورده بودند بیا
ساق فرمودند رسانید و عورات و خواتین
را با شاهزاده الغ بیگ و دیگر فرزندان و عهده
امیرزاده عمر و برادر بزرگ امیر الله داد و امیر خداداد
و مولانا قطب الدین بجانب سلطانیه روانه کردند
و نهضت اقبال فرموده باز روم نزول فرمود
طهرتن استقبال نموده و بدولت بساط بوس
فایز گشت و بعد از دو روز کوچ کرده در محرم
سنه ثلاث و ثمانمایه ایلغار فرموده بسیواس
راند و از جانب قیصر روم پسر قیصر روم با تمور
تاش که از عظماء امرای روم بود برسم منقلا بسیواس

آمده بودند

آمده بودند چون خبر عساکر منصور شنیدند فرار
نموده بجانب روم رفتند چون این خبر رسید
چند نوامرای عظام را با امرای قشونات بایلغار
از عقب ایشان فرستادند و از قیصریه گذشته
بدیشان رسیدند و همه را متفرق و پراکنده کردانیدند
و تمام آنحدود و نواحی را تاخت کرده باغنایم باز
گشتند و در ظاهر سیواس بمعسکر ظفر قرین
پیوستند و شهر سیواس را باروی بغایت
محکم واستوار که از اساس تا کنگره مجموع سنگ تراشیده
ست که هر یکی دو گز و زیاده هم بود و پهنای پای
دیوارش ده گز و سر دیوارش شش گز و
ارتفاعش بیست گز و هفت دروازه درو
کشاده و بانی آن شهر علاء الدین کیقباد سلجوقی
بود و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی که طرف
قبلا است خندقی عظیم پر آب چنانچه نقب
زدن میسر نیست که یک گز می کنند بر آب
میرسد لیکن در جانب غربی که محل نزول همایون

بود نقب بریدن صورت می بست
و در اندرون شهر مصطفی نامی که از قبل قیصر
روم داروغه بود آنجا با چهار هزار مرد بجنگ
و جدال مقاومت مینمود عساکر ظفر پیکر در اطراف
و جوانب حصار مراد و منجنیق راست
کرده و در مقابل دروازهٔ عراق ملچور ساخته
و از انطرف که نقب زدن میسر بود نقبچیان
دست بکار نهادند و بعد از هجده روز نقبها
تمام شد و بر سر چوب آمد آتش فرمودند زدن
برجها فرو افتاد و نزدیک شد که عساکر بشهر
در روند مصطفی داروغه بعجز و اضطرار بیرون
آمد و مجموع اکابر و اشراف و سادات و
قضات و علما و مشایخ روی امید بدرگاه
نهادند و به بساط بوس مشرف گشتند امر شد
که مسلمانان را امان داده مال امان ستانند
و ارمنی و نصرانی را اسیر کنند و سپاهیان که
در قلعه مخالفت نموده بودند و بمحاربه و مقاتله

کوشیده

کوشیده اکثر ارمنی بودند حکم شد که بر تومانات
قسمت کنند تا همه را زنده در چاهها کنند و خاک
بر سر ریزند تا عبرت دیگران شود بر حسب
فرمان چهار هزار نفر را همان زنده در چاه کرده خاک
بر سر ریختند و حصار سیواس را با خاک هموار
ساختند و درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند
که سلطان احمد جلایر که با قرا یوسف از بغداد
فرار نموده بود متوجه روم شده است حکم شد که
فوجی از عساکر نصرت شعار متوجه ایشان شوند
متوجه شده با عرق ایشان رسیدند و خواهر
بزرگش سلطان دلشاد و زنان و دخترانش را
اسیر کردند و ایشان گریخته بروم رفتند و سپاه
ظفر پیکر با هنری که کرده بودند مراجعت نمودند

گفتار در توجه نمودن بجانب زابلستان

دران زمان که بتسخیر سیواس مشغول بودند
جمعی از اشرار و مفسدان زابلستان از غایت
جهالت و بی باکی می آمدند و اسپان عساکر را

وزوبده می بردند چون از قضیهٔ سیواس فارغ
شدند عنان انتقام بجانب زابلستان معطوف
فرمودند و طهرتن را بار رنجان بازگردانیدند تا بضبط
سرحد قیام نماید و امیرزاده شهرخ برسم منقلاء روان
شد و امیر سلیمان شاه و چند نفر از امرا با فوجی لشکر
بملازمت شاهزاده مذکور مامور گشتند و چون
شاهزاده بایلغار بشتافت و بزابلستان
رسید جماعت ترکمانان که آنجا بودند شهر را
گذاشته گریختند و در کوهها و بیابانها پراکنده
شدند شاهزاده بتعجیل از عقب ایشان براند
چون بدان قوم رسیدند جنگ قایم شد
و شکست برانها افتاد و بسیاری بقتل آمدند
و اسپ و اشتر و گاو و گوسفند بیشمار بحیطهٔ
تصرف در آوردند حضرت اعلی استمالت
نامه بملاطیه فرستاده بود و ایشانرا بمتابعت
دعوت نمود پسر مصطفی که حاکم آنجا بود قاصد
حضرت اعلی را محبوس گردانید و از رسیدن

این خبر

این خبر نایره غضب التهاب یافت
و متوجه آن صوب شدند چون خبر بدیشان رسید
که عساکر متوجه است فرار نمودند چون رایت
ظفر پیکر بملاطیه نزول فرمود هرچه گرجی و ارمن بود
اسیر فرمودند و مسلمانانرا امان دادند و مال الامانی
بستاندند و امیر جهانشاه را با بعضی امرا دیگر
بایلغار فرمان دادند برحسب اشاره روان
شدند و تا قلعه کاخته و نهب و غارت در
فراز و نشیب انداختند و از حدود ملاطیه
با موضع مذکور قلاع متعدد مسخر گشت و با غنایم
بسیار بملاطیه عود نمودند و بمعسکر همایون
ملحق گشتند عنایت فرموده ملاطیه را با توابع
بقرا عثمان ترکمان مسلم داشتند **گفتار در موجبات
توجه بجانب شام** در سال سنه تسع و خمسین
و سبعمایه که فتح بغداد کرده بودند و سلطان احمد
جلایر بدان طرف رفته حضرت اعلی شیخی
شیخی فاضل را برسم رسالت نزد سلطان برقوق

بجانب مصر فرستاده بودند چون همان شخص
حبه رسیده بود که از حدود شام میتوقف
داشته اعلام کردند برقوق امر کرد که آن شیخ را
بکیرند و بقتل آرند والحق واب سلاطین نیست
که ایلچی را مقید و مقتول سازند و دیکر انکه چون ادر
بالحاو عراق عرب تحت تصرف وی آمده
بود و اتلمش قوچین را که در قلعه اونیک
کداشته بودند بعد از محاربه که باقرا یوسف
ترکمان کرده بود او را کرفته بودند قرا یوسف او را
بند کرده بمصر فرستاده بود برقوق همچنان
نکاه میداشت و خلاص نمیداد و بعد از وفات
برقوق پسرش فرج که سلطان مصر شده بود
بعد از فتح ملاطیه و سرحد روم ایلچی نزد فرج فرستاده
بودند که اکرچه پدرت بعضی حرکات ناپسندیده
کرده بود مثل قتل ایلچی و قید و حبس اتلمش
و مثل هذا اما چون او بجوار حق پیوسته است
با یکدیکر بطریق انقیاد و اطاعت سلوک

نماید

نمائی و آنچه وظیفه اخلاص است ممهد داری
و اتلمش مقید را خلاص داده روانه سازی
و بر خون و مال مردم آن ولایت مبادرت
ننمائی که اکر مخالفت و معاندت را شعار
و دثار کردانی بزه اموال و دمار مسلمانان
بکردن تو خواهد بود چون از سرحد فرستادند
که ایلچی رسیده است بدستور پدر او نیز فرستاد
و ایلچیان را بند فرمودند و در قلعه محبوس
ساخت و چون فتح ملاطیه شده بود و سرحد روم
را تسخیر کرده بودند و از ایلدرم بایزید خبری
نبود اول متوجه مصر و شام کشتند و دفع سلطان
فرج را اول اولی دانستند لامر القضاء الله

گفتار در توجه نمودن بصوب مصر و شام

چون سلطان فرج بن برقوق جوابی که مناسب
مزاج مبارک باشد نداد و ایلچی را بند کرد عزم جزم
فرموده بصوب آن ممالک توجه نمودند
هر چند امرای رفیع مقدار معروض داشتند که اکر

این نوبت لشکر را اجازت شود تا هر یکی بوطن
خود رفته یرق تازه بکنند که از یورش هندوستان
که معاودت نموده اند چندان مهلت نشده
بدین یورش اقدام نموده اند فایده نبود و در محل
قبول نیفتاد و فرمودند که ظفر و عطیه آنست که از
فیض فضل کردگار رفیق و قرین گردد و بهمت
بلند می باید بکارها بزرگ اقدام نمودن و از
حضرت کردگار بخشوع طلب فتوح خواستند
چون دیدند که همگی همت بران معطوفست که
آنولایت را مسخر گردانند لب به ثنا و دعا
برگشادند و کمر اطاعت و فرمان برداری
برمیان بستند و توفیق از حضرت جستند انه
علی ما یشاء قدیر **گفتار در فتح قلعه بهشتی
وغشات** چون عزم جزم شد امیرزاده
شهرخ را با جمعی امرای عظام برسم منقلا روان
فرمودند چون بقلعهٔ بهشتی رسیدند در حوالی
حصار نزول فرمودند و رایات ظفر پیکر نیز از عقب

برسید و نزد یکی قلعه بمحل بلند فرود آمد و آن
حصنی حصین بود با بارو و برجها محکم برافراخته
عساکر گردون مآثر شهر را مسخر ساختند و دست
بنهب و غارت برآوردند و در قلعه از قبل
ولاد شام متقبل نامی حاکم بود سنگی گران از درون
قلعه منجنیق انداختند چنانچه نزدیک خیمه حضرت
اعلی افتاد و از زمین بجهید و در درون خیمه افتاد
فی الحال امر کردند که اطراف و جوانب
قلعه منجنیق راست کنند برحسب فرموده
بیست منجنیق راست کردند از انجمله یکی در همان
موضع که سنگ منجنیق بر زمین افتاده بود و
سنگی بینداختند و منجنیق که در درون قلعه ساخته
بودند برهم شکستن و درین اثنا لشکر فارس
در خدمت میرزا رستم بوده رسیدند و از
اطراف جنگ در انداختند نقبچیان بعمل
خود مشغول شدن متقبل امان طلبید علما و
سادات و ایمه با هر چه داشت از تحفه

وهدایا بیرون فرستاد و امیرزاده شهرخ را شفیع آورد او را امان دادند فرستادها دعاخوان بازگشتند چون از آن مهم بپرداختند وآنجماعت را در حوزه انقیاد و اطاعت درآوردند بجانب عنتاب توجه نمودند وآنشهر حصاری داشت بغایت استوار واز درون وبیرون از سنگ تراشیده و برآورده وخندقی عظیم عمیق که عمقش سی گز بود و عرضش تخمینا هفتاد گز و پل روان بسته وخاک ریزش هم از سنگ بود مجوف گردانیده چنانچه سواری بتواند رفتن و شهری پر از نعمت از غله و میوه و مثل هذا اما خواجان و بزرگان باثروت گریخته بودند و جمعی رعایا دروازه بسته چون موکب همایون نزول اجلال فرمود شهر را بسپردند وآن نیز ضمیمه سایر فتوحات گشت

گفتار در توجه نمودن بشهر حلب

چون خبر این فتوح والی حلب که تمورتاش نام داشت برسید بقدغن تمام

بمصر فرستاد

بمصر فرستاد که تختگاه آن ممالک است و از انجا حکم شد که مجموع عساکر و اخبار بلاد شام با ترتیب تمام از هر مقام روی توجه بحلب آرند سودون که ملک الامرا دمشق بود با لشکر جرار توجه نمود وهمچنین از حمص و حما و انطاکیه و طرابلس و بعلبک و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعه الروم و سایر قصبات و ولایات از اطراف و اکناف امرا و سرداران فوج فوج متوجه حلب شدند و باندک زمان سپاهی بیکران جمع آمدند بعد از اجتماع ملک الامرای تمورتاش مصلحت چنان دید که سخن بصلح در میان نهد و عناد و تخلف بجوید و بدلایل واضحه و براهان لایحه با سایر امرا تقریر کرد و الحق حق همان بود و اسامی بلاد و امصار بر شمرد که در قبضه اقتدار آن صاحبقرانست و آیه نصر من الله از جبین او پدیدست که هرجا توجه نمود بوجه المیسر فتوح سوی یمین و نصرت سوی یسار باز گشت

بعضی از امرا آن رای را صلاح و صواب دانستند
مکر شدود که والی و حاکم دمشق بود که تخلف نمود
و قبول نکرد و از استواری قلاع و اسباب و تجمل
و کثرت سپاه لاف کزاف زد از انجمله کفت
که در ولایت ما شصت هزار قصبه است اکر
از هر قصبه چند نفر مرد کار بیرون آید پیداست که
چه نوع ازدحام خواهد شد و خانها و جایها ما از سنک
است و خانهای ایشان از چرم و کرباس و ریسمان
و مثل هذا و از مضمون کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله واقف نبود که هرکز توفیق
رفیق باشد و ارادت حق بتمشیت مهام
انکس جاری باشد بکم و بسیار التفات نکند
و مضمون آیه کریمه ما شاء الله کان و ما لم یشاء
لم یکن را نصب العین ساخته از هیچ چیز خایف
نشود و بر عصا توکل تکیه کرده هر چه خواهد بکند و
باتمام رساند الغرض که مبالغه تمور تاش بجایی
نرسید و سخن دانا در کوش هوش نشد و پی

عقل کار

عقل کار کر نشد شنیدم ز دانای فرهنک دوست
که در کارها رفق و نرمی نکوست بنرمی چو کاری توان برد پیش
درشتی مجوی از اندازه بیش بعد از کفتکوی بسیار
بران قرار دادند که از شهر بیرون نروند و شهر را
نکاهدارند و از ینجانب صاحبقرانی بالهام
الهی هر روز مقدار نیم فرسنک راه کوچ میفرمود
و بعد از نزول فرمان میداد که کرد اکرد لشکر
خندقی عمیق فرو بردند و از تورها و چپرها حصار کونه
بسازند مخالفان زود پیش آمدند و تصور کردند
که آن اهستکی بنا بر ضعف و سستی است
بدین سبب دلیر کشتند روز پنجشنبه نهم
ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمایه بحوالی حلب
رایات نصرت شعار نزول فرمودند و امیرزاده
سلطان حسین با معدودی چند بقراول لشکر
رسید و بی توقف بر ایشان تاختند و
سواره را بنیزه بینداخت و باقی لشکر مردانکی
نموده قراول دشمن را منهزم ساختند روز دیکر میرزاده

ابابکر بپیش رفته محاربه کردند و قایم شده ازطرفین
بمحل خود باز آمدند روز دیکر ازطرفین سوار شده
لشکر را برانغار وجوانغار وقلب وجناح اراسته
کردانید وصف فیلان کوه وقار که از فتوحات
هند همراه داشتند وورپیش داشتند هر یک
شاهزادها وامرا بجای خود بایستادند وامر شد که
یک تومان سوار ازمردان کار بربالای پشته که
بطرف راست جرکه واقع بود بایستند وقرار
برانکه ازجای خود نجنبند وحرکت ننمایند واکر
لشکر دشمن فرار نماید هم برقرار خود باشند
وازجانب مخالف نیز سپاه واجناد
لشکر شام وحلب باکثرتی وافر چنانکه رسمست
جنک را آماده کشته قلب وجناح بیاراستند
دربرانغار امیرزاده ابابکر با سپاه نصرت
شعار میسره مخالفانرا برهم شکست و سلطان
حسین بابهادران خود وامیر جهانشاه میمنه دشمن را
ازهم فروریختند شدون وتمورتاش از ملاحظه

آن حالات

آن حالات عنان بصوب کریز مصروف
داشتند وتمامی عساکر مخالف انهزام پذیرفته
وپراکنده کشتند اکثر اهالی فرار نموده روی بدمشق
آوردند فوجی از عساکر نصرت شعار درعقب
ایشان رفته بسیاریرا بقتل آوردند وبعضی را
دستکیر کرده اسب وسلاح بستاندند چون لشکر
حلب فرار نموده باندرون خواستند رفتن
درشارع شهر ودروازه چنان ازدحامی واقع
شد که کس را مجال کذار نماند عساکر نصرت قرین
لجام ریز کرده بهر که میرسیدند سر از تن جدا میکردند
لاجرم ازغایت هول وهراس چندان خلق در
خندق ریختند که از آب وآدمی خندق مالامال
کشته بود بعضی از لشکر منصور بغارت اردوی
ایشان که بیرون شهر بود مشغول کشتند
وکروهی روی بشهر آوردند روز شنبه یازدهم
ربیع الاول سنه ثلاث وثمانمایه شهر را مسخر
کردانیدند وتالان کردند ونعمت بسیار بتاراج بردند

گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن جون شدون
و تمورتاش از صدمهٔ پرخاش لشکر جرار کریخته
بشهر رفتند و از انجا بحصار متحصن کشتند و آن
حصاری بود بغایت حصانت و استواری
فصاحت بابی در صفت آن خوب فرموده
است بیت زبالاش کفتی که ورا در رف چاه
فلک چشمه و چشم ماهی است ماه ⁂ عساکر نصرت
شعار بفتح قلعه اقدام نمودند سلطنت پناهی کردون
اقتداری بشهر نزول فرمود و در برابر قلعه فرود
آمد امر شد که عساکر به پیرامون خندق فرود آیند
و بر نقبچیان امر کنند تا دست جلادت و مردی
بنقب زدن بکشایند برحسب امر عالی مبادرت
نموده نقب زدند و تک قلعه را مجوف
ساختند دران ولا پنج نفر متهوران خود را بریسمان
بسته از قلعه فرود آمدند و شمشیر کشیده بسوی
نقبچیان تاختند جمعی که با نقبچیان همراه بودند
ایشانرا نیز ببند انداختند این دو بیت که صفت تیر و

کمان

کمان اینجا مولوی بابی نوشته است اکر منشات
طبع اوست و اکر از غیری باری به ازین نتوان
کفت و آن ابیات اینست ابیات
دو خم کمان کاف و زه دال شد ⁂ خدنکش عقاب سبک بال شد
بهر کس که منقار او میرسید ⁂ روان مرغ جانش ز تن میپرید
اهل قلعه انها را بطناب که بسته بودند بر بالا کشیدند
حضرت صاحبقرانی یکی را برسالت نزد ایشان
فرستاد و نصایح و مواعظ فرمود تمورتاش و شدود
با سادات و علما و قضات کلید قلعه و مفاتیح
خزاین برداشته دروازه باز کردند و بیرون آمدند
و بزمین بوس رسیدند یرلیغ جهانمطاع نافذ شد که
شدود و تمورتاش را بند کردند و لشکریان که در
قلعه بودند همه را بتومانات قسمت کرده محبوس
کردانند همان امر را امتثال نمودند و بعضی کنکرها قلعه
که نقب زده بودند برهم افتاد و آسن بوغا نام دوات
دار که در قلعه بود آنرا پیغام کرده بتعجیل بمصر فرستادند
که امرای که دربندند موقوف التمش اند او را بزودی

بوزست تا از سر خون اینها درگذریم و آزاد گردانیم
واو را بموعدی معین بایجاز فرمودند و بتعجیل روان
ساختند و بعد از ان بقلعه در آمده تفرج نمودند
و امیر جهانشاه را بدروازه قلعه بضبط اموال
مشغول گردانیدند و قلعه از غنایم مالا مال بود از
خزاین سلاطین ماضیه و اسباب جدید که اهل
شهر درین مدت آنجا برده بودند مجموع را بتصرف
دراوردند و سید عزالدین هزاره جریب و شاه
شاهان سیستان و موسی توی بوغا و سلطان
محمود پسر بیان تیمور و آقبوغا و سلطان ملک و
مراد قوچین و پاینده چهره و شیخ عمر تواچی را بضبط
قلعه و محافظت آن نامزد فرمود و بعد از پانزده
روز از انجا روی عزم بدیگر بلاد شام آوردند گفتار
در فتح قلعه حمص و حمی و تسخیر آن در وقتی که
بظاهر حلب نشسته بودند امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک
و دیگر امرا را برسم منقلا بایلغار بجانب حمی فرستاده

بودند وجون ایشان بدانجا رسیدند حصار
شهر را مسخر کردند اما فتح قلعه میسر نشد جون
رایات نصرت ایات بحمی وصول
یافت در روز چهار قلعه مسخر فرمان گشت
و ساکنان قلعه حمی انچه داشتند بپیشکش بیرون داشته
از قلعه بیرون آمدند و بوسیلهٔ شاهزادها و امرا
امان خواستند عنایت کرده از خون ایشان
درگذشتند و مدت بیست روز آنجا
توقف کردند تا اسپان آرام گرفتند و
دران مدت دیوان خانه جهت نزول
حضرت اعلی بنیاد نهادند و با تمام رسانیدند
و هکذا شاهزادها و امرا و ارکان دولت هر یکی
عمارتی ساختند اما اصلاح چنان دیدند که جون
عساکر مدتی دو سالست که متواتر در یورش
و سفرند و مخالفان هر ناحیه در رفاهیت و آسایش
بساحل دریا طرابلس متوجه گشته زمستان
قشلاق نمایند جون رای را که صلاح دیده بودند

بعز عرض همایون رسانیدند در محل قبول انعقاد
و روانهٔ حمص گشتند و یکی از امرای بزرگ قراولی
بیشتر بشهر رسیده بود بنا بر خیراندیشی
خلایق نصیحتی بر سکان ولایت سخنی رانده
چون موکب همایون بحمص نزول فرمود اهالی
آن دیار نصایح مشفقانه آن بزرگ را قبول
فرمودند اعیان و اشراف با پیشکشی که داشتند
بیرون آمدند و زمین بوس دریافتند ایشان را عنایات
فرموده امان دادند و علی اکبر را حامی و داروغهٔ ایشان
ساختند **گفتار در فتح شهر بعلبک** از حمص نهضت
فرموده متوجه شهر بعلبک شدند و بعد از قطع
یکمنزل حوالی نمک زاری مضرب خیام نزول
همایون گشت در انجا فرمان قضا جریان نفاذ
پیوست که فوجی عساکر بطرف ساحل بصوب
حمیده بیروت ایلغار نمایند همچنان امتثال
نمودند و چون بعلبک نزول اجلال فرمودند
مردم از نظارهٔ آن حصار تعجب کردند چه آنرا بسنگها

بحجارت بزرگ برافراشته‌اند چنانکه یک سنگ که
در گوشهٔ دیوار قلعه بود احتیاط کرده اند یکطرف
بیست و هشت گز بود و از طرفی دیگر شانزده
گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبک بواسطهٔ
غرایب حصار و بلندی عمارات در افواه
مردم چنانست که از محدثات سلیمان پیغمبر علیه السلام
است و عاملان یعملون له ما یشاء من محاریب
و تماثیل بتعمیر آن قیام نموده اند والله اعلم بحقیقة
الحال و اهالی آن حصار بی زحمتی مسخر فرمان شدند
و از بسیاری غله و میوه و هر گونه نعمت لشکریان را
وسعتی عظیم روی نمود برحسب فرموده امیر
شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر سونجک
و دیگر امرا با سی هزار سوار متوجه دمشق شدند
گفتار در توجه نمودن بجانب دمشق چون
بعلبک نزدیک کوه واقع شده است
دران هنگام زمستان در آمده بود و هوا خنک
گشته در انجا توقف بسیار نمودند روز یکشنبه

فتح قلعه بعلبک

سیوم جمید الاول که افتاب به شش درجه جدی
بود از انجا نهضت نموده وبعد از قطع
یکمنزل روضهٔ حضرت نوح نبی علی نبینا علیه السلام
بکوک نزول فرموده زیارت بگذارند وروی
بدمشق آوردند ودران اثنا جماعتی از عساکر منصوره
بصوب صیدا وبیروت رفته بودند وآن اطراف
ونواحی را تاخت کرده سالم وغانم بموجب
همایون پیوستند وبدین مدت اهالی شام
از توجه صاحبقران اگاه گشته بودند ومقر سلطنت
آن ممالک مصرست امرا واعیان ممالک
همواره اخبار مجدد بعرض سلطان فرج بن سلطان
برقوق علیهما الرحمة میرسانیدند وپیوسته اورا
برغربیت جانب دمشق ترغیب وتحریص
مینمودند تا ازین سبب بترتیب وتجهیز
لشکر مشغول شد وسپاهی گران وکثرتی بی پایان
جمع آورده متوجه شام گشت وچون بدمشق
رسید در ضبط شهر وقلعه شرایط حزم واحتیاط

بجای آورد

بجای آورد وشخصی مزور زبان آوررا که بصنعت
اهل فقر موقوف بود ونفر فدائی را همراه او کردانیده
باهر یکی خنجری زهرآلود داد وبرسم رسالت نزد
حضرت اعلی فرستاد تا مکر بهنگام فرصت و
رسانیدن رسالت عذری سکالند چون رایات
نصرت آئین بدمشق رسید آن جماعت رسیدند
وبموکب همایون پیوستند وبی وحشت
روی توجه بپایهٔ سریر اعلی نهادند که رسالت
بگذارند وبدان بهانه کام خود برآرند خواجه مسعود
سمنانی که از نویسندگان بزرگ دیوان
اعلی بود بدان مکر تفرس نمود چون ایشانرا بگرفتند
بکاویدند وتشنهای زهرآلود بساق موزه
داشتند چون بدبختانرا چاره نماند متقدم ایشان
بغرورت قصه باز گفت بیت اگر فتنه
گیرد سمک تا سماک ∴ چو یزدان نگهدار دارد چه باک
حضرت اعلی بعد از ادای شکر ایزدی عز شانه
فرمود که بقواعد آئین سلطنت ایلچی کشتن

رسم نیست اما این شخص چون صورت
ارباب کمال بر خود بسته ابقاء او محض
وبال است و بر موجبی ولا یحیق مکر السیئ الا باهله
بهمان کار و زهر آلود او را بدرک اسفل رسانیدند
و بآتش قهر بسوختند و دو نفر دیگر را گوش و بینی
بریده جواب مکتوب نوشته باز گردانیدند
و بسعادت سوار گشته و عساکر منصوره را
ترتیب داده روی توجه بشهر دمشق نهاد و
دامن پشته که بقیه سیار اشتهار دارد مضرب
خیام ساختند و بدامن لشکر خندق فرمود زدن
و پرچرومند و استوار کردند و خود سوار شده
ببالای پشته بر آمد و سواد شهر و ظاهر آنرا
بنظر احتیاط در آورده اشارت فرمود که قراولان
بازوی جلادت بجنگ بگشایند بر حسب فرموده
امیر سونجک با دیگر قراولان مسابقت
نموده حمله کردند و از طرف دست راست
سید خواجه و شیخ علی بهادر از دست چپ

امیرزاده

مکر السیئ

امیرزاده رستم بدو ایشان راندند و داد مردی
و مردانگی دادند و قراول لشکر شام را منهزم
ساختند و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند
و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفر پناه رسانیدند
و بیاساق رسانیدند و تمور تاش و شدون و جماعتی
دیگر از مفسدان حلب را بتیغ قهر بیجان کردند
و درین شب صورتی عجب دست داد که امیرزاده
سلطان حسین در حال سکر متوجه شهر دمشق
شد شامیان را از آن حال شادی فراوان و بهجت
بی پایان روی نمود و او را بآئین سلاطین بشهر
بردند و مقدمش را تعظیم عظیم نمودند و سلطان
فرج آنرا فرج بعد آن شدت دانست و از دقایق
اجلال و تبجیل سر موی فرو گذار نکرد و از نوکران
سلطان حسین و حسین برلاس خواجه و امیرشاه ملک را
از این حال آگاه گردانیدند و ایشان صورت
واقعه را بسمع اعلی عرضه داشتند چون روز شد
اردوی همایون کوچ کرده روان شدند و بطرف

قبلی دمشق که صوب کنعان و مصر است و صحرای
کشاده بعد از یکفرسخ راه که برفتند فرود آمدند و بر حسب
حکم همایون کرد اکرد اردو ببالا شخصی حصار بر آوردند
و در پیرامون آن خندقی حفر کردند و قراولان بهر طرف
روان شدند و از تومانات و هزاره جات
پیاده و سواره بجغداول بیرون آوردند تا بشب پاس
بدارند و بعد از دو روز حضرت اعلی پادشاه
توران را برسالت نزد حاکم مصر فرستاده
نصایح مشفقانه پیغام فرمود از انجمله اکه اتلمش را
طلبیده بودم نفرستاده و بدین جزوی قضیه بدینجا
انجامید اکنون نیز اکر بفرستی و سکه و خطبه بنام ما
بیارائی بساط نزاع در می نوردد و چون فرستاده
بدیشان رسید بخلاف کذشته مقدم اورا
اعزاز فرمودند و روانه کردانیدند و جماعتی از
اصول و اعیان را در عقب فرستادند و
بعز عرض رسانیدند که در مقام اطاعت و انقیاد
می باشیم و اتلمش را پنج روز دیکر میفرستیم ایلچیان را

بعواطف

بعواطف پادشاهانه مخصوص کردانیده روانه فرمودند

گفتار در صفت محاربه با سلطان فرج و ظفر یافتن براو

چون رایات نصرت آیات
را دران منزل ده روز توقف افتاده بود و علف
نمانده فرمان شد تا یورتچیان علف غوطه را که
در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند
ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و صورت
حال عرضه داشتند حکم جهانمطاع صدور یافت
که لشکر کوچ کرده بغوطه نزول کنند تا چهارپایان
را علف باشد چون اردو در حرکت آمد اهل
شهر کمان بردند که ایشانرا خوفی و ضعفی روی نمود
و بعزم فرار سوار شدند و متوجه صوب مشرف
کشته بنا بر طمع کاذب فرصت غنیمت
دانسته جمعی کثیری از شهر سوار و پیاده بیرون
آمدند و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای
دمشق از سوار و پیاده مالامال کشت چون قراولان
صاحبقرانی ازان حال آکاه شدند اعلام کردانیدند

فی اطال عنان باز کردانیده فرمان دادندکه لشکر
فرودآیند واز سنک وچوب واحمال واثقال
نزدخود پناهی سازند در ساعت خیمه وخرکاه
افراختند وانحضرت با پنجاه نفر به بالای پشته
فرود آمد وبطریق معهود بنماز مشغول کشت وبعداز
نماز ونیاز جبه توکل پوشیده سوار شد وکوس و
کورکه کوفتند وسورن انداختند سپاه شام پیش
آمده بودند ونزدیک شده حضرت اعلی بسوی
برانغار کس فرستاد که امیرزاده میرانشاه وامیرزاده
شهرخ وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمانشاه وسایر
امرای بمقابله تومان محاربه مشغول کردند وجوانغار
سلطان محمودخان وامیرزاده خلیل سلطان و
امیرجهانشاه وغیاث الدین ترخان وامیرتوکل
یادکار برلاس وشیخ ارسلان وتغلقخواجه
برلاس وپیرعلی سلدوز ودیکر امرای تومان
وهزاره باسپاه ظفرپناه بتاختن وانداختن در
آمدند ودرمقدمه وامراول قول ازامرای تومان

امیر سونجک وامیر شاهملک وسید خواجه شیخ علی بهادر
وازامرای قوشون صاین تمور ومحمد آزاد وتوکل باورچی
ودریابهادران یکران شجاعت درمیدان
مبارزت راندند درتمام میمنه ومیسره وقلب
جنک در پیوستند صبح فیروزی از مطلع اقبال
دمیدن کرفت وشکست بر سپاه شام افتاد
وتاکناره شهر دمشق بتاختند وبراندند واین واقعه
در جمید الاول سنه ثلث وثمانمایه بود موافق
لوی ئیل دراثنای کارزار امیرزاده سلطان حسین که
درمیسره لشکر شام بود درمقابله میرزا میرانشاه و
امیرزاده شهرخ افتاد وترلاق قوچین که ازجمله بندکان
امیرزاده شهرخ بود دبدو رسید وعنان اسب
او کرفته نزد شاهزاده مشار الیه آورد وخبر بمسامع علیه
رسانیدند حکم بتقیید او اطلاق یافت وبعداز
چند روز بشفاعت امیرزاده شهرخ اوراچوب
باساق زدند وبکذاشتند اما همچنان درحجاب
عتاب مانده راه درآمدن بمجلس همایون

نداشت **گفتار در فتح دمشق** روز دیگر از انجا
کوچ کرده واندک راه رفته در دامنی پشته فرود
آمدند و دیگر روز پیر لسغ جها نمطاع نافذ گشت
که اردوی همایون مکمل وآراسته روان شوند
و در پیش عساکر گردون وقا سبه پیلان باشکوه
روان کردانند و بمحل بلند که مشرف بود بر شهر
چنانچه اهل شهر لشکر را نظاره نمایند بگذرند بر حسب
امر اعلی امتثال نموده روان شدند و نزدیک
شهر برلب جوی مغاکی که بمثابه خندقی بود فرود
آمدند واز تورها وکاوسرها پیرامون معسکر همایون ساختند
وبعد از رعایت حزم حکم شد که از آب گذشته
مقابل دشمن صف بکشند و میمنه و میسره و قلب
وجناح بیارانید واز طرف مخالف هرچند
کثرتی بیحد و اندازه از سوار و پیاده با اسباب
آماده استاده بودند اما پیش نمی آمدند حاکم
مصر با امرای بزرگ مثل نوروز حافظی و یشبک
وشدون نارو شنجی خاصکی وجمعی از مقربان و محرمان

مخوران

مشورت کردند که درین واقعه چه میفرمایند و مصلحت
چه میدانید بعضی گفتند اگرچه چشم زخمی رسید و بسی
مردم ما تلف گشتند شهر وحصار برقرارست و مردم
کار بسیار داریم وظیفه آنست که دل قوی داشته
رو بکار آریم وجنگ را ساخته گشته شهر وقلعه را
نگاهداریم و بعضی گفتند که این رای صواب نیست
صواب چنان مینماید که چون بشب درآید
راه مصر در پیش گیریم که من بجا برامسه فقد رنج از
مقررانست وکثرتی لشکر واجناد در شهر
واهل وعیال خود خواهند
گوشید این سخن معقول نمود بعد ازان که قرار
بران دادند سلطان فرج ایلچی نزد حضرت اعلی
فرستاد که آنچه دیروز واقع شد غوغای عام بود
وبی اختیار ما جمعی جهال واوباش ازنادانی
جسارتی نمودند وسزای خود دیدند ما برهمان عهدیم
که کرده بودیم اگر لشکر امروز مصاف را موقوف دارند
فردا هرچه فرمان باشد بتقدیم رسانیم چون ایلچی رسالت

عرضه داشت لشکر را فرود آوردند چون شب
در آمد سلطان مصر با جمیع امرا مصر و شام روی
بمصر نهاد و الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین
خوانده روان شدند چقماق از ایشان گریخته بتعجیل
نزد امیرزاده شاهرخ آمد و صورت حال باز نمود
شاهزاده او را بحضرت اعلی فرستاد چون
این خبر بمسامع علیه رسید امر فرمود که امیرزاده
ابابکر از دست راست و امیر جهانشاه از دست
چپ گرد شهر فرو گیرند تا دیگر کس بیرون نروند
و از امرای نامدار سونجک بهادر و شیخ نورالدین
برلاس و الله داد و برندق و جهانشاه و علی سلطان
با دیگر سرداران و بهادران غلبهٔ لشکریان از عقب
گریختگان روان شوند بر امتثال امر مبادرت نمود
بعضی را پیاده گردانیده بخاک
مذلت انداختند و اسپ و سلاح بستاندند
چون روز شد صاحبقرانی
بسعادت و اقبال سوار شد و فرمان داد تا لشکر

پیرامون شهر

پیرامون شهر تمام کوچ کرده بترتیب روان شوند
و از باغستان گذشته نقش شهر را در میان
گیرند بر حسب فرموده کاربند شدند و قصر ابلق
که در برابر قلعه واقع است و از مستحدثات
ملک الظاهر که سلطان مصر بوده می باشد فرود آمد
و شاهزادها و نوئینان و امرا و لشکریان در
عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات
بیرون که اصل دمشق آنست بتمامی بی توقف
بتحت تصرف در آمد و صد هزار مال و خواسته
و اسلحه و امتعه و اقمشه بدست افتاد و بعزم
زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله علیهما
که از ازواج مطهر است سید کاینات علیه السلام
بودند و زیارت بلال حبشی رضی الله عنه قیام
نمودند و استعانت نموده بمنزل نزول فرمودند
اهالی دمشق از سادات و علما و فضلا دروازه
گشاده بیرون آمدند و بتضرع و ابتهال زمین بوسی
رسیدند و امان خواستند و مال امانی قبول کردند

وباز گشتند حکم شد که تحصیل آنرا برامرا قسمت
نمایند امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک وامیرالله
داد و از بیکچیان خواجه مسعود وجلال الاسلام شهر
درآمدند وبرحسب فرموده

وامرا ونویسندکان

وجوه ازاندرون مال ستانده بیرون
می آوردند روز جمعه در مسجد جامع بنی امیه بنام
همایون خطبه خواندند

باظهار مخالفت قیام نمود ومردان کار
ودلاوران جلاوت آثار برفرار چنان حصار
استوار که دران باب شروع احتیاج نیست
رعدآزمائی ومنجنیق اندازی اغاز نهادند وبرخم
تیر وناوک وقار ورما نفط وغیرآن قیام نمودند
امر شد که جمیع امرا بر قانون پیش روند وسرکارها
بخش کرده بساختن اسباب جنک حصار
مشغول شوند ومنجنیقها وعرادها برافرازند واز
چوب سیدها بافته ملجور سازند چنانکه بر قلعه مشرف

باشد وآب

باشد وآب خندق را نقب زده بیرون
برند واندرون خندق بعد ازان که آب
بیرون رفته باشد خرکها پیش برده نقبچیان
بجدی هرچه تمامتر حصار مشغول شوند دران اثنا
امر عالی صدور یافت که شاهزادها امیرزاده
میرانشاه وامیرزاده شهرخ واز توسان امیر
سلیمانشاه وامیر جهانشاه ودیکرامرا قشلاق
بجانب کنعان کنند وتمام چهارپایان لشکر در
حمایت مواکب ایشان بعلف خوار روان
شوند برحسب فرموده قیام نمودند ودرین ایام
پیوسته نقبچیان بسعی تمام درکار بودند و
سنکهای معظم را باتش می تافتند وسرکو
بدان میریختند وشکسته بیرون می آوردند وبرج
وبارو را برسرچوب میکرفتند وقبل از همه نقبها
نقب برج طارمیه که بلندترین برجها بود وسرکار
آن الطون بخشی بوده است تمام شد وبرسر
چوب آمد فرمان شد که آتش دران زنند

وچون شعله قهر دران نقب فروزان گشت
برجی بدان محکمی فرود آمد بیفتاد و راهی گشاده
در حصار پیدا آمد بهادران لشکر منصور سپرها
درکشیده بتعجیل دویدند که دران رخنه بقلعه
درشوند ناگاه پایهٔ دیگر از دیوار بیفتاد و گردی
عظیم برخاست و از مردم خراسان و سیستان
و دیگر مواضع قریب هفتاد نفر در زیر دیوار
بماندند و سپاه دلاور که روی جلادت بقلعه
نهاده بودند باز استادند و اهل حصار فرصت
غنیمت شمرده آن رخنه را محکم ساختند لیکن
خوفی عظیم بخاطر ایشان راه یافت و در قلق
و اضطراب افتادند باز امر شد که هر جا نقب
تمام شده باشد آتش در زنند همچنان کردند
یکطرف دیگر از حصار بیفتاد و یزدار کوتوال و
دیگر کلانتران سپاه قلعه چون دیدند که
تدبیر نیست دروازه بگشودند و بیرون آمدند
و مفاتیح خزاین و ذخایر را بسپردند و دیگر اطراف

قلعه که بر سر

قلعه که بر سر جوب آمده بود همچنان بماند و یزدار را
بیاساق رسانیدند و اموال و ذخایر بسیار و
نفایس و تنسوقات بیشمار که بقرنها در آنجا
جمع شده بود بتحت تصرف درآمد و در قلعه
انباری معتبر بود و از اوقاف حرمین غله
بسیار در آنجا بود چون وقوف بحاصل
آوردند اشارت شد که تواچیان محافظت
نمایند تا کسی ازان تصرف ننماید و یکی از
تواچیان چند من جو برداشته بود چوب
یاساق پس و پیش فرمودند زدن و قیمت
آن بستاندند و اشارت شد که معتمدان
یکمن شرع ازان غله به دیناری کپکی بفروشند
چه آخر سال بود و غله بهای تمام داشت مبلغی
ازان حاصل شد مجموع را بمتولیان حرمین
رسانیدند و جندیان که اکثر غلام چرکس بودند
و غلامان زنگی و حبشی مجموع را از قلعه بیرون آوردند
و بشاهزادها و امرا بخش کردند و سایر مردم قلعه را

از خورد و بزرگ اسیر کردند و اهل حرفه و صناعت
را با کوچ ایشان بر امرا بخش کردند که بسمرقند
برند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمانرا
با کوچ نقل نمودند و درین اثنا حضرت صاحبقرانی
از قصر ابلق نقل کرده بخانه بنجاشک که از عظمای
امرای شام بود نقل فرمود و دران محل دلکشا که
عمارتی بود نزهه و جانفزا از لمعان بوارق توفیق
ضمیر منیر صاحبقران جهانگیر نقش پذیر تصور آن
معنی شد که وجود مملکتی بدین صفت و آئین
مردم بهوا و هوس اینهمه عمارات مستحکم
و مواضع نزه و خرم و باغهای دلکشا و سراهای
فرح فزا ساخته و پرداخته شد و از برابر برجهای
پیغمبر علیه السلام نه از روی مروت و نه از راه
دین داری مردی را همت آن نبود که برج
ایشان چهار دیوار بنا کند چون زبان اصحاب
الحضرت باداء اینمعنی گوهربار گشت اشارت
عالیه بنفاذ پیوست تا بران دو مزار شریف

متبرک

متبرک دو قبه عالی بسازند و اتمام آنرا از عهده
اهتمام امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین
و علی سلطان و منکلی خواجه کردند و بمدت بیست
روز دو گنبد فلک مثال از سنگ سفید تراشیده
سمت استکمال یافت و چون نقد رایج دران
بلاد نقره مغشوش ظاهری بود جهت تحقیق حمل
برحسب فرمان قضا جریان نقره و زر را که بسته
و بخلاص برده مسکوک گردانیدند و تنگچات
صد مثقالی و پنجاه مثقالی و غیر آن باسم و القاب
همایون زدند و بسیاری نقره در میان لشکر بود
بحدی که بمدتی اندک از حاصل دارآخرت
اردوی اعلی ششصد هزار دینار کبکی بوصول
پیوست و اشارت عالی صادر شد که فتح
نامها بمستقر سریر سلطنت و ممالک ایران
و توران ارسال دارند و منشیان بلاغت
شعار نامها نوشتند و مبشران را باطراف
و جوانب عالم روان ساختند و از ان تنگچات

طلا و نقره که در تحت شام بفروختند نام عالی زینت
یافته بود بحضرت شاهزادها و سایر اشراف و اعیان
ممالک ایران و توران بیلاک فرستادند و صاحبقران
گیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل نزد امیرزادها میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر
جهانشاه طرف ساحل دره افرنج و آن نواحی و حوالی را
تا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بتاخت
واکثر تسلط و استیلا برده و اموال و اسباب بسیار
گرفتند و بکنعان معاودت نمودند در تضاعیف
آن احوال حضرت صاحبقرانی را مرضی طاری
شد و چند روز بواسطهٔ آن عرض بر پشت مبارک
ریخت و بتوجه انجامید مزاج همایون از نهج اعتدال
انحراف نمود و بیماری سخت مقتضی شد و امرای
ملازم دارا تیمور را بکنعان بطلب شاهزادها
فرستادند و تا رسیدن ایشان عارضه و بصحت
نهاد و دران اثنا حضرت اعلی را اندیشه روی
نمود و در مجمع خاص از سادات و علما و امرا و

ارکان

ارکان دولت را فرمود که همیشه بسمع ما
میرسید که دران زمان که مروانیان با اهل
بیت نبی علیه السلام بتخصیص داماد و عم زاده
و وصی او علی مرتضی علیه السلام عداوت می
ورزیدند هر انچه میتوانستند از حرب و قتل
و اسیر و غارت تقصیر نکردند اهل شام دران افعال
ذمیمه و حرکات ناپسندیده موافق بودند
و معاونت می نمودند و عقل اینمعنی را بغایت
غریب و مستبعد میشمرد که چگونه طایفه که از امت
بهترین پیغمبران باشند و بیامن انوار هدایت
و ارشاد او از تیه ضلالت رهیده باشند
و بدار السلام اسلام و عرفان رسیده بعاب
اهل بیت او را بگذارند و با مخالفان ایشان
همداستان شوند ان هذا لشی عجاب و این
زمان نقل بتحقیق پیوست که اگر در دفع اینچنان
بودی از دیوان عدل پادشاه پادشاهان جلت
قدرته چنین خرابی ایشان نشدی و چون این ماجرا

از خاطر عاطر سر برزد و بزبان نافذ گشت بحکم
قصهٔ حکم الاصل یسری فی الفروع در جمیع خواطر
اتباع و اشیاع سرایت کرد و روز چهارشنبه
غرهٔ شعبان المعظم سنه ثلاث و ثمانمایه عساکر
گردون ماثر دست تسلط و استیلا نهب و
غارت برکشادند و روی قهر بشهر نهادند و
اهالی دمشق را از ذکور و اناث آنچه کردند
و اموال و تجملات بسیار بغارت بردند
بسیار زر و جواهر که برداشته بودند بسی
مردم که نفایس اقمشه و رخوت مصری و
فرو روسی و غیر آن که در اول و هله از طلب
گرفته بودند می انداختند و زر و نقره و جواهر باز
میکردند که اسب و شتر و استر حمل آنرا کفاف
نبود و حضرت علاء الزمان مولف علیه الرحمة
نوشته است که از بسیار مردم صاحب
قول که براء العین مشاهده کرده اند این سخن
استماع افتاد و مصدق قول فصاحت شعاری

آنستکه

آنست که از دو نور عم کاتب فقیر که همراه
ایشان بودند چنانچه ذکر رفت پدرم مرحوم
و عم زاده مغفور سید عبد الوهاب بن غیاث الدین
نور قبر هم تقریر کردند که همچنان که مولانا مکرم
نوشته است ایشان ملاحظه و مشاهده کرده ایم
و حضرت صاحبقرانی از انجا که کمال دینداری
و پاک اعتقادی بود تمامی یزیدیه دمشق را
به تیغ هلاک فرمودند گذرانید و گور خانهٔ نجس
یزید لعین را بمکافه آتش قهر در زدند و سوختند
و قبر آن مردود را مزبله عساکر اسلام گردانیدند
و چون وضع عمارات دمشق چنان افتاد
که طبقه زیرین آنرا از سنگ برآورده اند و طبقه
بالائین آنرا دو طبقه و سه طبقه از چوب ساخته
و در اکثر مواضع از برای تزئین آنرا رنگ کرده
و روغن داده بغایت قابل احراق و چون
آتش در موضعی می افتاد و آنکه قضات
و معارف متوجه تدارک میشدند و عامه

خراب نمودن دمشق

مردم سعی مینمودند تا دیگر عمارات نسوزد و دفع
ان صعوبت تمام داشتی و اینمعنی در وقت
امن نیز بسیار واقع میشدی درین ولا روز
پنجشنبه دوم شعبان بی اختیار آتش در شهر
افتاد و مردم از پریشانی و سرکردانی پروای اطفاء
آن نداشتند حضرت اعلی امیر شاهملک را
بو فرستاد تا سعی نماید تا شاید که مسجد جامع بنی امیه
نسوزد چون عمارت آن چوب بود و
بقطعهای سرب بام اندود کرده بودند پرتو
شعله قهر الهی جل و علا بران تافته هرچند کوشش
نمودند تدبیر نبود و منار شرقی آن مسجد که تمام
از سنک بود بالکل خاکستر کشت مکر منار
عروس که بمنار بیضا مذکورست و وعده رفته
که حضرت عیسی علیه السلام بران منازل نزول خواهد
کرد با وجودش که اصل آن از چوبست و
ظاهر انرا بکج اندوده‌اند بسلامت بماند چون دمشق
بکلی بسوخت و آنچه آنجا بود بتاراج رفت

وسایر ولایت

وسایر ولایت شام را تاخته بودند و غارت
کرده رای صواب نما بر عزم مراجعت تصمیم
یافت و ایران دمشق و سایر ولایات
را ازاد کرده رها کردند و جلال الاسلام بدان مهم
مامور شد و بتقدیم رسانید **کفتار در مراجعت
نمودن از دیار شام** روز شنبه چهارم شعبان
موافق اوایل سلان سل چون بهار در آمد و
آفتاب بحمل نقل نمود از قبنیات کی در ظاهر
دمشق بجانب مصر واقعست نهضت
نمودند و براه فاره نیک روان شدند و در
غوطه نزول فرمودند و اشارت شد که دو نامه
بنویسند یکی انکه امیرزاده محمد سلطان که بر حسب
فرمان در سرحد مغولستان نشسته بود و محافظت
وضبط انحدود را بعهدهٔ خداداد حسینی و بردی بک
سار بوغا و دیکر امرا که آنجا بودند کردهٔ خود متوجه
کردد که ایالت تخت هلاکو خان نامزد او شد
و مکتوبی دیکر انکه مهد اعلی تومان آغا با فرزندان

روی توجه بمعسکر همایون آرد جون مکاتبت
موشح گشت مصحوب وانه خواجه روانه فرمودند
جون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده واز
مغاره و بنک گذشته بعد از سه منزل هوای
حمص از غبار موکب همایون معطر گشت واشارت
شد که بر انغار امیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر
وامیر سلیمانشاه وامیر شیخ نور الدین با ده هزار سوار
بطرف شهر تدمر که حضرت سلیمان نبی علیه السلام
احداث فرموده است وعمارت آن از سنگ
تراشیده کرده اند روان شوند وحشم ذو القدر که
دران صحرا گریخته میرفتند تا چیز کنند واز جوانغار
امیرزاده سلطان حسین وامیر برندق با پنج هزار
سوار متوجه انطاکیه کردند واز قول امیرزاده
خلیل سلطان ورستم طغی بوغا برلاس وتمور
خواجه اقبوغا وعلی سلطان تواجی ودولت تمور
تواجی وتوکل با پانزده هزار سوار بقصد ترکمان
کوبک که بکنار فرات نشسته بود متوجه شوند

مجموع

مجموع برحسب فرمان روان شدند ولشکر بر
انغار بشهر تدمر بشتاب رفتند وکما بیش
دویست هزار گوسفند از احشام ذو القدر
بگرفتند وانها با شتر واسپ گریخته بدر رفتند
وخود را ببادیه مکه انداختند وشاهزادها وامرا از
انجا بازگشتند واز جول عبور نموده بکنار آب
فرات آمدند وببالای آب روان شدند
وسپاه جوانغار جون به نزدیک انطاکیه
رسیدند آب عاصی در راه انداخته بودند
وگل ولای عظیم شده بود آنچه دران حوالی
یافتند غارت کردند وعنان بصوب حلب تافتند
ودر راه بالشکر قول با میرزاده سلطان خلیل
ملحق شدند واتفاق توجه نمودند ودر کنار فرات
بحوالی قلعه الروم بترکمانان رسیدند وانجا بجنگ
وپیکار بیرون آمدند ومحاربه درمیان آمد وشکست
بران بیدولتان افتاد وشیخ حسن کوکلکه کلانتران
ایشان بود کشته شد ودیگر برادرانش با اتباع

از روی عجز و اضطرار بگریختند و پیاده رفتند و بسیاری
از ایشان بقتل آمدند و غنایم بسیار از گله و رمه
ضمیمه سایر غنایم و فتوحات شد و از جمله گوسفند
و بز هشتصد هزار فزون بود که گرفته بودند و العهدة
علی الراوی چون رایات نصرت انتما بحوالی
حمص رسید مردم حمص عمارتی که حضرت اعلی ساخته
بود همه شکافته بودند و خراب ساخته از ان سبب
قهر فرمودند و اشارت شد که هرچه دران شهرست
بتاراج دهند امتثال امر کرده هرچه بود بردند و اسیر و
برده گرفتند و مساکن و اماکن ایشانرا از بین بر
کندند و از انجا نهضت نموده متوجه حلب شدند
و از دمشق تا حلب هفتاد فرسخست چون
بدان حوالی رسیدند سید عز الدین هزاره جریب
و شاه شاهان سیستان و سایر امرا که در قلعهٔ
حلب بودند بر حسب فرموده آنرا با زمین
برابر ساختند و بموکب همایون پیوستند و
از انجا کوچ کرده بچهار منزل بکنار آب فرات رسیدند

وامیرزاده

و امیرزاده سلطان خلیل و امیرزاده سلطان حسین
و امرای قول و برانغار و جوانغار از بالای آب
بیامدند و بعز بساط بوس مشرف گشتند و چندان
غنایم و اموال و مواشی در اردو جمع شد که یکسر گوسفند
بیکدینار میفروختند و کسی نمیخرید و چون امیرزاده
سلطان حسین مردانگی نموده بود و مراسم نیکوبندگی
دران ایلغار بتقدیم رسانید و باز او را منظور
نظر ساختند و از جریمه او درگذشتند و بمجلس همایون
راه دادند **گفتار از گذشتن عساکر ظفر پناه از آب
و شکار کردن** چون شاهزادها و امرا مجموع
جمع شدند فرمان شد که از فرات عبور نمایند
از برای حمل و رخوت خاصه دو کشتی از
شهر بیره که بر کنار فرات واقعست
آوردند و سایر لشکریان بشنا از آب
گذشتند و بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر قلعه
پیشکش از قلعه بیرون آمد و بزمین بوس واصل شد
عنایت فرموده حکومت آنشهر را بدو باز گذاشتند

وهیچ تشویش ندادند و دران محل قرا عثمان بعز
بساط بوس مشرف شد و پیشکش آورد و نوازش
یافت چون رایات نصرت شعار ازانجا
نهضت نموده خاطر همایون میل شکار کرد بدان
امر شد چنانچه رسم جرکه انداختند و بر چشمه
راس العین جرکه بهم رسید و صیدها افکندند و تماشای
خوب کردند و ازانجا کوچ کرده بروحا نزول فرمودند
اکابر و اعیان آنشهر با هدایا و تحف بدرگاه اعلی
آمدند و بعواطف خسروانه مخصوص گشتند و ازانجا
برای حصاری که ارمنیان مخالف بودند توجه
نمودند و امر شد که آنولایت و حصار را زیر و زبر
سازند امتثال نموده همچنان بتقدیم رسانیدند
و آن دیار را ازان قوم بپرداختند درین اثنا
از سمرقند هندوشاه خزانجی رسید و سلامتی اعزه
و اخبار امن و امانی رسانید و از نزد حضرات
عالیات نوکر توکل خانم و تومان اغا و از سلطان
نوکر سرای ملک خانم با هدایا و خلعتها آمدند و احوال

سلامتی

سلامتی رسانیدند شکر باری عز اسمه که ورد زبان
بود و بتقدیم رسانیدند **گفتار در توجه نمودن بشهر
ماردین** و ازانجا توجه بصوب ماردین فرمودند
و سلطان حصن کیفا که بحسن کیف اشتهار دارد
و سلطان ارزین و دیگر امرا و سرداران آن نواحی
با نثار و پیشکش بزمین بوس ممتاز گشتند
و چون ملک ماردین قبل ازین چنانچه ذکر رفت
اسیر گشته بود و در قلعه سلطانیه محبوس شده
بعد ازان عنایت پادشاهانه شامل حال گشته
و عهد و میثاق نموده که وظیفه خدمتکاری را
بعد ازین بتقدیم رساند و باز ایالت او را بدین
شرایط بدو مسلم داشته بودند درین اثنا که رایات
نصرت شعار بلشکر شام و ان نواحی بود ملازمت
ننمود و نیامد و کس نیز نفرستاد ازانجهت
متوهم شده از قلعه بیرون نیامد و بحصانت
قلعه اعتماد نموده متحصن گشت حضرت اعلی چون
بظاهر ماردین فرود آمدند استمالت نموده طلب

داشتند بدان اعتماد نکردم و بیرون نیامد و چون
دران حوالی علف اسپان کمتر بود محل توقف
عساکر نشد فرمان داد که شهر را ویران سازند
و اماکن و مساکن ایشانرا از بن برکنند همچنان
بتقدیم رسانیدند و قرا عثمان را که موضع او بدان
قلعه نزدیک بود بخلعت اعزاز و اکرام مفتخر ساخت
و بصنوف نوازش اختصاص بخشید و امر بمحاصره
آن قلعه کرد و سلطان حسن کیفی و سلطان
ازرین را و کسانی که بتقدیم طاعت و فرمان برداری
باستان همایون ایشان شتافته بودند همه را نوازشی
نموده بخلعت فاخر و ذکر شمشیر زر سربلند
گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشت
و درین اثنا امیر الله داد را بسمرقند فرستادند
تا از انجا باش بره بمحافظت سرحد جته
قیام نمایند **گفتار در فرستادن ایلغار**
بجانب کرجی و بغداد چون از ماردین باز
گشتند حکم شد که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده

پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
و امیر تمور خواجه اقبوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر
و دیگر امرا بالشکری جرار از راه آید بجانب النجق
و دیار کرجی روان شوند و قلعه النجق را فتح کرده
روی توجه بصوب کرجستان آورند بامتثال
الغر روان شدند و چون النجق را ده سال بود که
در محاصره برداشتند و دران مدت امرا و
بهادران بنوبت بمحاصره آن قلعه مشغول می
بودند درین وقت توجه بجانب سیواس و شام
سپاه را امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و
از لشکر امیرزاده شهرخ فیروزشاه برحسب
~~فیروزشاه برحسب~~ فرموده بدانجا رفته بمحاصره
مشغول بودند و اهالی آن حصار را قوتی نمانده
بود چنانچه چرم سوخته و مثل هذا میخوردند و آن
نیز نمانده بود و تا آن غایت مردانگی کرده و حلال
نمکی نموده قلعه را نمی سپردند و اقعا سعدا طایفه
جذبه این طایفه اند که نمک مخدوم خود را الحلالی

خورده باشند الغرض که آنچه فصاحت مآبی
درباره آنها بلفظ دشنم و سخط فرموده است
حیفست چونکه در مضیق جوع جان بلب رسیده
بود و بسیاری آن حلال خوارها بهلاک آمده
بودند بضرورت بیرون آمدند و قلعه را سپردند
وکوتوال انجارا سیدی احمد اغلشاهی را بند کردند
و بدرگاه اعلی آوردند چون شاهزادها و امراء حوالی
او نیک رسیدند از فتح النجق آگاه گشتند روی
توجه بکرجیان نهادند و تعجیل رانده در رسیده
دست بغارت نهادند ملک کرکین ازان
واقعه خبردار گشته و از در عجز و اضطرار در آمده
کس فرستاده که بندهٔ فرمان بردارم و چون
رایات نصرت شعار را بدین دیار نزول
اقبال افتد بدریافت سعادت زمین بوس
مشرف خواهم گشت شاهزادها و امرا کس
فرستاده صورت انقیاد و اذعان اکر کین عرضه داشت
کرده بود نمودند و از انجا بمنکول و الخوالی کهبلاق

نیک بود

نیک بود توقف نمودند و موقوف اشارت
شدند و امر شد که سلطان محمود خان و امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و
رستم طغی بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس
و دیگر امرای تومان و قشون با انبوهی از سپاه
ظفر آثار بایلغار بصوب بغداد روان شوند
برحسب فرموده امتثال نمودند و بجانب
قبلی بغداد فرود آمدند فرج نامی از قوم جلایر
از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن
مملکت بود با وجود کثرتی از اتراک و اعراب
که درانوقت آنجا جمع شده بودند باحشری
بیشمار روی تهور بجنگ و پیکار آوردند چون
آوازه لشکر جرار شنیدند امیر علی قلندر از
مندلی و جان احمد از یعقوبه توجه نموده بعزم
مداین از دجله بگذشتند و فرخ شاه از حله
و میکائیل از شت متوجه صرصر بهم رسیدند
و با سه هزار مرد آراسته روی تهور به پیکار

آوردند و ازینجانب امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه و دیگر امرا با سپاه ظفر پناه سوار
شده ایشانرا درمیان گرفتند و بجانب دجله
رانده درحوالی عمارت امیر احمد جنک واقع
شد و جان احمد با بسی مردم کشته شد و جمعی از بیم
خود را بآب انداخته اکثر غرق شدند و بعضی
بدر رفتند و با وجود چنین شکستگی که بحال ایشان
راه یافت فرج حق نمک را رعایت کرده
قلعه و شهر را نسپرد و عذر گفت که این قلعه را
سلطان احمد بمن سپرده است و گفته که اگر صاحبقرانی
بخود بیاید بسپارد و الا بکسی دیگر مده من از سخن
ایشان تجاوز نمیکنم و واقعا فرج را درین معنی جای
تحسین است نه تشنیع که فصاحت مآبی کرده
است و اردوی همایون متوجه تبریز گشته ظفر
پناه سحر که روان گشته شکار کنان طی مسافت
مینمودند درین اثنا لشکر را بر قلعه نصیبین که
حصن حصین بود گذار افتاد و اشارت عالیه بتسخیر

وتخریب

وتخریب آن صادر گشته مردم قلعه را خبر شد
و با پیشکشها پسندیده بیرون آمدند و کلید
خانه را پیش آوردند مرحمت فرموده امان
بخشیدند و از ضرر سپاه مصون و محفوظ گردانیدند
چون بموصل نزول افتاد امر شد که جسر بسته از
آب بگذرند همچنان بیکهفته از آب دجله
بگذشتند گفتار در توجه نمودن بجانب
بغداد و فتح آن امرا که ببغداد رفته بودند کس
فرستاده بعرض رسانیدند که فرج عصیان و
طغیان نموده است و عذری که گفته است
هم معروض داشتند چون بران حال واقف گشتند
با فوجی عساکر گردون مآثر انتخاب نموده بنفس خود
ایلغار فرمودند و مهدا علی جلبا نملک را با غرق
بگذاشتند و ضبط انرا بعهده امیرزاده شهرخ و
امیر شاهملک که ملازم رکاب او بودند مقرر فرمودند
که براه جناران و قلاغی تبریز روند و رایات
نصرت شعار براه التون کبرک متوجه بغداد

شدند چون سایه وصول بدان دیار انداختند
بکنار دجله بزیر آب در مقابله قریه العقاب
نزول فرمودند و اطراف و جوانب مضرب
خیام معسکر همایون گشت و امر شد که تقبچیان
بیدرنگ بصنعت خود اشتغال نمایند از
شاهزاد امیرزاده میرانشاه و امیرزاده خلیل سلطان امیرزاده رستم
و از نوئینان امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین
و برندق جهانشاه و رستم طغی بوغا و علی سلطان
و دیگر امرا تومان و هزاره و قشونات هر کس
در سر کار خود تقبچیانرا بر گماشتند و بهادرانرا
جهت محافظت آن باز داشتند فرج از برای
تحقیق قصه معتمدی را باسم رسالت بیرون فرستاد
تا احوال باز داند چون رسول بعز بساط بوس
استسعاد یافت و در مشافهه پیغام بگذارد
و بنوازش مخصوص گشته باز گشت و صورت واقعه
چنان بود با میر فرج رسانید او را بدروغ گوئی متهم
ساخته بر نجانید و مقید ساخت و در جنگ و پیکار

میکوشید درین اثنا خواجه مسعود سمنانی و منکلی
خواجه که بر سر کار ملجور بودند از شصت تفنگ تیری
بدیشان رسید و بقتل آمدند انا لله و انا الیه
راجعون **بیت** مرگ حقست لیکن از تقدیر
گاه سنگش شود سبب که تیر حضرت اعلی لقمان
تواجی را نزد امیرزاده شهرخ فرستاد تا باغرق
معاودت نموده متوجه اینجانب شوند لقمان
در موضع فلاغی بشاهزاده رسید و بر حسب
فرمان باز گشتند و چون آن لشکر ان بسال
ببغداد رسیدند مخالفانرا خوفی عظیم دست
داد و عساکر نصرت شعار اطراف و جوانب
شهر هم این طرف آب و هم آنطرف آب
خیمه زده بنشستند و امر شد که در زیر قریه العقاب
جسری بروی دجله به بستند و کمانداران جلد از
راه در انجا کمین فرمودند ساختن تا هر کس که بزیر
آب خواهد گریخت جواب بدهند و محافظت
بالای آب را در عهدهٔ اهتمام شاهزادهای عظام

امیرزاده شهرخ و امیرزاده میرانشاه مقرر فرمودند
وایشانرا در برابر دروازه سوق سلطان فرود
آمدند و دران طرف آب محمد آزاد تنکری برمش خواجه
با فوجی از لشکر بر حسب فرموده مقابل شهر را
حراست مینمودند تا هیچ آفریده بدر نرود و تمام
شهر را از جمیع جوانب چنان محفوظ کردانیدند که
هیچ طرف راه بیرون رفتن و کریختن نبود و
تضاعف احوال سیدی احمد اغلشاهی را که
کوتوال قلعه النجق بود و مقید داشتند و بتقبل
اشارت شد و امر شد که قلعه النجق را بملک محمد
بسپارند تا بشرایط ضبط محافظت آن قیام
نماید و انکس که سیدی احمد را بدرگاه اعلی آورده
بود با یرلیغ بازگشت و هم دران ولا امیر موسی
که از جانب ماوراء النهر از نزد شاهزاده محمد سلطان
رسیده اخبار امن و امان و سلامتی آن دیار
بعز عرض همایون رسانید و لعل پارهٔ مقدار صد و بیست
مثقال از کان بدخشان حاصل شده بود معروض

داشت و قصهٔ امیر فرج آنکه با اهالی شهر دهشت
واقع کشته دست و پا میزد و آنچه دانست
و توانست در جلادت و مردانگی تقصیر نمیکرد
و چون سپاه منصور نقبی را آتش زندی و پارهٔ
از دیوار بیفتادی ایشان آن رخنه را بکچ و خشت
پخته بر آوروندی و بر حسب اتفاق فصل تابستان
بود و آفتاب در سرطان و بغداد و هوائش
بکرمی مشهورست بهادران این طرف
جبهها پوشیده بودند و ملول ساخته و شاهزادها
زانو زده اجازت خواستند که بیکبار مجموع
اطراف را حمله کنیم و شهر را بغلبه و قهر بستانیم
پادشاه ایشانرا منع کرد و فرمود که تعجیل مکنید که
شاید که بر سبیل متابعت و انقیاد در آمده
بسپارند تا موجب قتل و اسیر نکردد و این
مملکت بکلی خراب نشود و در شهر قحط پدید
آمده بود و چون قریب چهل روز بکذشت روز
یکشنبه بیست و هفتم ذی القعده سنه ثلاث و

تماشا یه نیم روزی که مردم شهر از شدت وحرارت
تاب آفتاب ایستادن نداشتند بیشتر بجانها
رفته بودند و بارو را خالی گذاشته وجامهای
خود را بر سر چوبها کرده بجای خود برافراشته از
شاهزادها خلیل سلطان وامیر شیخ نور الدین و
رستم طغی بوغا روی جلادت بشهر آوردند و
بدیوار حصار نردبانها نهاده اول شیخ نور الدین بالا
برآمد و برغو کشیدند و کورکه و نقاره فروکوفتند
و همدر زمان ازطرف بالا امیرزاده میرانشاه
وامیرزاده شهرخ وامیر سلیمانشاه و دیگر امرای
تومان و هزاره و صده و از دیگر طرف امیرزاده
رستم وامیر شاهملک و برندق و علی سلطان
وسایر امرای قوشون بیکبار حمله کردند و دیوارهای
حصار را بخندق ریختند و عساکر گردون مآثر از
اطراف وجوانب شهر درآمدند و شهریان را
مصدوقه ان زلزلة الساعة شیء عظیم مشاهده
افتاد وحضرت صاحبقران درانروز بسر آن

جسر که بسته بودند فرود آمد و سپاه ظفرپناه
بشهر بشتافتند مردم شهر روی بگریز نهاده
بعضی در آب افتاده هلاک شدند و بعضی را
بکشتی نشسته بزیر آب روان شدند چون
بجسر میرسیدند بزخم تیر شربت ذایقة الموت
میچشیدند وامیر فرج با ذخیری که داشت بکشتی
درآمد و ببالا آب گریزان شد سپاه ظفرپناه
کنار آب میرفتند و تیر برایشان می انداختند
دیدند که فایده نمیکند خود را در آب انداختند
وغرق شدند و جماعت ملاحان از در آب فرستادند
واو را مرده بیرون آوردند چون دران هنگام
جلوهٔ صفات جلالی بود نعوذ بالله من ذلک
از تاثیر شلیک لشکریان جهانگشا بجنگ حصار
تلف شدند فرمان شد که از لشکریان هر یکنفر
یکسر بیاوردند همچنان امتثال نموده سرها آوردند
و تنهارا می انداختند جمعی از علما و مشایخ که خود
را بدرگاه عالمپناه توانستند رسانیدند سالم

بماندند و عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان
شد ایشانرا عنایت فرموده الاغ دادند و سفارش
نمودند که ایشانرا بهر مامنی که خواهند برسانند و دیگر
مردم عرصه تلف گشتند و بغیر از مساجد و مدارس و
خوانق سایر عمارات را از بن برکندند و باغ و بساتین
و دور همه را زیر و زبر کردند و کان الله قدرا مقدورا

گفتار در بازگشتن حضرت اعلی از بغداد و توجه بجانب تبریز

چون آب دجله از بسیاری
خون کشتگان سرخ شده بود و هوا از جیف
متعفن گشته حضرت اعلی در عشر اول ذی حجه
از انجا کوچ کرده مقدار یک فرسنگ ببالای آب راندند
و در مزار امام اعظم ابو حنیفه علیه الرحمة استمداد
همت نمودند و بهمان حوالی نزول فرمودند و موسی
را که از ماوراء النهر آمده با احکام و مکاتیب باز
گردانیدند و شخصی را نزد داروغه جیبوق بور فرستادند
که بضبط خوارزم قیام نمایند تا موسیکه از نزد امیرزاده
محمد سلطان بخوارزم باز آید و فرمان داد که سلطان خان

وامیرزاده

وامیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر
شاهملک و برندق و علی سلطان تواجی و توکل
برلاس با جمعی امرا و فوجی از عساکر مظفر لوا بایلغار
روان شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند
و از حله گذشته تا مشهد مبارک و مرقد متبرک
نجف علی صاحبها التحیة والسلام برفتند و آن
موضع معظم مکرم را چون بعتبه بوسی و عرض نیاز
مشرف گشتند تعرض باهالی آن موضع نرسانیدند
اما حله و واسط و تمام آن نواحی را تاخت کردند و
هر که مخالف بود مقهور ساختند و سالم و غانم باز
گشتند و به بساط بوس فایز شدند و رایات
نصرت شعار از راه قلاغی متوجه تبریز شدند
و معظم لشکر و اغرق را بعهده امیران بزرگ
باز گذاشتند تا باهستگی بیایند و هیچکس از
تومان و قشون خود جدا نشوند در راه چنان رسانیدند
که جمعی قطاع الطریق در راه کسی را که از لشکر جدا
میشود غارت میکنند اشارت شد که جمعی از

حوالی را کمین کرده آنهارا بدست آرند همچنان کمین
کرده آنهارا بدست آوردند و قریب سی نفر را
بدرختها بلوط که دران راه بود آویختند جون بسعادت
بنزدیک تبریز رسیدند خواتین عظام با شاهزادهای
کرام و علما و سادات استقبال نمودند و مراسم تهانی
و نثار بتقدیم رسانیدند و جون علما و مشایخ جمع
میگشتند همیشه بحث علوم دینی میفرمودند
و ازان مستفاد میشدند دران ولا امیرزاده رستم
را اجازت فرمودند تا بشیراز معاودت
فرماید و جون بشیراز برسد حسن جاندار و حسن
جغداول متوجه درگاه اعلی کردند

گفتار در فرستادن صاحبقرانی امیرزاده شهرخ بصوب ارزنجان

دران ایام که حضرت اعلی بشام تشریف داشتند
سلطان روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر
و قرایوسف ترکمان که بدو ملتجی شده بودند
ارزنجانرا محاصره کرد و باطهرتن جنگ کرده
شهر را فتح نموده و اصحاب قلعه امان طلبیدند

سلطان احمد نزد سلطان روم شفیع گشت و او
ارزنجانرا بطهرتن باز گذاشت و دران جنگ
مقبل که نایب طهرتن بود بدست نوکران اسیر گشت
و زن و فرزند طهرتن را بنوابه برسا بردند و خود نیز
متوجه گشته مراجعت نمود جون اردوی همایون
از ییلاق اق زیارت کوچ کرده متوجه اوجان
شده و بر هشت رود نزول فرمود خبر رسید که
قیصر روم باز متوجه اینجانبست بنابران فرمان شد
که امیرزاده شهرخ با بعضی عساکر متوجه قیصر روم گردد
و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر امرای تومان
و هزاره ملازم رکاب همایون شاهزاده بودند
روان شوند و امیر مضراب را نزد شاهزادها که
بجانب گرجستان بایلغار رفته بودند و در
ییلاق منکول توقف نموده ارسال داشت
تا باتفاق بموکب امیرزاده شهرخ پیوندند بر حسب
فرموده امتثال نمودند و بشاهزاده ملحق گشتند
وجون رایات شاهزاده از اونیک گذشته

بموضع نویره رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن رسید
وخبر آورد که قیصر روم ازان حرکت ندامت
نموده است وطهرتن را وسیلهٔ اعتذار ساخته
ووعده داده که حرم او را که بنوا برده اند باز فرستاده
شود شاهزاده شیخ علی را کس همراه ساخته بدرگاه
اعلی فرستاد وصورت حال را عرضه داشت
ودران محل توقف فرمود تا چه اشارت میرسد
وحضرت صاحبقران از هشت رود کوچ
کرده باوجان تشریف فرمود وبکوشک ارغون
نزول اجلال نمود **ذکر رسیدن مهد اعلی تومان
آغا وشاهزادها از سمرقند** قبل ازین ذکر رفت
در وقت مراجعت دمشق فرمان شده
بود که مهد اعلی تومان ملک با شاهزادها توجه
نمایند وتشریف آرند چون اشارت بدیشان
رسید بدان مبادرت نموده بی توقف
متوجه گشتند وقطع منازل ومراحل نموده هرجا
در راه مزار متبرک بود صدقات وصلات بمستحقان

رسانید واستمداد همت نموده از سلطانیه
گذشته باوجان رسیدند حضرت اعلی استقبال
نموده کس فرستادند وامیرزاده ابراهیم
سلطان وامیرزاده سعد وقاص را طلب داشته
وایشان را دیدها بوسیدند وآغایان نیز بشرف بساط بوس
مشرف شدند وبعد از چند روز حضرت اعلی
متوجه تبریز گشت ودر راه شکار فرمودند
وبدولت وعظمت بشهر نزول اجلال فرمودند
درینولا خواجه علی سمنانی از هرات وخواجه
سیف الدین تونی از سبزوار رسیدند وبزمین
بوس واصل شدند وپیشکشها کشیدند وچون
خواجه مسعود سمنانی در بغداد درجه شهادت یافته
بود وایشان را دیوان ساختند وجمعی از اتباع خواجه
مسعود بر جلال الاسلام تقریر کردند وخواجگان
که از نو دیوان شده بودند صورت را بعرض
همایون رسانیدند فرمان شد که او را عزل کنند
وبند برنهند برحسب فرمان امتثال نموده

قضایا پرسیدند واورا بمحصل دادند و از بقایا اموال
وتصرفات مبلغی بحصول پیوست واو از تعذیب
محصلی کوشت برار میان برکشید و بر خویشتن زد
چون زخم کارکر نشده بود در همان دو سه روز
معالجه کرده خوش شد و معامله خواجه محمود
شهاب را بعد از وجوهاتی فرود آورده بودند
بدولت سراب جان بدهند اخر کردند و
بعضی اصحاب وفساد را از غوانان وظالمان
شهر وولایت ادب بلیغ فرمودند گفتار

در توجه نمودن بجانب کرجستان و رفتن بقراباغ آران

و بعد از چند روز
که در تبریز توقف رفت رای عالم آرا عزیمت
صوب کرجی نمود واز تبریز نهضت نموده
بموضع قم تویه نزول وخواجه اسمعیل جامی را
عبرة للطالمین برسر ارد و بازار بردار فرمودند
کشیدن وچون از آب ارس بکذشتند
بنخچوان نزول فرمودند و باخواتین وفرزندان

بتغج

بتغج قلعه النجق رفتند وآنرا بنظر احتیاط در
آوردند واز انجا باردوی همایون باز آمدند
ودران محل خواهرزاده طهرتن شیخ علی رسید
وعرضه داشت که بتقریر او محول بود معروض
کردانید وعذر قیصر روم که بوسیله طهرتن فرستاده
بود رسانید وغضب پادشاهانه را تسکین داد
بعد از ان که چند روز دران محل توقف
افتاد ایلچی نزد ملک کرکین کرجی فرستادند
وجزیه وباج وساو طلب نمودند وامیرزاده
پیر محمد عمر شیخ وسلطان حسین وامیرزاده ابابکر
وامیر جهانشاه وامیر تمور خواجه اقبوغا ودیگر امرا که
برحسب فرمان از حوالی منکول متوجه شده
بموکب همایون شاهزاده جوانبخت امیرزاده
شهرخ ملحق شده بودند بدرکاه عالمپناه آمدند
رایات نصرت شعار از نخچوان کوچ کرده
بدر بز نزول فرمود ودران کوهستان روان
شد چون بکولجه تنک رسید نشاط شکار از خاطر

همایون سر برزد وچون رسم جزیه چنانچه معهودست
باقامت پوست از انواع حیوانات
بتخصیص چندان کوزن جمع آمده بودند که
بتقریر در نمیگنجد و دران محل امیرزاده شهرخ نیز
رسید ورایات نصرت آیات ازانجا
نهضت نموده موضع سمکور مضرب خیام
سلطنت گشت امیر غیاث الدین برلاس
از کرمان آمد بشرف بساط بوس فایز گشت و دران
محل محصلی که بگرجستان رفته بود با برادر ملک
گرگین آمد و انواع تحفه و هدایا همراه آورد و بر
مصدوقه حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون
چون جزیه قبول کردند گناه ملک گرگین را عفو
فرمودند و برادر او را نوازش نموده و تبلیغ
محت فرموده که حد خود را دانسته بار دیگر
با مسلمانان در بند ایذا نباشد و طریق ادب را
با ایشان مرعی داشته نزد ایشان بر فحوی
ضربت علیهم الذلة والمسکنة در مقام مسکنت

وذلیلی

وذلیلی باشند و باج و ساو و جزیه جماعت
سال بسال برسانند و لشکر مقرری باردوی همایون
ارسال دارند و از فرموده تقاعد نورزند و بعد از ان
تمور خواجه آقبوغا را بسمرقند فرستادند تا بار دیگر
امرا ملازم امیرزاده عمر بوده باتفاق بضبط آنجا
اقدام نمایند و بعد از روز رایت فتح قرین
ازانجا نهضت نموده حوالی قراول توبه مضرب خیام نزول
همایون گشت و دران محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان
که قبل ازین آنجا داشته بودند از سمرقند توجه نموده چون
نشابور رسید امیر حاجی سیف الدین که ملازم بود بجوار حق
بپیوست ازان سبب ملال بر خاطر مبارک رسید
و قطرات اندوه از دیده روان شد اما چون تدبیر
نبود آیه کریمه انا لله وانا الیه راجعون برخواندند **گفتار در**
قشلاق فرمودن در قراباغ و رسیدن امیرزاده محمد
سلطان از سمرقند چون بعد از یکماه که در حوالی قرانو
براتفاق توقف افتاده بود ازانجا کوچ کرده و از گنجه و
بردع گذشته روز شنبه ثانی عشرین ربیع الآخر سنه

اربع وثمانمایه موافق سلان ئیل که افتاب در منصف
قوس بود در قراباغ نزول فرمودند و برای خاصه
حضرت اعلی وفرزندان ازنی فوریاها ساختند
ودر درون آن خیمه وخرگاه برافراختند چون
مقرر چنان بود که اول بهار متوجه دشت قبچاق
شوند هر کسی بجای خود بجانب دربند نارفتند
وخیمها زدند وقشلاق کرفتند و تمامی لشکر را الکلکا
دادند درین اثنا ایلچیان دشت رسیدند و
زمین بوس دریافتند واز زبان خان خویش
ودعا وثنا بادارسانیدند واظهار اطاعت
نمودند وبدین سبب نایره خشم فرونشست
دران اثنا خبر رسید که امیرزاده محمد سلطان که
برحسب فرمان از سمرقند متوجه بود بالشکر
آراسته از اردبیل کدشته به یاق نام رسیده
است تمام شهزادها مثل امیرزاده میرانشاه
وامیرزاده شاهرخ وسایر اولاد خورد وبزرک
باامرای عظام بعزاستقبال واستعجال نمودند

وازحرارس

وازحرارس کدشته کنار آب اعلق ملاقات
کردند واز جانبین نثار وپیشکش کذرانیدند و
باتغاق بدرکاه علی فرود آمدند واوزانوزده
پیشکشها وتحفها کذرانید وامرا واغاظم که همراه
بودند هم بعز بساط بوس مشرف کشتند وطویها
عظیم ترتیب داده بعیش وکامرانی مشغول شدند
امیرزاده محمد سلطان را بعنایت خسروانه ممتاز
ساختند وامیرزاده اسکندر بواسطه جرمیکه
قبل ازین ذکر رفت مقید بود بدیوان حاضر
ساختند ویرغو پرسیدند وچوب باساق
زدند وبند برداشتند وبکذاشتند کفتار
در فرستادن ایلغار باطراف وجوانب
قبل ازین نوشته شد که سلطان احمد جلایر
از بغداد فرار نموده بروم رفته است والتجا
بقیصر برده چون اوازه توجه رایات نصرت
شعار بصوب روم بافواه والسنه
مردم افتاد سلطان احمد ازحوالی قیصر به از قیصر

روم جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعه
الروم کنار بکنار فرات گرفته ببغداد رفت
و با وجود آنکه بغداد از بنیاد برافتاده بود بعمارت
آن مشغول شد و دیگر مخالفان که متفرق شده
بودند جمع شدند چون این خبر بمسامع علیه رسید
شاهزادها و امرا را جمع فرموده بر منته سینه خود
مشورت کرد و فرمان داد که چهار فوج از
عساکر منصوره هر یکی براهی بطریق ایلغار روان
شوند از الجمله امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه
و جهانملک ملکت و پیر علی تاز و سایر امرا را
بطرف لرستان و خورستان اشارت
شد و امیرزاده ابابکر و جهانشاه و دیگر امرا بصوب
بغداد تعین فرمودند و امیرزاده سلطان حسین
و امیرزاده خلیل سلطانرا با جمعی امرا بجانب
بعضی از عراق عرب امر شد که بروند و امیر
برندق را با گروهی از سپاه ظفر پناه بناحیت
جزیره بقلع و قمع طاغیان امر رفت چون

هنگام

هنگام مراجعت جیش نصرت ملاذ از
بغداد اکراد بر فساد و بدزدی جسارت نموده
بودند سفارش بلیغ در باب انتقام صدور یافت
که امرا اول کار آن فرقه متفرقه بسازند و با آنکه
فصل شتا بود و شدت برف و برودت
هوا بحقیقتی بود که نمدها در راه می انداختند
و عبور میکردند چون هر یک فوج بر موجب
ذکر رفت براهی روان شدند در ناحیه دربند
تاشی خاتون که کردان مفسد از غلبه برف و
سرما از کوهها فرود آمده بودند و در صحرا نشسته
اول از ایشان آغاز کردند و جمعی بیشمار را بتیغ
آبدار بگذرانیدند و جمعی روی اضطرار بکوه نهادند
تا بگریزند از کثرت برف میسر نشد اینها نیز
علف شمشیر گشتند و بعد از آن که امیرزاده
ابابکر و امیر جهانشاه متوجه بغداد شدند چنان
ببغداد رسیدند که سلطان احمد با یک پسر
خود را بکشتی انداخت و از شط بگذشت و

آنطرف آب با سلطان طاهر که پسرش بود
و معدودی چند متوجه صوب حله شدند و لشکر
بایلغار آمده را آن شب در بغداد توقف افتاد
علی الصباح چون توجه سلطان احمد بجانب حله
محقق شد امیر جهانشاه در عقب او تا حله رفت
و چون او جسر بریده بود و بشیواب فرات
بجزیره خالد و مالک رفته همانجا توقف نمودند
و برای عرض حال سواری را بتعجیل روانه درگاه اعلی
گردانیدند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان
از راه صحان در آمده مندلی را غارت کردند و امیر
علی قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود گریخته و
از شط گذشته مردم و احشام آنطرف را جمع کرد
و بکنار دجله باستظهار آب بایستاد و امیرزاده
خلیل سلطان و پاینده سلطان پسر جهانگیر بر
لاس را با پانصد مرد جلد از بالای آب بفرستادند
تا بشناه از شط عبور نماید و در عقب ایشان
در آیند و خود با لشکر در برابر بایستاد و چون

وجون

پاینده سلطان از آب گذشته قفای مخالفان
فرو گرفت لشکر که در مقابل بود روان بر آب
زدند و بگذشتند و مجموع را متفرق گردانیدند و
غارت کردند و امیر گرفتند و امیرزاده پیر محمد
و امیر سلیمانشاه احشام ساکی و فیلی را تاراج کردند
و امیرزاده رستم که جهت قشلاق از شیراز
بشوشتر آمده بود بر حسب اشارت بر ایشان
پیوست و از انجا باتفاق توجه بعیاده و واسط
نمودند و شیخ اویس کرد عجرجی کری ایشانرا کمر بندگی
بسته از دجله بگذشتند و شبگیر کرده بزیارت
شیخ احمد کبیر مشرف گشتند و از انجا دو روزه
راه رفته اعراب عباده را بتاختند و غارت
کردند و اسپ و اشتر و غنایم بسیار بدست
آوردند و از انجا معاودت نموده و باز از آب
عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلیمانشاه
دو قم داروغه شوشتر و محمد عجب شیر داروغه
دزفول و تمور خواجه داروغه حویزه و شمس دهدار

که متوق وعملدار خوزستان بود همه را منغور کرده
و وجوه بسیار از ایشان استخلاص نمودند
و امیرزاده رستم از انجا بر حسب فرمان عازم
بشیراز گشت و شاهزادها و امرا که باطراف و
جوانب لحقون رفته بودند آن زمستان
در عراق عرب توقف نمودند و دیگر مخالفانرا
تاخت کرده غنایم بسیار گرفتند و در اول بهار
بر حسب فرمان عازم درگاه صاحبقران گیتی
ستان گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه
و دیگر امرا که با ایشان بودند بهمان عزم روان
شدند و در پل خالص که نزدیک حبل حمدی
واقعست در دوازده فرسنخی بغداد و چهار
فرسنخی قبهٔ ابراهیم ملک بهم رسیدند و
باتفاق روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر نهادند

گفتار در ذکر اسبابی که تجدید موجب عزم
روم شد

چون قرا یوسف ترکمان بروم رفته
بود بنابران عزم روم نمودند چون این خبر اشتهار

تمام یافت

تمام یافت و آوازه بروم رسید اهالی روم
از افاضل و اعیان صلاح جنان دیدند که حضرت
قیصر ایلچی فرستد و از در صلح در آید قیصر این
سخن معقول نمود یکی از قضات اسلام را با مکتوبی
مشتمل بر اظهار اخلاص و طاعت داری
ارسال داشتند و چون ایلچی رسید و مکتوب
و رسالت که بتقریر او محول بود معروض داشت
اشارت فرمودند که چون قیصر پیوسته مجاهد
و غازیست ما نیز نمیخواهیم که آسیبی از لشکرها
بدان دیار برسد اما چون قرا یوسف ترکمان
اینجا مدتی بقطاع الطریقی مشغول بود و قافله
کعبه مبارک از و هراسان و ترسان بودند
و طرق مسلمانی اهل اسلام از شر او مسدود
شده بود از خوف لشکر نصرت شعار اسلام
دثار فرار نموده از انجا التجا آورده است
از دو کار یکی می باید کرد تا مادهٔ نزاع مرتفع شود
یکی انکه آن مفسد را همانجا کار بسازند و با ساق

رسانند یا انکه دست و کردن بسته اینجا
ارسال دارند یا انکه از شهر و ولایت خود
برانند تا بعد ازان آثار مروت و دوستی
بین الخواص والعوام ظاهر کردد و رسل و رسایل
از طرفین مفتوح شود و بجهت غزا کفار انچه متعذر
باشد بامداد بکوشیم فرستادهای روم قبول نمودند
که برموجب فرموده سلوک خواهند فرمود و بعد ازان
بعزم شکار سوار شدند و جرکه انداختند و بسیاری
جانوران صید کردند چنانچه از صیود کشته پشته
پشته کردند و ایلچیانرا تفرج نمودند و چند روز
جشن خسروانه کرده ایلچیانرا با نوازش پادشاهانه
روانه ساختند و اشارت فرمودند که دران
زمستان همین جا توقف خواهد شد و اول
بهار را نهضت نموده تا سرحد روم خواهیم آمد
و انتظار جواب خواهیم کشید و بایزید حصار را
ایلچیانیده را با جمعی برسم رسالت همراه ایلچیان
ساخته با مکتوب لایق روانه ساختند کفتار در

حفر نهر

حفر نهر برلاس بر مصداق ان آثارنا تدل علینا
فانظروا الی الاثار در وقتی که شکار میفرمودند نشانه
جوی که در قدیم سلاطین کامکار جهت مصالح امم
حفر فرموده بودند و حالا بتمامه ویران شده بود اما
آثار و علامات آن باقی بود و جون همت
عالمپناهی بر عمارات و آبادانی مایل بود
استفسار نمود که این جوی را ازکجا برداشته
بودند و بکجا رسانیده مردم صاحب وقوف
بعرض رسانیدند که از آب ارس موضعیست
که بکوشک جنکش معروفست ازانجا بنیاد کرده
بودند و بمحلی که سرخه بنک میخوانند رسانیده بقصد حفر
آن جو مجددا از آب ارس عبور نموده بلشکریان
قسمت فرمودند و بمدت یکماه آن جو را تمام
ساختند و بجوی برلاس موسوم کردانیدند و ازان
آب بسی قری و باغات و بساتین معمور شد
کفتار در نهضت نمودن از قراباغ و توجه
نمودن بصحرا ارشمکور جون آفتاب بهفتم

درجه حوت رسید عزم یورش روم نمودند اما امرارا
این مهم درانوقت چنان نمود که توقف اولی باشد
جون شمس الدین المالغی بغایت زیرکی وزبان
آوری راه سخن کفتن داشت باتفاق کفتند که هنگام
مجال عرضه دارکه امرا برانند که با وجود یورش متواتر
که واقع شد اکردرین فصل توقف نمایند اولی مینماید
مولانا شمس الدین بدین وتیره اداکرد که زعم منجمان
برانست که لشکر جغتای را از لشکر روم آسیبی در
راهست حضرت اعلی جهت دفع آن مظنه
مولانا عبد الله پسر را طلب داشته کیفیت
پرسیدند نمودند که انجه از دلایل نجومی مینماید آنست
که دولت انحضرت درغایت قوة است و
ازان مخالفان درغایت ضعف و برحسب اتفاق
دران زمان دو دوایه ظاهر شده بود دربرج
حمل چنانچه درآخر روز تا وقت غروب
شفق مینمود و بعد از چندروز هنگام صبح از طرف
مشرف ظاهر میکشت مولانا عبد الله از مولفات

مولانا

مولانا محی الدین مصری نسخه بمجلس همایون آورده
نقل نمود که جون زوزابه دربرج حمل ظاهر کردد
لشکری ازجانب شرق براهل روم مستولی
شود ووالی روم بدست ایشان کرفتار کردد
القصه روز پنجشنبه سیزدهم رجب سنه اربع وثمانمایه
کوچ کرده هم درقراباغ بسبزه زاری فرودآمدند
وچندروزی دران جوئی تشریف نمودند وجون
فصل شتا تمام شد وآفتاب ببرج حمل نقل
نمود روز یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکوره موافق
اول نوروز جلالی مطابق ایت سل بسعادت
واقبال سوار شده متوجه شمکور کشت وامیرزاده
محمد سلطان برحسب فرمان از آب کذشته
بکنار آب روان شد ومولانا عبد الله صدر را جهت
مغروا اصفاهان وضبط انجا ارسال داشت ومولانا
قطب الدین قومی راکه هم ازصدور بو وجهت نسق
دیوان بشیراز فرستاد وورایت نصرت شعار
ازبرده وکنجه کذشته صحاری شمکور مضرب خیام

دولت کشت وچون چند روز که انجا توقف رفته
بود علف راچراخور ساخته بودند بصوب الیتاق
روان شدند جون بسرحد کرجستان کذار آب
بقدر رسیده فرود آمدند ازانجا جهت امیرزاده
شهرخ فرزندی در وجود آمد میرزا جوکی نام نهادند
منجمان طالع سبارکش را برج سرطان کفتند وامیرزاده
سلطان خلیل که ازان طرف آب که روان شده
بود جماعتی لکز ناتاخته غنایم بسیار کرفتند ودرین
محل بمعسکر همایون بیوستند وحضرت عالیات
را با فرزندان صغار روانه تبریز کردانیدند وامیرآدینه
برادر بنجشنبه قهلغچی بملازمت ایشان مامور کشت
واشارت شد که جون تابستان بکذرد اول
پاییز را بسلطانیه نقل نمایند وجون بحوالی منکول
نزول فرمودند بتجدید ایلچی دیکر نزد قیصر روم فرستادند
سوای رسالت آنکه اکرچه متوجه انصوب کشتیم
اما قول همانست که قبل ازین ابلاغ رفت اکر
بسمع قبول راه یافته باشد وقلعه کماج راکه همیشه

داخل

داخل این مملکت بود بسپاری ممالک روم تراسلیم
است والا فلا **کفتار در فتح قلعهٔ ترتوم ومعاودت کردن**
شاهزادها وامراکه در زمستان بتاخت رفته
بودند دران نواحی حصن بغایت حصین بود بقلعه
ترتوم مشهور وقریب دویست نفر کرجی
بیدین دران قلعه متحصن بودند وطغی نامی حاکم ایشان
نایب خود جیبک نام را بقلعه کذاشته او بیرون
آمده بنهان شده بود جون احوال بسمع اعلی رسید
نزد آنها فرستاد که اطاعت امر می باید کردن
از ایذای اهل اسلام توبه کردن وجزیه برخود کرفتن
تا زنده بمانند والا آنچه سزا باشد خواهد بشما رسیدن
جون اطاعت نکردند بتسخیر وتخریب قلعه امر شد
بنج روز با آن کفار مقابله ومحاربه کردند روز ششم بدست
غازیان دین برور آن قلعه منسخر کشت وبآتش قهر جان
سوز وبه تیغ تیز جکر دوز بدرک اسفل رسیدند بعد ازان
حاکم طغی ایشان بدرکاه عالمپناه بتضرع وابتهال آمد
وجزیه برخود کرفت اورا بجان امان دادند جون

رایات نصرت شعار باونیک رسیدند در انجا
توقف نمودند تا ایلچیان برسند چون دو ماه گذشته
بود و ایلچیان نمی آمدند فرمودند که ایلدرم بایزید همان
برطبیعت ترکمانان می باشد چندان که سعی میکنیم که اهالی
روم را سببی از لشکریان نرسد فایده نیست و بدان
می انجامد که لشکر بدانجا باید برد و مهد اعلی تومان آغا را
با فرزندان و فرزندکان که همراه بودند بسلطانیه فرستادند
و از انجا کوچ کرده متوجه روم شدند چون بمرغزار ارز
روم نزول فرمودند شاهزادها و امرا که در زمستان
بطرف بغداد و کردستان بایلغار رفته بودند
بمعسکر ظفر قرین پیوستند **گفتار در فتح قلعه
کماح و رسیدن ایلچیان روم** از قلاع مشهور
که بحصانت معروف و مذکور است یکی
قلعهٔ کماح است و از عجایب و غرایب
آنسرزمین آنکه هر سال در فصل بهار روز متوالی
طیور صغار بجثه عصفور که از پر بر آورده باشد
از هوا فرود می آیند و اهالی انجا از انها بسیاری جمع

میسازند

میسازند و نمک سوده در اوانی و ظروف می
نهند و هرچه در آن دو سه روز بگرفتند پرش بزرگ
میشود و می پرند چون محل بود و از عجایبات این
حکایت را نیز نوشته شد امیرزاده محمد سلطان
التماس نمود که تسخیر این قلعه را بدو بازگذارند همچنین
بریشان مفوض داشتند و اکثر امرا تومان و هزاره
جات را بتسخیر آن قلعه فرمان دادند شاهزاده
برحسب فرمان با اسباب و آلات محاصره
و جنگ حصار بایلغار متوجه شد چون مار ریحان
رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان
و سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر جهانشاه
و امیر شیخ نورالدین امیر برندق رایات لشکر از عقب
امیرزاده پیر محمد سلطان بفرستاد و چون ایشان
بشاهزاده مشار الیه رسیدند اطراف و جوانب قلعه
را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند سپاه منصور
آب قلعه را انداختند و نزدبانها که بریسمان
تعبیه کرده بودند مردان کار ببالای قلعه رفتند چون

اهالی حصار خبردار شدند دست اضطرار بمنع ومدافع
برآوردند وعلیشیر پسر بخت دولت عم زاده
امیر عباس با چند کس دیگر از نردبان خطا شده افتادند
وفوت کشتند روز دیکر جنک سلطانی انداختند
وازجانبین رعد ومنجنیق در کار آوردند وامیرزاده
محمد سلطان بر جنک وجدل سعی نمود وبهادران
لشکر مردانکی نموده قلعه را مسخر ساختند جون
خبر فتح بصاحبقرانی رسید فی الحال ازارزنجان
سوار شده بسعادت واقبال متوجه قلعه مذکوره
کشت وجون بدانجا رسید نشیب وفراز آنرا بنظر
احتیاط در آورد وازان قلعه ازنجان هفت
فرسنخ بیش نبود محافظت انرا بطهرتن که والی
ارزنجان بود رجوع فرمودند وازانجا متوجه تسخیر
روم کشتند جماعتی که از سطوت عساکر کریختند
بکوهها بلتجی شده بودند امیر شیخ نورالدین وعلی سلطان
تواجی ودولت تمور تواجی برحسب فرمان متوجه
ایشان شدند جون تدبیر دیکر نداشتند بقدم اطاعت

وانقیادد

وانقیاد در آمدند وامان یافتند جون جلکاه سیواس
مضرب خیام همایون کشت بایزید جیپا ایلجیکه که
برسم رسالت بروم رفته بود برسالت بار رسولان
قیصر برسید وجون تخریب بلاد روم متعذر شده
بود جواب که قیصر روم فرموده بود درسانیدند
در محل قبول نیفتاد وفرمودند که قرایوسف را
می باید فرستادن وقلعهٔ کماج خود مسخر فرمان
شد واکرنه لشکر آماده است ومتوجه اند

کفتار در عرض دیدن لشکر وجبه وجوشن

جون عزم بجانب روم جزم فرمودند امر شد
که عساکر کردون مآثر در صحرای سیواس جبه
بنمایند رایات نصرت شعار بربالای پشته
برآمد وبنشست ولشکر فوج فوج وکروه کروه
مکمل ومزین بترتیب میکذشتند وهر
فوجی که دران محل میرسیدند متقدم ایشان
از اسب فرود می آمده زانو میزد وسوار می شد
ومیکذشت بدینمنوال تومان تومان وهزاره

بزاره متوالی و متواتر میرسیدند و میکذشتند و
جون نوبت بلشکر امیرزاده محمد سلطان رسید که
مجددا از مقر سلطنت سمرقند رسیده بودند
اسپان و لشکر را ملاحظه کرده تحسین فرمودند
که همتا ندا شتند و شاهزاده اشارت کرده بود
که لشکر او باید که هر طایفه بیکرنک و یک پوشش
باشند بنابران طایفه بریک سرخ که تمامی ایشان
از علم و جبه و کجیم و اسلحه سرخ بودند و طایفهٔ
دیکر برهمین منوال زرد پوشیده و جمعی سفید و
فوجی بنفش و سایر الوان پوشیده بکذشتند و
رسم الحامشی و پیشکش بجای آوردند و جون از
اول صباح تا نزدیک عصر لشکر بکذشت بقصد
اداء ظهر برخاستند و فرمان شد که ایلچیان روم
را سوار کرده تا آخر صف برسانند جون امتثال
نمودند روز دیکر ایلچیانرا نوازش فرموده اجازت
دادند و روان ساختند **در ذکر قلعهٔ تاروک**
جون ایلچیان بازکشتند بسمع اعلی رسید

که درین

که درین حدود قلعه ایست تاروک نام و جمعی
حساغیان بدانجا متحصن اند و منقاد و مطیع نیستند
فرمان لازم الاذعان بنفاذ پیوست که امیر نوح الکای
و امیر برندق متوجه تسخیر و تخریب آن قلعه کردند
بامتثال امر مبادرت نمودند و با عساکر نصرت
شعار روان کشتند جون بقلعه رسیدند جنک
آغاز نمودند و نقبچیان دست بکار خود بکشادند
و نقب زده قلعه را بینداختند و لشکر نصرت
پیکر بحصار در رفته حساغیانرا عرصهٔ تیغ ابدار
ساختند **کفتار در توجه نمودن بصوب قیصریه و انکوریه**
در حوالی سیواس صاحب وقوف که مسالک
و طرق آن دیاری بودند بعز عرض همایون رسانیدند
که راه توقاه جنکلست و کذارها تنک دارد
و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری
بی پایان بتوقات آمده است و سر آب
کرفته حضرت صاحبقران آن راه را کذاشته
براه قیصریه روان شد و علی سلطان تواچی را

از پیش خود بقیصریه فرستادند تا لشکر را نگذارند
که از انجا تجاوز نمایند و بشش منزل از سیواس
بقیصریه نزول فرمودند و اهالی شهر را امان بخشید
و چند روز در انجا توقف نمود و جمعی که گریخته
پنهان شده بودند همه را بگرفتند و غارت کردند
چون دران موسم زرع بحصاد رسیده بود امر
شد که غله ذخیره کنند و علوفه سازند و ضایع نکنند
و امیر شیخ نور الدین را و امیرزاده ابابکر را بقراولی
تعین فرمود و باعساکر گردون مآثر جبه بوسید
ویسال کرده متوجه انکوریه شده سه منزل بکنار
آب بزرک که انرا یولغون سو میکویند قطع
مسافت کرده روز چهارم اراضی قرانشهر
معسکر ظفر قرین کشت و در انجا از قراول خبر
آمد که سپاهی لشکر روم را دیده شد فرمان
شد که لشکر روی بدشمن بتوره خود فرود
آیند و بدستور رعایت حزم مرعی دارند
همچنان امتثال نمودند و فرود آمدند و خندق

حفر کردند

حفر کردند وچپر و مند ور زدند و مستحکم ساختند و رای
صواب نما امیر شاهملک را با یکهزار سوار بزبان کیری
فرستاد و او شب کیر کرده بشتاب کما بیش ده
فرسنک براند و هنکام صبح را بنزدیک اردوی
سلطان رسید و در مکانی پنهان شده مترصد
فرصت بایستاد چون قراولان مخالف از
فسول بیرون آمدند بر ایشان حمله کرد و جنکی سخت
واقع شد چون قیصر اگاهی یافت که فوجی اندک
از سپاه پیش رانده اند کوچ کرده متوجه فرشهر شد
امیر شاهملک بتعجیل کس فرستاد و قصهٔ
جنک و توجه ایلدرم بایزید بصوب فرشهر
عرضه داشت حضرت اعلی جمعی از امرا را باز
بزبان کیری پیش فرستادند و امیر شاهملک باز
کشته باردو آمد چون روز شد حضرت اعلی
با فرزندان و امراء بطریق مشورت فرمودند
که اکنون دو رای می باشد یکی انکه همین جا توقف
کنیم تا زمان رسیدن مخالف تا مردم و چهارپایان

استراحت کند و دیگر آنکه بمیان ولایت باغی
در شویم و غارت کنان میرویم و ایلغار بهر جاب
میفرستم تا او را بتعجیل در عقب ماید راند و لشکر
او اکثر پیاده اند مانده شوند و ویران کردند بعد از
تبینه دقایق جهانگیری رای ثانی اختیار شد
و از انجا کوچ کرده روان شدند و امیرزاده سلطان
حسین را با دو هزار سوار در یورت بانی واشت
و یرلیغ جهان مطاع صادر گشت که امیر برندق
با دیگر امرای قشون از ما پیشتر بانکوریه روند
و اگر از طرف لشکر دشمن خبر رسد که متوجه اند راه
بر ایشان بر بندند و لشکر پیاده همراه ایشان
توجه نمایند و در دو منزل که آب نیست
چاهها فرو برند امرا بر حسب فرموده روبراه
نهادند و عبدالرحمن که تواچی پیاده بود پیادها
را سر کرده همراه ایشان روان کردانیدند و بهادران
که روز پیشین بزبان گیری رفته بودند بعضی از
ایشان وقت سحر با جمعی از مخالفان بازخوردند

وجنگ کرده دو کس را گرفته و یکی را سر و یکی
را زنده می آوردند چون روز شد پسر قیصر با یکهزار
مرد دلاور پیش آمده بود و در شب پنجراز ایشان
گذشتند و از دره پنهان شده بهادران که باز
گشته بودند بدیشان رسیدند و جنگ قایم
شد و با آنکه شصت سوار بیش نبودند جنگ
کنان جنگ کنان میرفتند چون مخالف سپاهی
سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور بدیدند
باز ایستادند و بهادران رانده بسلامت
بسپاه ظفر قرین پیوستند سلطان حسین
نیز از عقب برسید و امرا و پیادگان که
بر حسب فرموده متوجه صوب انکوریه بودند
امرا از پیش انکوریه راندند و تمامی ولایت
را تاختند و غنیمت بسیار گرفتند و پیادها بحفر
چاه و احداث سپاه راه براه مشغول گشتند
و رایت فتح آیت سپاه ظفر پناه بمنزل
بانکوریه نزول فرمود و قیصر روم از امرای

خود یعقوب نامی را که بانکوریه فرستاده
بود که بضبط قلعه آنجا قیام نماید یعقوب مذکور
قلعه را استوار ساخته مجادله و مدافعه را مهیّا
و آماده شده بود حضرت صاحبقران روز
دیگر بعزم احتیاط قلعه سوار شده بتسخیر قلعه
اشارت فرمود مردان کاری توقف روی
بحصار نهادند و آب قلعه را باز ستدند
و نزدیک بود که فتح نمایند خبر رسید که قیصر روم
بچهار فرسنگی رسیده است حضرت اعلی بمعسکر
ظفر قرین بازگشت و دلاوران که ببالای برج
برآمده بودند جنگ کنان باحتیاط بنشیب آمدند
و حکم شد که لشکر کوچ کرده مقدار اسپ تاختن
پیش بروند و آب را در عقب بگذارند و
فرود آیند و بوظیفهٔ حفر خندق و استحکام چپر و
غیره چنانچه رسمست قیام نمایند همچنان
بتقدیم رسانیدند و در ممر عبور لشکر مخالف چشمه
آب خورد در دامن کوهی بود و دران گذار

ار آب
اب

بجزآن دیگر آب پیدا نشد چون شب در
آمد اشارت شد که آن چشمه را بهر نوعی که
باشد بقاذورات خراب سازند گفتار
در تعبیه لشکر و ترتیب سپاه چون روز شد
فرمان داد که عساکر بیرون آیند و جوانغار و
برانغار بدستور بیارایند شاهزادها و امرا هر یکی
بدستور قدیم بجای خود بایستادند و امرای
عظام و سرداران کرام چنانچه رسمست بترتیب
قلب و جناح بمبالغه تمام مشغول گشتند
و چهل قشون آراسته مکمل در ظل رایت فتح
آیت باز داشتند تا بهر طرف که مدد احتیاج
افتد قوجی ازان بمعاونت قیام نمایند
و چند زنجیر پیل که از بقایای غنایم هندوستان
بود همه را کجیم انداخته و باساب رزم مکمل
ساخته و بر بالای هر یکی کماندار حکم انداز و نفط
انداز ان آتش باز جنگ را آماده گشتند
و بمتقدم عساکر گردون مآثر بترتیب باز ایستادند

ل ۶ زالاچ

و قیصر روم نیز بترتیب و آرایش سپاه خود
نیز آنچه ممکن بود قیام نمود و فوج فوج را محلی لایق
و مناسب مقرر ساخت و خود در قول استاد
و سه پسر موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت
خود جای داد و محمد چلبی که از شدا اولاد او بود و بیگی
معروف با امرای نامدار هر یکی بجای خود قرار
یافتند و قیصر با تمام لشکر روی بار درگاه نهاد
و چاشت سلطانی قلب میمنه و میسره ترتیب
کرده و پیادهای دلاور را با چپرها پیش داشته
پرسیدند و پس پشتها بایستادند و از جانبین
کورکه و کوس فرو کوفتند و سورن انداختند

گفتار در صفت محاربه با قیصر روم و ظفر یافتن برو

چون سپاه طرفین صف کشیدند
و در رزمگاه مقابل یکدیگر بایستادند صاحبقرانی
بدستور خود پیاده گشته دو رکعت نماز بگذارد
و از تعالی شانه که قاضی الحاجاتست بتضرع
و ابتهال روی نیاز بخاک مالیده استعانت

طلبید

طلبید و بعد از آن سوار گشته روی عزم بکار
زار نهاد و فرمان شد که بهادران حمله کنند از
قبل برانغار امیرزاده ابابکر سبقت نموده
در میدان راند و با سپاه نصرت پناه جوانغار
دشمن را بر هم زد که قنبلش پسر مسین قیصر اسلمان
چلبی بود و امیر جهانشاه و قرا عثمان نیز حمله کردن
دست چپ دشمن را بکلی راندند و بکر
شنجی که از دیگر فرزندان قیصر بمزید جلاوت
و سعادت امتیاز داشت کر و فر بسیار
کرد و مردانگی نمود اما چون فایده نکرد فرار نمود
و از قبل جوانغار سلطان حسین با لشکر
خود پیش راند و به نیروی دولت بمحاربه
اشتغال نمود و امیرزاده محمد سلطان از حضرت
اعلی اجازت خواست و آنچه داد مردی
بود داد و بهادران فرنگ که همراه قیصر بودند
در مقابله دست راست تهور نموده بدافعه
و مجادله کوششها نمودند و چند نوبت از طرفین

همدیگر را براندند اما لشکر اسلام پناه دمار از ان
بدبینان برآوردند و برلاس اقرنجی و سپاه
او را که برانغار لشکر مخالفان برایشان آراسته
بود براندند و پیاده بسیار در روست و پای
لکدکوب کشتند و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده
اسکندر و امیر شاهملک تا رزم آزمایان قول
پیش رانده و بسی از دشمنان را نیست
گردانیدند و امیر شیخ نور الدین و امیر برندق
دادمردی و مردانگی داده پیادهای میسره مخالفان را
از بالای کوه بنشیب خطر و اندوه راندند و بسی از
ایشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند چون آثار
ضعف و فتور در سپاه مخالف ظاهر و هویدا
شد امر شد که سایر شاهزادها و نوئینان بیکبارگی
حمله کنند از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه
و شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله عباس و سلطان
سنجر و حاجی سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمر تابان
و پیر علی و دیگر امرا و از میسره امیرزاده شیخ و

وامیرزاده

امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم
طغی بوغا و سونجک و علی سلطان و سایر
نوئینان باتفاق حمله کردند و مجموع عساکر گردون
مآثر لجام ریز کرده بر مخالفان تاختند و نیران
محاربه و قتال بنوعی اشتعال پذیرفت که بی
مبالغه جنگ بزرگ ایرانیان و تورانیان
در نظر روزگار خوار گشت و داستان هفت
خوان رستم و اسفندیار را اعتبار نماند و آنچه
مولوی مآبی بلاغت شعاری شرفی نور
قبره نوشته است کاتب حقیر از پدر مرحوم
و عمزاده مغفور شنیده است که از برادران
خود و پدر و عم خود ایشان تقریر کرده اند که ایشان
دران روز در میان بودند و دران جنگ
شمشیر رسانیده و داد مردی داده و جلدو
ستانده اند و دران حکایت قیلی نیست
امیرزاده محمد سلطان برانغار دشمن را براند
و شش قشون از لشکر شاهزاده ببالای تلی که

محل ایشان بود براندند وایلدرم بایزید با لشکر
قول خود متوجه آن محل شد وسپاه شاهزاده ازان
محل راند وبرجای ایشان برآمد وجون لشکر
شاهزاده بشاهزاده پیوستند بازوی جلادت
بجانب مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند
جون ایلدرم بایزید بران پشته استاده اطراف
لشکر خودرا احتیاط کرد ومیمنه ومیسره را شکسته
وپراکنده دید حیرت برو غالب گشت
وسپاه برانغار جوانغار شکسته او جمعی بدو
پیوستند وحضرت صاحبقرانی با امیرزاده
شهرخ روی بدیشان نهاد وامیرزاده میرانشاه
نیز با امرای برانغار وامیرزاده سلطان حسین
وامیر سلیمانشاه از جوانغار متوجه شدند مجموع
سپاه ظفر پناه از اطراف وجوانب روی
بدو نهادند واورا با لشکر در میان گرفتند
قیصر فرصت را نگاه داشته با بهادران خود
تا هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه

نپیجید

نپیجید اما بعد ازان بالا فزود آمد وبضرورت
روی اضطرار بصوب فرار نهاد وعساکر
گردون مآثر کوجه کردند وبه تیرباران اقدام
نمودند وبسیاری را بقتل آوردند وقیصر بیرون
رفت وفوجی سپاه ظفر پناه به تکامشی
درعقب رفتند واکثر گریختگان از تشنگی
فوت شدند چه آفتاب در ششم
درجه اسد بود وهوا بغایت گرم وآنجا آب
نبود جون انوار فتح وفیروزی لامع وطالع
گشت وظایف شکر وسپاس بتقدیم رسانیدند
وشاهزادها وامرا برسم تهنیت زبان گشادند
ونثارها کردند واین فتح روز جمعه دهم ذی الحجه
سنه اربع وثمانمایه بود روز عید الضحی حج اکبر
واقع شد جون انجماعت نیز از اهل اسلام
ومجاهد وغازی بود آنچه مولوی نوشته است
که صاحبقرانی قربان عظیم کرد کاتب حقیر مستحسن
نمیداند که آنچنان بنویسد ومحاربه دو پادشاه

اسلام پناه وقتل وقتال فیما بین تخصیص در چنان
روز مبارک موجب ملال خواطر اسلامیانست
نعوذ بالله من جمیع ماکره الله گفتار در گرفتن لشکر
نصرت آیین قیصر روم را و بدرگاه اعلی
آوردن عساکر که در عقب گریختگان رفته بودند
سلطان محمود بقیصر رسید واو را دستگیر کرد
و بدرگاه اعلی رسانیده چون قیصر روم را وقت
خفتن بدرگاه عالمپناه آوردند فرمودند که دست
او را بگشایند وصباح روز شنبه بمجلس همایون
حاضر گردانیدند چون بعز تلافی از طرفین مستعد
گشتند مورد او را بانواع اعزاز و اکرام تلقی نمودند
نزدیک خود بنشاند و بر سبیل رفق بر زبان
راندند که هر چند احوال عالم مطلقا بتقدیر و ارادت
پروردگارست جل شانه وهیچکس را فی الحقیقه
اختیاری نیست لیکن از روی انصاف این
نیز که ترا پیش آمد خود با خود کرده و مرا بدان داشتی
که روی کین بانتقام تو آرم و از برای مصلحت غزو
کفار

کفار که بدان قیام مینمودی تحمل کردم و آنچه وظیفه
مسلمانی و خیراندیشی بود از مدارا و سازکاری
بآخر بتقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون
نصیحت بشنوی و از متابعت و انقیاد
در آئی ترا مددها کنم و بهرچه احتیاج افتد از مال
و لشکر مساعدت نمایم تا از سر تمکین و استعلا
باقامت مراسم آن اشتغال توانی نمود و
بر تیغ جهاد شوکت شرک پیدینان را از
اطراف و اکناف دیار اسلام توانی درود
بر سبیل آزمایش از تو التماس کردم که
قلعه کماج را تسلیم نمائی و متعلقان طهرتن را
روانه گردانی و قرا یوسف ترکمانرا بسیاری
باز رانی و معتمدی را بفرستی تا عهد و پیمان بکنیم
و بدین جزویات مضایقه کردی و سرکشی
نمودی تا قصه بدینجا انجامید و با اینهمه همگنانرا
معلومست که اگر حال برعکس بودی بر من و لشکر
من این زمان جفا میکردی اما بشکرانه فتح و فیروزی

که از عنایت حق مرا روزی شد با تو و مردم
تو جز نکوئی نخواهم کرد خاطر آسوده دار ایلدرم
بایزید در مقام انفعال و انجال رفته بتقصیر خود
معترف شد و کفت واقعا خطا کردم که سخن
جون شما صاحبقران را نشنیدم لاجرم سزای
خود دیدم اکر عفو پادشاهانه کناه مرا ببخشد من
و فرزندان تا زنده باشیم از جادهٔ خدمتکاری
و فرمان برداری پای بیرون ننهیم صاحبقران
دریا نوال او را خلعت پادشاهانه پوشانید
و بصنوف استمالت و نوازش ایمن و
امیدوار کردانید قیصر جون مکارم اخلاق
را مشاهده کرد بعد از ادای دعا و ثنا عرضه داشت
که فرزندانم موسی و مصطفی در جنک همراه بودند
خاطر متعلق است اکر فرمان عالی نفاذ یابد
تا تفحص حال کرده اکر زنده باشند به بنده برسانند
ضمیمه دیکر الطاف کردد حکم فرمودند که جست و
جو نمایند فی الحال تواجیان بجست و جو روان شدند

وبعد از

وبعد از چند روز موسی را یافتند و نزد حضرت
اعلی آوردند مرحمت فرموده او را بخلعت
خاص اختصاص بخشید و نزد پدر فرستاد
جهت قیصر خرکاهی خسروانه بنزدیک منزل
همایون مرتب داشتند و حسن برلاس
و بایزید چپا بر حسب فرمان بمحافظت و
مراقبت او قیام نمودند انچه درین مقام جناب
فضایل مآبی نوشته است بلا زیاده و نقصان
و انتخاب نوشته شد اما آنچه واقعی است
آنست که از پدر مرحوم کاتب حقیر و بنی
عمم که سید عبدالوهاب نور قبره هما بوده است
شنیده ام که میکفتند که انروز که حضرت قیصر را
بمجلس همایون می آوردند جمیع اکابر و اشراف
از سادات و علما جوجینان و ایلچیان که
از اطراف رسیده بودند بمجلس همایون
حاضر ساختند و مجلس بسیار بتکلف و عظمت
آراستند و هر کسی را بمحل لایق جای دادند

وبعدازان حضرت قیصررا درآوردند حضرت
اعلی چند قدم پیش نهاد و باعزاز تمام پهلوی
خود بنشاند و فرمود که غم مخور که دنیا را اعتباری
نیست و هرچه میشود بتقدیر حکیم علیم است که
با تقدیر الهی تدبیر مخلوق فایده نمیکند همین وبس
قیصر در جواب فرمود که همچنین است چون
اینقدر حکایت درمیان آمد قیصر را برداشتند
و بیرون بردند و واقعا در مجلس چنان با پادشاهی
چنان مقهور پیش ازین چه شاید گفت **گفتار
در فرستادن لشکر باطراف و اکناف
ممالک روم و نوشتن فتح نامها ببلاد و
امصار** چون ازانجا کوچ کرده در مرغزار انکوریه
نزول فرمودند یعقوب کوتوال بتضرع و ابتهال
بیرون آمد و قلعه را بسپرد و او را بعلی سلطان
تواجی سپردند و متوجه مال انکوریه اشارت
فرمودند و چون خاطر از محاربه قیصر روم نوعی
که محرر شد فراغ یافت فرمان قضا جریان

بنفاد پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب
دست راست ببرسا که تختگاه روم است
روانه شود و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر
شیخ نورالدین و امیر سونجک و دیگر امرای
تومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که
شیخ نورالدین در برسا بضبط اموال و خزاین
آنجا قیام نماید و شاهزاده و امرا تا کنار اسره
بقه که ببغاز اسکندر مشهور است تاخت
کنند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده ا
اسکندر و امیر سلیمان و رستم طغی بوغا و
سید خواجه شیخ علی بهادر و بیر علی سلدوز
و دیگر امرا را بطرف قونیه و آق شهر و قرا
حصار و علائیه و عدالیه فرستادند و اشارت
شد که فتح نامها بنویسند مولانا نجم الدین منشی
و دیگر کتاب ظفرنامها بنوشتند و بمجموع ممالک
ایران و توران روان ساختند و فتح نامه سلطانیه
نزد حضرات عالیات ارسال رفت

ویکی بتختگاه سمرقند نزد امیرزاده عمر ویکی بجانب
کابل وزابل وآن نواحی نزد امیرزاده محمد جهانگیر
ویکی بخطه فارس نزد امیرزاده رستم
وهمچنین بترکستان وکاشغر وختن وبدخشان
وخراسان وخوارزم ومازندران وگیلان وآذر
بیجان وعراق عرب وعجم وکرمان وکیچ ومکران
وسیستان وسایر بلاد بر وبحر فتحنامها
ارسال داشتند وچون بشارت نامه
این فتح بدار العباده یزد رسید خواجه غیاث الدین
سالار سمنانی که دران سال از قبل دیوان
اعلی بضبط مال آنجا رفته بود تیمی در عین بازار
شهر میساخت واز سبب ورود آن خبر
آنرا دار الفتح نام نهادند وبدان اشتهار یافت
وبی تکلف بازار خانه بدان لطف وآیین
بر تمام روی زمین نیست وحکم واجب الامتثال
سمت صدور پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان
بالشکر خود متوجه صوب سمرقند شود وبسرحد

ترکستان

ترکستان رفته در محافظت آن قیام نمایند
واز امرا امیر مشر ودولتمور تواجی بملازمت
باشد چون امیر اقبوغا در هرات بجوار حق پیوسته
بود فرمان شد که امیر مضراب با شاهزاده تا
خراسان برود وهمانجا توقف نماید چون
فرموده بنفاذ پیوست صاحبقرانی از انگوی
نهضت نموده بشش منزل بسوری حصار
نزول فرمود وبربالای آن بر آمد واطراف
آنرا بنظر احتیاط در آورد ومرغزار مخیم نزول همایون
گشت ودر اثنای آن امیرزاده شاهرخ را باده
تومان لشکر جوانغار بجانب کول حصار و
استانوس وکنر روان ساخت وبعد
از دو شب درمسان بکو ناحیه تشریف
فرمودند شهری خوش هوا وملک دلگشا
انواع میوها در غایت خوبی وبسیاری
فلاجرم مدت یکماه آنجا توقف وتمکن نمودند
اهالی آنجارا امان دادند ومال امانی بستدند و

مبلغی از اموال تمورتاش که در کوتاهینه بود و روزکار
درازاند وخته وعلاوه آن شد وبعد از وصول بکوتاهیه
امیر شاهملک وعبد الکریم وحاجی سیف الدین واز
امرای قوشون عبد الخواجه پسر اویس شیخ علی بسلا
وشیخ حاجی سلدوز ودیکر امثال ونظایره ایشان
را با فوجی از لشکر کشورستان بطرف کراجیرو
خواجه املی ومن تشار روان فرمود وچون تمام
ممالک روم تا ساحل دریا مغرب وقیصر روم
با یکفرزند تحت تصرف درآمد خاطر مبارک
مایل عیش ونشاط کشت همچنانکه کاه کاب
سلاطین کامکار وخواقین نامدارست بزم
آراسته بنشاط مشغول شدند در تضاعف
این احوال سپاه فرخنده مال که باطراف
وجوانب تاخت برده بودند چندان
اسباب واموال بدست هر یکی افتاد که
شرح آن متعذرست گفتار در تتمه داستان
امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا رفته بود

چون امیرزاده

چون امیرزاده محمد سلطان برحسب اشارت
از انکوریه با یلغار بجانب برسا روانه شد
پنج روز چنان بتعجیل براند که با او از سی هزار
سوار چهار هزار سوار ببرسا رسید وقبل از رسیدن
شاهزاده فرزند قیصر روم امسلیمان حلبی رسیده
بود واز خزاین پدر آنچه بر دوست توانست
برد برداشت ودروان پدر رفت واز اعیان
آن مملکت نیز هر کرا قوتی بود عیال واموال
کرفته بعضی بکوه کشیش که برسا در دامن آن
واقعست رفتند وبعضی بساحل دریا
کریخته بودند عساکر کردون ماثر در عقب
ایشان شتافته همه را یافتند وغارت کردند
واسیر کرفتند از جمله شیخ شمس الدین محمد جزری
با اکابر برسا مثل سید محمد بخاری ومولانا
شمس الدین فناری ودیکر اشراف وموالی
رفته بودند در صحرائی کریه بدو رسیدند وغارت
کردند وپسر شیخ جزری را با پدر بکرفتند ونزد امیر

شیخ نورالدین بردند زن و دختر سلطان احمد
جلایر را که ایلدرم بایزید او را جهت پسر خود
مصطفی خواستاری کرده بود با متعلقان در
برسا مانده بودند و دو دختر قیصر روم در خانه
پنهان شده بودند هم انها و هم اینها بدست
سپاه منصور افتادند و قبل ازین خود نوشته
شد که سلطان احمد که بروم آمده بود باز معاودت
نموده ببغداد رفته بوده است و چکونکی آن
مذکور و مذبور کشت و قرا یوسف چون
سپاه ظفر پناه بقیصریه رسیدند از برسا
کریخته بطرف حله و عرب رفته بود چون
برسا که تختکاه روم بود بی منازعتی بدست
تسلط و استیلای بندکان حضرت افتاد
امیر شیخ نورالدین بقلعه درآمد و خزاین ایلدرم
بایزید را از نقد و جنس و جواهر و لآلی بتحت
تصرف درآورد و تیکچیان دیوان اعلی خواجه
علی سمنانی و سیف الدین تونی بثبت محاسبات

آن اشتغال

آن اشتغال نمودند و بعد از احتیاط اموال تمام
شهر را نهیب و تاراج نمودند آتش زده سوختند
و لشکریان که از عقب مانده بودند رسیدند
امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان
شد و امیرزاده ابابکر با ده هزار سوار از دست
راست که بجانب اونیک فرستاده بودند
که از معظمات دیار و امصار روم است
و آب و هوا بخوشی مشهور و سور حصار
از سنگ تراشیده از غایت بلندی
و استواری و بدر یکدروازه اش دریاچه که دور
آن دو روزه راهست و آبش بغایت
عذو بیست و در نزدیکی بغار اسکندر و کدار
غلط و استنبول واقع شده و امیر سونجک را
با لشکر جرار از طرف دست چپ بصوب
کاننده و دریاکنار روان ساختند و ایشان آن
نواحی را تاخت کردند و تا ساحل بحر بغار تیدند
چون امیرزاده ابابکر بیار نیک رسید و کنار دریا

راند و امسلمان حلبی درانجا بود و کثرتی عظیم
ازجیتاغیان و مخالفان نزد او جمع شده بودند
لیکن مقاومت نمودند و از آب بغاز
بگذشتند و با سیره یقه ملتجی شدند و اهل و عیال
را اسیر کردند و جون لشکر شهر او نیک را غارت کرده
خراب ساختند و تا نیلچه تاختند امیرزاده
ابابکر خبر فتح ازنیک با میرزاده محمد سلطان فرستاد
و اعلام کرد که تمام آن ولایت بحوزه تصرف در
آمد و امسلمان حلبی گریخته از آب گذشته است
و شاهزاده در مرغزار مخالج نشسته بود جون
این خبر بدو رسید صد نفر را انتخاب کرده
بپایهٔ سریر اعلی بمژده رسانیدند فتوح بلاد فرستاد ند
و شنقاری بتحفه ارسال داشت و امیرزاده
ابابکر نیز آق سلطان را با شنقاری بفرستاد
و میان برسا و کوتاهیه دو مرحله راهست و
جنگل محکم و حشری کثیری از جیتاغیان فرصت
غنیمت شمرده جون فرستادها را در ان بیشه
دریافتند

دریافتند از اطراف و جوانب بر ایشان
تاختند هر چند فرستادها کم و آنها بسیار بودند
اما بحکم کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
والله مع الصابرین بیاری حق جل و علا بهادران
همراه مردیها نمودند و بعد از محاربه بسیار جیتا
غیان را منهزم ساختند و بتعجیل تمام خود را بکوتاهیه
رسانیدند و بزمین بوس واصل شدند و
صورت حال عرضه داشتند و امیر شیخ نور الدین
از خزاین و دفاین قیصر که ضبط نموده بود هرچه
نقد بود جدا کرده بشمس الدین المالغی سپرد و جمعی
از مردان کار را با او همراه ساخته بدرگاه
اعلی فرستاد و او هم بکوتاهیه بعز بساط بوس
مشرف شد و امیرزاده محمد سلطان از ولایت
مخالیج معاودت نموده در برسا روانه فرمود
و امیرزاده ابابکر با بسی غنایم از ایلغار بازگشته
در انجا سوی شاهزاده پیوست امیر سونجک
نیز ساحل را غارت کرده و برسا ویران ساخته

همه را انجا با یشان ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان
بالشکر کوچ کرده بعلف زار نیک شهر که به برسا
متصلست نزول فرمود و امیرزاده ابابکر باجازت
حضرت اعلی دختر قیصر روم را بعقد نکاح در آورد

در ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر
سلیمانشاه که بجیقون رفته بود و امیر سلطان
حسین و امیر سلیمان شاه که با جمعی از امرای
نامدار بطرف جوانغار شتافته بودند گیک ترکان
را بغارتیدند و آق شهر و قراحصار بگرفتند و از برای
محافظت اهالی آنولایت در هر موضعی
داروغه نصب کردند و از شهرها مال امانی
بستاندند و حوالی و نواحی را تاخت کردند
و چندان چهارپا از اسپ و استر و کاو
و کوسفند جمع شد که از ضبط عاجز شدند
و امیر سلیمانشاه در قونیه بنشست و سیدی
علی خواجه و شیخ علی بهادر متوجه قواازاندین شد
و ایشانرا غارت تا کنار دریا براندند و تالان

وتاراج

و تاراج نموده و خزاین قیصر و اموال برسا که
امیر شیخ نور الدین ضبط نموده بود و بار کرده با اهل
و عیال قیصر در کوتاهیه بعز عرض رسانید حضرت
اعلی عیال قیصر را که دسپینه نام بود و دختر لاس
فرنگی بوده است با دختر قیصر و سایر متعلقان
نزد قیصر فرستاد و مولوی مآبی نوشته است که
اختراس فرنگ همچنان کافره بود در خانه قیصر
بوده است و حضرت اسلام پناهی اورا
مسلمان ساخته بخانهٔ قیصر فرستاده اند این
سخن هرچند معقول نمی نماید اما شاید که استیلا
حضرت اعلی بدان دیار بسبب شوخی
کفران آن عورت و تحمل قیصر بران بوده
باشد والعلم عند الله شیخ شمس الدین محمد جزری
را هم آورده بدولت ملاقات مشرف
گردانید و بملازمت مشغول شد و امیر محمد بر
قرامانرا که از دوازده سالگی در بند و قید قیصر بود
هم آورده اند اورا ملحوظ عنایت ساخته بخلعت

وکمر واسپ وزین مکرم گردانید وتمامی ولایت
قرامان را از قونیه وآق سرا ونظاریه وعلانیه با
توابع ولواحق بدو داد وآق شهر را نیز بدو ارزانی
داشت واز ان زمان الی یومنا هذا بغرزان
ایشان مسلم ومقررست سخن در مراجعت
نمودن از کوتاهیه بعد از یکماه از کوتاهیه
کوچ کرده روان شدند وامیرزاده محمد سلطان که
امیر شمس الدین عباس را در شهر نو بضبط اغرق باز
داشته بودند وعازم درگاه اعلی شده وامیرزاده
ابابکر وامیر جهانگیر وسونجک بهادر ملازم رکاب
همایون بودند در اثناء راه برسیدند وبسعادت
بوس فایز گشتند فرمان شد که حسا بن تمور و
برادرش را که از ایشان جریمه چند بظهور رسیده
بود بیاساق رسانند وپسران وبرادران ایشان
را هر جا که باشند همان شربت چشانند همچنان
بتقدیم رسانیدند وامیرزاده محمد سلطان با امیرزاده
ابابکر وامرا که با او بودند برحسب اشارت

عالیه از انجا بازگشتند ودر برسا وشهر نو باغرق
بپیوستند ورایت نصرت شعار بجانب الشار
تنغوزلغ روان شد واز عقبه گذشته بحوالی
التون تاش بمرغزاری نزه نزول فرمودند
وبقبل خواجه فیروز که اسره بغه تعلق بدو داشت
ام شد وآغاز بزم ومحبت کردند وچنانچه مناسب
حال وزمان ومکان بود جشن خسروانه بنیاد
نهادند وحضرت قیصر روم را که مقید بود دران
مجلس طلب داشتند وچنانچه رسم خسرویست
اورا باعزاز تمام در مجلس بپهلوی خویش بنشاندند
وبتفویض مملکت روم اورا شادمان کرده اند
مولوی مآبی درین محل در صفت بزم اغراقات
ملاکلام کرده است چون آنچنان صفت
حد بشر نیست بدینقدر اختصار کرده آمد از
اغراقات مولوی دو بیت نوشته شد
ابیات گر نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد ∴ دراوج
از دوزخ آب زمزم وکوثر کشد ∴ ور سموم قهر او بر آب

دریا بکذرد ؛ جاودان از قهر دریا باد خاکستر شد ؛
اینچنین اوصاف لایق حضرت قدوسیه که یفعل
ما یشاء و یحکم ما یرید صفت اوست می باشد و
نوع انسان جون در مقام ضعف و عبودیت
اند اینچنین اوصاف فراخور مسکنت و عجز ایشان
نیست اما کفته شد که حضرت فصاحت مآبی
باز اینها نوشتن و کفتن معذورست و بعد از
فراغ عیش و کامرانی از انجا نهضت نموده توجه
بصوب مغورلغ آوردند **کفتار در فرستادن**
و رسیدن قصاد و ایلجیان بهرجا و از هرجا
فرزند شیخ شمس الدین محمد جزری بدر الدین احمد نام
را برسالت مصر نامزد فرمودند محصل رسالت
انکه بتائید الهی تمام ولایت روم بتحت تصرف
ما درآمد باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام بعز القاب
ما ثبت کردانی و اتلمش را در زمان بدینجانب
برسانی و اکر از فرموده تجاوز رود بعد از مراجعت
روم متوجه دیار مصر و شام خواهیم شد تا دانسته باشد
وروز جمعه

وروز جمعه ربیع الاول سنه خمس و ثمانمایه احمد
مذکور را روانه ساختند و در وقتی که بکوتاهیه
تشریف داشتند قاصد را بقسطنطیه که باستنبول
مشهورست نزد ناکور فرستاده بودند و طلب
جزیه و باج و ساو نموده بودند و قاصد دیکر را
نزد مسلمان حلبی که با سره بقه کریخته بود و در
کزل حصار که پدرش در مقابل استنبول ساخته
بوده است ساکن شد و پیغام دادند که بدرکاه
اعلی می باید آمد یا مال فرستادن و اکرنه لشکر
از آب کذشته بدانطرف خواهند آمد درین
اثنا قاصد استنبول رسید و ناکور غیر مدت
ایلجی همراه کرده فرستاد و جزیه قبول کرد و
ما تر و ساو بر کردن کرفت و با ایلجی بسیار
فلفل و تحف و تبرکات ارسال داشت
جون جزیه قبول کرد ایلجی را نوازش نموده
باز فرستادند و جون رایت جهانکشا بموضع
مغ رسید قاصدی که نزد مسلمان حلبی رفته

بود باشیخ رمضان که در زمان پدرش منصب
قضا داشت رسیدند و پیشکشهای بسیار
از جانوران و اسپان و از نقد و فلوس بسیار
آوردند و عرضه داشت نمودند که چون عنایت
نموده پدرم را بمجلس عالی راه دادند عنایت
فرموده هرکه اشارت فرمایند بی توقف
باستانه میرسم چون حکایت را معروض
داشتند فرمودند که آنچه گذشت گذشت
باید که بی توقف و حجاب بیایند تا رفع حجاب
کرده و عنایت بظهور رسد و شیخ رمضان را
خلعت داده روانه ساختند سلطان محمود خان
که با امیرشاه ملک بجبقون رفته بود مرض
طاری شده بجوار حق پیوست چون آن
واقعه را بحضرت اعلی رسانیدند ملول
گشتند و اشک از دیده باریدند وانا لله
وانا الیه راجعون خواندند و در اثنای راه امیرشاه
ملک که با دیگر امرا بایلغار رفته بود گلک براق

واق

واق بقیه و غدالیه که بر کنار آب واقعست
همه را بتاختند و در غدالیه شیخ علی سلانی و شیخ
حاجی سلدوز را در اثنای محاربه عمر سپری شد و
از انجا شب در میان سواحل بحر را بغارتیدند
و تمامت ولایت من تشا و تکه ایلی را تاراج
کردند و ویران ساختند و با غنایم بی مر و اموال
و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر
همایون پیوستند و از انجا نهضت نموده به
تنغوزلغ نزول فرمودند و سید خواجه شیخ علی
بهادر که قبل ازین بجبقون رفته بود او نیز رسید
و چون آن محل گرمسیرست و هوای آن
وخامتی دارد بعضی لشکریان فوت شدند و
او را نیز مرضی عظیم طاری گشته بود صاحبقرانی
عنایت فرموده بنفس خود عیادت فرمودند
و او بعد از اعتذارست چند بدین بیت
اختصار کرده بیت نشان مستی من زانجهان
همی دادند ؛ امید لطف تو بازم بدینجهان آورد ؛

دران حوالی چشمه بود که آب آن چشمه هرجا
در رنک میکرو سنک میشد بعضی لشکریان بران
واقف نبوده همان آب بخوردند و بمردند
گفتار در تعیین نمودن قشلاق حضرت اعلی
با شاهزادها و امرا شورت قشلاق فرمودند و
جهت هر یکی از شاهزادها شهری تعیین نمودند که
زمستان آنجا بگذرانند و نزد امیرزاده محمد سلطان
کس فرستادند که بلاد و ولایت آن اطراف
را بتازند و در سومان لیلی لشهر معنی سیاه قشلاق
کنند شاهزاده از نیکی شهر برسا کوچ کرده متوجه
مخالیج شد و دران محل چند روز توقف نمود و
ازانجا ایلغار فرموده بهال کیری رفت و آن شهر و
ولایت را بباد تاراج داد و در مرغزاری فرود
آمد و چون از شب پاسی بگذشت عباس
سوباشی با گروه انبوه از جیتاغنان که دران حوالی
بودند شبخون آوردند و فادار که بجغداولی رفته
بود خبر دیر رسانید مخالفان ناگاه در اردو ریختند و

جون

جون سپاه متفرق بودند و آنچه بودند غافل بودند
شاهزاده سوار شد و از اردو بدر رفت و بکریخت
و امیر جهانشاه و دیگر امرا حمله کرده آن بیدینان را
منهزم ساختند و بسیاری را بقتل آوردند و در
همانروز بنه شاهزاده نیز برسید و روزی چند
دران محل توقف کردند و امیر جهانشاه و امیر
سونجک را با لشکر بجانب پرعمه فرستادند و
ایشان آنشهر را با ولایت غارت کردند و
شاهزاده تمام سواحل دریا را تاخته غارت
کرد و بمعنی سیاه رفت و درانجا قشلاق کرد
و آن معنی سیاه در دامن کوهی واقع شده است
انهارش جاری و آبها در غایت عذوبت
و سازکاری و جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ
و لشکر جوانغار ولایت کرمیان ایلی مقرر
شد و شاهزاده نزدیک الغ بولغ و گجکور لغ
قشلاق فرمود و حضرت اعلی از تنغوزلغ بسعادت
و اقبال روان شد و چون بد و غرلغ رسید که شهری

بود پر نعمت و میوه وافر لطیف اهالی آنرا
امان داده وبجز مال امانی دیکر متعرض نشدند و
موکب همایون از آب هند روس که تمور تاش
بران پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و دران
محل پسران من تشا امیر محمد و اسفندیار بدرکاه
اعلی آمدند و سعادت زمین بوس دریافتند
ویکهزار سر اسب پیشکش کشیدند عنایت
پادشاهانه درباره ایشان بظهور رسید و استغنا
ملازم شد و امیر محمد مال قبول کرد و با محصلان الیاس
توچین و فیروز شاد نیک روز شاه شربت دار بجای
خود باز کشت و جون رایات نصرت شعار
برکزل حصار رسید چند روز دران محل توقف
نمود و نواب و عمال مال امانی بستاندند و
دران حویلی کوهی بود و دویست نفر از جتیان عیان
آنرا پناه ساخته هر که از لشکریان جای تردد میکردند
متعرض میشدند و غارت کرده بقتل می آوردند
جون بسمع اعلی رسانیدند فوجی از سپاه را

اشارت فرمودند که کرد آن کروه درآیند و آنها
را بدست آورند همچنان بتقدیم رسانیدند و آن
ملاعین را بدار البوار جای دادند و دران موضع
مولانا عبد الجبار خوارزمی بجوار حق پیوست و
رایت کشورکشا بعد از چند روز از کول حصار
نهضت نموده در شهر ابا سلیق نزول فرمودند
و بعد از استخلاص مال امانی آنشهر برای
محافظت اهالی آنجا داروغه تعین نمودند
و نصر الله تمغاجی را بجهت ضبط اموال باز
داشتند و از انجا روان شده بنظاهر تبره که از
مدن مشهور رومست نزول فرمودند و محصلان
جهت تحصیل وجوه امانی مقرر فرمودند و جمعی که
با امیر محمد من تشا جهت تحصیل مال مقرری
رفته بودند با نقود بسیار و اسپ و دیکر جهار
پا و انواع تحف و هدایا که امیر مشار الیه ارسال
داشته بود رسیدند و درین اثنا بسمع اعلی
رسید که درکنار دریا حصن حصین می باشد و از

سه طرف آن حصن دریاست و از یکطرف
خشکی خندقی عمیق زیر تا بالا بسنگ و گچ برآورده
استوار ساخته و آنموضع را کبران دیگر مواضع بزیارت
درمی یابند و جمعی فرنگیان آنجا می باشند و آنرا حصن
ازمیر میخوانند و بمسافت یک اسب تاختن الحصار
قلعه دیگرست بر سر کوهی و آنرا نیز تاز میکویند و مسکن
اهل اسلامست و در میان اهالی آن دو حصار فی
اللیل والنهار محاربه و بیکارست و چون ازامیر کبران
را سه طرف دریاست دیگر کبران جهت ایشان
خوردنی و پوشیدنی و دیگر اسباب جنگ
می آرند و تا غایت اهل اسلام آن قلعه را
فتح نکرده اند و جزیه و خراج بهیچکس نداده اند
و تیمید هند و سلطان روم سلطان مراد علیه الرحمة
بکرات جهد کرده است و نتوانست فتح
کردن و ایلدرم بایزید نیز سعی بسیار کرد و هفت
سال محاصره فرمود و بجائی نرسید و مسلمانان
حصار مسلمانی بسیار ازیشان در زحمت اند

قلعهٔ ازمیر

کفّ

گفتار در غزو کفار ازمیر و فتح قلعه ایشان چون
احوال آن قلعه و سکان آنجا را معلوم فرمودند
امر شد که میرزا پیر محمد عمر شیخ نور الدین و دیگر امرا
متوجه آن قلعه شوند و رسولی بفرستند تا کبران
را نصیحت کرده اسلام بازخوانند و اگر قبول نکنند
جزیه طلب دارند اگر امتثال فرامین نکنند
بقلع و قمع ایشان مشغول گردند و چون امر
بنفاذ پیوست بی توقف روان شدند و
ایلچی فرستادند چون ایلچی سخن رسانید نه
دین قبول کردند و نه جزیه برخود گرفتند و ماه نوکس
که صاحب آن قلعه بود باطراف و جوانب
که تعلق بافرنج داشت چون رمان و غلطو
سامون و دو بروین و منحل و بر دینه و بیرو ملی
و سمدوک و افور روز و کلو و توابع آن کس
فرستاده بود و لشکر طلب داشته و از
سرداران فرنگ حشری عظیم آنجا جمع شده بودند
و اسباب و آلات مهیّا ساخته چون امیر مذکور را

برین حال اطلاع حاصل شد علی الفور بپایهٔ سریر اعلی
عرضه داشت کردند چون ازین حال واقف
کشتند اغرق را در شهر تیره بگذاشتند و به نیت
غزا سوار شدند و توجه بجانب ازمیر کردند روز
شنبه ششم جمید الاول سنه خمس وثمانمایه
انجا رسیدند وامیرزاده محمد سلطان که با لشکر
برانغار در قشلاق مغنی سیاه بود وامیرزاده میرانشاه
وفرزندش ابابکر میرزا وامیر جهانشاه ودیکر امرا
که با ایشان بودند روی عزم بنصرت دین نهاده بودند
ومتوجه شدند چون رایت فتح آیت نظر بران
قلعه انداخت بتسخیر آن امر فرمودند واز طرفی
که جنک بود جنک در انداختند امرا به سبب خود
نقبچیان را بر سر کار آوردند و غزاوه و منجنیق بپا داشتند
وطرف دریا امیر شاه ملک سربابها فرمود برهم
بستند واستوار ساخته در میان آب نزدیک
یکدیکر برافراختند و بر بالای آن چوبها انداختند و
بطریق جسر استوار ساختند واز دو سوی قلعه تا

انجا

انجاکه پایه دردریا بزیر میرسید راهی بهن
ساختند چنانکه لشکر ظفر پیکر توانند آنجا متمکن
استاده جنک کردند بهادران چپرها را برکرفته
بر انجا رفتند و جنک در انداختند در اثنای احوال
امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده میرانشاه نیز
بمعسکر همایون ملحق شدند وامیرزاده محمد سلطان
روان بمحاربه مبادرت نمود وامر شد که لشکر تمام
بیکبار روی مجادله و محاربه آرند مجموع بپیش رفتند
وکوششهای مردانه مینمودند و بزخم غزاوه و منجنیق
برج و بارو را بینداختند و درین مدت که آن
محاربه بود بامر حق تعالی شانه باران محکم باریدن
کرفته و قطرات محکم فرو می آمد چون نقبچیان
سنکها شکافته سوراخها کردند و برج و باروی
حصار را بر سر چوب آوردند و نفط و آتش در
زدند دیوارها فرو افتاد و جمعی از کبران که بر
دیوارها بودند بخاک تیره افتاده و بدرک اسفل
رسیدند غازیان ظفر پیکر تیغ جهاد برکشیدند و

از خنهها در رفتند و آن بلاعین را مقهور ساختند
و قلعه را مسخر گردانیدند و کبرانرا بتمامه بقتل آوردند
و بعضی در دریا افتاده هلاک گشته غرق شدند و آن
قلعه را از بن برکنده سنگ و خشت بدریا انداختند
و با زمین هموار ساختند و فرنکیان که بمدد آنها
بکشتیها بزرک که آنرا کوکه میخوانند و انرا بدو
بادبان براه می برند براز مردان کارزار نشانده آمده
بودند چون به نزدیک آن قلعه رسیدند و آثار
قلعه ندیدند متحیر شده کشتی را باز داشتند
لشکر اسلام سرهای بریده کبرانرا در منجنیق نهاده
بسوی کشتی آن کبران انداختند و فتح آن قلعه
بدو هفته میسر شد و از منشات طبع موزون
فضایل و کمالات شعاری است ابیات

ازمیر خراب گشت ازمیر ٭ تیمور موید جهانگیر
وآن قلعه که هیچ شاه نفکند ٭ برکنگره اش کمند تسخیر
ور جنگ بهفت سال قیصر ٭ ننشاند بران غبار تغییر
بگرفتش و کندش ز بنیاد ٭ زین شه بدو هفته یافت تدمیر

اینست کمال کامکاری ٭ بازوی قوی و حسن تدبیر ٭

در ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف بتخصیص
از نزد فرزندان ایلدرم بایزید علیه الرحمه تسخیر مغان

را که قبل ازین امسلمان چلبی بدرگاه اعلی فرستاده
بود و او را استمال ساخته با پیغام چند رخصت معاودت
رفته بود درینولا با تحف بسیار رسید و رسانید که
امسلمان چلبی در مقام اطاعت و فرمان برداری است
و کمر انقیاد بر میان جان دارد و چون از فرستادگان
این سخن را استماع فرمودند حکم جهان مطاع با آل تمغا
کرامت فرمودند که حکومت تمام اسره بقیه و جمیع
آن نواحی را بدو مسلم داشته ایم و با اسپ و خلعت
فاخر ایلچی را مفتخر ساخته جهت امسلمان چلبی
کمر زرین و قبا زردوز داده روانه ساختند و درین
اثنا از نزد برادرش عیسی چلبی رسولی قطب الدین
نام رسید و مراسم خدمات و عبودیات بموقف
عرض رسانید و پیشکش که همراه داشت گذرانید
او نیز بصنوف عواطف مخصوص گشت و امیرزاده

محمد سلطان را فرمان داد که بقلعه قوجه که بیکروز راه است
از ازمیر تا انجا و هم بر کنار دریا واقع است توجه
نماید که جمعی کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بدان حصار
برده اند و چون شاهزاده بفرمان کذاری مسارعت
نمود و حوالی آن قلعه محل نزول همایون کشت
مخالفان از قلعه بیرون آمدند و امان طلبیدند و
جزیه و بازوساو قبول کردند شاهزاده جزیه بر ایشان
مقرر کرد و محصلان را باستخصاه آن باز کذاشتند
و با امرا و لشکر خود باغرق که در منغی سیاه بودند
پیوستند **گفتار در مراجعت از ازمیر** بعد از
تسخیر ازمیر اهالی ازمیر مسلمانانرا نوازش فرموده
بسیار اسباب و اسلحه بخشیدند و سفارش
سرحد نمودند تا بیدینان باز بدانجا نیایند و بعد از آن
نهضت نموده باغرق همایون مراجعت
فرمودند و از انجا کوچ فرموده بصحرای ایازلق نزول
فرمودند امیر سلیمانشاه که از انکوریه بحیقون رفته بود
و از راه اسواق آمده و در قرا ایغاج بموکب همایون

امیرزاده

امیرزاده شهرخ ملحق شده جریده بدرکاه عالمپناه
شتافت و دران محل بسعادت بساط بوس
فایز کشت و روان باز کردید و بشاهزاده مشار الیه
پیوست و یکی از ملوک افرنج سه نام که جزیره
ساقز که مستکی از انجا مینخیزد در حکم و فرمان بود چون
بتواتر شنید که عساکر منصوره متوجه اند تحف
بیشمار و پیشکش بسیار جمع کرد مصحوب ایلچی
بزرک سخندان بپایه سریر اعلی فرستاد
و پیغام داد که کمینه از بندکان درکاهم و جزیه
و باژ و ساو رسانم و در رضاجوئی تقصیر ندارم
چون ایلچی رسید و پیشکش و سخن که داشت
رسانید عنایت کرده ایلچی را نوازش نمودند
و بعد از قبول جزیه ایشانرا امان دادند و رخصت
انصراف فرمودند و حکم شد که امیرزاده اسکندر
عمر شیخ و علی سلطان تواجی و دیکر امرایان لشکر
ایلغار کرده ایل رابزم را بتازند و ایشان بیتوقف
روان شوند و تمامی آن نواحی را بتاختند و بی اموال

واسباب ضمیمه دیکر غنایم شد واز مجموع اهالی آن
نواحی مال امان بستاندند وازانجا مظفر ومنصور باز
کشتند وباردوی اعلی پیوستند وحضرت صاحبقران
ازایارلق سوار شده بسعادت واقبال روان شد
وچون جلکا تنغورلغ مخیم نزول همایون کشت امیرزاده
محمد سلطان از قشلاق منغلی سیاه بیرون آمده بود از
راه آله شهر بالشکر متوجه کشته ازپیش براند وبا معدودی
چند از خواص بلازمان دران محل بپایه سریر اعلی
رسید وفرمان شد که او بالشکر برانغار ازجانب
دست چپ براه انکوریه توجه نماید ودر قیصریه
باردو اعلی ملحق شود وشاهزاده در تنغورلغ توقف کرد
تا لشکر برسیدند وازانجا نهضت فرموده بسلطان
حصار نزول فرمود وجماعتی جیتاغیان در کوشها
انجا متحصن شده بودند فرمان شد که آنهارا بسزا برسانند
همه را برموجب فرمان بدست آورده بتیغ
هلاک بکذرانیدند وعاطفت نموده کوتاهیه
وتنغورلغ وقراشهر والوس کرمیان را بیعقوب

حلبی که

حلبی که حکومت انجا بارث بدو میرسید
واز ایلدرم بایزید کریخته بشام رفته بود وبعد از
فتح شام ملازم رکاب همایون بود بکرم وخلعت
خاص منتخر ساخت ودرانجا بازداشت والحالة
هذه فرزندان او انجامی باشند وامیرزاده شیخ
ازان محل که قشلاق کرده بود توجه نمود بموکب کیتی
کشای پیوست وامر اعلی نفاذ یافت که سپاه ظفر پناه
ازکرد راه رسید اوندا ما از روی جلادت بتسخیر قلعه
انجامی باید توجه نمود برموجب امر امتثال نموده
قلعه را تسخیر کردند واز قضا تیری بسینه جلال
الاسلام رسید ووفات یافت انا لله
وانا الیه راجعون کنغار ودر قلعه اکری وزونیبین
درولایت حمید جزیره ایست بزرک طول
آن بیست فرسنخ وعرضش چهار فرسنخ آب آن
شرین وخوشکوار چه چند رودخانهای بزرک
درو میریزد وازیکموضع بیرون میرود ودران طرف
باغات وبساتین ومزارع بسیار وبرکنار آن شهر

بندی از سنک بر افراخته اند و باکری اشتهار وارد
سه طرف آن متصل بآب و یکطرفش بکوه پیوسته
است و در کتب تواریخ بقلک آباد مذکورست و
درمیان بحیره دو عویره است قریب شهریکی
بکلستان و یکی به نسیبین معروف و نسیبین را
که بزرکترست قلعه ساخته اند و عمارات و باغات
پرداخته و اهالی آنحدود و حوالی از اموال و اسباب
و نقود و اجناس و غلات و ارتفاعات هرچه
ایشانرا درباره آن مزید اهتمام می بود دران قلعه
نکاهداشته اند درینولا مردم بسیار آنجا جمع شده
بودند و باستظهار آب که محیطست ایمن
نشسته چون این معانی بمسامع علیه رسید
داعیه تسخیر آن قلعه از خاطر خطیر سر برزد و فرمان
قضا جریان صادر شد که اغرق را بطرف آق
شهر روان کردانند و چون ایلدرم بایزید را دران وقت
مرضی طاری شده بود و مزاج از نهج اعتدال انحراف
یافته اطباء حاذق مولانا عزالدین مسعود شیرازی

ومولانا

ومولانا جلال الدین عرب را ملازم او کردانیدند
تا بوظایف معالجه و تداوی قیام نمایند و باغرق
روانه ساخت و رایت فتح آیت از النغ یرلغ
ایلغار فرموده و شب درمیان کرده صباح شنبه
هفدهم رجب المرجب سنه خمس و ثمانمایه باکری
رسیدند و روز دیکر برحسب اشارت امیرزاده
شهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و سلطان
محمد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و علی سلطان
تواچی و امیر سونجک و دیکر امرا و بهادران روی
جلادت بحصار نهاده بعضی بکوه براندند و بعضی
حمله بدروازه بردند و از جوانب جنک انداخته
حصار را فتح نمودند و عساکر بشهر در آمدند و بسیاری
از مخالفانرا بقتل آوردند و بعضی بکشتی نشسته پناه
به نسیبین بردند امر شد که عدها به بندند و کشتیها
از چوب و پوست کاو و اسب مرتب سازند
بفرمان امتثال نمودند باندک زمان بسیاری
ازانجمله سفاین دران بحیره انداختند و تمام شهزادها

وامرا بکشتی در آمدند و متوجه قلعه نشین شدند و
قلعه را در میان کرفته بجنک مشغول شدند شیخ بابا
که مهتر ایشان بود بپای اضطرار بیرون آمد و امان
خواست او را بپابوس اعلی آوردند و بجان امان
خواستند همچنان امان داده امر فرمودند که او را
بخانه کوچ نقل نمایند و نشین را مسخر کردند و هرچه
در انجا بود بغارت بردند درین اثنا از نزد
امیرزاده محمد سلطان پسر مبشر آمد و خبر آورد که شاهزاده
را عارضه طاری شده است خاطر همایون ازین
خبر ملال یافت و ایشانرا بتعجیل روان ساخت
تا کسی دانسته را بفرستند تا حال باز دانسته
بزودی خبر بفرستند و موکب همایون از انجا کوچ
کرده روی توجه بصوب آق شهر نهاد و چون کذار
نصرت شعار بلشکر جوانغار بود و بار روی میرزا
شهرخ اتفاق افتاد مراسم طوی بتقدیم رسانیده
پیشکشها کرد و سلطان حسین و امیر سلیمانشاه
نیز بوظایف خدمات بجا آوردند و درین اثنا

محمد فرامان

محمد فرامان از قونیه بدرکاه عالمپناه آمد و باسم
مال امانی و رسم تحفه نهانی بروجه از نقود و اقمشه
و اسپ و استر و شتر بمجل عرض رسانید چنانچه
از اندازه وسع مملکت او زیاده بود و او را
بصنوف مکارم خسروانه ممتاز ساختند
و روانه کردانیدند **در ذکر وفات قیصر روم
ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان** روز پنجشنبه
رابع عشر شعبان سنه خمس و ثمانمایه خبر رسید
که ایلدرم بایزید در اق شهر بحکم کل شی هالک الا وجهه
دعوت حق را اجابت نموده برحمت ایزدی
واصل شد بمرض ضیق النفس و خناق والعلم عند الله
چون موکب همایون باق شهر رسید از نزد
محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقریر کرد که مولانا فرج
طبیب شاهزاده را مسهل داد و منتج نیفتاد و
بخار اخلاط متوجه دماغ شد و بصرع انجامید خاطر
همایون بغایت نکران کشت و دانه خواجه را
دو اسپه باز کردانید که تا رسیدن موکب همایون

خبر دیگر بوزنسند و بسعادت باق شهر بار دو
نزول فرمود و بازماندکان ایلدرم را دلجوئی کرده
جامها پوشانید و فرزندش موسی جلبی را بخلعت
خاص و کمر شمشیر مرصع اختصاص بخشید و یکصد سر
اسپ بدو ارزانی داشت و حکم همایون بال تمغا
ارزانی داشت و حکم همایون بآل تمغا ارزانی فرمود
که نعش پدرش را در آق شهر بهراد شیخ محمود حیران
که بامانت سپرده اند بمحفه آراسته بآئین سلاطین
به برسا ببرد و عمارتی که جهت خود آنجا ساخته
بود دفن کنند و اغرق را کداشته بی توقف از اق
شهر متوجه امیرزاده محمد سلطان شد در اثنای راه
جماعتی ترکمانان درغت که جقر بیک و ابراهیم
پیشوای ایشان بودند از جادهٔ متابعت و انقیاد
انحراف جسته اند و بکوهی ملتجی شده فرمان اعلی نفاذ
یافت که بدفع ایشان قیام نمایند امرا امتثال
نموده چون صبح صادق بدمید بسیاری از آن قوم
را بهلاک آوردند و بعضی که زنده ماندند بگریختند

و مجموع مال و منال ایشان عرصهٔ تاراج گشت و زن
و فرزندان اسیر گشتند روز دوشنبه شانزدهم
ماه دولتخواجه ایلچی بوغار رسید و عرضه داشت
که مرض شاهزاده زیاده است بار ملال بر ملال
افزود در محفه آسایش کرده کوچ فرمودند سه
مرحله بقراحصار رسید و فرود آمد شاهزاده بجوار
حق پیوست و این واقعه روز دوشنبه
هجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه بود موافق
قوی ئیل آفتاب در آخر درجه حوت و مدت
عمرش بیست و نه سال بود **گفتار در تعزیة
داشتن و روان کردن نعش شاهزاده را
از پیش** حضرت اعلی را صبر و قرار از تن و جان
فرار نمود اما چون فایده نبود آیه انا لله و انا الیه راجعون
بر زبان راندند و بمراسم تعزیة چنانچه داب و دستور
خسرویست اشتغال نمودند و بختم قرآن و صدقات
و مبرات روح روان نوگذشته را شاد گردانیدند
امرا و اعیان دولت بتخصیص نوکران شاهزاده

پلاس و نمد در گردن انداختند و خاک بر سر و سنگ در
بر فغان و نوحه اغاز کردند و بعد از اقامت تجهیز
شاهزاده را در محفه نهادند و با دویست سوار
مقدم ایشان الیاس خواجه و شیخ علی بهادر
و از امرا دانا خواجه و دولتخواجه ایلچی بوغا و مثل پدار روانه
ساختند و فرمودند که چون باونیک رسند تابوتی مجدد
تراشیده بمزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام برند
و باامانت بخاک بسپارند و تابوت خالی سر بمسمار
استوار کرده در اونیک بگذارند و بعد از توجه
ایشان حضرت اعلی با غرق همایون معاودت
نمود و از مرغزار آق شهر کوچ کرده بسعادت و
اقبال روان شد و چون اهل اردو مجموع در لباس
سوگواری بودند پس از قطع چند مرحله امرا و ارکان
دولت زانو زده عرضه داشتند که مجموع سپاه
در لباس سیاه اند و تمادی این حال مناسب
ساحه اقبال نمینماید چون استماع سخن فرمودند بتغیر
لباس اشارت کردند و خلایق از جامه تعزیت

بیرون آمدند و فی الواقع ؎ چو شد جامه عمر تی تار و پود
چه سود از لباس سیه یا کبود **گفتار در رسیدن ایلچی مصر**
چون ایلچیان حضرت اعلی بمصر رسیدند سلطان
فرج بن برقوق الملقب بالملک الناصر که حاکم مصر و شام
بود چون خبر فتح روم شنید و از زبان ایلچی پیغام استماع
نمود گفت بعد ازین در طریقه اطاعت و فرمان برداری
تقصیر نخواهم کرد و اتلمش را از بند بدر آورد و بمجلس حاضر
گردانید و جامه پوشانید و عذرخواهی نمود و سکه و خطبه
بالقاب همایون بیاراست و رسولی با اتلمش
همراه کرده بدرگاه اعلی روان گردانید و برسم پیشکش
از نقد و جنس با ایلچی بدرگاه اعلی رسید و بعز و بساط همراه کردن ایلچی
بوس مشرف گشت و تحف و هدایا بگذرانید و عذر
بخواست و پیغامی که بدو محول بود عرضه داشت
کرد فرمودند که بعد ازین صنوف عنایت در باره او
بظهور خواهد رسید و ایلچی را بکمر و کلاه و خلعت خاص
مفتخر ساخته روانه فرمود **گفتار در ایلغار فرمودن
بجانب قراتاتار** قراتاتار قومی اند از اتراک که در

انوقت که منکوقاآن وهلاکوخانرا بایران فرستاد نو
ایشانرا داخل لشکر کردانیده بود چون هلاکوخان
بتخت تبریز قرار کرفت ایشانرا بسبب شرارت
نفس که داشتند باکوچ ببر حد روم و شام یورت
داد و بعد از وفات سلطان سعید بوسعید خان
چون در ایران پادشاه صاحب اختیار نماند
ایشان اغاز سرکشی کردند و پنجاه و دو فرقه
شدند و مرصده ببر حد یورتی اختیار کردند و
چون ایلدرم بایزید بعد از انقضای مدت قاضی
برهان الدین بر سیواس وآن نواحی مستولی شد
ایشانرا داخل لشکر روم ساخت و در مملکت خود
جای داد و چون دران ممالک از خراج وجهات
تکلیفی چندان نمی باشد هر یکی از ایشان باندک
مدت خوشوقت و صاحب ثروت شدند
چون حضرت صاحبقرانی را درخاطر بود که ایشانرا
نقل فرموده درمیان الوس چند جای دهد درانزمان
که سرداران ایشان بدرکاه عالمپناه آمده بودند ایشانرا

بخلعت طلاز رو کمر شمشیرها زر و انواع عاطفت
و نوازش سرافراز کردانیده بودند و بوعدهای
پادشاهانه مستمال کردانیده و درین مدت کس
متعرض احوال ایشان نشد بنا برین ایشان
خود را مطیع و ایل دانسته در یورتها خود ساکن
و ایمن نشسته بودند و درینوقت رایت
فتح آیت دران محل که ایلچیان مصر رسیده
بودند شبانه روز توقف نمود و با شاهزادها
جای مرعی داشته صواب آن دانستند که
قراتاتار را ازان دیار کوچ کرده بماوراءالنهر برند
و چون ایشان سی و چهل هزار خانه بودند فرمان
داد که شاهزادها و امرا و نوینان هر کس بجائی
روان شوند و ایشانرا درمیان کیرند که کس
بیرون نتواند رفتن و سفارش نمودند که
شرایط حزم و تیقظ مرعی دارند و چنان رعایت
نمایند که خرری بدیشان نرسد برحسب فرموده
امیر جهانشاه با دیکر امرای برانغار روی عزم

بسوی قیصریه و سیواس آورد و بعد از آن رایت نصرت
شعار ایلغار کرده بصوب صحرای اماسیه جوار اراضی قیصریه
که اماکن ایل قراتاتار بود روان شد و امیرزاده شهرخ
و سلطان حسین را با لشکرهای گران امر فرمودند که راهها
برایشان گرفته نگذارند که هیچ آفریده بیرون رود چون
رایات ظفر آیات از پل آب قزلشهر گذشته
بدیشان رسید کس فرستاد کلانتران ایشانرا
طلب داشتند در زمان بدرگاه عالمپناه شتافتند
چون بزمین بوس رسیدند بطریق شفقت و عنایت
سخنها خوب گفتند و خلعتها فاخر پوشانیدند
و با ایشان عهد و قسم فرمودند که با شما بجز عنایت
و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و مدتیست اباو
اجداد شما را سلاطین ماضی از توران بیرون
آورده اند و در دیار بیگانه جای داد چون از شما
تا آنجا حکم یک ولایت دارد و در حکم و فرمان ماست
شما را با اهل و عیال و اموال و اسباب بیکبارگی
کوچ کرده همراه اردو و لشکر باز بوطن و یورت اصلی

خود

خود معاودت می باید کرد ایشان بعد از دعا
و ثنا عرضه داشتند که اوامر و نواهی پادشاهی
را باخلاص گردن نهاده ایم و کدام دولت بهتر ازین
که در پناه و حمایت خدام آن آستانه بسر بریم بعد
از آن فرمان دادند که ایشانرا گرن گرن و جوق
جوق ساخته بامرا قسمت نمایند و همه را کوچانیده
روان سازند و امر شد که هیچکس از میان گوسفند
و هیچ چیز نخرند تا سبکباری ایشان نشود و
اندیشه قرار بخاطر راه ندهند **گفتار در مراجعت
نمودن از دیار روم** چون خاطر مبارک از مهمات
دیار روم بکلی فارغ شد مراجعت مصمم فرمودند
و مثال واجب الامتثال سمت صدور یافت
که عساکر گردون مآثر بطرف سلطانیه توجه
نمایند که حضرات عالیات سرایملک خانم
و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده
که والده سلطان سعید محمد سلطان بود با فرزندان
آنجا بودند و تا حدود قلعه اونیک بیایند چون

بقیصر برسیدند اهالی وکلانتران آن دیار از
نادانی بسوراخها و جاهای استوار پنهان شدند فرمان
شد که علی سلطان تواجی با فوجی از سپاه متوجه ایشان
گردد برامتثال امر مبادرت کردند وچون بدیشان
رسیدند بجنگ ومحاربه اشتغال نمودند و تیری
از قضای ربانی برگردن سلطان علی تواجی
رسید وجان بحق تسلیم کرد عساکر ظفر پیکر الجماعت
را بدست آوردند و برادر سلطان علی به تیغ
انتقام جمله را بگذرانند و از انجا نهضت نموده
چون از سواس بگذشتند قرا عثمان را بصنوف
نوازش مخصوص گردانیده بمحال خود باز فرستادند
وچون بارزنجان رسیدند طهرتن را بصنوف
عواطف اختصاص بخشیدند واو نیز خدمات
پسندیده کرد و پیشکشها خوب گذرانید
واز انجا روان گشته بعد از یکدو منزل طهرتن
رانیز اجازت فرمودند وکسانی را که خبر توجه
شاهزادها آورده بودند که از سلطانیه متوجه اند باز

کس فرستادند

کس فرستادند که بتعجیل بیایند امیرزاده الغ بیک
وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرزاده محمد جهانگیر
وامیرزاده ایجل وامیرزاده سعد وقاص جراحت
محمد سلطان را تازه کردند وقطرات عبرات
از دیده باریدن گرفتند **در ذکر شنیدن خانزاده
خبر وفات فرزند خود محمد سلطان** حضرات
عالیات برحسب فرمان از سلطانیه توجه
نموده بودند و به تبریز یراق تعزیه کرده تا قلعه
اونیک بیامدند ودران نواحی بنشستند چون
حضرت صاحبقرانی نزدیک رسید خانزاده
را واقعه فرزندش رسانیدند جامه پاره کرده
وموها کنده وجامهای سوگواری پوشیده
تمامی آغایان فرجیهای سیاه برسم سوگواری
برسر انداختند ونوحه وزاری درگرفتند چون حضرت
صاحبقرانی نزول فرمود عزا را از سر تازه گرفتند
جهت تسکین خاطر خانزاده تابوت خالی که سر را
بمیخ آهن استوار کرده بودند نزد والده اش حاضر

کردانیدند از سوز سینه و تاب جان جون
ماریجان وران تابوت آویخته بود و نوحه وزاری
میکرده اما جون فایده نکرد باطراف صدقات و
صلات مشغول شدند و بمستحقان رسانیدند
و ترتیب آش دادن کردند و تمامی علما و سادات
را حاضر ساختند و بتلاوت کلام مجید اشتغال فرمودند
و چنانچه رسم و آئین خسرویست در مراسم عزا
رفیع اهمال نورزیدند علما و سادات بصنوف
مواعظ و نصایح زنگ غبار سوکواری بزدودند و آیه
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب برخواندند
و از اطراف و جوانب و مدن امصار اکابر و اشراف
که برسم عزا آمده بودند همه را عذر ساخته روانه ساختند
و اشارت شد که مردم از جامه سوکواری بیرون
آیند و همه را فراخور جامها پوشانیدند گفتار در توجه
نمودن بجانب گرجستان جون ملک گرگین
گرجی بر عهدی که کرده بود وفا نکرد و باستقبال
کس نفرستاد و خود نیامد غضب فرمودند و

عزم بجانب گرجستان جزم کردند درین
اثنا سلطان ماردین ملک عیسی از تقاعدی
که قبل ازین نموده بود پشیمان شده التجا
بدرگاه امیرزاده شهرخ آورد و برسم و عادت
گناهکاران دستار از سر برگرفته بگردن انداخته
بخشوع و خضوع درآمد شاهزاده جوانبخت
او را همچنان بدرگاه عالمپناه آورد و بزانو در
آمد و بتقصیرات خود معترف گشت
و پیشکشها که آورده بود بگذرانید و خراج چندین
ساله ماردین را بخزاین عامره واصل گردانید
عنایت خسروانه شامل حال گشته بنظر عنایت
منظور ساختند و عفو تقصیرات جرایم فرمودند
و دخترش نامزد امیرزاده ابابکر گشت درینولا
پسر اقبوغا گرجی بدرگاه اسلام پناه آمد و زمین بوس
دریافت و پیشکش بگذرانید و برادر ملک گرگین
که با او مخالف بودی بتقدم عبودیت مفتخر گشت و
از هر جانب سرداران و مرزبانان حدود و نواحی

باعرض اخلاص رسیدند مراسم خسروی شامل حال
همه گشته هر یکی را فراخور تسلی داده و انعام فرموده
بجای خود باز فرستادند گفتار در تفویض نمودن
حکومت شیراز را با میرزاده محمد عمر شیخ نوبت
دوم و اصفهان را ببرادرش امیرزاده رستم
درحوالی منکول نظر مرحمت و شفقت حضرت
صاحبقرانی برحال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
باز شد و ایالت دار الملک شیراز بتجدید بهم مسلم
داشت و بیان تمور آقبوغا و جهانشاه برلاس را
ملازم او گردانید و نزد برادر او امیرزاده رستم کس
فرستاد که متوجه اردوی همایون شود و او در ییلاق
قتقر فرستاده رسید و برحسب فرمان فی الحال زربوده
متوجه گشت در خانسار اشارت رسید که
اصفهان را بتو دادیم اغرق را آنجا فرست و خود
از جرد رفته قلعه ازمیان را بحال عمارت باز آور هم
در خانسار که امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود رسید
و برادران یکدیگر را دیدند و زبان استغفار بر احوال

یکدیگر برگشادند و امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز
روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بضبط اصفهان
فرستاده وخود بوروجرد شتافت و بعمارت
قلعه مشغول گشت و آنرا معمور و آبادان گردانید
گفتار در فرستادن امیرزاده ابابکر را بعمارت
بغداد و ضبط عراق عرب و دیار بکر و توابع
و لواحق حضرت صاحبقران با شاهزادها
و نوئینان را احضار فرموده اشارت
کرد که قبل ازین اهالی بغداد مخالفت نموده بودند
بغداد که قبة الاسلامست خراب گشت و چون
همیشه علوم شرعیه از انجا انتشار یافته است
و نزهتها از انجا اشتهار پذیرفته خاطر نگرانست
و ارادت بر انست که آن مملکت را بحال
عمارت باز آوریم حاضران مجلس لب بدعا
و ثنا برگشادند حکم شد که امیرزاده ابابکر حکومت
عراق و عرب تا بواسط و بصره و کردستان و
ماردین و سایر دیار بکر و اویرات و هزاره جات

آنجا مفوض دارند چون تهنیت آن امرا زبان
برکشادند و جماعه از امرا مثل پاینده سلطان
برلاس و میر حسین و امیر سونجک و سلطان
سنجر و حاجی سیف الدین و دولتخواجه ایناق و دیگر
نوینان را با لشکری گران ملازم رکاب او
گردانیدند و امرا و عساکر عراق عرب را بملازمت
و متابعت او فرمان دادند و او را امر فرمودند
تا از دیار بکر در آمده مفسدان و اشرار را که آنجا
باشند به تیغ سیاست نیست گردانند
و چون فصل خزان بشود و هوا باعتدال گراید
بعراق و عرب توجه نماید و اول بدفع قرایوسف
ترکمان که بر عراق و عرب مستولی گشته است
مشغول گردند و بعد از آن مردم اطراف و نواحی
استمالت نموده بعمارت و زراعت مشغول
گردانند و در آبادانی بغداد سعی تمام نموده بتقدیم
رسانند که بزودی معمور گردد چنانچه سال آینده
محل حجاز از انجا روان شود سخن در شرح استیلای

قرایوسف

قرایوسف بعراق آنست که چون گریخته بروم
رفته بود چون سپاه ظفر پناه بحوالی روم رسیده
بود از انجا هم گریخته بعراق عرب آمد و احشام
ترکمان را جمع کرده در بیابان مست بنشست
و سلطان احمد از بغداد بحله نزد پسر خود سلطان
طاهر آمده بود و آغا میر که مدار کار سلطان طاهر
و بود بکرفت و سلطان طاهر از ان حرکت
متوهم شد و با امرا مثل محمد بیک حاکم ارمی و
امیر علی قلندر و میکائیل و نوخشاه که ایشان
نیز از سلطان احمد خایف بودند مشورت کرده
باتفاق یاغی شدند و شب از جسر گذشته بدین
طرف آب آمدند و چون سلطان احمد از ان
حال آگاه شد جسر را ببرید و کنار آب گرفته
بمقابل پسر و امرا بنشست و نزد قرایوسف
فرستاده او را طلب داشت و چون
قرایوسف بدو پیوست باتفاق از آب
بگذشتند و از جانبین جنگ آراسته محاربه

واقع شد و شکست بر سلطان طاهر افتاد
و او را در حال فرار جوی پیش آمد خواست که
مرکب را جهاند باب وجه در آب افتاد
و بمرد و جزاء عقوقت دید امرا و لشکریان که
با او بودند متفرق گشتند سلطان احمد از قرا یوسف
جدا شد و ببغداد رفت قرا یوسف از دجله
لشکر کشیده ببغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان
احمد بجای پنهان شد و شخصی قرا حسن نام او را بدید
بشناخت و در شب او را بیرون آورد
و بر دوش گرفته پنج و شش فرسنگ ببرد و در
راه بشخصی رسیدند که گاوی داشت سلطان
احمد بران گاو سوار شد با قرا حسن بگریختند
سارق عمر اوزبر است که در تکریت بود چهل
سر اسب و از نقد و اسلحه و رخوت آنچه توانست
درست داد پیشکش کرد و بعضی امرا و نوکران
که متفرق شده بودند مثل شیخ حسن مقصود و دولتیار
عادل و غیرهم در آنجا بدو پیوستند و از آنجا متوجه

شام شدند

شام شدند و عراق عرب بتحت تصرف
قرا یوسف در آمد آمدیم بسر قصه میرزا ابابکر چون
صاحبقرانی میرزاده را بطرف عراق روان
ساخت نزد امیرزاده رستم فرستادند که متوجه
بغداد گردد و میرزا ابابکر ملحق شود و باتفاق
بدفع قرا یوسف مشغول گردد و حکم شد که توکل
ارش بوغا و شمس سوجی از نهاوند و شاه رستم از
سنغور و دینور مجموع ملازم میرزا ابابکر گردند بر حسب
فرمان چون بمیرزا ابابکر ملحق شدند و باردبیل رسیدند
عبدالله که حاکم آنجا بود و از اطاعت و انقیاد
انحراف نموده بود او را با کلانتران آن دیار
بگرفت در بند کرد و بدرگاه عالم پناه فرستاد
و پاینده سلطان برلاس آنجا وفات یافت
امیرزاده ابابکر اغرق گذاشته و ایلغار کرده
متوجه دفع قرا یوسف گشت و امیرزاده رستم
از بروجرد عزیمت نموده براه قبه ابراهیم لک
شتافته و از بغداد گذشته در حله بمیرزا ابابکر پیوست

گفتار در وصول رایت نصرت شعار بحدود گرجستان

رایات نصرت شعار از حوالی قارص نهضت نموده بسعادت و اقبال شکار کنان بولایت شروان در آمد و حاکم شروان امیر شیخ ابراهیم علیه الرحمة که همیشه طریقهٔ دولتخواهی داشت برحسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج گرجیان را ضبط کرده چون گرگین بشنید که عساکر اسلام متوجه اند ایلچیان را با پیشکش بسیار و خضوع و خشوع بیشمار بدرگاه اعلی فرستاد و در محل قبول نیفتاد و پیشکش را قبول نکردند و اشارت فرمودند که گرگین اگر بیاید و بلباس ایمان محلی شود عنایتی در حق او رود که عالمیان عبرت از آن بردارند و اگر مسلمان نشود و همچنان شقاوت ازلی را شعار ساخته باشد و اجزیه قبول کند و بدهد بعد از آن که جزیه مقرر شده باشد بر موجب شریعت غرا مملکت را باز دهم و اهالی آن دیار از اسر و تالان

و تاراج

و تاراج امان یابند و اگر در آمدن تعلل رود دیگر عذر مسموع نخواهد بود و بعد از آن ایلچیان را روانه ساختند درین اثنا داروغه تبریز یاخواجه حسین با عمال و نویسندگان آذربیجان بدرگاه عالمپناه آمدند و پیشکش از جانوران و اسپان و غیر آن بمحل عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی سغانی که درین مدت از قبل خواجه علی سمنانی بضبط و نسق دیوان مشغول بود برسید و پیشکش کشید همت خسروانه آن را قسمت فرمود و چون وقت ادراک غلات گرجیان بود روا نمیداشت که ایشان غله بردارند و ذخیره پیدا کنند و قوی شوند لاجرم رای صوابنما اشاره فرمود که شیخ نورالدین با سایر امرا بر سبیل ایلغار بشتابند و ببلاد و مواضع ایشان در روند و انهار امتوق و پراکنده گردانند برحسب اشارت امتثال نموده آن ملاعین را پراکنده گردانیدند و امیر شیخ نورالدین چندان بنشست که لشکر بفراغت غلها بدروید

وبرداشتند وبعد ازان با سپاه سالم وغانم
باردوی همایون باز گشت گفتار در فتح قلعه
کزنین که از معظمات قلاع کرجیست در
اراضی کرجستان بر بلندی که میان دروازه
تمیق واقع شد کوهیست از جمیع جوانب
تند وهموار مقدار صد وپنجاه گز سر بچرخ دوار کشیده
واز طرف جنوبی آن کوه شعبه جدا گشته و
بارتفاع ازو بر گذشته چنانچه از بالای کوه جز بنردبان
یا ریسمان ونظایر آن بفراز آن سنگ نمیتوان
رفت وآن کوه بغیر از یک راه باریک
پیچاپیچ ندارد ودر میان آنش بواسطه درها جای نزول
نشد ومحل خیام متعذر نیست لاجرم آن کوه را قلعه
ساختند ومسکنها پرداختند وبدروازه محکم گردانیدند
که بسر خود قلعه ایست حوضها معتبر جهت ادخار آب
باران مرتب داشته وحاکم انجا که از امرای بزرگ
بود باسی نفر از عظمای ازناور وعلیه کرجیان دران
قلعه متحصن شده بودند وباستظهار ذخیره بسیار که انجا بود

از اندیشه

از اندیشه قوت آسوده بودند وآبگیرها از فیض
صنع بیچون مالامال از ماء زلال گشته واز جمله ذخایر
چند گله خوک وگوسفند آنجا مهیا بود وخمها شراب
بسیار آماده داشته بود وچون پرتو شعاع
دولت قاهره بران معاقل افتاد عنان عزم بتسخیر
آن معطوف داشتند وچون طریق استخلاص
آن بر طول محاصره منحصر مینمود وآن تعذری داشت
که درچنان محل که وسط بلاد دشمنست سپاه
اندک توقف نتوانند کرد وغلبه از تدبیر علفه
وعلوفه وفرو ماندگی ازان که آب بدشواری
یافته میشد تا بقوت چه رسد مردم بقیاس عقل
بدیع میداشتند القصه روز جمعه اربع عشر محرم
الحرام سنه ست وثمانمایه رایات اسلام پناه
بحوالی قلعه کرتین نزول فرمودند از قلعه هدیه چند رسم
پیشکش همراه جمعی بیرون فرستادند وزبان تضرع
وباظهار بندگی وفرمان برداری بگشادند وچون
بدانستند که بدان تملق وحیل دست از ایشان

کوتاه نخواهند کرد مخالفت و عصیان اختیار کردند و بیر
سنک انداختن بنیاد نهادند امر فرمودند که امرا باطراف
قلعه فرود آیند و طرفی دروازه را بعهدهٔ امیرشاه ملک
باز کذاشتند و فرمان شد که در مقابل آن حصن حصین
دیکر بسازند و سایر امرا را فرمودند که از دو جانب
دو قلعهٔ دیکر بنا کنند تا اکر فتح قلعه میسر نشود جمعی از سپاه
اسلام بمحاصره اقدام نمایند و امیرشاه ملک در مدت سه
روز قلعهٔ محکمی تمام ساخت که سه هزار مرد انجا میکنجید
العهده علی الراوی و حضرت اعلی از برابر قلعه بر
پشت قلعه نقل فرمود و در محلی که انداختن عراده
و منجنیق بود مخیم نزول همایون ساخت و اشارت شد
که عراده و منجنیق و قرابغرا متعدد راست کردند
و حکم شد که انجا نزول همایون ملجور از سنک و
چوب بزنند و چندان برآورند که مشرف شود بر
قلعه و چون از کوه راسخ شامخ را از منجنیق و امثال
آن خطری زیاده نبود و کرجیان بر فراز آن فارغ
البال نشسته بودند چون یلکهنه بران بکذشت

از قوم

از قوم مکریت که در کوه رفتن قاف تا قاف
رفتن نظیر ندارند سکنجیک نامی در شب جمعه
بیست و یکم ماه مذکور باستظهار دولت
قاهره پنهان متوجه شد و ببالای آن سنک پاره
که در جانب جنوبی قلعه بود برآمده تقلعه رفت
و بکبسر بز کرفته ببالای آن سنک برآورده
ذبح کرد و بنشانه بکذاشت و بزیر آمد کرجیان را
بدان حال اطلاع نیفتاد روز دیکر سکنجیک
در پایهٔ سریر اعلی سرکذشت شبانه چنانچه
دست داده بود بکفت اشارت فرمودند
که از ابریشم و خام و ریسمان طنابهای قوی
بتافتند و سالم ساختند و حکم شد که چهار کس
از مکریت بران کوه برانید و نردبان بر کشند
تا جمعی از دلاوران بدان نردبان بالا روند
و بتسخیر قلعه مشغول شوند بر حسب فرموده
شب یکشنبه بیست و سیوم ماه سکنجک
و سه نفر دیکر طایفه مکمریت با طنابی بران

قدر که نردبان بدان توان کشید از کوهی که بزرگوی
را بران عبور نمست برامدند و ریسمان فرو
گذاشتند و نردبان برکشیدند و بران درخت
محکم کردند و امیر شاهملک برسر ایستاده پنجاه نفر
مزور را از ترکان دلاور و از خراسانیان که در
مجلس عالی صاحبقرانی اسامی ایشان قلمی شده
بود از جمله عذاق یکیک را بنردبان بالا فرستاد
و در شان گرجیان غافل که جز گران خوابی
از بخت بهره نداشتند مصدوقه آیه کریمه
افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا و هم نایمون
بظهور پیوست چون گرجیان تاریک دل
از خواب بیدار شدند و در حرکت آمدند یکی از
خراسانیان بی اختیار نعره تکبیر برداشت و
باواز بلند صلوات بر خاتم پیغمبران فرستاد
و محمود نفیرچی که از جمله بندگان امیرزاده شهرخ
بود بران قلعه کوه نفیر برکشید و چون گرجیان
ازان حال که اصلا بر خاطر ایشان نگذشت که کس تواند

آنجار

آنجا رسید آگاهی یافتند سراسیمه بشتافتند و
دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار بر
گشادند و حضرت صاحبقران سوار شده از دره
عبور فرمود و در مقابل آن قلعه که مجاهدان بالا رفته
بودند بنشست و فرمان داد که تمامی لشکر غلغله
تکبیر برآوردند و چون راه بران سنگ پاره
بغایت تنگ بود و باریک و جای خطر زیاده
از یک کس پیش ایستادن و با اهل قلعه مقاتله
و مقابله و محاربه کردن نبود یکی از مجاهدان سپری
پیش گرفته و در رزم آزمای مشغول گشت و کافران را
بدرک اسفل میرسانید ناگاه از قضا تیری بر دهان
آن شخص آمد سپر را بینداخت از پشت
باز افتاد گرجیان سر بر داشتند و بر وی زدند عبدالله
سبزواری با شمشیر کشیده حمله کرده و مار از کفار
بر می آورده دوازده زخم بر وی زدند و بعد از محمود
نامی باکر زگران پیش رفته از ناوری را که استظهار
کفار بدست بر داو بود پای بشکست و از پنجاه

مردکه بالا رفته بودند بعضی متوجه دروازه قلعه شدند
و مخدره فتح از دریچه حقا علینا نصر المومنین چهره
بنمود دروازه را شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه
در رفتند و چنان قلعه را که تصور نبود در یکشنبه
بیست و سیوم ماه مسخر گشت چنانکه از ابتدا تا
انتها نه روز بود گرجیان امان خواستن بنیاد
کردند عساکر گردون اقتدار چند از نفس نا ورا از قلعه کوه
بزیر انداختند و برال حاکم را با جمیع کبران دست
و گردن بسته بساحت وجلال آوردند چنانچه
هیچکس از ایشان خلاص نیافت و در زمان
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که توق و علم
اسلام ببالای قلعه برآورند و موذنان خوش آواز
که نص آیه و من احسن قولا ممن دعا الی الله صفت
علو شان ایشان از منار افتخار بگوش روزگار
میرسانیدند و آن کوه را بشکوه اسلام آراسته
بربام کلیسای ثالث ثلثه کوناکون اذان محمدی
گفتند و نیت غزا مصداق فاقتلوهم حیث وجد

تموهم

تموهم جمیع را بتیغ شرع بگذرانیدند و زنان و
کودکان ایشانرا اسیر کردند و زن رال را بشیخ
ابراهیم شروان شاه بخشید فقطع دابر القوم
الظالمین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و در حسب
فرمان منجنیقها و عرادها و ملجورها را آتش زده
سوختند و از آنجا کوچ فرمود بار دوی همایون
فرود آمدند و سکنحیک را دیگر بهادران را که
بقلعه رفته بودند نوازش فرمودند و بانواع
مراحم و عواطف مخصوص گردانیدند و اکلکا
فراوان از نقد و جنس و جامه و شمشیر و کمر و اسپ و زین
و خیمه و خرگاه و قطار و مهار و غیرهم من الاسباب
و الالات ارزانی داشتند و محافظت آن قلعه را
بیکی از سرداران خراسان محمد توران که بپادشاه
توران معروف بود تفویض فرمودند و جماعتی
خراسانیان را نزد او بگذاشتند و اطراف و نواحی
ولایت را باقطاع نامزد او کردند تا حدود را
در حوزهٔ اسلام داشته از لوث و غوث

کفر وضلالت پاک کرداند وکلیساها را ویران کرده
مساجد بنا نهد **ذکر اموری چند که در اثنای حالات
گذشته وقوع یافت** درخلال این امور عمال
وکارکنان شیراز اصفاهان وکرمان ویزد واز
بلاد خراسان وعراقین روی بدرگاه عالمپناه
آورده هریک تحف بسیار وپیشکش بیشمار
واموال بیحد وقیاس واسپ واستر وشتر
وجبه واسلحه آوردند وبعز بساط بوس مشرف گشتند
واز متعینان کرمان مولانا صاین الدین سراج
وشیخ صدرالدین که هردو متقلد منصب قضا
بودند وسید حمزه وشیخ محمود زنگی عجم که کتاب جوش
وخروش مشتمل بر شمه از مآثر ومفاخر صاحبقرانی
است نظم کرده همراه داشت رسیدند
واز اتفاقات آنکه شیخ محمود از پلی که در تفلیس
برآب کر بسته بودند درافتاد وغرق شد
پسرش شیخ قطب الدین کتاب مذکور را
ذیلی پرداخته بمطالعه همایون رسانید وبعواطف

پادشاهانه

پادشاهانه مخصوص گشت **گفتار در توجه نمودن
حضرت اعلی بجانب انجاز** بعد از فتح قلعه
کرتین قزلتاء فرمود وتمام شاهزادها کرام وامرا عظام
جمع آمدند وعزم جانب انجاز که از بلاد گرجستانست
تصمیم فرمودند ولشکر را الکلکا دادند امیر شیخ نورالدین
وامیر شاه ملک را از پیش با لشکر روان ساختند
وفرمان دادند که اطراف گرجستان را تا حد
انجاز که نهایت آن دیارست بتازند واز کفر
وظلمه پاک گردانند برحسب فرموده توجه
نمودند وهرجا کافری را میدیدند دمار از نهاد بر می
آوردند ونهب وغارت میکردند واسیر میگرفتند
ورایت فتح آیت درعقب ایشان روان شد
وبعد از چند روز بمیان ولایت آن بدینان
نزول فرمود وغازیان دین قریب هفصد قصبه
ومزرعه ودبر را العهده علی الراوی بنهب وغارت
کردند وکلیسا ومعابد ایشانرا با خاک هموار
کردند وبعضی از کفار که درمغاکها که درمیان کوهستان

ایشتان بو ورفته بودند مجاهدان و غازیان بطلب رفته
همه را بتیغ جهاد بکذرانید دانها که بجاها استوار تحصین نموده
بودند صند وقها مرتب داشته و در انجا نشسته و زنجیرها
بسته و بعضی سر آن زنجیرها را نکهداشته فرود آمدند ج
تیغ قهر دمار از ایشان برآوردند و بهمین طریق مجموع ولایت را
مسخر کردانیدند و درختها و رزهای انکور را بعضی از بیخ برکندند
و بعضی را پوست برکنده آتش زده سوخته اند روز دوشنبه
چهاردهم ربیع الاول امرا کسپهر اقتدار باز کشته بموکب
ظفر ایات پیوستند روز سه شنبه با دیکر بندکان دولتیار
بعزم شکار سوار شده صیدها افکندند و روز جمعه نیز
همچنین نشاط صید آغاز کرده بسیاری وحوش را صید
کردند **کفتار در مراجعت نمودن از صوب انجاز و
ذکر اسباب آن** جمعی از سرداران کرجی که در بند بودند
نزد کبران کس فرستادند که اکر لشکر نصرت شعار
بانجا رسد از دیار من و ارمنیان اثر نخواهد ماند
کبران از انمقام متنبه و متوهم کشتند و معتمدان خود
را با پیشکش فراوان روانه درکاه عالم پناه کردانیدند

چون بزمین بوس امرا رسیدند بتضرع عرضه داشتند
که ملک کرکین در مقام بندکی و اطاعت است
اکر عنایت شما باشد و عفو پادشاهانه قرین روزکار
او کردد و من بعد هرچه فرمان باشد اقدام خواهد
نمود و جزیه و خراج میفرستد و لشکر میدهد و
وظایف جانسپاری بتقدیم میرساند امرا را
بران رحم آمد و بعد از عرض پیغام رسولان کرکین
در وقت مجال سخن کرکین را معروض داشتند
و زانو زده تشفع نمودند که هرچند جهاد با کفار از
آئین و دین مصطفویست اما چون کافری مرتکب
جزیه شود و تیغ از ایشان می افتد و چون بعز دولت
قاهره ایشانرا مجال آن نیست که دم توانند
زد و جزیه قبول میکنند اکر عفو فرمایند حاکمند فرمودند
که اکر مفتیان و علما شرع فتوی دهند که با وجود ارتکاب
جزیه بر تیغ از ایشان می افتد همچنان ملتمس کرکین
را مبذول دارند علما فرمودند و فتوی کردند که چون
حتی یعطوا الجزیه عن ید از نص کلام ایزدیست

جزیه بدهند و در بند ایذا مسلمانان نباشند و در مقام
ذل و مسکنت اقدام نمایند قتل و تاراج از ایشان
باید برداشت برحسب فتوی علما و شفاعت
امرا ملتمس گرگین را قبول فرمودند و ایلچیان را روانه
کردند و چند روز دران نواحی بعیش و شکار مشغول
گشتند تا مراجعت کردن ایلچی گبران ایلچیان
بتعجیل برفتند و باز آمدند و هزار تنکه زر سکه کرده
بالقاب همایون آراسته بود و یکهزار سر
اسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال
و خواسته از انجمله بسی ظروف و اوانی زر
و نقره و بلور و یکقطعه لعل خوش رنگ آبدار العهده
علی الراوی بوزن هجده مثقال که ازان کمتر اتفاق
افتاده باشد بیاوردند و بعز عرض رسانیدند و
ادای جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمودند
حضرت اعلی عنان عزیمت بصوب مراجعت
معطوف گردانید و بعد از چند کوچ بتفلیس رسید
و دران نواحی و حوالی دیرها و کلیساها بود مجموع را

خراب

خراب فرمودند ساخت و چون از آب کر
بگذشتند دو منزل از انجا عبور افتاد و جهت عمارت
بیلقان بصوب قراباغ وجهه همایون عزیمت
گشت و با جمعی از خواص از اغرق جدا گشته
از پیش روان شد و چون از بروع گذشته حوالی
بیلقان نزول موکب همایون گشت اغرق
نیز بعد از دو هفته [illegible]سید و اطناب خیام احتشام
در هم کشیدند **گفتار در عمارت شهر بیلقان**
و بنای حصار آن و حفر خندق بیلقان در
قدیم شهر بود اما دران چند سال خراب و بایر گشته
بود و چنانچه اثر عمارت بضرورت معلوم مسکنت
چون موضع قراباغ آزان نزول موکب همایون
امر شد که معماران کاردان طرح شهری بکشند
مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانهای
بسیار و حمام و خان و ساحت و بسان دیگر
آن و آنرا برحسب فرموده چون رقم کشیدند
بشاهزادها و امرا قسمت کردند و بجد بکار مشغول

شدند و مجموع عمارات از خشت پخته بیکماه تمام

شده العهده علی الراوی و دور بارو بکز بزرک دو

هزار چهارصد کز و عرضش یازده کز و بلندی آن یازده

کز و عرض خندق سی کز و عمقش بیست کز و در هر

ضلعی چهارکانه حصار برجی مشتبر برافراخته و در میانه دیکر

برجها برافراشته و از دو جانبش دو دروازه کشاده

[illegible] و تیر انداز و سنگ انداز مرتب

ساخته و اتمام اینچنین کار اکر واقعی باشد و اکر نباشد

نمیشود الا بتوفیق آمر امر کن و شهر بیلقان و بردع

و کنجه و تمام آران و ارمن زمین و کرجیان تا طرزون

نامزد امیرزاده خلیل سلطان فرمودند و بهرام شاه

برادر جلال الاسلام را بمحافظت بیلقان تعین

فرمودند و چون مدار عمارت و بقاء نضارت و

حیات مولدات نباتی بر مصداق وجعلنا من

الماء کل شیء حی بر آبست همت خسروانه باعث

برانکه از رود خانه ارس جدولی بریده آید که آب

آن از بیلقان بکذرد و اراضی آن نواحی از میامن

[illegible] الکتاب [illegible]